والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

درین اوان میمنت اقتران اسرار عجیبه لطیفه و دقایق غریبه شریفه اعنی



حضرت مجدد الف ثانی به تصحیح و تنقیح تمام باهتمام احقر الانام شیر محمد خان جهجری غفر الله له

بمطبع احمدی دهلی حلیه طبع پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة علی سید المرسلین وآله وصحابه اجمعین اما بعد فهذا فهرست جلد الاول من المکتوبات

امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

تتمه

مکتوب سی و نهم جلد سیوم در منقول عنه نبود و لعد اهتمام در نسخه دیگر دستیاب شد لهذا در اینجا ثبت گردید

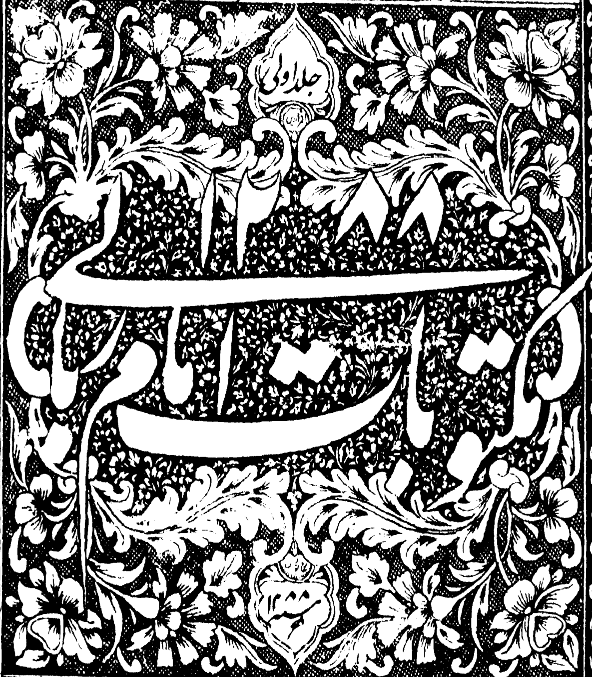
مکتوب ۳۹ سی و نهم بمولانا محمد صادق کشمیرے

ورود یافته در بیان فرق علم الیقین صوفیه و علم الیقین ارباب معقول الحمد لله و سلام علے عباده الذین اصطفے علم الیقین نزد صوفیه عبارت از یقینے است که باستدلال از اثر بموثر حاصل میشود و چون اینمعنے اهل نظر و استدلال را نیز میسر است فرق درمیان علم الیقین صوفیه و علم الیقین ارباب معقول چه بود و علم الیقین صوفیه چرا داخل کشف و شهود باشد و علم الیقین علما بکدام وجه از ضیق نظر و فکر برآید باید دانست که در علم الیقین هر دو طائفه شهود و اثر لازم است تا از انجا بموثر برده شود و غیر مشهود است نهایت مافی الباب ارتباطیکه درمیان اثر و موثر حاصل است او سبب انتقال است و از وجود اثر بوجود موثر در علم الیقین صوفیه آن ارتباط نیز مکشوف و مشهود است و در علم الیقین اهل استدلال آن ارتباط نظری است که بفکر و دلیل محتاج است پس ناچار انتقال نظری و فکری بود پس یقین طائفه اولی داخل کشف و شهود باشد و یقین طائفه ثانیه از ضیق استدلال نه برآید و اطلاق استدلال در علم الیقین صوفیه مبنے بر ظاهر صورت است که متضمن انتقال است از اثر بموثر و فی الحقیقت کشف و شهود است بخلاف علم الیقین علما که به حقیقت استدلال است و چون این فرق دقیق بر اکثرے پوشیده مانده است ناچار در مرتبه حیرت مانده اند و جمعے از اینها از نارسائی خود زبان اعتراض را دراز ساخته اند بر بعضے اعزه که علم الیقین صوفیه را تفسیر باستدلال از اثر بموثر کرده اند کل ذلک لعدم الاطلاع علے حقیقة الامر والله یحق الحق و هو یهدی السبیل والسلام علے من اتبع الهدے ؛ ؛

تمام ؛ شد ؛ تمام ؛ شد ؛ تمام ؛ شد ؛ تمام ؛ شد ؛

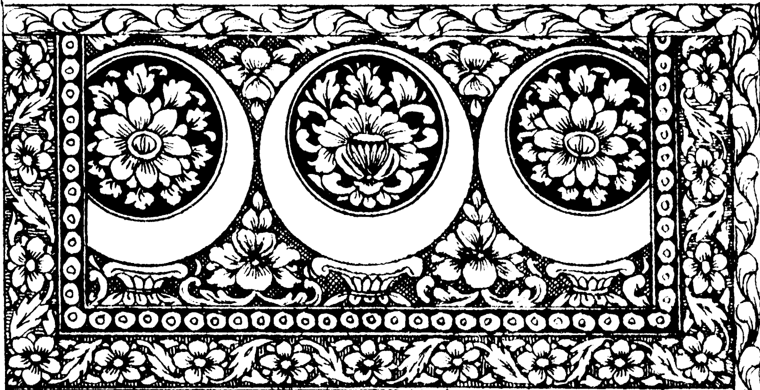
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا

الحمد لله والاحسان که درین زمان میمنت اقتران کتاب لاثانی اسمی



قطب حمدانی حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمه باهتمام حقر الانام سید محمد خان جهجرے

بمطبع احمدی دهلی حلیه طبع پوشید



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی له ویحری علی آله وصحابه البررة النقی التقی **اما بعد** نموده می آید که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الولایة المحمدیة حجة الشریعة المصطفویة شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه والقاه این حقیر قلیل البضاعة کمترین خاک نشینان آن مقدس درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده جا آنکه نفعی از آن بطالبان حق جل وعلی برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اول در بیان احوالی که مناسبت باسم الظاهر دارند وظهور قسم خاص از توحید ودر بیان عروجاتی که بر فوق محدد واقع شده است وانکشاف درجات بهشت وظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند وهو الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایة مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره الاقدس وبلغه الله سبحانه الی اقصی ما یتمناه **عرضداشت** کمترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند حسب الامر شریف گستاخی مینماید احوال پریشان را معروض میدارد که در اثنای راه آن قدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا بتجلی خاص علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزای ایشان جدا جدا و آن قدر منقاد ایشان گشتم که چه عرض نمایم و درین انقیاد مضطر بودم ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده

خصوصیات لطائف و محسنات عجائب که درین لباس می‌نمود از هیچ مظهری ظاهر نشده بیش ایشان تمام
گداخته آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا تجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ
پرتکلف بود در ماورای آن نبود و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین این
یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی بتحریر بعرض نمی تواند رسانید
اگر در ملازمت علیه می‌بود شاید معروض میداشت اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و ما بها
مهما امکن ملتفت نمی شدم اما مغلوب بودم چاره نداشتم درین اثنا معلوم شد که این تجلی بآن نسبت تنزیهیه
جنگ ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر را که از نسبت خالی و معطل بود
باین تجلی مشرف ساخته اند والحق همچنان یافتم که باطن اصلا بزینه بصر مبتلا نیست و از جمیع معلومات و ظهورات
معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و آئینه بود باین تجلیات مستعد گشته است بعد از چندگاه این تجلیات
رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صارت تلک التجلیات کان
لم یکن شیئا مذکورا و بعد ازان یک فنای خاص رو داد و همانا که آن تعین علمی که بعد از عود تعین
پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری ازان اثنا نماند درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم
شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین دید قصور اعمال و متهم داشتن نیات و خواطر بالجمله بعضی امارات
عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی ببرکت و توجه حضرت ایشان بحقیقه بندگی رساند
و عروجات بر فوق محدد بسیار واقع میشود **در مرتبه اول** که عروج واقع شد بعد از طی مسافت چون بر فوق
محدد رسید و از خلد ازانجا با تحت مشهود گشت دران اثنا بخاطر آمد که مقامات بعضی مردم را در انجا شاید تمام
چون متوجه شدم مقامات آنها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز دران محال دیدم علی تفاوت درجاتهم مکانا و مکانة
و شوقا و ذوقا **مرتبه دوم** باز عروج واقع شد مقامات مشایخ عظام و ائمه اهل بیت و خلفای راشدین
و مقام خاصه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و علی آله و سلم و بارک و همچنین مقامات سائر انبیا و رسل علی تفاوت درجات
و مقامات ملائکه ملأ اعلی فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد آنمقدار عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محدد یا اندکی
کمتر ازین و تا مقام حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس منتهی شد و فوق آنمقام چندی از
مشایخ بوده اند بلکه در همان مقام با فوقیت قلیله مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابو سعید خراز و باقی مشایخ

بعضی در ته انقام مقامات داشتند وبعضی درهمان مقام بودند اما درتحت مثل شیخ علاء الدوله وشیخ نجم الدین کبری وفوق آن مقام ائمه اهل بیت بودند وفوق آن خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ومقامات سایر انبیا علی نبینا وعلیهم الصلوات والسلام بیکطرف علیحده از مقام آنسرور بود وهمچنین مقامات ملائکه عالین صلوات الله وسلامه علی نبینا وعلیهم اجمعین درطرف دیگر جدا از ان مقامها اما مقام آنسرور را از جمیع مقامات فوقیت سروری بود والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها وهرگاه میخواهیم بعنایت الله سبحانه عروج واقع میشود ودر بعضی اوقات بیخواست هم واقع میشود وچیزی دیگر وارده میشود وبر بعضی عرد حبات آثارهم مترتب میشود واکثر چیزها فراموش میشود هرچند میخواهیم که بعضی حالات رابنویسیم که در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمیشود زیرا که درنظر محقر می درآید جای ندارد که از ان استغفار کرده شود چه جای آنکه بنویسید در اثنا راما راعرایضه هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر وفا نکرد که نوشته شود زیاده گستاخی نمود حال ملاقایم علی بتهر ست غلبه استهلاک واستغراق است واز جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده وصفات را که اول از اصل میدید حالا باوجود آنصفات را از خود جدا میبیند وخود را خالی محض میبابد احوال یاران دیگر هم روز بروز در بهی است در عریضه دیگر انشاء الله العزیز بتفصیل عرضداشت خواهد کرد

مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات بمباهات بعنایات خداوندی جل سلطانه به پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس سره

عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند امر باستخاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد سابد آنقدر فرجه ندید که تا ماه رمضان خود را العتبه بوسی مشرف تواند ساخت بضرورت برمضی آن خود را التلی داد از عنایات خداوندی جل وعلا که برکت توجهات علیه حضرت ایشان علی التواتر والتوالی فایض وارد اند چه عرض نماید

بیت
من آنخاکم که ابر نوبهاری ؛ کند از لطف برمن قطره باری ؛ اگر بر روید از تن صد زبانم ؛ چو سبزه شکر لطفش کی توانم ؛

هرچند اظهار این قسم احوال موهم جرات وگستاخی است ومشعر افتخار ومباهات است

بیت
ولی چون شد مرا بر داشت از خاک ؛ منه درگه بگذرانم سر ز افلاک ؛

ابتداء عالم صحو وبقا از اواخر ماه ربیع الآخر است وتا حال بقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس سره در صحو می آرند باز کرمی کنند ودر نزول وعروج علوم غریبه ومعارف عجیبه افاده میفرمایند وباحسان وشهود خاص هر مرتبه که مناسب بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان ببقای مشرف ساختند واحسانی میسر شد که چه عرض نماید معلوم شد که نهایت استعداد تا آنجا بود ووصلی که مناسب حال بود هم اینجا میسر گشت وجهة جذبه باکنون تمام شد وشروع در سیر فی الله

[illegible]

که مناسب مقام جذبه است واقع شد هرچند فنا اتم باشد بقا مترتب بران اکمل خواهد بود و هرچند صحو بیشتر باشد اتباع
علوم موافق شریعت غرا می افتد چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوات والسلام و معارفیکه ازایشان سر برزده اند شریعت
است و عقائدیکه در ذات و صفات بیان فرموده اند و مخالف ظاهر آن از بقیهٔ سکر است الحال معارف که این کمینه را بعض اند
اکثر تفصیل معارف شریعت است و بیان آنها علم استدلالی کشفی و ضروری میگردد و مجمل مفصل میشود اگر بگویم شرح این
بعید شود چه می ترسم مبادا منجر بگستاخی شود

مکتوب سوم در بیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی ازان و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت آنکه یارانی که اینجا اند و چنین یاران آنجائی هرکدام بمقامی محبوس اند طریق برآوردن
آنها ازان مقامات متعسر است بقدر قدرت که مناسب آن مقام است در نمودن یا بحق سبحانه ببرکت توجهات علیه حضرت
ایشان ترقی بخشد یکس از خویشان این کمینه ازان مقام گذشت بمقدمه تجلیات ذاتی رسید حالش بسیار خوب است
قدم بر قدم حقیر دارد درباره دیگران هم امید وار است دیگر بعضی از یاران آنجا بطریق مقربین مناسبت ندارند موافق حال
آنها طریق ابرار است فی الحمایة یقینی که حاصل کرده اند هم غنیمت است بهمان طریق امر باید فرمود ~ هرکسی را بهر کاری
ساختند و تفصیل اسامی آنها جرأت نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود زیاده گستاخی نمود و در تحریر عرضداشت میر
سید حسین مشغولی خود چنان دیدند که گویا بدروازه آنجا رسیده است میگویند که دروازه حیرت است و درون وی نظر می کنم
حضرت ایشان را اندرون می بینم و هرچند سعی می کنم که خود را در اندازم پای من یاری نمیکند

مکتوب چهارم در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الحمد لله که مدتی است که از راه مفاوضه تحریر بعضی
از احوال خود بآن عتبه علیه اطلاعی ندارد نگران می باشد قدوم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که جامع
جمیع کمالات ذاتی و شیونی است دخل دائره اصل است که هیچ ظلیتی را بدان راه نیافته است و قابلیت اولی ظل وی است مناسبت
تمام است و بآن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مصداق این سخن است و بآن
مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است هر برکتی و خیری که در تمام سال میرسد از بحر این ماه که یک قطره است از دریا
بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر و جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب تفرقه تمام سال فطوبی
لمن مضی علیه الشهر المبارک و رضی عنه و ویل لمن سخط علیه فمنعه من البرکات و حرم من الخیرات ایضا سنت ختم قرآن درین ماه بجهة

آن تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی به برکات ظلی میسر شود و من جمع بینهما یرجی ان لا یحرم من برکاته ولا یمنع من خیراته برکات
که با تمام این شهر وابسته اند دیگر اند و خیرات که بلیالی آن متعلق اند دیگر و از جهت این سر تواند بود که حکم باولویة تعجیل افطار و تاخیر تسحر نموده شد
تا امتیاز تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی که بالا مذکور شد و حقیقت محمدی عبارت از آنست علی مظهرها الصلوة و
التسلیمات نه قابلیت ذات است مر اتصاف جمیع صفات را تا حکم بعض باشد که قابلیت ذات است عز سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود
بجمیع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتصاف که مناسب شان صفات است و برزخ است میان
ذات جل شانه و صفات او حقایق انبیاء دیگر است علی نبینا و علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات همین قابلیت بملاحظه اعتبارات که
که مندرج اند در وی حقایق متعدده گشته قابلیتی که حقیقت محمدی است علیه الصلوة والتحیة اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات با و ممتزج
نگشته است و هیچ حائلی درمیان نیامده و حقایق جماعه محمدی المشرب قابلیات ذات است عز شانه مر اعتبار علم را که متعلق شود ببعض
آن کمالات و آن قابلیت محمدیه برزخ است میان ذات جل سلطانه و میان این قابلیات متعدده و حکم آن بعض بواسطه اشتمال است که
او را در خانه قدم که دست داده نهایت عروج آن خانه تا بآن قابلیت است لاجرم آنرا بآن سرور نسبت کرده علیه الصلوة والسلام والتحیة
و چون این قابلیت اتصاف بمرکز تنفذ می شود آن بعض را نیز حکم کرده تا آنکه حقیقت محمدی همیشه حائل است والا قابلیت محمدیه علی مظهرها الصلوة
والتحیه که مجرد اعتبار است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر عمل است باآنکه واقع است و قابلیت اتصاف اگرچه نیز اعتبار است اما بواسطه
برزخیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجوداند بوجود زائد ارتفاع او از امکان برآمده لاجرم حکم میکند بوجود آن حائل دائما امثال این علوم
که منشأ آن جامعیت اصالت و ظلیت است بسیار وارد می شوند اکثر آنها در پریشانها کاغذ نوشته میشود مقام قطبیت منشأ رقایق علوم
مقام ظلی است و مرتبه فردیت واسطه ورود معارف دائره اصل امتیاز میان ظل و اصل بی اجتماع این دو دولت میسر نیست لهذا بعضی از مشائخ
قابلیت اولی را که تعین اول میگویند را اندر ذات می پندارند و تجلی ذاتی شهود آن قابلیت را می انگارند والحق احقیقت والامر ما اوضحت والله
سبحانه یحق الحق وهو یهدی السبیل رساله که بتسوید آن مامور شده بود باتمام آن موفق نمی شود و همان مسوده افتاده اند تا حکمت الهی جل سلطانه
درین توقف چه بوده باشد زیاده بر این گستاخی از ادب دور است

مکتوب پنجم در سفارش خواجه برهان الدین که یکی از مخلصان بوده با بیان بعضی احوال ذخیره به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الخدمه آنکه
رساله در بیان طریقت حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد در آمد هنوز مسوده است
خواجه برهان بسبب رابطه [illegible] در بعض آن اشد [illegible] که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند در زیر رساله سلسلة الاحرار منتظر اند
و در آن اثنا خاطر با ترسید با ایشان عرضداشت کنم تا خود چیزی درباب بعضی علوم آن رساله نویسند یا بفقیر امر کنند تا چیزی

دران باب نویسد این خاطر خیلے قوی گشت متصل آن بعضی از علوم این مسوده تا بعض گشتند فی الجمله معذرت بعضے علوم آن رساله درضمن آن مبین گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضے علوم مناسبه ازان انتخاب نموده تا آن رساله ملحق سازند هم وجهی دارد زیادت جرأت از ادب دور است خواجه برهان درین مدت کار خوب کردند و از سیر سیوم که مناسب مقام جذبه است بهره نصیبے یافتند خاطر بواسطه مهم مدد معاش صوبه مالوه مشوش وقت میشد در ملازمت رسیده اند هرچه امر خواهند فرمود کتاب خواهد بود

مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن هر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیه نسبت نقشبندیه بنزد پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکت توجه عالی هر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده هر دو صفت جمال و جلال مربی است حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال بعضے جوابهای رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاهر خود است قابل انحراف و تاویل نیست و علامت این تربیت متحقق شد نسبت محبت ذاتی بیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است لیکن تا زمانیکه علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود و جهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت و جهل دائمی است مرکان نه زوال آن اراده آنست که گاهی حاصل شود و گاهی زایل گردد و غایة ما فی الباب بیش از بقا جهالت مخص است و بعد از بقا جهالت و علم باهم جمع اند در عین نادانی باشعور است و در عین حیرت حضور که این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمی که بیش از چنین جهالت حاصل شود از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر در بیرون است حاصل است اگرچه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع میباید که شود حضرت خواجه بزرگ قدس سره میفرمایند که اهل الله بعد از فنا و بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است از اینجا هم صریحا مفهوم میشود که شهود و معرفت و حیرت در نفس است و بس در بیرون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی ازین ثلثه در بیرون است اگرچه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد فکیف البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا اینست که این فنا مطلق است و مطلق فنا عام است و بقا باندازه فناست لهذا البعض اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شهود دارند اما نسبت انعزیزان فوق همه نسبتهاست بیت

نه هر که آئینه دارد سکندری داند ✤ نه هر که سر بتراشد قلندری داند ✤

هرگاه از اکابر این سلسله بعد از قرون بسیار یکی یاد دهی را باین نسبت مشرف سازند از سلاسل دیگر چه گوید این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق

غجدوانی است قدس سره و متمم و مکمل آنحضرت خواجه خواجها است اعنی حضرت خواجه بهاء الدین المعروف بنقشبندی قدس سرهما
و از خلفاء ایشان حضرت خواجه علاء الدین باین دولت مشرف شده بودند ع اینکار دولت است کنون تا کرا دهند عجب
کاریست اول اهر بلا و مصیبت که واقع می شد باعث سرور و فرحت می شد بل من مزید میگفت و هرچه از امتعهٔ دنیویه کم میشد خوش
می آمد این قسم آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق می شود از اول دل
نوعی از حزن رو میدهد هر چند بسرعت زائل میشود و بیم می ماند همچنین اگر دعا میکرد از برای دفع بلا و مصیبت مقصود از و نه دفع آن بوده
بلکه امتثال امر دعوتی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصائب است و خوف و حزن که زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد
که آن از سکر بود و صحو هرچه عوام الناس راست این را هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود
از دعا رفع بلا نبود دل را همین خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود و بخاطر میگذشت که دعاء انبیا ازین قبیل بود که حصول مراد نخواهند
حالا که تا بحالت مشرف ساختند حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که دعاهای انبیا علیهم الصلوات از سر عجز و افتقار و
خوف و حزن بود نه مجرد امتثال امر بعضی امور که رو میدهد بحسب امر گاه گاه بعرض آن امور گستاخی می نماید

مکتوب هفتم

در بیان بعضی از احوال غریبهٔ خود با بعضی استفسارهای ضروری به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق محدّد بود در روح خود را بطریق عروج در انجا می یافت
و آن مقام بحضرت خواجه بزرگ قدس الله سره الاقدس اختصاص داشت بعد از زمانی بدن عنصری خود را نیز در همان مقام یافت
و در آن وقت چنان متخیل گشت که این عالم تمام از عنصریات و فلکیات ته فرو رفت و نام و نشان از ان نماند و چون در آن
مقام نبودند الا بعضی از اولیاء کبار این زمان که تمام عالم را بخود در درجات و مقامات شریک میابد حیرت دست میدهد که با وجود بیگانگی
تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتیکه گاه گاه دست میداد که در ان نه خود میماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم حالا
آنحالت مستمره است و وجود خلقت عالم از دید و دانش بر آمده بعد از ان در همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها
نهاده اند آنجا بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج فرو رفت و ساعة فساعة خود را متصاعد می یافت اتفاقاً
نماز شکر وضو میگذارد که مقامی بس عالی نمایان شده و اکابر اربعهٔ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم در ان مقام دیده
و مشایخ دیگر هم مثل سید الطائفه وغیره در انجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ بالای آن مقام هستند اما قوایم آنرا گرفته
نشسته اند و بعضی با پایان علی تفاوت درجاتهم و خود را بسیار دور از ان مقام یافت بلکه مناسبت هم ندید از ین
واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شده بر اید و از فرط اندوه و غصه قالب تهی کند

چندگاه برین نهج گذشت آخر توجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید اول سر خود را محاذی آن مقام یافت
بتدریج رفت و بالای آن مقام نشست بعد از توجه چنان محظوظ شد که آن مقام تکمیل تام است که بعد از تمامی سلوک
بآن مقام میرسند مجذوب سلوک تمام ناکرده را از آن مقام بهره نیست و نیز در آن وقت چنان متخیل گشت که وصول
باین مقام از نتایج آن وقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و لهذا عرض رساند که حضرت [illegible]
و جهه میفرمایند که [illegible] اتما علمه موهبة لعلیکم الخ و چون بیانات [illegible] شد آن مقام را مخصوص بحضرت [illegible] میان سایر
خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت و سه جماعه علم دیگر چنان ظاهر شد که [illegible] باعث
می برایند بعضی در رنگ رشته از وجود می برایند و گاهی در رنگ دود بیرون می آیند و بعضی اوقات متخیل نشود که تمام برآمده اند
و ثانی الحال چیزی دیگر باز ظاهر شود و می برایند تا اینجا معروض میگرداند که توجه از [illegible] ابتدا با
بآنست که اول معنی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجه است [illegible] است که از [illegible]
خواجه قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم میشود که نیست درین باب هرچه حکم فرمایند با آنکه [illegible]
ثالثاً العرض میرساند که از تحقیق بعض حضور طالبان را یا از ذکر باز داشتن و هرگاه نهضت حضور کردن [illegible] دیگر هم
مرتبه حضور است که در آن ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع نشده و کار خود کمال
بنهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست هرچه امر فرمایند رابعاً معروض آنکه حضرت خواجه در فقرات میفرمایند آنچه ذکر
امر میکنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمیشوند تعیین آن مقاصد فرمایند خامساً العرض اقدس میرساند که بعضی
طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه میکنند لیکن در لقمه احتیاط نمی توانند کرد با وجود بی احتیاطی حضور و نحو [illegible] پیدا
می کنند و اکثر تاکید در لقمه کرده میشود از سستی طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر هستند که مجرد اتصال
باین سلسله شریفه بطریق اراده میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز هست یا نه و اگر مجوز است طریق
آن چیست زیادت گستاخی بی ادبی تمام است مکتوب بیست و ششم در بیان احوالیکه به بقا و صحو تعلق دارد به پیر بزرگوار خود
نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه از آن زمانکه بصحو آورده اند و به بقا بخشیده اند علوم غریبه و معارف نادره
غیر متعارفه بتواتر و توالی فایض و وارد اند اکثر آنها به بیان قوم و اصطلاحات اول شان موافقت ندارند هرچه از مسئله
وحدت وجود و توابع آن گفته اند و در اوائل نهایت حال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت میسر شده از مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرموده اند اما مصداق آن مقامات و معارف از کلام قوم صریحا

یافته نمی شود اشارت و رمز اجمالی در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت
علماء اهل سنت است در هیچ چیزی مخالفت بظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت حکما و اصول معقول آنها
ندارند [illegible] اسلام عقاید مخالفت که با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده
است [illegible] قدرت مقارنه فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا میدانند کما قرره علماء اهل السنة
و [illegible] خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس میدانند ایشان در هر مقام بوده اند و حضرت
خواجه علاء الدین [illegible] مقام تفهیم هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالی
سره الاقدس [illegible] از مشایخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی
اسرارهم [illegible] کمال بعد و بیگانگی است کار از معالجه گذشته تا زمانی که صحبت بدل بوده اند سعی و اهتمام گنجایش رفع
آن [illegible] حجاب اوست فلا طبیب لها ولا راقی مگر کمال بیگانگی و بی مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده
اند [illegible] هیهات هیهات بیت یوسف زلیخا موافق حالست بیت در افگنده دف این آوازه از دوست + که زو
[illegible] بود و پوست + شهود کجاست و شاهد کیست و مشهود چیست خلق را روی کی نماید ما للتراب
و رب الارباب [illegible] مخلوق غیر قادر میدانند و همچنین تمام عالم را خالق و قادر حق را عز و جل میدانند غیر این هیچ
نسبتی [illegible] غیبت و مرائیت خود کجا در آئینه در آید و علماء ظاهر اهل سنت هر چند در بعضی اعمال مقصر باشند اما
[illegible] ذات و صفات آنقدر نورانیت دارد که آن تقصیر در جنب آن مضمحل و ناچیز در نظر می در آید و
بعضی [illegible] صفات و مجاهدات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند آن جمال در اینها یافته نمی شود و محبت
علماء ظاهر [illegible] شده روش ایشان خوش می آید و آرزو دارد که در جرگه اینها باشد و تلویح را از مقدمات اربعه
[illegible] یافته نمی شود و در معیت و احاطه علمی علما نسبت و همچنین حق سبحانه عین عالم میدانند
و [illegible] با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری در ذوات و صفات و افعال مخلوق او میدانند نه آنکه صفات
اینها صفات اوست و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر قدرت او را میدانند قدرت مخلوقات را تاثیری نمی دانند
[illegible] المتکلمین و همچنین صفات سبعه موجود میدانند و حق سبحانه و تعالی را مرید میدانند و قدرت را بمعنی صحت
[illegible] بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی ممتنع باشد چنانچه قال الحکماء و بعض
الصوفیه [illegible] کشیده و موافق اصول حکما است و مسئله قضا و قدر را بطور علما میدانند فلذلک

ان تیصرف فی ملکه کیف یشاء و قابلیت و استعداد را هیچ دخل نمی باید که با بیجا می کشد و هو سبحانه منها فعال لما یرید
علی هذا القیاس چون عرض حال از جمله ضروریات است بنابران جرات آن گستاخی نموده بنده باید که حال خود وا نماید

مکتوب نهم در بیان احوال که بمقام ورود و آمدن مناسبت دارند نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
مدبر سیاه رو متعلق به خود مغرور وقت و حال مفتون سمل و کمال کارش همه نافرمان برداری مولی است و عملش
ترک عزیمت و اولی است نظرگاه خلق را آراسته و منظر حق تعالی و تقدس خراب ساخته همتش مقصور بر ظاهر آرایی
باطنش از ین رهگذر همواره بر سوی است قال او منافی حال اوست و حال او مبنی بر خیال او از هیچ آب و خیال چه آید این
قال و حال چه کشاید ادبار و خسارت نقد وقت است عداوت و ضلالت بر کف دست مبداء فساد و شرارت است منشاء
ظلم و معصیت بالجمله معیوب مجسم است و ذنوب مجسم خیرات او لایق طعن و رد و حسنات او شایان طعن و طرد رب قاری القرآن
والقرآن یلعنه در حق او گواه عدل است و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظما والجوع در شان او شاهد صدق
فویل لمن کان هذا حاله و منزله و کماله و درجه استغفاره ذنب کسائر الذنوب بل اشد و توبه معصیة کسائر المعاصی بل
اقبح کل ما یفعله القبیح قبیح مصداق این سخن است ع ز گندم جو ز جو گندم نیاید + مرض او ذاتی است علاج نمی
پذیرد و دوای او اصلی است قبول دوا نمی کند ما بالذات لا ینفک عن الذات ع سیاه از حبشی کی رود که خود
زنگ است + چه توان کرد و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون آری خیر محض شر محض می باید تا حقیقت خیریت
بظهور آید و بضدها تتبین الاشیاء خیر و کمال مهیا بود شر و نقص در میابیست حسن جمال را آیینه درکار است و آیینه
نمی باشد مگر در مقابل پس لاجرم خیر را شر و کمال را نقص آیینه آمد پس هر چه نقص و شرارت بیشتر نماید خیر و کمال زیاده
تر عجائب کاروبار است این فهم معنی مدح پیدا کرد درین شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشت پس لاجرم مقام عبدیت
فوق جمیع مقامات باشد چه انمعنی در مقام عبدیت اتم و اکمل است محبوبان را بانمقام مشرف می سازند محبان بدو
شهود متلذذ اند التذاذ در بندگی و انس با آن مخصوص بمحبوبانست انس محبان بمشاهده محبوب است و انس محبوبان
به بندگی محبوب و درین انس ایشان را باین دولت میسر سانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاهسوار یکه تاز این
میدان آن سرور دنیا و دین و سید اولین و آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوات انمها و من التحیات
اکملها و کسی را که محض بفضل خواهند که باین دولت رسانند او را بکمال متابعت آنسرور علیه الصلوة والسلام
متحقق میسازند و آنرا بان ذروه علیا می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

کمال هست و نقص علم ذوقی هست به آن نه آنکه شرارت و نقص متصف شود صاحب این علم متخلق باخلاق الله است
تعالی شانه و تقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق است شرارت و نقص را در آن موطن چه مجال خبر آنکه بآن علم متعلق شود
این علم بواسطه شهود تام بخیر محض است که در جنب آن همه شر مینماید این بعد از فرود آمدن نفس مطمئنه است بمقام خود
لهذا این قسم شهود را بر زمین نزند و کاوش تا باین انجام رسد از کمال مع الالی خود جل شانه بی نصیب است تکلیف که
خود را عین مولی داند و صفات خود را صفات او انگارد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این اتحاد در اسماء و صفات
است ارباب این در زمره و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخل اند نه آنکه هر که جذبه او بر سلوک او مقدم است از مجذوبین
است لیکن تقدیم جذبه شرط است در محبوبیت آری در هر جذبه بنحوی از معنی محبوبیت حاصل است که جذب بی آن نمیشود
و آن معنی ادعو ارض پیدا شده است ذاتی نیست بمعنی ذاتی غیر معلل است لشیء من الاشیاء چنانکه هر منتهی را آخر
جذبه میسر است اما داخل زمره محبان است بواسطه عارض بمعنی محبوبیت پیدا شده است و هو لا یکفی فیه و آن عارض کیته
و تصفیه است و در بعضی مبتدیان اتباع است و لو بالجمله باعث حصول آن معنی فی الجمله است با آنکه در منتهی هم اتباع
است و لیس در محبوبان ظهور آن معنی ذاتی فضلی نیز وابسته باتباع آن سرور است علیه الصلوة والسلام والتحیه با آنکه گویم آن
معنی ذاتی هم بواسطه مناسبت ذاتیه آن حضرت است علیه الصلوة والسلام و همین که رب او ست مناسب همیکه رب آن
حضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیه واقع شده است در حق این خصوصیت و از اینجا این سعادت اکتساب کرده است
والله سبحانه اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب والله یحق الحق و هو یهدی السبیل مکتوب ۹۶ هم در حصول قرب بعد فرق
و وصل بمعانی غیر متعارفه بعضی علوم مناسب آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت کمترین الخدمه آنکه
مدتی است که از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاع ندارد نگرانست * عجبی نیست اگر زنده شود جان عزیز * چون از آن
یار جدا مانده پیامی برسد * میدانند که شایان دولت خصوصیت * این بسکه رسد ز دور بانگ جرسم * عجایب کارهاست و بلا
نهایت بعدی قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقه در ضمن این بشارت نفی قرب و وصال کرده اند
شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها * قلل الجبال و دونهن خیوف * لیکن حزن ابدی و فکر دائمی لا جرم دامنگیر آمده مرادرا
نیز خود الامر باراده مرید میباید شد و محبوب المحبت محب می باید گشت آن سرور دین و دنیا علیه من الصلوات اکملها و من التحیات
فضلها با وجود مقام مرادیه و محبوبیت المحبین آمده از مریدین گشت لا جرم از حال او چنین خبر داده اند که کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مجملا بمحبت

تو هند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد و قصه العشق لا انفصام لها حاصل عرضداشت
شیخ اله بخش نحوی از جذب و محبت دارد با ابرام چند کلمه سجاده‌بان ایشان نویسانیده الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه
آنجا گشته است اول بعضی از احوال ظاهر ساخت چون دران باب این حقیر تقاعد مفهوم کرد مجدد ملاقات جیفی شد چند
کلمه نویسانیده زیاده گستاخی از ادب است مکتوب یازدهم در بیان بعضی کشوف و حصول مقام دیدن قصور خود و متهم
داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال ظهور یافته کلام شیخ ابوسعید ابوالخیر که گفته است عین نمی ماند اثر کجا ماند و بیان احوال بعضی
یاران به پیر بزرگوار چنین نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقا خود را دران دیده بود چون حسب الامر
العالی بار ملاحظه نمود عبور خلفاء ثلثه رضوان الله تعالی علیهم ازان مقام در نظر آمد اما چون مقام استقرار ساخته اند نشت در
دفعه اولی بنظر در آمد چنانکه ائمه اهلبیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی علیهم اجمعین در مقام استقرار
و ثبات ندارد لیکن عبوری دران واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را ازان مقام نامناسب دیده بود نامناسبتی
دو نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور طریقی از طرق طاری میشود و چون ظاهر باد نمودند آن بی مناسبتی برطرف میشود دیگر
بی مناسبتی مطلق است که بهیچ وجه قابل زوال نیست و اینها که موصل آن مقام اند دو اند که ثالث ندارند یعنی در نظر و رای
آن دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود یکی دید نقص و قصور است و نیات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر
صحبت شیخ مکمل مجذوب سلوک تمام کرده حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را قید استعداد عنایت
فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع می آید مگر آنکه خود را دران عمل متهم میسازد بلکه تا زمانی که بوجوه تهمت ننهند مقرر بی آرام
میباشند و خود چنان میداند که هیچ عملی ازو می صادر نمیشود که قابل کتابه مالکه یمین باشد و میداند که صحیفه یمین از اعمال خیر
خالی است و کاتبان معطل و بیکار اند خود شایان آنحضرت جل و علا کی بوده باشد و هر که در عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندیق
از خود بوجوه بهتر میداند و بدترین همه اینها خود می انگارد و جه جذبه هر چند به تمامی سیر الی الله تمام شده بود اما بعضی از لوازم
آن باقی مانده بودند که در ضمن فنائیکه در مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود تمام شدند و احوال آن فنا در عرضداشت سابق
بتفصیل نوشته است دیده باید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات و تحقق
سیر فی الله متحقق شده و فنا را اراده هم از جهت نصیب همان فنا مناسبت است بعکس [illegible] داد و قا [illegible] درگاه
کبریا [illegible] و نامناسبان این مقام هم که دو طائفه اند در نظر اند جماعه متوجه بمقام [illegible] [illegible] التهای [illegible]
آن مقام ماندند توجه حضرت ایشان بطریق [illegible] از طرق وصول آن مقام [illegible] ظاهر میشود و مناسبت همان طریق [illegible]

ایشان باشد و بود اما الا الله در بعضی امور جرأت و گستاخی نمود و الا ه من همان احمد پارینه که هستم هستم + ثانیاً معروض آنکه
در اثنای ملاحظهٔ آنمقام مرهٔ ثانیه مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شدند بعد از توجه به نیاز و شکستگی چون بمقام فوق آن
مقام سابق رسیده شد معلوم شد که این مقام حضرت ذی النورین است و خلفاء دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است و این
مقام در همین مقام هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالای آنمقام مقام دیگر بنظر آمد
چون بآنمقام رسیده شد معلوم گشت که آنمقام حضرت فاروق است و خلفای دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده است و فوق
آنمقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بآنمقام نیز رسیده شد و از مشائخ حضرت خواجه نقشبند قدس
الله سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفای دیگر را هم در آنمقام عبوری واقع شده است تفاوت نیست
الا در عبور و مقام و مرور و ثبات و بالای آنمقام هیچ مقامی مفهوم نمی شود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوة
اتمها و من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس شگرف که هرگز مثل آن
در نظر نیامده بود ظاهر شد و اندکی از آنمقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند می سازند و معلوم شد که آنمقام
مقام محبوبیت است و آنمقام رنگین و منقش بود خود را هم بانعکاس آنمقام رنگین و منقش یافت بعد از آن همان کیفیت خود را
لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعهٔ ابر در آفاق منتشر دید و بعضی اطراف را فرا گرفت و حضرت خواجه بزرگ در مقام صدیق اند
رضی الله تعالی عنهما خود را در مقام محاذی آن می یابد کیفیتی معروض داشت دیگر ترک اشتغال باین عمل مرضی نمی نماید کیف و حال
آنکه عالم بگرداب ضلالات غرق میشود و کسی که در خود قوت بر آوردن از آن گرداب یابد چگونه خود را معاف دارد هر چند
کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین عمل ضروری نیست و مرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وساوس و هواجس که در اثنای
این عمل رو میدهند استغفار را لازم باید داشت بهمین شرط داخل رضا میشود بی ملاحظه این شرط داخل رضا نمی شود و در
ابتدا ما در باب حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما یافت آنکه این شرط را ملاحظه
کرده شود مرضی است و عمل این فقیر الحال بی ملاحظه آن شرط گاهی داخل است و گاهی در رضا می ایستد دیگر در نفحات در سخنان
حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر مذکور است که علم می ماند اثر کجا ماند لا یبقی و لا تذر این سخن در اول نظر مشکل می نمود که حضرت شیخ محی الدین
و تابعان ایشان بر آن اند که زوال عین که معلومیت از معلومات الله سبحانه محال است و الا انقلاب العلم جهلاً و چون عین
زائل نشود اثر کجا رود و بهمین طور در ذهن این سخن متمکن شده بود و سخن حضرت ابوسعید هیچ حل نمی شد بعد از توجه تام
حق سبحانه و تعالی سر این سخن را منکشف ساخت متحقق گشت که عین می ماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند

و مقام این معرفت نیز در نظر آمد بس عالیست فوق مقامی که حضرت شیخ و متابعان ایشان فرموده اند این دو جهت با یکدیگر
هیچ منازعت و جنگ ندارند یکی از جای است و دیگری از جای دیگر تفصیل عرض داشتن موجب تطویل ملال است و آنچه
حضرت شیخ از دوام این حدیث فرموده اند نیز ظاهر گشت که حدیث عبارت از چه چیز بوده و دوام آن چه بوده خود نیز از [illegible]
یافت اگرچه از نوادر است دیگر کتاب اصلا خوش نمی آید با آنکه ذکر اقدام عالیه اکابر که در مقامات واقع شده اند جای ثبت کرده باشند
خوش می آید که اینقسم چیزی دیده شود و احوال مشایخ متقدمین بیشتر مرغوبست کتب حقایق و معارف علی حده [illegible] را لایق
مراتب را نمی تواند مطالعه کرد خود را درین باب به حضرت شیخ علاء الدوله بسیار مناسبتی یابد و در ذوق و حال [illegible] شیخ [illegible]
متفق است اما علم سابق تا با افکار و شدت آمدن نمی دهد دیگر چند مرتبه برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن [illegible] گشت
و همچنین بعضی احوال سوفی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود نیز از برای رفع آلام و شداید آنها توجه کرده شد اما حالا قدرت [illegible]
است که به هیچ چیز خود را جمع نمی توانم ساخت بعضی شداید از مردم بر فقیر گذشتند و ستمها نمودند و جمع کثیر از متعلقان این آب
را نابخود ویران ساختند و جلاوطن نمودند اصلا بخاطر غبار و کلفت راه نیافت بلکه آنچه به خاطر گذرد بعضی از یاران [illegible] از مقام
جذبه شهود معرفت پیدا کرده اند و تا غایة قدمی در منازل سلوک نهاده اند شمه از احوال آنها معروض میدارد امیدست که حق
سبحانه و تعالی بعد از تمام جهت جذبه بدولت سلوک مشرف گرداند شیخ نور در همان مقام جذبه است بنقطه فوق که در مقام جذبه است
رسیده در حرکات و سکنات آثار امید هست و قابلیت نیز فهم میشود خواست کار او در توقف می افتد هم چنین اکثر یاران را بواسطه عدم مناسبت
آداب کار آنها در توقف می افتد درین باب حیرانست که ازین طرف هیچ اراده توقف نیست بلکه اراده ترقی آنها ست نخواست
در کار کسی توقع می شود اما اراده اقربست مولانا معهو بنقطه پایان فرو رفته است و کار جذبه را با نجام رسانیده و در بدایت
آن مقام رسیده و فوق آن من وجه بنهایت رسانیده اول صفات را بلکه نوری که صفات بآن قائم اند [illegible] جدا دیده
و خود را شیخ فانی یافته بعد از آن صفات را از ذات جدا دیده و باین بدایت مقام جذبه رسیده حالا عالم و خود را چنان
گم ساخته است که نه با حاطه قائل است و نه به معیت و حیران بابطن بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد
و سید شاه حسین هم نزدیک نقطه پایان از مقام جذبه رسیده است و پسرش به نقطه رسیده است و همچنین صفات را از ذات جدا
دیده لیکن ذات احد را در همه جامی یابد و از ظاهر محظوظ است و همچنین میان جعفر هم نزدیک نقطه پایان است [illegible] ذوق
و ولوله ظاهر می شود قریب شاه حسین است و در یاران دیگر هم تفاوت ظاهر می شود میان شیخن و شیخ عیسی و شیخ کمال [illegible] جذبه
بنقطه فوق رسیده اند و شیخ کمال نیز متوجه نزول است و شیخ ناگوری در نقطه فوق آمده است اما خیلی مسافه در پیش دارد دواز

یاران اینجای تا الحال هست یا نه کس بلکه ده کس در تهٔ نقطه فوق آمده اند بعضی اصل نقطه شده و به نزول دارند و بعضی دیگر
قریب اند و بعضی بعید میان شیخ غزل خود را کم می‌یابد و صفات را از اصل می‌بینند و مطلق را در همه جا می‌یابد و نسبتها در رنگ بیرنگ
بی‌اعتبار میدانند بلکه هیچ نمی‌یابد و در جناب مولانا محمود جیهان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مر مردم را از جمله مرضیات
است اما اجازتیکه مناسب حال او است هر چند بعضی امور مانده اند که او را استفاده میباید کرد لیکن در گرفتن بیعت کردن توقف نمود
بحضور اقدس میر سید میر محمد صلاح کار خوب است خواهند فرمود و آنچه در علم کمینه آمده معروض داشت والحکم عند کم خواجه ضیاء الدین
محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت نتوانستند خود را جمع ساخت
متوجه لشکر شدند و برادر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد بواسطه بعضی موانع چندانی ترقی
نکرد زیاده گستاخی است سه بنده باید که چه خود وانه بعد از تحریر عریضه کیفیتی رو داده و حالی پیش آمده
تحریر گنجایش بیان آن هست و در همان فنای ارادت متحقق گشت بجائیکه سالکان متعلق ارادت همه ادات برطرف شده بود
لیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عریضه معروض شده بود الحال آن ادت هم از بیخ بر آمد و ضیند لا مراد و لا اراده در
صورت این فنا نیز در نظر در آمده بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فایض گشته چون تحریر آن علوم بود در وقت عروض
تعب بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانیده بود در وقت تحقق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاص در باره وحدت
پیدا شده است هر چند مقرر است که در باره وحدت نظری نیست بلکه هیچ منتهی نیست اما آنچه پیدا معروض میدارد
نازمانی که به یقین نه پیوسته بر نوشتن جرأت نمود و صورت آن مقام در باره وحدت چنان می‌بیند که
آگره باد راسی ای ست و پایمرد شده آن باد نمی‌یابد هر چند در نظر وحدت ورای آن دیده هیچ مقامی که
بعنوان ضیف ندانند یا حق را و ماسوای آن را نه حیرت و جهل بهمان صرافت است و این دید هیچ تفاوت نشده
نمیدانم چه عرض نمایم هر چه تناقض در تناقض است در گفت نمی‌آید و حال بی شبهه متحقق است استغفر الله
واتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و ناظرا و ایضا این زمان چنان معلوم گشت که سابقا
آنچه از فنای صفات مینوشتم تحقیقه فنای خصوصیت صفات و ما به الامتیاز آنها بود که در ضمن
وحدت مندرج شده بودند و خصوصیات زائل گشته بودند الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل
الاندماج والاندراج نیز برطرف شده و قیام آن احدیت هیچ چیز را نگذاشته و تمیزی که از مرتبه علم جملی با تفصیلی
حاصل شده بود نماند و تمام نظر بخارج آمده کان الله ولم یکن معه شیء و هو الآن کما کان این زمان مطابق حال گشته

گشته و سابقاً علم بمضمون این حدیث بود نه حال امید میدارد که بر صحت و سقم متنبه خواهند ساخت دیگر چنان مینماید
که مولانای قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست همچنین بعضی یاران اینجای را نیز از آن مقام نصیبی معلوم می شود والله سبحانه
اعلم بحقیقة الحال **مکتوب دوازدهم** در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شیئ
و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جز آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان
احمد بندروه عرض میرساند از تفصیلات خود چه عرض نماید ماشاء الله کان و مالم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم معلوم گردد که تعلق بمقام فنا فی الله والبقاء بالله داشتند حق سبحانه به عنایت خود
منکشف ساخت و هم چنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیئ چیست و سیر فی الله چه معنی است و تجلی ذاتی
برقی چیست و مشائخ محمدی المشرب کیست و امثال آن در هر مقامی لوازم و ضروریات آنرا می نمایند و می گذرانند
و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آنرا نشان داده اند در راه فروگذارند و ننمایند قیل من قبل بلا علة هم حیات
ذوات اشیاء المجعول میدانند اصل قابلیات و استعدادات را غیر مجعول و مصنوع میدانند و سبحانه محکوم قابلیات
نیست و نشاید که چیزی بری حاکم باشد زیاده گستاخی نمود ه بنده باید که حد خود داند **مکتوب سیزدهم**
در بیان بی نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
کمترین بندگان احمد معروض میگرداند که هزار آه از بی نهایتی این راه سیر با این سرعت ارادات و عنایات با این
کثرت از اینجاست که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان
مقداره خمسین الف سنة مگر ایمای بآن معنی داشته اند چون کار بیاس رسید و امیدها منقطع گشت هو الذی
ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته در کار شد چند روز است که سیر در اشیا واقع شده است و مردم
مستعد بار غلو کرده اند فی الجمله شروعی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام نمی یابد
لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی می گوید و در مسئله توحید که سابقاً متوقف بود چنانکه مکرراً
بعرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف برآمد و مرتبه
همه از اوست را بجرب یافت و کمال را در آن بیشتر دید از مقوله همه اوست و افعال و صفات را هم برنگ دیگر معلوم کرد
و همه را یکی نموده بفوق گذرانیدند رسیده و شبه بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت آمدند
و سر موی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت کشفها بیان می کنند

یا از سهو هست یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالف نیست در توسط راه مخالفت در نظر می آید و محتاج بتوجه و جمع میشود
اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را مییابد در میان علمای بزرگوار ان همین قدر تفاوت است که علما استدلالا و علما
میدانند و ایشان کشفا و ذوقا می یابند و ای دلیل علی صحة حالهم اول من هذه المطابقة یضیق صدری ولا ینطلق لسانی
نقد وقت است نمی دانم چه عرض نمایم توفیق بر تسویه بعض احوال ندارد و در عرضداشت باهم گنجایش تحریر نیست شاید
حکمت درین بوده باشد این محروم مهجور را از توجه غریب پروری محروم ندارند و در راه نگذرانند ~ این سخن را
چون تو مبدا بوده + گر فزون گردد توش افزوده + زیادت گستاخی نمود ع بنده باید که حد خود داند مکتوب
چهاردهم در بیان حصول قالیه که در اثنا راه روداده بود و بیان احوال بعضی مسترشدان نیز به پیر بزرگوار خود
نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه تجلیاتی که در مراتب الوان ظاهر شده بودند پاره از آن در عرضداشت
سابق معروض شده بود بعد از آن مرتبه وجوب جامع صفات کلیه است ظاهر شد و بصورت زن غیر جمیله مسود اللون متمثل
گشت و پس از آن مرتبه احدیت بصورت مرد دراز بالا که بر دیوار باریک همین ایستاده است متجلی گشت و این هر دو
تجلی بعنوان حقانیه ظاهر شدند بخلاف تجلیات سابق که نه باین عنوان بودند و در همین اثنا آرزوی موت
پیدا شد و چنان در نظر آمد که من گویا شخصی ام بر کنار دریای محیط ایستاده ام با راده آنکه خود را در دریا اندازد اما ان
عقب او را بریسمانی مضبوط کرده اند که نمی تواند بدریا درون رفت و آن ریسمان عبارت از تعلقات بدن عنصری
خود میدانستم و آرزو میکردم که این ریسمان گسسته شود وایضا کیفیتی خاص رو داد که در آن وقت بطریق ذوق دریافت
که دل را هیچ بالستی غیر از حق سبحانه نمانده است بعد از آن صفات کلیه وجوبیه که باعتبار محال و مظاهر خصوصیات
پیدا کرده بودند در نظر آمدند پس از آن خصوصیات تمام از آنها فرو ریختند و باقی نماندند الا بعنوان الکلیة الوجوبیة
و صورت تجرید آنها از خصوصیات نیز در نظر در آمد چنانچه معلوم گشت که اکنون حقیقة صفات را
باصل داوی و پیش از تجرید از خصوصیات حاصل دادن معنی نداشت مگر آنکه بطریق تجوز باشد کما هو
حال ارباب التجلی الصوری و فنای حقیقی این زمان متحقق گشت بعد از تحقق این حالت صفاتی که در
خود و در غیر خود بودند بیک نهج یافت و امتیاز محال برخاست درین وقت از بعضی دقایق انواع
شرک خفی خلاصی میسر شد و هیچ نه عرش ماند و نه فرش نه زمان و نه مکان نه جهات نه
حدود و اگر فرضا سالها فکر کنم هرگز در علم نیاید که یک ذره از عالم مخلوق گشته

سر

ست بعد ازان تعین خود در نظر آمد و وجه خاص خود نیز و تعین در رنگ جامه بود کهنه پاره پاره شده که شخصی پوشیده باشد و آن شخص را وجه خاص در آن تم اما بعنوان تمایز متصور گشت بعد ازان بالاے آن شخص متصل پوست رقیق در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتم و این جا تعین را از خود بیگانه دیدم و نوریکه دران پوست بود در نظر آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غایب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان جهالة سابق ماند تعبیر این صورت و وقعه مذکوره آنچه در علم آمد بعرض میرساند که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن آنست که این صورة مذکور عین ثابته ست کالبرزخ بین الوجوب والامکان که هر طرف آو از یکدیگر جدا گشته اند و بکمال فرق متحقق شده اند و آن پوست که درمیان آن جامه کهنه و آن نور واقع شده ست برزخیست بین الوجود والعدم و خود را که در آخر آن پوست یافتم بشارت ست بوصول ببرزخیت و سابقا در وقایع نیز خود را برزخ بین الوجود والعدم می یافتم اما ظاهر ان بنسبت آفاق بود این نظر بنفس ست و یکفرق دیگر هم درانوقت ظاهر شده بود اما در وقت نوشتن فراموش گشت هذا آنچه دایم حاصل ست حیرت و نکارت ست و گاه گاه همین طور شعث پیدا میشود و بر طرف میگردد و معرفت آن می ماند و در تعبیر بعضی وقایع در می ماند و اگر چیزی در علم می آید بمان اعتماد نمی کند بهمان تقریب در عرضداشتها گستاخی مینماید باشد که با علام حضرت ایشان بتعین بامری پیدا شود امیدوار ست بتوجهات علیه از گرفتاری تعلقات دینه نجات میسر شود و الا کار بسیار مشکل ست

۵ بعنایات حق و خاصان حق + کرامت باشد سیاهتش ورق + شیخ طه بشیخ عبدالله نیازی که از مشایخ سرهند ست و خدام حاجی عبدالعزیز بتفصیل با ایشان آشنا اند فقد موسی و نیاز مندے معروض داشته ست و او را داعیه انابت باین طریقه علیه شریفه پیدا شده ست و بصدق و نیاز ملتجی شده ست استخاره اش گفته ام که بکند ظاهرا مناسبت دارد و یارانی که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول اند بعضی از انها در وقعات دیده رابطه گرفته همراه می آیند و بعضی پیش از آمدن از دهلے رابطه داشتند و اوائه حضور و استغراق میسر وند بعضی از انها صفات هم حاصل شده اند و بعضی نه اما برعکس براه توحید و انوار و کشوف نمیروند و ملا قاسم علی و ملا مودود محمد و عبدالمومن ظاهرا بنقطه فوق رسیده اند از مقام جذبه اما ملا قاسم علی رو بنزول دارد و آن معلوم نیست که فرود آیند و شیخ نور هم نزدیک بنقطه ست اما رشید ست ملا عبدالرحمن هم نزدیک بنقطه ست اما فقه قلیله در میان ست ملا عبد الهادی خصوصا مستغرق دران پیدا کرده ست و نیز میگوید که مطلق منور اجلتا در اشیا بصفت تنزیه می بینم و مع خال الله هم از و لغو میندم دولت

ایشانست که بطالبان و مستعدان فائض میشود و این کمینه را در افاضهٔ آن هیچ نصیبی نیست ۰ من هامش
احمد یار بیگ که هستم هستیم ۰ روزی فرموده بودند در میان واقعه اند قایع کاگر سعی محبوبیت در وی می بود توقف بسیار
در وصول بمقصد واقع می شد و محبوبیت او را نسبت بعنایت خود هم بیان فرموده بودند از آن سخن امیدواری
تمام است و این جرأت و گستاخی از آنست **مکتوب پانزدهم** در بیان احوالی که مناسب مقامات هبوط و نزول است
بالبعضی اسرار مکنونه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کاضر غایب و لیلهٔ فاقد مقبل معروض آنکه مدتها او را
بیعت خود را می یافت بعد از آن کار او بانجا انجامید که اگر چه بیعت او را می یافت اکنون او را گم کرد ملحوظ را می یابم
با وجود گم کردن جویای او نیست با تحقق فقدان خواهان او نه از روی علم حاضر و واجد و مقبل است و از روی ذوق
غایب و فاقد و معرض ظاهرش بقا است و باطنش فنا در عین بقا فانی است لیکن فنا علمی است و بقا ذوقی
کار و بارش هبوط و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز مانده همانا که او را از قلب به مقلب قلب برده بودند اکنون
باز از مقلب قلب بمقام قلب فرود آوردند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان از غلبات انوار روح
او را جامع هر دو جهت روح و نفس ساخته اند و به برزخیت این جهتین او را مشرف گردانیده اند استفاده از فوق و افاده
به تحت او را مساعی بواسطهٔ حصول این برزخیت عطا فرموده اند در عین استفاده مفید است و در عین افاده مستفید
اگر گویم شرح این بعید شود معروض میگرداند که دست چپ عبارت از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل است
بعد از هبوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند که برزخ چپ و راست است کما هو الظاهر
علی ارباب و مجذوب سالک ناکرده از ارباب قلوبند رسیدن بمقلب القلوب وابسته بسلوک است و تعلق بمقام
بشخصی کنایت از حصول شان خاص است و او در نیمقام امتیاز علاحده است و او از ارباب این مقام از جمله
آن امتیاز آن سنت انجذاب است در ما نحن فیه و تقابل خاص است که منشاء علوم و معارف مناسبه آن مقام
شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و امثال آنها در رسالهٔ موعوده به تفصیل تحریر یافته
است میر سید شاه حسین با ضطراب راهی شدند فرصت بیاض آن نشد متعاقب ان شاء الله تعالی شرف از
مطالعه خواهد یافت عزیزی متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذبه با رویش بعالم نیست توجه بفوق دارد
چون عروج فوقانی تقصیرات بود بالطبع مناسبه بجذبه داشت در وقت نزول از فوق همراه خود چیزی کمتر
آورده است مایه نسبتی که از توجه به آسمر بود در مرد ماثر آن توجه بوده هنوز باقی است و نسبت جذبه کالروح

می ایستد است وکالنور فی الظلمة لیکن این نسبت بحال همه جذبه خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم چه نسبت
که حضرت خواجه احرار از آبای کرام خود رسیده است و شان خاص ایشان درین مقام بوده است و در واقعه که بعضی
طالبان گمان نموده بودند که خواجه را چیزی نبوده اند آنعزیز متوقف خورده است ظهور اثر آن درین مقام است تا بجذبه بنا نسبت
مقام افاده ندارد و همیشه درین مقام رو بفوق نگران گردانیدن لازم آنست بعضی از مقامات جذبه منافی سلوک است بعد از
دخول در آن و بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک متوجه میشوند این جذبه منافی سلوک است
بعد از دخول در آنوقت تحریر عریضه متوجه آنمقام شده بود و بعضی فوائد آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجه
میسر نمی شود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال چند ماه است که آنعزیز فرود آمده است اما تمام داخل مقام جذبه مذکوره
نشده مانع عدم علم ایشان آنمقام با توجهات بزرگان و امید است که در وقت مطالعه این کلمات نامه موصول
دخول تمام در آنمقام میسر شود و بعد از آن حضرت خواجه را اهتمام فرود خواهد برد **مکتوب شانزدهم** در بیان احوال
عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه داشت احقر الطلبه آنکه نوازش نامه مولانا ملا [illegible] الدین
رسانید کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده کرده شد بعضی تتمات و تکملات آن علوم مسطوره
نیز ملحوظ شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عریضه داشت راهی شد ان شاء الله تبارک و تعالی متعاقب بمهلت
خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاد و آن رساله بالتماس بعضی یاران مسوده شده
التماس نموده بودند که نصایح بنویسند که در طریقه نافع باشد و به مقتضای آن زندگانی کرده شود و الحق رساله
عجیب کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیة با جمعی
کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش آنرا بوسه می
کنند و به مشایخ می نمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد و جماعه که باین علوم مستسعد گشته بودند
نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود روبروی آن سرور علیه الصلوة والسلام والتحیة ایستاده اند القصه
بطولها در همان مجلس باشاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند ع با کریمان کارها دشوار نیست +
و از آن روز که از ملازمت آمده است بواسطه میل نفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد چندگاه
خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت همچو بز و شیر در نظر می آمدند عزم عزلت
مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب بغایة الغایت هر چند نهایت ندارد

میسر شده و می شود و می برند و می آیند کل یوم هو فی شان بر مقامات جمیع مشایخ الا ما شاء الله تعالی گذرانیده‌اند
سے گلے بماند زین دلپذیر لیست * بدان دو گاه و الا دست بر دست * درین میان اگر توسط روحانیات
مشایخ را تعداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیده‌اند از عنایات جدید
قبل من قبل بالاصالة چندان وجوه ولایت و کمالات آن را وا نمودند که چه در تحریر آرد در شهر ذی الحجه در مدارج
نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از متمم و مکمل از برای این مقام
در کار است تا کی میسر شود امر آسان نیست باوجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان را در عمر
نوح هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بمرادانست مریدان اینجا قدم گاه ندارند نهایت عروج فرا
تا بدایت مقام اصل است بشتر افراد هم گذرانند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم وجه
وجه توقف در مرتبه تکمیل و ارشاد این است و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیب است چیز دیگر نیست مردم
در تخیلات خود چیزها می برند اعتبار نباید کرد سے درنیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید و السلام *
در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است انجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود بپوشند
مجال نظر امحال دیگر بیار است سے من گم شده‌ام مرا مجوئید * با گم شدگان سخن مگوئید * از غیرت خداوندی
جل سلطانه باید اندیشید امری را که حق سبحانه و تعالی کمال میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است فی
الحقیقه معارضه است با او تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است و فوق درین
موطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن جمع
بود از جمع و فوق بیش ازین هر چه مفهوم میشود از سکر است حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می انگارند
حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس
از خلق و هکذا القیاس فی اکثر علوم ارباب السکر لان حقیقة الامر ثمه مفقودة و الامر عند الله سبحانه در رساله
دیگر به تفصیل علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد
گذشت مکتوب مفصل هم در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به سید بزرگوار
خود نوشته‌اند عرضداشت حقر الخدمه الکه عزیزی که چند گاه متوقف بودند روز تحریر چنان ظاهر شد که از آن
مقام نحوے از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن بتمام نزول نکرده‌اند و بقایای سکر در زیر آن مقام

بود نیز عروج نموده از راه همان مقام فوق رو بنزول آورده است بعد این هرچه کیفیت رو خواهد داد در معرض ظهور خواهد آمد و معروض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد انکشاف حال خود چیزی بنویسد بصواب نزدیکتر است چون حق وقت این قضیه نزول پر زود بود حقیر را بواسطه تناول جلاب ضعفی طاری شده بود بانجام کار این نزول نپرداخت ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد مکتوب هجدهم در بیان تمکین است که بعد از تلوین حاصل میشود و بیان اتب گانه ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زاید است بر ذات او تعالی و غیر ان نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان پر تقصیر احمد بن عبد الاحد آنکه تا زمانی که از قلم احوال و موارد و مبدا و معاد بعرض آن کستاخی مینمود جرات میکرد چون حق سبحانه و تعالی ببرکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخت و از تلوین بتمکین مشرف فرموده حاصل کار غیر حیرت و بریشانی بدست نیاید و از وصل غیر هجر و از قرب غیر بعد حاصل نشد و از معرفت جز نکره و از علم غیر جهل نیفزود لاجرم در عرضداشتها توقف واقع شده بمجرد عرض اخبار روزمره جرات نمود مع ذلک دل را برودت هیچی مستولی شده است که هیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران بکاری نمی تواند پرداخت

من هیچم و کم ز هیچ بسیاری ✤ وز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری ✤

بر سر اصل سخن آیم عجب آنست که حالا به تحقیق مشرف ساخته اند که در آن موطن علم عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در انجا جمع اند عین حیرت و بی نشانی لعلم شعور است و لعفر غیبت حضور است باوجود علم و معرفت غیر از دیار جهل و نکرت نیست

عجب اینست که من حال و کرده ام

الله تعالی بمحض عنایت بغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ازلی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری تجلی ذات است بل بعد بینهما اکثر من بعد بین التجلیین کذا مرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاوتی که میان این دو مقام است اجل من ان یعبر عنه لعبارة و اعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوة والتسلیمات و نشاید میان صدیقیة و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بمحالیت او بکشف صریح صحیح معلوم گشته و بجهه بعضی از اهل الله وسط میان این دو مقام ثابت کرده اند و لقرب نامیده الملبان نیز مشرف ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار و لاهمان طور که بعضی اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما وسطه بودن محل تامل است بعد از ملازمت صوری ان شاء الله تعالی حقیقت را به تفصیل عرض خواهد کرد آن مقام بسی عالی است

در منازل عروج فوق آنمقام معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات جل وعلا در همین مقام ظاهر میشود چنانکه
مقرر علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم و اینجا وجود هم در راه میماند و فوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم
رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود می فرماید و فوق عالم الوجود عالم ملک الودود و مقام
صدیقیه از مقامات بقا است که رو بعالم دارد بالای تر از آنمقام مقام نبوت است که فی الحقیقة بالاترست و
کمال صحو و بقا است مقام قرب لیاقت برزخیت بین دو روم مقام ندارد که روی کشش به تنزیه صرف است و تمام عروج
است شان ما بینهاست ❁ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند ❁ هر چه استاد ازل گفت بگو میگویم ❁ علوم شیخ عی
نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سر موی مخالفت با اصول علمای شریعت نیست همان علوم اجمالی را
تفصیلی ساخته اند و از نظریت بضروریت آورده اند شخصی از حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس
پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و استدلالی کشفی گردد و نفرمودند که علوم
دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها می باید گذشت و تا بنهایة
النهایة که مقام صدیقیه است رسید ازین علوم بهره نمی یابد ❁ فیالیت شعری ان من اهل الله القائلین
بحصول هذا المقام الشریف و لیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علم علیم و در
مسئله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا بحیی اعلام فرمودند که هیچ وجه به اصول ظاهر شریعت غرامخالفت
لازم نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر بری و منزه است و در ظهور مشابه قمر لیلة البدرست عجب است که با وجود
عدم مخالفت به اصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت اخفا
و ستر مناسب بود ❁ لا یسأل عما یفعل ❁ کار ز سر آنکه از بیم تو ❁ کشاید زبان جز به تسلیم تو ❁ علوم و معارف
در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکه مجرد تعبیرست و لا الاکمل عطایا الملک
العطایاه اوائل شوق آن بود که این علوم غریبه در قید کتابت آورده شود اما توفیق نمی یافت و از
مرور بار بود آخر الامر تسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملکه است نه یاد کردن این علوم
چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن می کنند که ملکه مولویت بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول صرف و نحو وغیرها کنند
بعضی از علوم بعرض میرسانند قال الله سبحانه تبارک و تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول کلام اثبات تنزیه محض است
کما هو الظاهر و قوله سبحانه و هو السمیع البصیر متمم و مکمل لا تنزیه بیانش آنست که بنحو ثبوت سمع و بصر عالم را موهم ثبوت

مماثلت است دلونی الجمله نفی الله سبحانه عنهم السمع والبصر لرفع هذا الوهم یعنی سمیع وبصیر اوست جل شانه وسمع و
بصر که در خلائق مخلوق است در رویت وسماع هیچ مدخلی ندارد همچنانکه حق سبحانه وتعالی خلق سمع وبصر میکند
خلق سماع ورویت میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادة من غیر تاثیر لصفاتهم ولو قلنا بالتاثیر فالتاثیر
فیها ایضا مخلوق پس چنانکه ذوات ایشان جماد محض است صفات ایشان نیز جماد محض است در رنگ آنکه قادری
محض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمی توان گفت که سنگ فی الحقیقة متکلم است وصفت کلام دارد همچنانکه
سنگ جماد است این صفت هم در روی اگر فرضا موجود شد جماد است در ظهور حرف وصوت از وی هیچ دخلی ندارد
جمیع صفات از ین قبیل است غایته فی الباب چون این دو صفت ظاهر تر بود نص صریحا الله تعالی بنفیهما ویکون لزوم
نفی البواقی منه بالطریق الاولی حق سبحانه اول صفة علم خلق کرد بعد از آن توجه او ومعلومی خلق کرد بعد از آن
معلوم را بروی منکشف ساخت پس انکشاف در وی خلق کرد بعد خلق صفة علم بمجرد جری العادة پس معلوم است
که علم او انکشاف چه دخلی باشد همچنین اول خلق صفت سمع کرد بعد از آن اصغا وتوجه بمسموع بعد از آن سماع
بعد از آن ادراک مسموع همین طور اول خلق بصر کرد بعد از آن تقلیب حدقه وتوجه بمرئی بعد از آن رویت بعد از آن
ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع وبصیر کسی است که مبدا سماع ورویت واین دو صفت باشد و آن الم یکن کذلک
فلا سمیع ولا بصیر پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد صرف اند فالمقصود من آخر الکلام
نفی الصفات عنهم راسا الا ان لهم صفات وتلک الصفات ثابتة لله سبحانه لیکون جمعا بین التنزیه والتشبیه بل
تمام الآیة الکریمة لاثبات التنزیه ونفی المماثلة راسا علم اول یعنی اثبات صفات اینها مرحق سبحانه وتعالی را وذوات اینها
را جماد محض دانستن در رنگ ناودان کوزه یا قمقم که آب از انجا می ریزد از علوم مناسب مقام ولایت است
وعلم ثانی یعنی صفات اینها را نیز در رنگ جماد یافتن وتمامی اورا میت دانستن که ایشان میت وانهم میتون
از علوم مناسب مقام شهادت است از ینجا هم تفاوت ما در میان مقامین مفهوم می شود التقلیل یدل علی
الکثیر والجرعة تنبئ عن البحر الغدیر ع سالی که نکوست از بهارش پیداست وهمچنین اینها تمامی
افعال مخلوقات را نیز کالمیت والجمادی یابند ازانکه افعال اینها را بحق سبحانه پیوندند وفاعل این افعال
اورا سبحانه دانند تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا در رنگ آنست که شخصی سنگی را بجنباند حرکت دهد
نمی توان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجد حرکت است در سنگ و سنگ متحرک است مع ذلک همچنانکه

بعد از آن نفس وجود معلوم خلق کرد

سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی هلاک شد نمی گویند که سنگ کشت
بلکه میگویند که آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر الله تعالی سعیهم موافق این علم است میفرمایند که با وجود
صدور افعال ولو بالارادة والاختیار از مخلوقات مفعول آنها مصنوع حق است سبحانه و فعل اینها را در
مصنوعیت آنها هیچ مدخلی نیست افعال ایشان حرکات چند است من غیر ان یکون لها تاثیر فی مجعولیة المعمول
اگر گویند که برین تقدیر افعال را مناط ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست که سنگی را بامر
مکلف سازند و بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرق است در میان سنگ و مکلفین چه مناط تکلیف قدرت
و ارادت است و در سنگ ارادت نیست لیکن چون ارادة اینها نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر تاثیر لها فی
حصول المراد آن ارادة نیز کالمیت است همین کار کرد که مراد بعد از تحقق آن مخلوق می شود بطریق جری العادة
و اگر قدرت مخلوق را موثر فی الجملة گفته شود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم گفته اند که آن تاثیر هم
در وی خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند ففی تاثیره لا اختیار له اصلا فیکون تاثیره ایضا کالجماد مثلا شخصی
سنگی را دید که از بالا به پایان آمد تحریک محرکی و حیوانی را هلاک ساخت آن شخص همچنانکه آن سنگ را جماد می داند
فعل او را که حرکت است نیز جماد می داند و اثر مترتب را بر آن فعل که هلاک است نیز جماد میداند فالذات والصفات
والافعال کلها جمادات مختلفة و اموات صرفة فهو الحی القیوم و هو السمیع البصیر و هو العلیم الخبیر و هو الفعال لما یرید قل
لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا گستاخی بسیار نمود و جرات
بعید واقع شد چه توان کرد جمال سخن که از جمیل مطلق است بر آن داشت که هر چند سخن دراز کند زیبا آید و
هر چند او گوید رعنا نماید با وجود خود را هیچ مناسبتی نیابد که از آنجناب سخن کند و یا نام او بر زبان آرد ؏
هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب ، هنوز نام تو گفتن مرا نمی شاید ؏ بنده باید که حد خود داند ، امیدوار توجه
و عنایت است از نارسائی خود چه عرض نماید و هر چه در خود می یابد از عنایات مبذول آن توجه عالی است الّا
عرض سوال احمد یار بنیه که هم سستم ، میان شاه حسین طریق توحید دارد و در آن محظوظ است
بحالی می آید که از آنجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد صادق از خوردی خود در ضبط نمی تواند
کرد اگر در سفری همراه می شود ترقیات بسیار میکند در سیر دامن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در مقام
حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر مناسبت تمام دارد و شیخ نور نیز در همین مقام است خیلی ترقی کرده است

مکتوب نوزدهم در سفارش بعضی ارباب حوایج نیز بہ پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه شخصی از شکار آمده و از خویشان فقیر جوانی است حالش بسیار بلند است تجلیات برقیه نزد مکیست بعد است

اظہار نمود که مبلغ وظیفه داران قرار دہلی و سرہند از بابت فصل خریف گذشته حواله ملازمان عتبه علیه کرده اند که بعد از تحقیق حق

بمستحقان رسانند بنا بر علی ذلک گستاخی نموده شد ہزار تنکه فصلانه باسم شیخ ابو الحسن حافظ اہل علم د

ہزار تنکه فصلانه باسم شیخ شاه محمد حافظ از سرکار نواب شیخ مقرر است مشار الیهما

سے و قائم اند و شائبه اشتباه ندارند و کس خود را فرستاده اند اعتمادی است اگر خبر مذکور صدق داشته باشد

مبلغ این دو آسامی مذکورین را حواله حامل عرضداشت نمایند مشار الیهما در سرہند اند **مکتوب بستم** نیز در سفارش

بعضی ارباب حوایج به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت احقر الخدمه آنکه مکرراً در باب وظائف والده ملا عبیب الله هندی

و منکوحه او و مخادیم دیگر که در ضمن عریضه مسطور اند مصدع اوقات خادمان عتبه علیه مے گردد اگر مبلغ وظائف مشار الیهم

بدہلی آورده باشند مولانا علی حکم خواهند فرموده تسلی مشار الیهم نمایند بعضی به طریق وکالت و بعضی بطریق اصالت

آمده اند و اگر مبلغ نیاورده باشند مشار الیهم حتی قائم اند التماس تصحیح بر وانجات مے نمایند زیادت گستاخی است

مکتوب بست ویکم ارسل الی الشیخ محمد المکی ولد موسی الحاجی القاری اللاهوری فی بیان درجات الولایة

لا سیما الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و مدح الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی اسرار صاحبها

و علو نسبتهم و فضلها علی نسب سایر الطرق و ان حضورهم دائمی وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد الضعیف

النحیف عظم الله تعالی اجرکم و یسر الله سبحانه امرکم و شرح صدرکم و تقبل عذرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی

آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها اعلموا اخوانی ان الموت الذی قبل الموت المعبر بالفناء

عند اهل الله المحقق لم یتیسر الوصول الی جناب القدس بل لم یمکن النجات عن عبادة المعبودات الباطلة الآفاقیة

والالهة الهوائیة الانفسیة فلم یتحقق حقیقة الاسلام ولم یتیسر کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی زمرة

العباد والوصول الی درجة الاولیاء مع ان هذا الفناء قدم اول موضع فی اطوار الولایة و کمال اسبق حصل

فی البدایة فینبغی ان یقاس من اول الولایة حال آخرها و من بدایتها درجة نهایتها و نعم ما قیل بالفارسیة

ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا • و قیل بها ایضاً ع سالی که نکو است بهارش پیداست

وللولایة درجات بعضها فوق بعض اذ علی قدم کل نبی ولایة خاصة به و اقصی درجاتها هی التی علی قدم نبینا

علیہ وعلی جمیع اخوانہ من الصلوات اتمہا ومن التحیات ایمنہا اذ التجلی الذاتی الذی لا اعتبار فیہ للاسماء والصفات والشیون والاعتبارات لا بالایجاب ولا بالسلب مخصوص بولایتہ علیہ الصلوۃ والسلام وخرق جمیع الحجب الوجودیۃ والاعتباریۃ علماً وعیناً یتحقق فی ہذا المقام فیحصل الوصل عریاناً ویتحقق الوجد حقیقۃ لا احساناً وللکمل من متابعیہ علیہ الصلوۃ والتحیۃ نصیب کامل وحظ وافر من ہذا المقام العزیز وجودہ فعلیکم باتباعہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم ان کنتم متوجہین الی تحصیل ہذہ الولایۃ القصوی وتکمیل ہذہ الدرجۃ العلیا وہذا التجلی الذاتی برقی عند اکثر المشائخ رحمہم اللہ تعالی سبحانہ یعنی ان خرق جمیع الحجب عن حضرۃ الذات جلت سلطانہ یکون فی زمان یسیر کالبرق ثم یسدل الحجب الاسماء والصفات ویستر سطوات انوار الذات تعالی فیکون الحضور الذاتی لمحۃ کالبرق والغیبۃ الذاتیۃ کثیرۃ جداً وعند اکابر المشائخ النقشبندیۃ قدس اللہ تعالی اسرارہم ہو الحضور الذاتی دائماً ولا اعتبار عندہم للحضور الزائل المتبدل بالغیبۃ فیکون کمال ہولاء الاکابر فوق جمیع الکمالات ونسبتہم فوق جمیع النسب کما وقع فی عباراتہم ان نسبتنا فوق جمیع النسب واراد بالنسبۃ الحضور الذاتی الدائمی ومن عجب من ذلک ان النہایۃ فی طریقۃ ہولاء الکمل مندرجۃ فی البدایۃ واقتداہم فی ذلک بصحابۃ رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم وبارک فانہم فی اول صحبۃ النبی علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ نالوا ما یتیسر فی النہایۃ وذلک باندراج النہایۃ فی البدایۃ فلما کانت ولایۃ محمد رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم فوق جمیع ولایات الانبیاء والرسل علیہم الصلوۃ والتسلیمات کذلک کانت ولایۃ ہولاء الاکابر فوق جمیع ولایات الاولیاء قدس اللہ تعالی اسرارہم کیف وان ولایتہم منسوبۃ الی الصدیق الاکبر نعم لافراد من کمل المشائخ قد حصلت ہذہ النسبۃ لکن بالاقتباس من ولایۃ الصدیق الاکبر رضی اللہ تعالی عنہ کما اخبر ابو سعید عن والم ہذا الحدیث وقد وصلت صحبتہ الصدیق الاکبر رضی اللہ تعالی عنہ الی الشیخ ابی سعید کما نقل صاحب النفحات والغرض من اظہار بعض کمالات ہذہ الطریقۃ العلیۃ النقشبندیۃ ترغیب الطلاب الی ہذہ الطریقۃ والا فالامانی وشرح کمالاتہا قال المولوی فی المثنوی ؎ شرح او حیف است با اہل جہان ٭ ہمچو راز عشق باید در نہان ٭ لیک گفتم وصف او تا رہ برند ٭ پیش از ان کز فوت آن حسرت خورند ٭ والسلام علیکم وعلی جمیع من اتبع الہدی

مکتوب بست ودوم ارسل الی الشیخ عبد المجید بن الشیخ محمد المفتی اللاہوری فی بیان وجہ التعلق بین الروح والنفس وبیان عروجہما ونزولہما وبیان افتقار الجسد والروح وبقائہما وبیان مقام الدعوۃ والفرق بین المستہلکین من الاولیاء والراجعین الی الدعوۃ سبحان من جمع بین النور والظلمۃ وقرن اللامکانی المنزہ عن الجہۃ

مع المكاني الحاصل في الجهة فتحتجب الظلمة من النور فتعشق بها وامتزج معها بكمال المحبة ليزداد بهذا التعلق جلاءه وتكميل
بمجاورة الظلمة صفاءه كالمرآة اذا اريد صفاؤها وقصد ظهور لطافتها ترتب اولا ليظهر بمجاورة الظلمة الترابية صفاءها
ويزداد بتعلق الكثافة الطينية بهاءها فنسي ذلك النور ما حصل له اولا من شهوده القدسي بل جهل نفسه وتوابعه الوجودية
باستغراقه في شهود معشوقه الظلماني وتعلقه بالهيكل الهيولاني فصار من اصحاب [illegible] في مصاحبته وضاع من
كرامات الميمنة في مجاورته فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق فالويل ثم الويل
لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه وضاع جوهر استعداده وضل ضلالا بعيدا وان سبقت الحسنى وادركته العناية القصوى
رفع رأسه وتذكر ما ضل عنه فرجع القهقرى قائلا ع اليك يممت محجي ومعتمري ، اذ حج قوم الى ترب واحجار ، وان حصل
له الاستغراق ثانيا في شهود المطلوب الاقدس على احسن طرق وتيسر له التوجه الى الجناب المقدس باكمل وجوه تبعه
الظلمة ح واندرجت في غلبات انواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الى ان نسي المتعلق الظلماني راسا وجهل نفسه وتوابع
وجوده كلية فاستهلك في مشاهدة نور الانوار وحصل لحضور المطلوب له الاستمرار تشرف بالفناء الجسدي والروحي
وان حصل له البقاء بذلك الشهود ايضا بعد الفناء فيه فقد تمت له جنبا الفناء والبقاء وصح عليه اطلاق اسم الولاية
ح فحينئذ لا يخلو حاله من امرين اما الاستغراق في الشهود بالكلية والاستهلاك فيه على الدوام واما الرجوع الى دعوة
الخلق الى الحق عز سلطانه بان يصير باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق فيتخلص النور ح من الظلمة
المندرجة فيه المتوجه الى المطلوب ويصير بهذا [illegible] من اصحاب اليمين وهو وان لم يكن له في الحقيقة يمين
ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله وانسب بكماله لما فيه من الجهة الخيرية مع اشتراكهما في اليمن والبركة كما وقع في
شانه عز شانه كلتا يديه يمين وتنزل تلك الشمة من ذلك النور في مقام العبادة واداء الطاعة ونعني بالنور
الكائن في الروح اي خلاصته وبالظلمة المقيدة [illegible] النفس وكذا المراد بالباطن والظاهر فان قال قائل
ان للاولياء المستهلكين ايضا شعورا بالعالم وتوجها اليه واختلاطا مع بني نوعهم فما معنى الاستهلاك والتوجه
بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين الراجعين الى العالم للدعوة قلنا ان الاستهلاك والتوجه بالكلية عبارة
عن توجه الروح والنفس معا بعد اندراج النفس في انوار الروح كما مرت الاشارة اليه والشعور بالعالم ونحوه انما
يكون بالحواس والقوى والجوارح التي هي كالتفاصيل للنفس فالمجمل الملخص مستهلك في ضمن انوار الروح في ملاحظة
المشهود وتفصيله باق على الشعور السابق من غير تطرق فتور فيه بخلاف الراجع الى العالم فان نفسه بعد كونها

مطمئنۃ تخرج من تلک الانوار للدعوۃ وتحصل لہ المناسبۃ مع العالم فیقع الدعوۃ بسبب تلک المناسبۃ
فی معرض الاجابۃ واما ان النفس مجلۃ والحواس ونحوہا تفاصیلہا فلان النفس لہا تعلق
بالقلب الصنوبری وہو التعلق للروح بتوسط الحقیقۃ الجامعۃ القلبیۃ والفیوض الواردۃ من الروح ترد اجمالا
اولا علیہا ثم بتوسطہا الی سائر القوی والجوارح تفصیلا فخلاصتہ موجودۃ فی النفس اجمالا فظہر الفرق بین الفریقین
ومما ینبغی ان یعلم ان الطائفۃ الاولی من ارباب السکر والثانیۃ من ارباب الصحو فالشرافۃ للاولی والفضیلۃ
للاخری والمقام الاول مناسب للولایۃ والثانی للنبوۃ شرفنا اللہ سبحانہ بکرامات الاولیاء وثبتنا علی کمال
متابعۃ الانبیاء صلوات اللہ تعالی وسلامہ علی نبینا وعلیہم وعلی جمیع اخوانہ من الملائکۃ المقربین والعباد الصالحین
الی یوم الدین آمین المحرر الداعی وان لم یحسن العربیۃ العجمیۃ لکن لما کان مکتوبہم الشریف محررا بالکلمات العربیۃ ابتدا
القرطاس علی نحو الہام **مکتوب وسوم** ارسل الی عبدالرحیم المشتہر بخان خانان فی جواب کتابہ فی المنع
عن اخذ الطریق من الناقص وبیان مضرتہ والمنع عن الالتفات بصحبۃ باہل الکفر نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن
المقال الخالی عن الحال والعلم المعرض عن الاعمال بحرمۃ سید البشر المبعوث الی الاسود والاحمر علیہ وعلی آلہ من الصلوات
افضلہا ومن التسلیمات اکملہا ورحم اللہ عبدا قال آمینا تبع رسالتکم الاخ الصالح الصادق تبلیغا وحکی عن جنابکم
بلسان الترجمان ما حکی فانشدت ابیات السعدی والرسوم حبذا وجہ الرسول لحب وجہ المرسل اعلم ایہا الاخ القابل بظہور
الکمالات انہ اللہ سبحانہ ومالی فعلکم من القوۃ ان الدنیا مزرعۃ الآخرۃ فویل لمن لم یزرع فیہا وعطل ارض الاستعداد
واضاع بذر الاعمال ومما ینبغی ان یعلم ان اضاعۃ الارض وتعطیلہا اما بان لا یزرع فیہا شیئا او القی فیہا
بذرا خبیثا فاسدا وہذا القسم من الاضاعۃ اشد مضرۃ واکثر فسادا من القسم الاول کما لا یخفی وخبث البذر
وفسادہ بان اخذ الطریق من السالک الناقص وسلک مسلکہ لان الناقص صاحب ہوی
متبع وما یشوب بالہوی لا یؤثر وان اثر کان علی الہوی فیحصل ظلمۃ علی ظلمۃ ولان الناقص لا یمیز
بین الطرق الموصلۃ الی اللہ سبحانہ وبین الطرق التی لا توصل الیہ سبحانہ اذ ہو غیر واصل فقط وکذا
لا یمیز بین الاستعدادات المختلفۃ للطلبۃ ولم یمیز طرق الجذبۃ عن طرق السلوک فربما کان استعداد الطالب
مناسبا لطریق الجذبۃ غیر مناسب لطریق السلوک ابتداء والناقص لعدم التمییز بین الطرق وبین الاستعدادات
المختلفۃ سالکہ فی السلوک ابتداء فاضل عن الطریق کما ضل فالشیخ الکامل المکمل اذا اراد تربیۃ ہذا الطالب

وتسليكه اخراجاً اولاً الى ازالة ما اصاب من السالك الناقص واصلاح ما فسد به ثم القى البذر الصالح المناسب
لاستعداده في ارض الاستعداد فينبت نباتاً حسناً مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء فصحبة
الشيخ الكامل المكمل كبريت احمر نظره دواء وكلمته شفاء وبدونها خرط القتاد ثبتنا الله سبحانه واياكم على جادة الشريعة
المصطفوية على صاحبها الصلوة والسلام والتحية اذ هو ملاك الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولنعم ما قيل بالفارسية
ع محمد عربی کابروی هر دو سراست ✦ کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ✦ ولنختم المقالة على صلوات
سيد المرسلين تسليماته وتحياته وبركاته كل العجب ان الاخ الصادق قد نقل ان احداً [illegible] منهم من الشعراء الفضلاء
من يلقب في الشعر بالكفري والحال انه من السادات العظام والنقباء الكرام فياليت شعري ما حمله على هذا
الاسم الشنيع البين شناعته والمسلم ينبغي ان يفر من هذا الاسم زيادة ما يفر من الاسد المهلك ويكرهه كل الكراهة
لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان لله سبحانه ولرسوله عليه الصلوة والسلام والمسلمون مامورون بعداوة
اهل الكفر والغلظة عليهم فالتحاشي عن مثل هذا الاسم القبيح واجب وما وقع في عبارات بعض المشائخ قدس الله
تعالى اسرارهم في غلبات السكر من مدح الكفر والترغيب على شد الزنار وامثال ذلك فمصروف عن الظاهر
ومحمول على التاويل فان الكلام السكري يحمل ويصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون بغلبة السكر في
ارتكاب هذه المحظورات مع ان كفر الحقيقة نقص بالنسبة الى الحقيقة عند كابر هؤلاء وغير السكارى
غير معذور في تقليدهم لاعذارهم والاعتماد على اهل الشرع لان لكل شيء موسماً ووقتاً خاصاً يصلح ذلك الشيء في ذلك
الموسم ويقبح في موسم آخر والعاقل لا يقيس احدهما على الآخر فالتسوية من قبيل ان تغير هذا الاسم ويتبدل
باسم خير منه ويلقب بالاسلام فانه يوافق بحال المسلم ومقاله والانتساب الى الاسلام الذي هو الدين المرضي
عند الله سبحانه وعند الرسول عليه الصلوة والسلام واجتناب عن التهمة التي امرنا باتقائه اتقوا عن مواضع
التهم كلام صادق مصدق لا غبار عليه قال سبحانه ولعبد مؤمن خير من مشرك والسلام على من اتبع الهدى مكتوب

بست و چهارم ارسل الى محمد قليج خان في بيان ان الصوفي كائن بائن وان تعلق القلب
لا يكون باكثر من واحد وان المحبة الذاتية تستلزم استواء الايلام والانعام من المحبوب والفرق بين محبة
المقربين وعباده الابرار وكذا بين الاولياء المستهلكين وبين الاولياء الراجعين الى الدعوة [illegible]
سبحانه وعافاكم بحرمة سيد المرسلين عليه وعلى آله الصلوات والتسليمات [illegible]

لقلبه حب الا مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون هو مع الله جل سلطانه وان كان ظاهره
مع الخلق واشتغل بهم صورة وهو شأن الصوفي الكائن البائن اي الكائن مع الله سبحانه والبائن من
الخلق حقيقة او المراد الكائن مع الخلق صورة والبائن منهم حقيقة والقلب لا يتعلق محبته باكثر من واحد فما لم يزل
تعلق الحبي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبته وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلقه محبته بالاشياء المتكثرة
كالمال والولد والرياسة والمدح والرفعة عند الناس فثمه ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو نفسه
ومحبة هولاء فرع محبته لنفسه فان هذه الاشياء لا يريدها الا لنفسه لا لانفسهم فاذا زالت محبته مع نفسه زالت محبتهم
بالتبعية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير مراد
للعبد حتى يكون حجابا وانما المراد العبد هو نفسه فلا جرم يكون الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد عن مراد
نفسه كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه في قلبه وهذه الدولة القصوى لا تتحقق الا بعد الفناء المطلق
المنوط بالتجلي الذاتي فان رفع الظلمات ليلا لا يتصور الا بطلوع الشمس بازغة فاذا حصلت تلك المحبة
المعبر عنها بالمحبة الذاتية يستوي عند المحب انعام المحبوب وايلامه فحصل الاخلاص فلا يعبد ربه الا لاجله لا لنفسه
من طلب الانعام ودفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه رتبة المقربين فان الابرار انما يعبدون الله خوفا
وطمعا وهما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حسنات الابرار سيئات
المقربين فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيئات من وجه وحسنات المقربين حسنات محضة
نعم من المقربين من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم
وطمعهم غير راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون طمعا لرضائه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون
الجنة لانها محل رضائه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يستعيذون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لدفع
الايلام عن انفسهم لان هولاء الاكابر محررون عن رقبة الانفس وصاروا مخلصين لله سبحانه وهذه المرتبة
اعلى من بين رتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه بمرتبة
الولاية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من كمالات
مقام النبوة فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه محبة هولاء الاكابر بحرمة سيد البشر
عليه وعلى آله واتباعه من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فان المرء مع من احب والسلام اولا وآخرا

مکتوب بست و پنجم ارسل الی خواجه جهان فی التحریض علی متابعة سید المرسلین ومتابعة خلفائه الراشدین علیه وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التسلیمات اتمها . سلم الله تعالی قلبکم وشرح صدرکم وزکی نفسکم ولان جلدکم کل ذلک بل جمیع کمالات الروح والسر والخفی والاخفی منوط بمتابعة سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فعلیکم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدین الهادین المهدیین من بعده فانهم نجوم الهدایة وشموس الولایة فمن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظیما ومن جبل علی مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعیدا البقیة من المقصود اظهار الاضطرار وضیق المعیشة لابنی المرحوم الشیخ السلطان فالملتمس من جنابکم مددهم واعانتهم فانکم حریون بذلک بل موفقون لقضاء حوائج الناس طرا زاد الله تعالی توفیقکم وجعل الخیر رفیقکم والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی

مکتوب بست و ششم ارسل الی الشیخ العالم مولانا حاجی محمد قدس سره فی بیان ان الشوق یکون للابرار دون المقربین مع علوم تناسب ذلک المقام . ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وفی الحدیث القدسی الا طال شوق الابرار الی لقائی وانا الیهم لاشد شوقا اثبت الله سبحانه الشوق للابرار لان المقربین الواصلین لا شوق لهم لان الشوق یقتضی الفقد والفقد فی حقهم مفقود الا یری ان الشخص لا یشتاق الی نفسه مع فرط له فی حبه لعدم تحقق الفقد فی حقه فالمقرب الواصل الباقی بالله سبحانه الفانی عن نفسه حاله مع الله سبحانه کحال الشخص مع نفسه فلا جرم لا یکون المشتاق الا الابرار لانه بحسب ما قد یعنی بالابرار غیر المقرب الواصل سواء کان فی الابتداء او فی الوسط ولو بقی منه مقدار حبة من خردل ولنعم ما قیل فی الشعر الفارسی ؎ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست درون دیده اگر نیم موست بسیار است . نقل عن الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه انه رای قاریا یقرء القرآن ویبکی فقال هکذا کنا نفعل ولکن قست قلوبنا هذا من قبیل المدح بما یشبه الذم وسمعت عن شیخی قدس سره یقول ان المنتهی الواصل ربما یتمنی الشوق والطلب الذی کان له فی الابتداء ولرفع الشوق مقام آخر اکمل من الاول واتم منه وهو مقام الیاس العجز عن الادراک فان الشوق متصور فی متوقع فحیث لا توقع لا شوق واذا رجع هذا الکامل البالغ نهایة الکمال الی العالم رجوع القهقری لا یعود الیه الشوق ایضا مع وجود الفقد بالرجوع لان زوال شوقه ما کان لوجود الفقد بل لحصول الیاس وهو موجود بعد الرجوع ایضا بخلاف الکامل الاول فانه یعود الیه الشوق برجوعه الی العالم لحصول الفقد الذی زال من قبل فحین وجد الفقد بالرجوع رجع

حصل الشوق الذی زال بزواله لانه قال ان مراتب الوصول لا تنقطع ابد الآبدین فیتوقع بعد تلک المراتب فلیتصور
الشوق لانا نقول عدم انقطاع مراتب الوصول مبنی علی السیر التفصیلی الواقع فی الاسماء والصفات والشیونات
والاعتبارات وهذا السالک لا یتصور فی حقه نهایة ولا یزول عنه الشوق ابدا وما نحن بصدده هو المنتهی الواصل
الذی قطع تلک المراتب بطریق الاجمال وانتهی الی ما لا یمکن التعبیر عنه بعبارة ما ولا الایماء الیه باشارة فلا یتصور
ثمه توقع اصلا فلا جرم یزول عنه الشوق والطلب وهذا حال الخواص من الاولیاء لانهم الذین عرجوا عن مضیق
الصفات ووصلوا الی حضرت الذات تعالی وتقدس بخلاف السالکین فی الصفات مفصلا والسائرین
فی الشیونات مرتبا فانهم محبوسون فی التجلیات الصفاتیة ابد الآبدین ومراتب الوصول فی حقهم لیست الا
الوصول الی الصفات والعروج الی حضرت الذات تعالی لا یتصور الا بالسیر الاجمالی فی الصفات والاعتبارات
ومن وقع سیره فی الاسماء بالتفصیل حبس فی الصفات والاعتبارات ولم یزل منه الشوق والطلب ولم یفارق
عنه الوجد والتواجد فاصحاب الشوق والتواجد لیسوا الا اصحاب التجلیات الصفاتیة ولیس من التجلیات الذاتیة
لهم نصیب ما داموا فی الشوق والوجد فان قال قائل ما معنی الشوق من الله سبحانه ولیس منه سبحانه مفقود
حتی یشتاق قلت ذکر الشوق ههنا یحتمل ان یکون من قبیل صنعة المشاکلة وذکر الشدة فیه باعتبار ان کل
ما ینسب الی العزیز الجبار فهو شدید وغالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب علی طریقة العلماء وللعبد
الضعیف فی جوابه وجوه اخر تناسب طریقة الصوفیة ولکن تلک الاجوبة تقتضی نحوا من السکر وبدون السکر
لا تعین بل لا تجوز لان السکاری معذورون وارباب الصحو مسئولون وحالی الآن الصحو الصرف فلا یلیق
بحالی ذکرها هذا والحمد لله اولا وآخرا والصلوة والسلام علی نبیه دائما وسرمدا **مکتوب بست وهفتم**
بخواجه عمک صدور یافت در بیان مدعی طریقه نقشبندیه وعلو نسبت این بزرگواران قدس الله تعالی
اسرارهم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته بودند به
ورود آن مبتهج ومسرور گردید سلامت باشند می خواهد که تصدیع ایشان بدهد بعد از آنکه مدعی این سلسله علیه نقشبندیه
نماید مخدوما در عبارات اکابر این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت ما فوق
همه نسبتهاست از نسبت حضور وآگاهی خواسته اند وحضوری که نزد ایشان معتبر است حضور بی غیبت است
که بتعبیر یادداشت نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یادداشت باشد ویادداشت که بفهم قاصر این حقیر

قرار یافته است مبنی برین تفصیل است تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس و حضور آن
سبحانه بملاحظهٔ اسما و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند یعنی لمح بسیار ارتفاع شیون و
اعتبارات متحقق میشود و باز در پردهٔ شیون و اعتبارات متواری می گردد پس برین تقدیر حضور بی غیبت متصور
نباشد بلکه لمح بصر حضور است و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی را
مشایخ سلاسل دیگر نهایة النهایة گفته اند و هرگاه این حضور دوام پذیرد و اصلا استتار قبول نکند و همواره بی پردهٔ
اسما و صفات و شیون و اعتبارات متجلی شود حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را با نسبتهای دیگران
قیاس باید نمود و بی تکلف فوق همه باید داشت این قسم حضور اگرچه پیش اکثر مردم مستبعد نماید اما ۵
هنیئا لارباب النعیم نعیمها ، وللعاشق المسکین ما یتجرع ، این نسبت علیه نهی غرابت پیدا کرده است که اگر فرضا
پیش ارباب همین سلسلهٔ بزرگ گفته شود محتمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان
ارباب این خانوادهٔ بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حضرت سبحانه و تعالی است بر وجهی که از وصف شاهدی
و شهودی منزه باشد و توجهی است معرا از جهات ستهٔ متعارفه اگر جهت فوق متوهم باشد و بظاهر دوام پذیرد این نسبت
در مقام جذبه فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آن از وجهی ظاهر نیست بخلاف یادداشت بمعنی سابق که حصول آن
بعد از تمامی جهت جذبه و مقامات سلوک است و علو درجهٔ آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی هست در حصول آن است
و بس حاسدی اگر از حسد انکار نماید و ناقصی از نقص خود جحود نماید معذور است ۵ قاصری گر کند این طائفه را
طعن قصور ، حاش لله که برآرم بزبان این گله را ، همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند ، روبه از حیله چسان بگسلد
این سلسله را والسلام اولا و آخرا المکتوب بست و هشتم نیز بخواجه عمک صدور یافته در علو حال و اعتبار
تحریر یافته است که موهم تنزل و تبعد است ، مرحمت نامهٔ گرامی که از روی کرم نامزد مخلص ساخته بودند بورود آن
مبتهج گردید و به مطالعه مشرف گشت چه نعمتی است که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه دولتیست که رسیدگان غمخواری
مهجوران نمایند بیچاره مهجور چون خود را شایان وصال نیافت بضرورت مشغول زاویهٔ هجران گشت و از دست
گرفتگی بعدم آرام گرفت و از اتصال با نقصان قرار یافت و چون در اختیار آزادی گرفتاری دید پس بنشست اختیار
گزیده ۵ چون طمع خواهد ز من سلطان دین ، خاک بر فرق قناعت بعد ازین ، بعبارات نامربوط و اشارات
پراکنده زیاده برین چه تصدیع ایشان نماید ثبتنا الله تعالی و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله ...

افضلها و من التسلیمات اکملها. **مکتوب بست و نهم بشیخ نظام تهانیسری** صدور یافته در بیان
ترغیب بر ادای فرائض و رعایت سنن و آداب و قلت مبالات در ادای نافله در جنب فرائض و منع نمودن از ادای نماز خفتن در
نصف اخیر شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان که سجده
کنند. عصمنا الله سبحانه و ایاکم عن التعصب والتعسف ونجانا و ایاکم عن التکلف والتأسف بحرمة سید البشر
المنفی عنه زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها. مقربات اعمال یا فرائض اند یا نوافل نوافل
را در جنب فرائض هیچ اعتبار نیست ادای فرضی از فرائض در وقتی از اوقات به از ادای نوافل هزار ساله است اگرچه
به نیت خالص ادا شود هر نفلی که باشد از صلاة و صوم و ذکر و فکر و امثال اینها بلکه میگویم رعایت سنتی از سنن و
آدابی در حین ادای فرائض نیز همین حکم دارد منقول است که روزی امیر المومنین حضرت فاروق رضی الله
عنه نماز بامداد با جماعت گزاردند بعد از فراغ صلاة در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب در آن وقت نیافتند
فرمودند که فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار می باشد شاید که در این وقت خواب
برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب می کرد و نماز بامداد را بجماعت می گزارد بهتر می بود پس رعایت ادبی از آداب و اجتناب از
مکروهی اگرچه تنزیهی باشد چه جای تحریمی بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور با این رعایت
و اجتناب اگر جمع کنند فقد فاز فوزا عظیما و بدونه خرط القتاد **مثلا** تصدق دانگی در حساب زکوة هیچ آن
که از تصدق جبال ذهب بطریق نفل بمراتب بهتر است رعایت ادبی از آداب در تصدق آن دانگ
مثلا آن را به فقیر قریب دادن نیز بمراتب از آن بهتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر شب گزاردن و آن تاخیر
را وسیله تاکید قیام لیل ساختن بسی مستنکر باشد چه نزد حنفیه رضی الله تعالی عنهم ادای نماز خفتن در آن وقت
مکروه است و ظاهر آن است که این کراهت کراهت تحریمیه بوده باشد زیرا که ادای نماز خفتن را تا نصف لیل مباح داشته
اند و بعد از نصف آن را مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعیه
آن وقت ادای نماز خفتن جایز نیست پس بواسطه قیام لیل و حصول ذوق و جمعیت در آن وقت ارتکاب این امر
کردن بسیار مستنکره است از برای این غرض تاخیر ادای وتر کافیست و آن تاخیر مستحب هم هست و در وقت
تهجد ادای باید [illegible] غرض قیام لیل و بیداری در آن وقت میسر گردد پس ترک این عمل باید نمود [illegible]
را [illegible] امام اعظم [illegible] رضی الله تعالی عنه [illegible] ترک ادبی از آداب [illegible]

وایضا آب مستعملی که از او حدث زدوده باشد یا بنیت قربت استعمالش کرده باشند در رفع و تجویز کنند که مردم آن
آب را بخورند که آن آب نزد امام اعظم نجس مغلظ است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن آنرا مکروه داشته
اند آری بقیه آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسی طلب نماید از آن آب بدهند این فقیر اول دفعه
در دهلی مشغول این ابتلا واقع شده بود و بعضی از یاران در واقعه نموده بودند که آب مستعمل وضو فقیر را میخورند والامر علیم
الا من خدا [illegible] هر چند دفع کرد فایده نکرد بکتب فقهیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از ثلث غسل نیت
مرتبه چهارم آب مستعمل نمیشود این حیله تجویز نموده آب غسل چهارم را بنیت قربت تجویز داشتن داده [illegible]
نقل کرده اند که بعضی از خلفا و بعضی از مریدان ایشان سجده میکنند زمین بوسی هم کفایت نکنند شناعت این فعل
اظهر من الشمس است منع شان بکنید و تاکید در منع نمائید اجتناب این قسم افعال از همه کس مطلوب است خصوصا
شخصی که باقتدای خلق متوجه گردیده باشد اجتناب این قسم افعال و را از ضروریات است که مقتدایان [illegible]
اقتدا او خواهند کرد [illegible] ایضا علوم ظاهره که عبارت از علوم احوال [illegible] اعمال اند [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] کرده باشد و بحق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود که اعمال [illegible]
و کیفیت عمل [illegible] علم احکام شرعیه است از نماز و روزه و سایر فرائض و علم معاملات و نکاح و طلاق و مبایعات
و علم هر [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] واجب ساخته است و او را بدان دعوت فرموده است و این علوم آلة العمل است
آموختن آن [illegible] چاره نیست و علم میان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب آن قبل از حصول آن و مجاهده
دوم در [illegible] آن بعد از حصول [illegible] باید مجاهده در مجلس شریف از کتب تصوف نه ذکر میشود از کتب فقهیه
ذکر [illegible] کتب فقهیه بعبارت فارسی بسیار اند مثل مجموعه خانی و عمدة الاسلام و کنز فارسی [illegible]
[illegible] این است که آن با احوال تعلق دارد در قال در نمی آید و از کتب مذکور نا شدن [illegible]
[illegible] قلیل [illegible] انکه پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی
[illegible] رزقنا الله سبحانه و ایاکم اتباع حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب [illegible]

در بیان شهود آفاقی و انفسی و فرق در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو شان متابعت
و سطالبه علو هم [illegible] مقام با علوم شرعیه با بیاسب کلک ملا محمد صدیق که از جمله قدیم الخدمتان این درگاه است
میفرمودند که این مکتوب نیز بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته است شرفکم الله سبحانه بکمال الاتباع

المحمدی و زینکم بزی النبی المصطفوی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها میدانم چه نوسیم
اگر سخن از جناب قدس مولای خود تعالی و تقدس بزبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب
کبریایی او از آن بلندتر است که زبان زد و مثل من هرزه گوی گردد و چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه
جوید مکانی در لامکانی تا چند پوید بیچاره از بیرون خود چیزی ندارد و در ماورای خود گذری ندارد ٥
ذره گر پس نیک و رپس بد بود • گرچه عمری تگ زند در خود بود • این معنی هم در سیر انفسی که نهایت کار میسر شود میسر
است حضرت خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند اهل الله بعد از فنا و
بقا هرچه می بینند در خود می بینند و هرچه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم
افلا تبصرون پیش ازین هر سیری که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیحاصلی است اطلاق لفظ بیحاصلی
نسبت به حصول اصل مطلب است والا آن نیز از جمله شرایط و معدات است شهود انفسی کسی در توهم نیفتد و آزادر
رنگ شهود تجلی صوری که در نفس متجلی له است تخیل نکند حاشا و کلا تجلی صوری هر قسم که باشد داخل سیر
آفاقی است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود انفسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت مراتب کمال
است و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا همچنانکه مطلب ایشان بیچون
و بیچگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست مثنوی
اتصالی بی تکیف بی قیاس • هست رب الناس را با جان ناس • لیک گفتم ناس را نسناس نه • ناس
غیر از جان جان شناس نه • و منشاء توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری مذکور حصول بقای شخص
است در هر دو مقام چه تجلی صوری منفی نیست اگرچه فی الجمله رفع قیدی از قیود می نماید اما تا حد فنا
نمی رساند پس بقیه وجود سالک در آن تجلی حاصل است و سیر انفسی بعد از فنای اتم و بقای اکمل
پس لاجرم از قلت معرفت تفرقه در میان این دو بقا نمی توانند کرد ناچار حکم باتحاد می نمایند اگر معلوم
کنند که بقای ثانی نزد ایشان معبر به بقای بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی می
گویند شاید ازین توهم خلاص شوند اینجا کسی نگوید که بقا بالله عبارت از یافتن خود است عین حق تعالی
و تقدس چنین است اگر این معنی از بعضی عبارات این قوم مستفاد شود آنرا جواب گوییم که این بقا در
مقام جذبه بعضی را بعد از استهلاک و اضمحلال که شبیه فناست دست میدهد ما کابر نقشبندیه قدس

قدس الله تعالی اسرارهم تعبیر از آن بوجود عدم می کنند و این بیش از فنا است این را زوالی متصور است
بلکه واقع است گاهی او را ازوی می ستانند و گاهی باز میدهند و بقائی که بعد از فنای اتم است از زوال
مصئون و از خلل محفوظ است فنا را ایشان فنای دائمی است در عین بقا فانیست و در عین فنا باقی فنا
و بقا که زوال پذیرد از جملهٔ احوال و تلوینات است و در این سخن بعضی گرده نه چنین است حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره
فرموده اند وجود عدم بوجود بشریه عود می کند اما وجود فنا بوجود بشریه عود نمی کند
پس هر آئینه وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان با موقت
اوقات است و معاملهٔ ایشان با محول احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنکه از حال
و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم کسی گمان نکند
که دوام وقت باعتبار بقای اثر آن وقت از تعین و غیره اطلاق کرده اند لا بل الدوام بعین الوقت والاستمرار
لنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل نقول ان بعض الظن اثم سخن بتطویل انجامید بر سر
اصل سخن آئیم گوئیم که چون مجال سخن در فضای قدس ایزدی جل شانه نیست پس از مقام بندگی
و ذل و انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست و اگر دولت از وسط عشق
و محبت داده اند مقصود قطع تعلق اوست از ما دون جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقامات مقصود
نیستند از برای حصول مقام عبودیت اند بندهٔ خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی
غیر او تعالی بتمام خلاص شود و عشق و محبت وسیلهٔ انقطاع بیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایت
مقام عبدیت است در درجات ولایت فوق عبدیت مقامی نیست در این مقام خود را با مولای خود هیچ
مناسبتی نمی یابد الا الاحتیاج من جانبه والاستغناء التام ذاتا و صفة من جانب المولی
تعالی و تقدس نه آنست که ذات خود را با ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او عز سلطانه
و افعال خود را با افعال او سبحانه بهیچ وجه مناسب داند اطلاق ظلیت هم از جملهٔ مناسبات است نهم منزه
بیناید او را سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند بیش ازین هیچ جرأت نمی نمایند توحید فعلی که بعضی
را در اثنای راه دست می دهد و فاعل جز حق سبحانه نمی یابند این بزرگواران میدانند که خالق
این افعال کیست نه مباشران افعال که این سخن خود نزدیک است که بزندقه رساند این را مثالی واضح

این را بمثالی واضح گردانیم مثلاً شعبده بازی در پرده نشسته صورتهای جمادی چند را در حرکت می آرد و افعال
غریبه در آنها ایجاد می نماید جماعه کوته نظر می پندارند که فاعل این افعال در آن صورتهای جمادیه آن
شخص پرده نشین است اما پیداست که این افعال همان صور ابتدا میگویند که صورت متحرکست نمی گویند که شعبده باز
محرک است نفس الامر درین حکم محق اند شرایع انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهمین حکم ناطق اند و حکم بوحدت
فعل از جمله سکریات است بل الحق الصریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد و هم چنین است علومی
که در توحید وجود گفته اند منشای آن نیز سکر وقت و غلبه حال است علامت درستی علوم لدنیه مطابقت است
با صریح علوم شرعیه اگر سر مو تجاوز است از سکر است والحق ما حققه العلماء من اهل السنة والجماعة وما سوی ذلک
اما زندقه و الحاد او سکر وقت و غلبه حال این تمام مطابقت در مقام صدیقیه میسر است در ما ورای این نحوی از
سکر متحقق است ف اگر بگویم شرح این بعید شود شخصی از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود
از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود نفرمودند که تا معرفت زائد
بر معارف شرعیه حاصل کند اگرچه در راه سلوک زائده بسیار پیدا شوند اما اگر به نهایت کار رسانند آن زوائد هبا منثورا
میگردند و همان معارف شرعیه وجه تفصیل حاصل میگردند و از ضیق استدلال به فضای اطلاق کشف می
آیند یعنی چنانکه نبی علیه الصلوة والسلام آن علوم را از وحی می کرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل
اخذ میکنند علما این علوم را از شرایع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند همان علوم چنانکه انبیا را علیهم
الصلوة والسلام حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز بهمان نهج حاصل میشود اصالة و تبعیة بنسبت در میان
با مقیم کمال الا اولیا را کمل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده انتخاب میفرمایند خاطر
بود که این مسئله اجمالی استدلالی را مفصل بنویسد اما که نذکو نامی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانه
این بوده باشد والسلام **مکتوب سی و نهم** بشیخ صوفی سمر دریافته در بیان حقیقت ظهور
توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی و تعالی و تقدس و گذشتن از این مقام با بعضی سوال و جواب
که تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبتنا الله سبحانه و تعالی علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد
که یکی از درویشان میان شیخ نظام تهانیسری در آن مجلس از این فقیر مذکور ساخت و گفت که او

او انکار وحدت وجود مینماید آن شخص نا قابل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام ایشان نوشته شود
ازین نقل تا چه فرا گیرند و در سوء ظن بفقیر کران بعض الظن اثم اجابة لمسوله بچند کلمه مصدع گشته میرود اما اعتقاد فقیر
از خوردی باز مشرب اهل توحید بود والد فقیر قدس سره بظاهر بر همین مشرب بوده اند و بسبیل دوام بهمین طریق اشتغال
داشته اند با وجود حصول نگرانی تمام در باطن که بجانب مرتبه بیکیفی داشته اند و بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر
را ازین مشرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بمحض کرم خویش بخدمت ارشاد پناهی
حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدسنا الله تعالی بسره رسانید و
ایشان به فقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجه بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارست این طریقه
علیه در اندک مدت توحید وجودی منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان
ظاهر گشتند و کم دقیقه از دقایق این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نگردانیدند دقایق معارف شیخ محیی الدین
ابن العربی را کما ینبغی لایح ساختند و بتجلی ذاتی که صاحب فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایت عروج
جز آنرا نمیداند و در شان آن تجلی میگوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف
آن تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایة میداند بتفصیل معلوم شد و سکر وقت و غلبه حال درین توحید
بحدی رسید که در بعضی عرایض که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت که سراسر سکر است نوشته بود رباعی
ای دریغا کین شریعت ملت اعمائی است ٭ ملت ما کافری و ملت ترسائی است ٭ کفر و ایمان زلف و روی آن
پری زیبائی است ٭ کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است ٭ و این حال تا مدت مدید امتداد کشید از شهور به سنین
انجامید ناگاه عنایت بی غایت حضرت حق جل سلطانه از دریچه غیب بعرصه ظهور آمد و پرده روپوش
بیچونی و بیچگونگی را برانداخت علوم سابق که منبی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند رو بزوال آوردند
و احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه که در آن مقام منکشف شده بود مستتر گردیدند به یقین معلوم گشت
که صانع را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمی است
چنانچه مقرر اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست خدا خداست و عالم
عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر داغ چون و چگونگی بیچون را عین چون
نتوان گفت واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود ممتنع العدم

عین جایز العدم نه گردد انقلاب حقایق محالست عقلا و شرعا و صحنه حمل یکی بر دیگری ممتنع است اصلا و راسا عجب است که شیخ محی الدین و تابعان او ذات واجب تعالی را مجهول مطلق میگویند و محکوم علیه حکمی نمی دانند مع ذلک احاطه ذاتی و قرب و معیت ذاتیه اثبات می نمایند و ما هو الا حکم علی الذات تعالی و تقدس فالصواب ما قاله العلماء من اهل السنة من القرب العلمی و الاحاطة العلمیة و در زمان حصول علوم و معارف مناسب مشرب توحید وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که در این توحید امر دیگر عالی تر نمیدانست و تضرع و زاری دعا میکرد که این معرفت زایل نگردد تا آنکه حجب تمام از روی کار زایل گشتند و حقیقت کما ینبغی منکشف شد معلوم گشت که عالم هر چند مرایای کمالات صفاتی است و مجالی ظهورات اسمای اما مظهر عین ظاهر نیست و ظل عین اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید وجودی است این مبحث بمثالی واضح کرده شود مثلا عالمی ذو فنونی خواست که کمالات متنوعه خود را در عرصه ظهور جلوه دهد و خفایای مستحسنه خود را در معرض وضوح آرد ایجاد حروف و اصوات نمود و در مرایای آنها آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف و اصوات که مجالی و مرایای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند بالذات یا قریب اند بآنها بالذات یا معیت دارند بلکه نسبت درمیان دالیه و مدلولیه است حروف و اصوات اشیای دوال اند و پیش نیستند بر آن کمالات و آن کمالات بر صرافت اطلاق خود اند از آن نسبتها که پیدا شده است از روی اوهام و خیالات است فی الحقیقه از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون درمیان آن کمالات و این حروف و اصوات مناسبت ظاهریت و مظهریت و مدلولیت و دالیه متحقق است همین مناسبت بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهای وهمیه میگردد و نفس الامر آن کمالات از جمیع این نسبت معرا و مبرا است الامر فیما نحن فیه نیز غیر از علاقه دالیه و مدلولیه و ظاهریت و مظهریت نیست عالم علم بر وجود صانع خود است تعالی و تقدس و مظهر است مر ظهور کمالات اسمائی و صفاتی او را سبحانه و همین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام وهمیه میگردد و بعضی را کثرت مراقبات توحید بر این احکام می آرد که صورت آن مراقبات در متخیله نقش می بندد و بعضی دیگر را علم توحید و تکرار آن نحوی از ذوق بآن احکام می بخشد و این دو صورت توحید معلول اند و داخل دایره علم مجال کاری ندارند و بعضی دیگر را منشا این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلای حب محبوب غیر محبوب از نظر محب می خیزد و جز محبوب هیچ نمی بیند نه آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ

نیست که آن مخالف حسن عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث حکم باحاطه و قرب ذاتی میگردد و تقسیم نوع دیگر علمی از
دو قسم سابق است و داخل دائره حال است هرچند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن بشریعت و
نفس الامر تکلف محض است و در رنگ تکلفات بارده فلسفه که اسلامیین اینها مینمایند که اصول فاسده خود را با قوانین
شرعیه مطابق سازند کتاب اخوان الصفا و مثل آن ازین قبیل است نهایة ما فی الباب خطای کشفی حکم خطای اجتهادی
دارد که ملامت و عتاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات صواب در حق او متحقق است باین قدر تفاوت که
مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات صواب بتقدیر خطا نیز مییابند بخلاف مقلدان اهل کشف
که معذور نیستند و از درجه صواب بتقدیر خطا محروم‌اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس
تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان
که در مرایای تعینات کونیه است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیده اند
زیرا که واجب تعالی و تقدس که بیچون و بیچگونه است هرگز در مرایای چونی نگنجد و در مجالی چندی نیاید لامکانی در
مکان گنجایش ندارد و بیچون را در چون دائره چون باید جست لامکانی را ماورای مکان باید طلبید انچه در آفاق
و انفس دیده میشود آیات اویند سبحانه و تعالی و تقدس قطب دائره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره فرموده اند که هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقه کلمه لا نفی آن باید کرد **بیت**
در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد ، در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد ، صورت پرست غافل معنی چه داند آخر
کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد ، اگر گویند که در عبارات اکثر مشایخ نقشبندیه چه غیر ایشان واقع شده است
که صریح است در وحدت وجود و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوییم
که این احوال و شهود در توسط احوال ایشان را روی داده باشد و بعد از آن ازین مقام گذرانیده باشند چنانچه
این فقیر از احوال خود در ما تقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تام در باطن بجانب احدیت
صرف ظاهر ایشان را که کثرت بین است با ان احکام و آن شهود مشرف میسازند در باطن نگران احدیت اند
و در ظاهر شاهد مطلوب در کثرت چنانچه از حال والد خود خبر داده است در اوائل این مکتوب و تحقیق این جواب
بتفصیل در رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام تحمل زیادتی بر انچه مذکور شد ندارد
گفته نشود که چون در نفس الامر وجودات متعدده باشند و قرب و احاطه ذاتیه نباشد و شهود وحدت

در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع و نفس الامر است زیرا که جواب گوئیم
که این بزرگواران باندازه شهود خود این حکم کرده اند در رنگ آنکه شخصی حکم کند بآنکه صورت زید را در مرآت دیده ام
این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود
آن شخص را در این حکم عرفا کاذب نگویند هر چند مطابق نفس الامر نباشد که او در این حکم معذور است و علامت کذب از وی مرفوع
است تمامه ما سابقا مقصود از اظهار احوال که شایان استتار اند آنست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بوده است
از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد و هر چند بر غیر حجت نیست جواب
دیگر از برای دفع شبهه آنست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز و همچنین است اشتراک ممکن با
واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرفیه هر چند بالذات ممتاز اند پس بر تقدیر غلبه محبت ما به الامتیاز از نظر مختفی میگردد و ما به الاشتراک
در نظر میماند پس بصورت اگر حکم بعینیه یکدیگر کنند مطابق واقعه خواهد بود و کذب را اصلا مجال نخواهد ماند و احاطه ذاتی و
شمول آن را نیز همین قیاس باید کرد والسلام **مکتوب سی و دوم** بمرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان
کمالی که مخصوص باصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم و از اولیا کم کسی بآن کمال مشرف شده است و حضرت
مهدی نیز بآن اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صناعت بتلاحق افکار
است و زیادتی آن به نتایج انظار است پیر اگر بهمان صرفت بماند موجب نقصان است مرید رشید تواند که آن را کامل
سازد و ما یناسب ذلک . التفات نامه گرامی ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که دور افتادگان از یاد نرفته اند
و بتقریبی مذکور میگردند ع باری بهیچ خاطر خود شاد می کنم . از عدم دریافت نسبت خاصه پیر دستگیر علیه الرحمة
نوشته بودند و سبب آن را پرسیده مخدوما شرح امثال این سخنان بطرزی تحریر بلکه بتقریر هم مناسب نماید تا
در فهم کسی چند آید و از آنجا به فراگیر حضور نسبت بطرحسن ظن بالطول صحبت بهر نهج که باشد در کار است و بدونه فرط
انصاف دست ۵ آسوده شبی باید و خوش مهتابی . تا با تو حکایت کنم از هر بابی . اما بحکم سوالی را جوابی باید انقید
وا می نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر هر مقامی مناسب ذکر و توجه است و در
مقام دیگر تلاوت و نماز است مقامی مخصوص بجذبه است و مقامی بسلوک و مقامی با این هر دو دولت ممتزج
و مقامی است که از هر دو جذبه و سلوک جداست نه جذبه را با و مساس و نه سلوک را بآن تعلقی همین مقام بس گرف
اسنا اصحاب آن سرور علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام ممتاز اند و با

وباین دولت علمی مشرف صاحب این مقام را امتیاز تمام است از ارباب مقامات دیگر مشابهتی با یکدیگر
کمتر دارند بخلاف مقامات دیگر که با یکدیگر مشابهتی دارند و او بوجهی دون وجهی این نسبت از گذشت اصحاب کرام و حضرت
مهدی علیهم السلام بر وجه اتم ظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی از مشایخ طبقات رحمهم الله سبحانه کم کسی از این مقام
خبر داده است فکیف که از علوم و معارف آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایة ما فی الباب
اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم به ظهور می آمد و به مرور بکمال میرسید و دیگری را اگر باین دولت مشرف سازند
در قدم نسبت صحابه کرام ترتیب دهند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و معارف آنها باین دولت علمی مستسعد
خواهند گشت در ابتدا ظهور این نسبت مخصوص به برکت صحبت سید البشر است علیه و علی آله الصلوات والتحیات والبرکات
والتسلیمات اما تواند بود که از متابعان نیز کسی را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور این
نسبت علیه گردد فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد + درینوقت درین
نسبت ها هم اندراج النهایة فی البدایة متحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک متحقق است زیاده برین گنجایش
ندارد شعر وسن بعد هذا یدق صفاته وما کتمه احظی لدیه واجمل بعد هذا اگر بالفرض واقع شد واز جانب مستمعان
ملتمس حسن استماع دریافت شد از این مقام ان شاء الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق در باب بعضی از
یاران قلمی فرموده بودند این فقیر از زلات ایشان درگذرانید حق سبحانه وتعالی ارحم الراحمین است عفو فرماید اما
یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشند و تغیر اوضاع خود نکنند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال در باب میان شیخ الهداد نیز چیزها
نوشته بودند فقیر را هیچ منافقیت با ایشان نیست اما از تغیر وضع خود مشار الیه در کار است که از ندم توبه نمایند و مقام
فرع ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گذشت است جانب دیگر را ایشان دانند دیگر سرهند را منزل خود
تصور فرمایند علاقه محبت و نسبت هم بیگانگی از آن اتصال است که با مور عارضه گسسته گردد زیاده چه نویسد و السلام
مخدوم زادها و سائر اهل بیت بدعا مخصوص اند بعد از تسوید این رقیمه بخاطر رسید که مکتوب ارباب زلات ایشان
و عفو از آن واضح تر نویسد که در اجمال ابهام است تا چه مفهوم شود مخدوما عفو بر تقدیری مطلوب و مقصود است
که آنجماعه از آن اوضاع ردیه باز آیند و در مقام ندامت باشند و الا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند که بیرون تنگی در آمد
این مقام را شیخ الهداد انجماعه بشیخ الهداد سپرده بودند این سخن بیان می طلبد اگر سپردن بایمعنی گفته اند

که خدمت فقرا و این تو ر وند که بکنند و از آب زمان انبیا خبردار باشند سلمه الله اگر با این معنی گفتند که تربیت جماعهٔ طالبان
بکنند و در مقام شیخیت نشینند ممنوع است و در مرتبهٔ اخیر از ملاقات بفقیر حضرت ایشان فرموده بودند که شما تجویز مکنید
که شیخ الهداد از جانب ما رفته بعضی طالبان را مشغولی بگوید و احوال بعضی را بما رساند که ما را تاب حضور طلبیدن و مشغول
گفتن و احوال پرسیدن نیست فقیر در این باب هم متوقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آنقدر تجویز نمود این قسم تبلیغ
از جنس سفارت محض است علی الخصوص که منتهی بر ضرورت شد و الضرورة تتقدر بقدرها پس آن سفارت هم مخصوص بزمان
حیوة ایشان است بعد از ارتحال ایشان مشغولی گفتن و حال طالبان پرسیدن داخل خیانت است نوشته بودند
که نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان نه پذیرد مخدوما تکمیل صناعة بتلاحق افکار است نحوی که سیبویه
وضع کرده بود افکار متأخران آن را زیاده چند زیاده کرده است بهمان صرفت ماندن خود عین نقص است نسبتی که حضرت
خواجه نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجه عبدالخالق نبود قدس الله تعالی سرهما و علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت
خواجه ما در صدد تکمیل این نسبت بوده اند و آن را اتمام میدانستند که اگر حیوة وفا میکرد باراده خداوندی جل سلطانه این نسبت
را بانجامی رسانند سعی کردن در عدم زیادتی آن مناسب نیست و فقیر میداند که این نسبت چه طور باقی خواهد ماند شما خود نسبت
علاحده دارید به نسبت ایشان مناسبتی ندارد این سخن مکرر در حضور ایشان مشخص شده بود و شیخ الهداد و فقیر نسبت
را چه دانند که چه نسبت نحوی از حضور قلبی داشت دیگر از آنها هم معلوم است که چه حالت است برباد رفته آن نسبت که وانمایند
تا فقیر هم مدانند باشد واقعات را اعتبار نهند که خیالی اند صدقی ندارند شیطان دشمن قوی است از تسویلات او ایمن نیست مگر
الا من عصمه الله تعالی و از نسبت بیهای تکیه نوشته بودند مخدوما آن سلب کردن باختیار نبود چنانکه در حضور مذکور
شده بود الحال هم آن سلب حال خود است زائل نشده آن را زائل تصور کردن خیال است آوازیکه از دل شنوند با آن
حالت کاری ندارد انگشتری را که سرخ میسازند و آتش از وی زائل میگردد بعد از آب انداختن هم آوازی در وی می
ماند نمیتوان گفت که هنوز آتش در وی مکنون است وقایع را اعتبار نیست این سخن اگر امروز پوشیده است منتظر باشند
زود ان شاء الله تعالی ظهور خواهد یافت چون شما مبالغه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن
گفته شد و الا این تقریب سخن کردن میسر نشود **مکتوب سی و سیوم** به ملا حاجی محمد لاهوری
صدور یافت در بیان مذمت علمای سوء که بمحبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیلهٔ حصول دنیا ساخته و در مدح
علمای زاهد که از دنیا برگشته اند علما را محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهرهٔ جمال ایشان است خلائق را اگر چه

از ایشان حصول فواید است اما علم شان در حق ذاتهای ایشان نافع نیاید هرچند تایید شریعت و تقویت ملت بایشان مترتب است اما گاه هست که این تایید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتور هم می آید چنانکه سید انبیا علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از تایید آن مرد فاجر خبر داده اند و فرموده ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ پارس اند که از مس و آهن هرچه باو رسد زر گردد و او فی حد ذاته بر حجریه خود است و همچنین آتشی که در سنگ و نی مودع است عالم را از آن آتش حصول منافع است اما آن سنگ و نی را از آن آتش درونی بی نصیب اند بلکه گوییم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد که حجت بر ایشان تمام ساخت ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد علمی که نزد خدای عز و جل عزیز است و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عز و جل خوار ساختن و ذلیل را اعزاز دادن بغایت شنیع است و فی الحقیقة معارضه است بحق سبحانه و تعالی تدریس و افتا وقتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت خالی باشد و علامت این خلوص زهد در دنیا است بی رغبت بود از دنیا و ما فیها علمای که باین بلا مبتلا اند و به محبت این دنیه گرفتار از علمای دنیا اند ایشانند علمای سوء و شرار مردم و لصوص دین حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون . . . عزیزی شیطان لعین را دید که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته آن عزیز سر آن را پرسید لعین گفت که علمای سوء این وقت درین کار یا من مدد عظیم کردند و مرا ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده است و هر فتوری که در ترویج ملت و دین ظاهر گشته است همه از شومی علمای سوء است و فساد نیات ایشان آری علمائی که از دنیا بی رغبت اند و از حب جاه و ریاست و مال و رفعت آزاد از علمای آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلایق ایشانند که فردای قیامت سیاهی ایشان را به خون شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید و نوم العلماء عبادة در شان ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظر شان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت آن مشاهد گشته آن را بنظر بقا دیده اند و این را بداغ زوال متسم یافته لاجرم خود را بباقی سپرده اند و از فانی باز داشته اند شهود عظمت آخرت ثمره شهود جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم شهود عظمت آخرت است لان الدنیا والآخره ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است

آخرت شغل نیز نمودن جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا آری جمعی از مشایخ که خود
و بایست خود تمام را آمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و بظاهر راغب نمایند
فی الحقیقه هیچ تعلقی ندارند و از همه فارغ و آزاد اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع
ایشان مانع ذکر خدا نیست در عین تعلق این امور بی تعلق اند حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس الله
تعالی سره الاقدس که در بازار منا تاجری را دیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه
دل او از حق سبحانه غافل نگشت **مکتوب سی و چهارم** نیز به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در
بیان جواهر خمسه عالم امر بطریق بسط و تفصیل مهما امکن نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین است علیه و
علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فلسفی که دیده بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه وعلی
آله الصلوات والسلام والتحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نابینا است فضلا عن ان یکون له شعور عن مرتبة
الوجوب تعالی وتقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در آنجا نیز ناتمام است جواهر خمسه که اثبات نموده اند
همه در عالم النفس والعقل که از مجردات شمرده اند از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس اماره است که بتزکیه محتاج است
و بالذات خبث او بذات و پستی است بعالم امر او را چه نسبت و تجرد را با وجه مناسبت و عقل خود ادراک می کند
از معقولات نیز امور را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما مرکبه محسوسات مناسبتی
ندارد و پیشه مثال و ره شباهت پیدا نیست در ادراک عقل نمی آید و نیز او به کلید عقل نمی کشاید نظر او از احکام
بیچونی کوتاه است و … در عالم خلق است عالم امر را نیز بیچونی است و توجه بیچگونگی ابتدا
عالم امر مرتبه قلب است و فوق قلب روح است و فوق روح سر است و فوق سر خفی است و فوق خفی اخفی اینها پنجگانه عالم امر اگر
جواهر خمسه گویند گنجایش دارد و از کوته نظری خود فرو رفته چند را از اهم آورده جواهر انگاشته اند ادراک این جواهر
از عالم امر و اطلاع بر حقائق اینها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله است صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم و چون
عالم صغیر که انسان است نسخه عالم کبیر است آنچه در عالم کبیر است در عالم صغیر اصول این جواهر خمسه ثابت باشد عرش
مجید مبدأ ظهور قلب است قلب انسان و این مناسبت قلب را بعرش الله تعالی گویند و باقی مراتب از
جواهر پنجگانه فوق العرش اند عرش برزخ است میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر و رنگ قلب انسان که برزخ است
درمیان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق اند لیکن از عالم امر نیز نصیبی از بیچونی و بیچگونگی دارند

اطلاع بر حقیقت این جواهر مخصوص بکمل افراد اولیاء الله است که مراتب سلوک را بتفصیل گذرانیده به نهایت النهایة رسیده اند
هرگاه این مرد میدان کی شود، پشه آخر سلیمان کی شود، و اگر بمحض فضل ایزدی تعالی شانه نظر بصیرت صاحب
دولتی را بتفصیل مرتبه وجوب علی حسب الامکان واکشایند مطالعه اصول این جواهر را در آن موطن نیز نمایند و این جواهر صغیره و
کبیره را در رنگ ظلال آن جواهر حقیقیه معلوم فرمایند ع این کار دولت کنون تا کرا رسد، ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم منع از اظهار حقایق عالم امر بواسطه دقت آن معانی نکرده است ما هر گونه نظری از آنجا چه فرا گیرد از انجان علوم که اشرف و ادق اند
من العلم الا قلیلا شرف اند ازین اجزا آگاه شده اند ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ه معمائیست که از پرده برون افتاد راز، ورنه در مجلس
رندان خبری نیست کیفیتها، والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اتمها وادومها
ثانیا بخاطر آمد که شمه از جواهر مقدسه علیا نیز بتحریر آورده شود باید دانست که ابتدا آن جواهر از صفات اضافیه است که کالبرزخ
بین الوجوب والامکان، فوق اینها صفات حقیقیه که مبدأ تجلیات اینها نیست و قالب بصفات اضافیه تعلق است تجلیات
اینها اشرف است، تعینه این جواهر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل دایره حضرت ذات اند تعالی وتقدس لهذا تجلیات اینها مرتبه گاه
را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از اینجا از دائره [illegible] ع قلم اینجا رسید و سر بشکست. مکتوب پنجم بمیان حاجی محمد الامین
صدور یافت در بیان محبت ذاتی که اسلام و ایلام در آن مقام برابر است نجانا الله سبحانه وایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن از عبادت آلهه باطله که ناشی است از
وجود هوای نفسانی و خواهشهای شود تا حقیقتا غیر یک معبود بحق تعالی وتقدس قبله توجه نماند و هیچ مقصدی بروی نگردد چه
از مقاصد دنیوی و چه از مطالب اخروی مقاصد [illegible] حسنات الابرار سیئات المقربین از اینجاست میدانند و جز
از مقصود حقیقی شمار نمایند دولت وابسته بحصول فناست تحقق محبت ذاتی که در آن موطن انعام و ایلام متساوی است از
تعذیب آنجهان لذت است که از نعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست تعالی وتقدس
و دوزخ طلب آن مرضی اوست عز سلطانه وازدوزخ پناه برای آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی مقصود
از بهشت طلب حظ نفس نیست و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب رسد نزد این بزرگواران محبوب است
و عین مطلوب، کل ما یفعله المحبوب محبوب حقیقت بجز اخلاص [illegible] دست میدهد خلاصی از آلهه باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید
این زمان درست می آید و بدون حصول این مقام محبت ذاتی که بملاحظه اسما و صفات است توسل انعام و اکرام
محبوب نسبت کار در خلل است و فنای مطلوب بی [illegible] محبت نشکست سوز درست می دهد قطعه عشق آن شعله است کو

چون برفروخت * هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت * تیغ لا در قتل غیر حق براند * در نگر زان پس که بعد لا چه ماند
ماند الا الله باقی جمله رفت * شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت * **مکتوب سی و ششم** نیز به حاجی محمد
لاهوری صدور یافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و مطلبی نیست که
در حصول آن بماورای شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسب ذلک
ثبتنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا
قال آمینا شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون
شریعت متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و رضوان
من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد و نماند مطلبی که بماورای شریعت در آن مطلب احتیاج
افتد طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص
است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امری دیگر ورای شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف
که صوفیه را در اثنای راه دست میدهند از مقاصد نیستند بلکه اوهام و خیالات اند که بآنها اطفال الطریقة را تربیت
مینمایند از همه اینها گذشته بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل
طریقت و حقیقت ورای تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات ثلاثه و مشاهدات عارفانه
گذرانیده از هزاران یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد می
شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال میمانند و از کمالات شریعت
محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول
مقام اخلاص و وصول بمرتبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و مربوط به تحقق این علوم و معارف پس اینها
معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود این حقیقت بعد از تحقیق بیمن تربیت حبیب الله علیه و علی آله الصلوات والسلام
برین فقیر بعد از ده سال کامل برین امر بوضوح انجامید و شاهد شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت
هر چند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی منظور نبود لیکن بعد از
ده سال بکمال حقیقت امر کما هو ظهور فرمود والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه فوت مغفرت پناهی میان
شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است مخدوم زادهای ایشان را علی الخصوص از جانب فقیر عزا نموده

فاتحه خوانند والسلام **مکتوب سی و هفتم** بشیخ محمد خیری صدور یافت در تحریض اتباع سنت سنیه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و ترغیب به حصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مراسله شریفه
و مکاتیب لطیفه که از روی کرم اصدار فرموده بودند بمطالعه آن مسرور و مبتهج گردید استقامت و ثبات خود برین
طریقه علیه نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت اکابر این طریقه علیه
ترقیات بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است مبنی بر متابعت سنیه علی مصدرها الصلوات
والسلام والتحیة این فقیر از نقد وقت خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ
اربابیان ریختند و کاری که باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند و الحال آرزوی نمانده است الا آنکه احیای سنتی
از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشد
می باید که باطن را بنسبت خواجها قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر را بکلیت متابعت سنت ظاهره منحلی
و متزین دارند مصرعه کار این است غیر این همه هیچ + نماز تهجد را که تا در وقت اول ادا نمایند الا اعتبار زمستان
که تا ثلث شب تاخیر در آن مستحب است درین امر فقیر بی اختیار است نمی خواهد که … تاخیر را در ادای صلوة گنجایش باشد
و عجز و انکسار مستدعی است **مکتوب سی و هشتم** نیز بشیخ محمد خیری صدور یافت در گرفتاری بذات بحت تعالی و
تقدس که منزه است از اعتبارات و صفات و شیونات و اعتبارات و در بیان … نارسیدگان که چون او را بیچون
تصور کرده بآن گرفتار شده اند و در تفاوت اقدام اهل وفا که مرتب بر آن تفاوت علوم و معارف و امثال
آن مکتوب شریف رسید موجب … گشت حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد و همت
ما دون ذات بحت است تعالی شانه متعلق بغیر است اگرچه اسما و صفات باشد و آنانکه کلمه طیبات را الا هو و لا غیره گفته
دیگر دارد از غیر غیر مصطلح خواسته اند و باین معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام نیست
و از آن ذات بغیر سلطانه جز به سلوب تعبیر نمی توان کرد در آن مرتبه هرچه اثبات است الحاد است و بهترین
تعبیرات و جامع ترین عبارات لیس کمثله شیء است که بزبان فارسی ترجمه آن بیچون و بیچگونه است و علم
و شهود و معرفت را باو سبحانه راه نیست هرچه ببینند و بدانند و بشناسند غیر حق است تعالی … گرفتاری بغیر او است
این نفی آن لازم باشد در تحت کلمه لا اله در آورده نفی آن ذات بیچون و بیچگون را بکلمه الا الله می باید
کرد و این اثبات نیست الا بتقلید است تا آنکه به تحقیق و بعضی ارباب سلوک بنهایت کار نارسیده چون او را بیچون

تصور کرده اند و شهود و معرفت را باو براه داده اند ارباب تقلید بمراتب از ینها بهتر اند چه به تقلید انبیا مقتبس
از مشکوة نور نبوت اند علی صاحبها الصلوات والتسلیمات و شهود خطا را باو راه نیست مستندای آن جماعت مگر بسیدگان
کشف غیر صحیح است مصرعه به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ● و فی الحقیقة آن جماعه منکر ذات اند که اگرچه اثبات
شهود ذات میکنند اما میدانند که نفس اثبات عین انکار است امام مسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه فرموده
است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک ادای عدم حق عبادت خود ظاهر است
لیکن حصول حق معرفت اولی عدم ادای حق عبادت خود ظاهر است لیکن حصول حق معرفت بنا بر آنست که
نهایت معرفت در ذات تعالی شانه جز آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی بشناسند تا در دل گمان نبرد که
در معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوئیم که او فرق نکرده است میان علم و معرفت مبتدی
را علم است و منتهی را معرفت معرفت جز به فنا نمی باشد و انید ولت جز فانی را میسر نمی شود مولوی میفرماید
مثنوی ● هیچکس را تا نگردد او فنا ● نیست ره در بارگاه کبریا ● پس چون معرفت ورای علم باید دانست
که امریست ورای دانش متعارف که تعبیر از آن بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند شعر فریاد حافظ این همه
آخر بهرزه نیست ● هم قصه غریب و حدیث عجیب است ● اتصالی بی تکیف بی قیاس ● هست رب الناس را
با جان ناس ● لیک گفتم ناس را نسناس نی ● ناس غیر از جان جان اشناس نی ● و چون در فنا نیز اقدام
متفاوت اند لاجرم منتهیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که فنای وی اتم است معرفت وی اکمل است
و کسی که دون او است در فنا دون او است در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بکجا رفت با ستم
از بیحاصلی و نامردی و بی استعدادی ... نوشتم با دوستان مدعی معرفتی طلب کردم
مرا با مثال این سخنان چه مناسبت بیت اگر از خویشتن چو بیست چنین ● چه خبر دارد از جهان و چنین
اما همت بلند پایه و طینت سر پیچ میگرداند که ... و سر ... های سعی ... آید بلکه التفات نماید اگر
میگویند از و میگویند اگر چه هیچ نمیگوید اگر میجوید و را میجوید اگرچه هیچ نمی یابد اگر جا میداردا
و اگرچه هیچ ندارد و اگر واصل است او را واصل است اگرچه بی حاصل است در عبارات بعضی اکابر
قدس الله تعالی اسرارهم العلیه که شهود ذاتی واقع شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست
نارسیدگان را فهم آن معنی محال است ● در نیابد حال پخته هیچ خام ● پس سخن کوتاه باید والسلام

عنوان نامه را بکلمه هو الظاهر هو الباطن مزین کرده بودند مخدوما هو الظاهر هو الباطن درست است اما چندگاه است
که فقیر ازین عبارت معنی توحیدی نمی فهمد و بعد ما در فهم معنی آن موافق است و درستی انها فوق درستی ارباب
توحید معلوم گشت کل میسر لما خلق له مصرعه هر کسی را بهر کاری ساختند + انچه برین کس است ولایت است
و بآن مکلف است امتثال اوامر و انتها از نواهی است ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله و
چون مامور باخلاص است آن بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت ذاتیه منعقد نمی شود لاجرم تحصیل مقدمات فنا
که مقامات عشره است می باید کرد اگرچه فنا موهبت محض است اما مقدمات و مبادی آن بکسب تعلق دارد اگرچه بعضی
باشند که حقیقت فنا اینها را مشرف سازند بی آنکه کسب مقدمات آن نمایند و بریاضات و مجاهدات حقیقت خود را صفا
سازند مع حال او را از دو صورت خالی نیست یا بالموقف الموقف او را باز دارند یا بعد از اتصاف بعالم باز
گردانند بر تقدیر اول سیر او در مقامات مذکوره واقع نمی شود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی محروم است و
بر تقدیر ثانی چون او را بعالم باز گردانند سیر او بتفصیل مقامات واقع میشود و تجلیات بنهایت او را مشرف
میسازند صورت مجاهده دارد اما فی الحقیقة در کمال ذوق و لذت است بظاهر ریاضت است و بباطن تنعم
ولذا قیل مصرعه اینکار دولت است کنون تا کرا رسد + گفته نشود که چون اخلاص از جمله مامورات واجبة
الامتثال باشد و حقیقت آن بی فنا متحقق نمیشود پس علماء ابرار و صلحاء اخیار که بحقیقت فنا مشرف
نشده اند بترک اخلاص عاصی باشند زیرا که گوییم که نفس اخلاص ایشان را حاصل است اگرچه در ضمن بعضی
افراد اخلاص باشد و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود در جمیع افراد او و شامل باشد و لهذا گفته شده
است حقیقت اخلاص بی فنا صورت نمی بندد و نه گفت که نفس اخلاص بی فنا متحقق نمیشود مکتوب سی و نهم
به شیخ محمد خیری صمد در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از مجرد اعمال صوری و عبادات
رسمی کاری نمی کشاید و امثال آن حق سبحانه و تعالی از زیادتی خود اعراض ما جناب قدس خود
اقبالی ارزانی فرماید بحرمت سید البشر المبرء عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
مدار کار بر قلب است اگر دل بغیر او سبحانه گرفتار است خراب ابتر است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی
کاری نمی کشاید سلامتی قلب از التفات بما سوی او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارد و شریعت
باتیان آنها امر فرموده هر دو در کار است دعوای سلامت قلب بی اتیان اعمال صالحه مدعیه باطل است

تکمیل

همچنانکه درین نشاء روح بی بدن غیر متصورست احوال قلبی بی اعمال صالحهٔ بدنی محالست یاری از محمدان
انیوقت اینقسم دعوی اگر مینمایند نجانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بصدقهٔ حبیبه علیه الصلوة والسلام
والتحیة **مکتوب چهلم** بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزویست از
اجزای ثلثه شریعت و در تکمیل این جزو طریقت و حقیقت خادمان شریعت آمده و امثال آنها نموده و تفصیل
علی نبذ یسیر تم مخدوما بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک
تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بفنای آلهه آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزویست از اجزای
شریعت چه شریعت را سه جزست علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت
اند در تکمیل جزو او که اخلاص است حقیقة کار اینست اما فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده اند
و بجوز و مویز اکتفا نموده از کمالات شریعت چه دانند و حقیقت طریقت و حقیقت چه وا رسند شریعت را
پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست بترهات صوفیه مغرور اند و به
احوال و مقامات مفتون اند هداهم الله سبحانه سواء الطریق والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین
مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش صدور یافته در ترغیب متابعت سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوات
والسلام والتحیة و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متمم ان شریعت اند و در بیان علوم شرعیه و علوم
صوفیه در مقام صدیقیه که اعلای مراتب ولایت است فالیقین میگردند اصلا مخالفت نیست و ما یناسب
ذلک حق سبحانه و تعالی بظاهر و باطن بر متابعت سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة متحلی و متمکن گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم حبیب رب العالمین است بهترین محبوب و مرغوب است از برای مطلوب و محبوبست
انند حق سبحانه و تعالی در شان او خود میفرماید و انک لعلی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس انک
لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا
السبل ملت او را علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده ماسوای او را سبل گردانیده از
اتباع آن منع فرموده و آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام اظهارا للشکر و اعلاما للخلق احسن الهدی
خیر الهدی هدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی و باطن منهم ظاهر است

عصمت

و تکمیل آن سر موی با یکدیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بر زبان ناگفتن شریعت است و از دل نفی خاطر کذب نمودن
طریقت و حقیقت است اگر این نفی به تکلف و تعمل است طریقت است و اگر بی تکلف میسر است پس فی الحقیقت آن
که طریقت و حقیقت متمم و مکمل شریعت است پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در اثنای راه
اموری که بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر وقت و غلبهٔ حال است اگر از آن مقام
گذرانند و به صحو آرند آن منافات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده تمام هبا منثورا میگردند مثلاً جمعی از سکر
باحاطهٔ ذاتی قائل گشته اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمای
اهل حق است ایشان باحاطهٔ علمی قائل اند فی الحقیقة آن علما بصواب اقرب اند که [illegible] قائل باشند که
ذات حق تعالی و تقدس هیچ حکمی محکوم نمیگردد [illegible] در روی باحاطه و سریان نمودن [illegible] اثبات آن [illegible]
که ذات او تعالی بیچون و بیچگونه است هیچ حکمی را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی است [illegible] جهل صرف است
سرگردانی محض احاطه و سریان را در آن جناب چه کار اگر آنجا از جانب صوفیه [illegible]
اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اول است [illegible]
میگویند و آن تعین اول را [illegible] است [illegible]
البته باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق [illegible]
بروی زاید است آن تعین هم از نزد ایشان ثابت شود [illegible]
خواهند داشت پس احاطه [illegible] احاطهٔ ذاتی [illegible] آن صوفیه [illegible] ذاتی که نزد آن
صوفیه است نزد این علما [illegible] موافقت معارف با
با علوم شرعیه [illegible] مخالفت [illegible] در مقام صدیقیه است [illegible]
است فوق مقام صدیقیه مقام نبوت است [illegible] که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی [illegible]
است صدیق را به طریق الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست
پس مخالفت را چه مجال باشد و در مادون مقام صدیقیه هر مقامی که باشد [illegible]
در مقام صدیقیه است و لیکن فرق دیگر در میان این دو علوم آنست که در وحی قطع است و در الهام ظن
زیرا که وحی بتوسط ملک است و ملائکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد

آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق متحقق است و نفس هر چند به تزکیه
مطمئنه گشته است اما هر چند که مطمئنه گردد هرگز از صفات خود نگردد و خصلت را در آن موطن مجال پیدا شد
باید دانست که در انقهار صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس بالکل از ظهور صفات
خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود می گردد روح را حکم ملک پیدا میشود و محبوس مقام خود میگردد ترقی او
بواسطه منازعات نفس است اگر در نفس مخالفه نماند ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من الصلوات اتمها
ومن التسلیمات اکملها وقتی که از جهاد کفار مراجعت میفرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
جهاد با نفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت نفس درین موطن بترک عزیمت ادنی ست بلکه باز ... آن ترک عزیمت
مهما امکن متحقق ترک هم متصور نیست و بهانه ... آنقدر ندامت و پشیمانی والتجا و تضرع بجناب قدس جل
جل سلطانه دست میدهد که کار بسیار از ... در یک ساعت میسر میشود در سر اصل سخن رویم مقرر است در حرکت
که اخلاق و شمائل محبوب یافته میشود آنچنیز به تبعیت محبوب محبوب میگردد بیان این رمز ست در کریمه فاتبعونی
یحببکم الله پس متابعه او علیه الصلوة والسلام کوشیدن سبحر مقام محبوبیت آمد فعلی کل عاقل ذی لب السعی
لکمال اتباع حبیبه علیه الصلوة والسلام ظاهرا و باطنا سخن بتطویل انجامید معذور فرمایند جمال سخن چون
از جمیل مطلق است هر چند دراز میگردد زیباتر می آید لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا سخن بجای دیگر باید برد حامل رقیمه مولانا محمد حافظ اهل علم است و کثیر العیال
از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر توجه فرموده از عسکر نصرت آثار سیادت و نقابت پناهی شیخ جیو
وظیفه یا امدادی از برای مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود مکتوب چهل و دوم
نیز بشیخ درویش صمد در یافته در بیان آنکه بهترین مصقلها از برای زدودن زنگ محبت ما دون حق سبحانه
از حقیقت جامعه متابعت سنت سنیه صاحبها الصلوة والسلام است سلمکم الله تعالی وسبحانه وابقاکم آدمی
تا زمانی که بدین تعلقات پراگنده مشغول است محروم و مهجور است از حقیقت جامع تصقل مرآت حقیقت جامع از زنگ محبت
ما دون او عزوجل لابد است و بهترین مصقلها برای ازاله آن زنگ اتباع سنت سنیه مصطفویه است علی
مصدرها الصلوة والسلام والتحیة که مدار این بر رفع عادات نفسانی و دفع رسوم ظلمانی است فطوبی
لمن تشرف بهذه النعمة العظمی و ویل لمن حرم من هذه الدولة القصوی بقیة المرام منجناب اخوی اعزی ...

مظفر والد مرحوم شیخ گهورن از مردم اعیان و بزرگ زاده اند بلکه بایشان وابستگی تعلق تمام است زیاده چه تصدیع
نماید والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی. مکتوب چهل و سوم بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ
فرید بخاری صدور یافت. در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی است که
فنا بآن مربوط است و توحید شهودی متعلق بشرع مخالف شریعت نیست بخلاف توحید وجودی و اقوال مشایخ که
نافی ظاهر است بتوحید شهودی باید فرود آورد تا مخالفت گنجایش نیابد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است که
مقام حیرت است و چون از آن مقام بگذرند بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تحاشی ننمایند و ما یناسب
ذلک من الاسئلة والاجوبة والتمثیلات الموضحة. سلمکم الله تعالی و عافاکم باید دانست که توحیدی که در اثنای
راه این طایفه علیه دست میدهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکی دیدنست یعنی مشهود
سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یکی موجود دانستن است و غیر او را معدوم انگاشتن با وجود عدم مجالی و مظاهر آن
یکی پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات
این راهست چه فنا بی این توحید متحقق نمیشود زیرا که رویت یکی با استیلای او
مستلزم عدم رویت ماسوای اوست بخلاف توحید وجودی که این قسم نیست یعنی ضروری نیست چه علم الیقین
بی آن معرفت حاصل است چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوی او نیست نهایة ما فی الباب مستلزم نفی علم ماسوی او
در وقت غلبه و استیلای علم آن یکی مثلا شخصی را یقین بوجود آفتاب پیدا گردد استیلای این یقین مستلزم
آن نیست که ستاره‌ها را در آن وقت منتفی و معدوم داند اما وقتیکه آفتاب را دید البته ستاره‌ها را نخواهد دید
و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود و درین حال که ستاره‌ها را نمی‌بیند میداند که ستاره‌ها معدوم نیستند بلکه میداند که
مستور اند و در شعشعان نور آفتاب مغلوب و این جماعه که نفی وجود ستاره‌ها در آن وقت کنند
در مقام انکار است و میدانند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک ذات است تعالی و تقدس
با عقل و شرع در جنگ است بخلاف توحید شهودی که در دیدن یکی هیچ مخالفت نیست مثلا در وقت طلوع
آفتاب ستاره‌ها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما ستاره‌ها را در آن وقت نادیدن هیچ مخالفت
نیست بلکه آن نادیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب است و ضعف بصر رائی اگر بصر او بنور همان آفتاب
مکتحل گردد قوت پیدا کند ستاره‌ها را از آفتاب جدا بیند و این دید در حق الیقین است از قبیل اقوال بعضی از مشایخ

که به ظاهر شریعت تفرقه مخالف مینمایند و به توحید وجودی بعضی مردم آنها افرود می آمد مثل قول ابن منصور
الحلاج انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آنکه به توحید شهودی فرود آورده و مخالفت
را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظر شان مختفی شد در غلبهٔ آن حال باین الفاظ تکلم فرمودند
و غیر از حق سبحانه اثبات نمودند و معنی انا الحق آنست که حق هست نه من چون خود را نمی بینند اثبات کی
کنند نه آنکه خود را می بینند و آنرا حق میگویند این خود کفر است اینجا کسی گوید که اثبات ناکردن نفی می کشد
و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوییم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آنموطن حیرتست احکام تمامها
ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق نه تنزیه خود که تمامه از نظر او مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمی
گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرتست بعضی را رو میدهد و چون از این مقام
گذرانند و به حق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تحاشی مینمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی فرمایند
درین زمان بسیاری از طایفه که بزی صوفیان خود را وا مینمایند توحید وجودی را شایع ساخته
اند و کمال خود آن پندارند و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متخیلهٔ خود فرود آورده
مقتدای روزگار خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات رایج داشته اند و اگر بالفرض در عبارت
بعضی از مشایخ ما تقدم الفاظی که تصریح توحید وجودی دارند واقع شده اند حمل آن باید کرد که ابتدا
در مقام علم الیقین باینکلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده اند و از علم بعین
برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همه آنکه یک میدانند یکی می بینند پس از عین الیقین نیز
نصیبی دارند زیرا که در جواب گوییم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه بآن
توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقه هیچ مناسبت نیست زیرا که در وقت
حصول آن توحید حیرتست حکم بامری در آنموطن نیست و صاحب آن توحید وجودی با وجود شهود
صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است حکم بنفی وجود ماسوا می کند و نفی حکمیت از احکام
از مقولهٔ علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین
بهره ندارد آری صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود در مقام معرفت که
حق الیقین است میرسانند و در آنموطن علم و حیرت جمع میشوند در علم حیرتست و در حیرت علم

است اینجواب بمثالی واضح گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطهٔ مناسبتی که بمقام پادشاهت دارد خود را پادشاه
دید و لوازم پادشاهت در خود یافت معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است الا بصورت مثالی پادشاهت
در خود دیده است و فی الحقیقه پادشاهت را با صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شهود اگر به
بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص به متحقق شدن به حقیقت آن صورت خبر میدهد اگر حالی بکند و عنایت
خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود تا بمقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا آهن که قابلیت
مرآتیت داشته باشد تا مرآت نشود بدست پادشاهان نرسد و از حصول جمال پنهان بهره نیابد کجا افتادم مگر
گوئیم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر ابنای این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی
دیگر بعلم ممزوج بذوق و لو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را
از حق میدانند بلکه حق میدانند گردنهای خود را از ربقهٔ تکلیف شرعی بالحیله میکشایند و مداهنات در
احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت و خورسند اند و ایشان اوامر شرعیه را اگر اعتراف میدارند طفیلی
میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال میکنند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد
السوء طریقت و شریعت عین یکدیگرند سر موئی از مخالفت درمیان ایشان واقع نیست فرق جز با اجمال
و تفصیل است و استدلال و کشف هر چه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة
شریعت را بر جا داشته طلب حقیقت نمودن کار مردانست رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة
سید البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات ظاهراً و باطناً معرفت پناهی قبله گاهی حضرت
خواجه ما قدس الله تعالی سره چندگاه مشرب توحید وجودی داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار می
فرمودند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرموده بشاه راه الهدایت
از مضیق این معرفت خلاصی داد میان عبدالحق که یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از مرض
موت ایشان بیک هفته فرموده اند که بطریق یقین معلوم شد که توحید کوچه ایست تنگ شاه راه دیگر است
پیش از این هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت ما این حقیر نیز چندگاه در حضرت ایشان
این مشرب توحید داشت و مکشوفات کشفی در تائید این طریق بسیار لایح گشته بود اما عنایت خداوندی
جل سلطانه از آن مقام گذرانیده بمقامی که خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب است

که به ظاهر شریعت حقه مخالف مینمایند و به توحید وجودی بعضی مردم آنها افرود می اند مثل قول ابن منصور الحلاج انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها اولی و انسب آنست که به توحید شهودی فرود آورده مخالفت را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظر شان مختفی شد در غلبهٔ آن حال باین الفاظ تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه اثبات ننمودند و معنی انا الحق آنست که حق هست نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمی کنند نه آنکه خود را می بیند و آن را حق میگوید این خود کفر است اینجا کسی گوید که اثبات ناکردن نفی می کشد و آن بعینه توحید وجودیست زیرا که گوئیم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه در آن موطن حیرتست احکام تمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق نه تنزیه خود که از نظر او مرتفع شده است حکمی باو تعلق نمی گیرد و امثال این سخنان در مقام عین الیقین که مقام حیرتست بعضی را رو میدهد و چون ازین مقام گذرانند و به حق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تحاشی می نمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی فرمایند درین زمان بسیاری از طایفه که بزی صوفیان خود را وا مینمایند توحید وجودی را شایع ساخته اند و کمال آن خیال آن میدانند و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشایخ را بمعانی متخیلهٔ خود فرود آورده مقتدای روزگار خود ساخته اند و بازار کساد خود را باین تخیلات رایج داشته اند و اگر بالفرض در عبارات بعضی از مشایخ ماتقدم الفاظی که تصریح بتوحید وجودی دارند واقع شده اند حمل آن باید کرد که در ابتدا در مقام علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را از آن مقام گذرانیده اند و از علم بعین برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید وجودی نیز همه اشیا را یکی میدانند که می بینند پس از عین الیقین هم نصیبی دارند زیرا که در جواب گوئیم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی او فی الحقیقت هیچ مناسبتی نیست زیرا که در وقت حصول آن توحید حیرتست حکم بامری در آن موطن نیست و صاحب این توحید وجودی با وجود شهود صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود ماسوا می کند و نفی حکمیست از احکام از مقولهٔ علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین بهره ندارد داری صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین است میرسانند و در آن موطن علم و حیرت جمع میشوند و علم بحیرت نیست و حیرت از علم البته

است این خواب بمثالی دانسته گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطهٔ مناسبتی که بتعلیم بادشاهت دارد خود را بادشاه
دید و لوازم بادشاهت در خود یافت معلوم است که آن شخص بادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی بادشاهت
در خود دیده است و فی الحقیقه بادشاهت را با صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری آن شهود اگر چه
بصورت مثالی باشد از استعداد آن شخص به متحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد اگر حالی بکند عنایت
خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا آهن که قابلیت
مرآتیت داشته باشد تا مرآت نشود بدست بادشاهان نرسد و از حصول جمال شان بهره نیابد بکجا افتادم مگر
گوییم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر ابنای این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی
دیگر بعلم ممتزج بذوق و لو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را
از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردن بهامی خود را از ربقهٔ تکلیف شرعی بالجمله میکشانند و مداهنات در
احکام شرعیه مینمایند و بآن معامله خوشوقت و خورسندند و اتیان اوامر شرعیه اگر اعتراف دارند بطفیل
میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال میکنند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد
السوء طریقت و شریعت عین یکدیگرند سر موی از مخالفت در میان ایشان واقع نیست فرق جز با
اجمال و تفصیل نیست و استدلال و کشف هر چه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة
شریعت را سر بباد داشته طلب حقیقت نمودن کار سر دان است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة
سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات ظاهرا و باطنا معرفت پناهی قبله گاهی حضرت
خواجهٔ ما قدس الله تعالی سره چندگاه مشرب توحید وجودی داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار می
فرمودند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرموده بشاه راه [illegible]
از مضیق این معرفت خلاصی دادند میان عبد الحق که یکی از مخلصان ایشانند نقل کردند که پیش از مرض
موت ایشان بیک هفته فرموده اند که ما را بعین الیقین معلوم شد که توحید کوچه ایست تنگ شاه راه دیگر است
پیش ازین هم میدانستیم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت و این حقیر نیز چندگاه در حضرت ایشان
از مشرب توحید داشت و مکشوفات کشف در تائید این طریق بسیار لایح گشته بود اما عنایت خداوندی
جل سلطانه ازان مقام گذرانیده بمقامی که خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب است

میان شیخ زکریا از مرگ نبود که بنویسند نسبت نیازمندی بآستانهٔ علیهٔ ایشان وا مینمایند از معامله کردری
کری هراسانند التجا و اعتصام در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند بظاهر ملاذی و ملجای غیر از
توجه عالی ندارند امیدوارند همچنانکه ایشان نواخته اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گرگان حوادث محفوظ دارند
و انکمال ادب بعرض نداشت جرأت مینمایند به فقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخواهند امید است که
مسئول ایشان باجابت مقرون گردد **مکتوب چهل و چهارم** نیز بسیادت پناهی شیخ فرید
صدور یافت در بیان فضائل حضرت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام در بیان آنکه مصدقان شریعت او خیر
الامم اند و مکذبان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب متابعت سنت سنیهٔ او علیه و علی آله الصلوة والسلام
مرحمت نامهٔ گرامی سامی در اعز ازمنه شرف ورود یافت بمطالعهٔ آن مشرف گشت الحمد لله سبحانه
والمنة که مبادی فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند که محبت فقرا و ارتباط
با ایشان نتیجهٔ نسبت فقر است ازین فقیر بی سر و پا در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبارت عربی
از نعوت و فضائل جد بزرگوار ایشان که نزد ادب است بنویسد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات
اکملها ... نماید ... نماید که مداحی او علیه الصلوة والتحیة نماید بلکه
مقولهٔ ... نماید که ان ... محمد مقالتی بمحمد فاقول وبالله سبحانه
العصمة والتوفیق ان محمداً رسول الله سید ولد آدم واکثر الناس تبعاً یوم القیمة واکرم الاولین والآخرین
علی الله واول من ینشق عنه القبر واول شافع واول مشفع واول من یقرع باب الجنة فیفتح الله
له ومعه لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه وهو الذی قال علیه الصلوة والسلام نحن الآخرون
ونحن السابقون یوم القیمة وانی قائل قولا غیر فخر وانا حبیب الله وانا قائد المرسلین ولا فخر وانا خاتم النبیین
ولا فخر وانا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی
خیرهم فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا
وانا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم اذا
حبسوا وانا مبشرهم اذا ایسوا الکرامة والمفاتیح یومئذ بیدی ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد
آدم علی ربی یطوف علی الف خادم کانهم بیض مکنون واذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین

وخطیبهم وصاحب شفاعتهم غیر فخر لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبیة وکان نبیا وآدم بین
الماء والطین شعر نماند بعصیان کسی گرو که دارد چنین سید پیش رو پس ناچار مصدقان آنحضرت که بهترین
پیغمبر سید البشر علیه الصلوة والسلام خیر الامم باشند کنتم خیر امة اخرجت نقد وقت ایشانست و مکذبان او
علیه الصلوة والسلام بدترین بنی آدم الاعراب اشد کفرا ونفاقا نشان حال ایشان تا کدام صاحب دولت
را باتباع سنت سنیه او بنوازند و بمتابعت شریعت غرا سرفراز سازند امروز مردم قلیل اند که بقرآن تصدیق
حقیقت دین او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بعمل کثیر میدارند اصحاب کهف بهمه درجات که یافتند بواسطه یک حسنه
است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه وتعالی بنور یقین ایمانی در وقت استیلا معاندان مثلا
سپاهیان در وقت غلبه دشمنان و استیلا مخالفان اگر اندک ترددی کنند آنقدر نمایان می شود
و اعتبار میگیرد که در وقت امن اضعاف آن در حیز اعتبار نمی آید واضح چون آنسرور محبوب رب العالمین است
متابعان او بواسطه متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند چه محب هر که از شمائل و اخلاق محبوب خود بیند آنکس
محبوب خود میدارد مخالفان را از ینجا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کابروی هر دو سرا است کسی که
خاک درش نیست خاک بر سر او اگر هجرت ظاهری میسر شود هجرت باطنی بکمال می باید داشت با
ایشان بی ایشان می باید بود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا موسم نوروز رسیده است که آن ایام اهالی
آنجا را در تفرقه میدارد و بعد از مضی آن هنگامه اگر ارادهٔ خداوندی جل سلطانه مساعدت نمود امیدوار است
که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده اطناب موجب ملال است مکتوب چهل و پنجم نیز بسیادت
و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از انتقال پیر دستگیر خود از عالم فانی نوشته
بوده اند و چون تقویت ظاهری قرار خانقاه منسوب بجناب سیادت پناهی بود اظهار آن نموده
وجه جامعیت انسان که هم سبب کمال اوست و هم سبب نقصان او بیان کرده اند تا کمال فضائل
شهر مبارک رمضان و ما یناسب ذلک [illegible]
التلهف والتاسف لمرور الشهور والایام دوستان [illegible]
تعالی بتقدس تعلق سیدن بنحوی از مواقع آن جمعیت و انتما است [illegible]
الی الحضرت بیان انعمی است [illegible]

[illegible]

مر مشتاقان را مزدی ازین بیان سفر باید لیکن حال واپس ماندگان بدولت حضور بزرگان خراسان
دانستنی است فاضل نزد روحانیات اکابر قدس الله تعالی اسرارهم منشور بشارت است که هر کس را در
ایفای آن مجال نیست اما الحمد لله ذی الانعام والافضال که با وجود [illegible] در واقعه منقوش
این فقرای بی سر و پا امر [illegible] هم از اهل بیت آن سرور دنیا و دین بود علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات که سبب انتظام این سلسله علیه [illegible] واسطه جمعیت نقشبندیه گشت آری این نسبت علیه
که درین دیار بسیار غریب است و اهل آن درینجا اقل قلیل چون نسبت اهل بیت [illegible] آن هم از اهل
بیت مناسبت دارد شایان تقویت آن هم از اهل بیت آن بود تا تکمیل آن [illegible] لازم نماید
همچنانکه شکر این نعمت معنوی بر فقرا لازم است شکر امید دولت بر ذمه ایشان نیز لازم همچنانکه
جمعیت باطن محتاج است جمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج متقاضی است بلکه محتاج تربیت
خلایق انسانست و این شدت احتیاج او را بواسطه جامعیت او آمده است و هر چه او را در کار است او را تنها
در کار است و به همه محتاج است تعلق دارد [illegible] از همه بیش آمده هر تعلق مستلزم اعراض است
از جناب قدس خداوندی جل سلطانه لهذا محروم ترین جمیع خلایق ازین رو انسان گشت
با آنکه آخر آمده است و آدمی گشت محروم از مقام محرمی گردید و [illegible] هیچ نعمت نیست ازو
هیچکس محروم تر و حال آنکه بسبب فضیلت او از جمیع خلایق هم ازین وجه جامعیت او آئینه
او اتم آمد و آنچه در مرایای جمیع خلایق ظاهر است در یک مرات او ظاهر است پس بهترین خلایق
از جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از آنجهت هم او [illegible] محمد علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات و ابوجهل علیه اللعنة و شک نیست که بتوفیق خداوندی عز و جل که تحصیل جمعیت ظاهری این
فقرا ایشان نمودند جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سر لابیه امیدواری تمام است وصول عنایت نامه سامی
و صحیفه گرامی در ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضایل این شهر
عظیم القدر نوشته شود باید دانست که ماه رمضان بزرگ است عبادات نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال
آنها که درین ماه صادر شود برابر ادای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر ادای هفتاد
فرایض است در ماههای دیگر کسی که افطار بخشاند صائمی را درین ماه او را بخشند و رقبه او را از آتش

دوزخ آزاد سازند و اورا مثل اجر آن صایم عطا فرمایند بی آنکه از اجر آن صایم نقصان کنند و همچنین
کسی که در خدمت مملوک تخفیف نماید حق سبحانه وتعالی او را ببخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان
آنحضرت علیه الصلوة والتحیة اسیران را رها میکردند و هر کسی هرچه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه
بخیرات و اعمال صالحه موفق شود تمام سال اورا این توفیق رفیق گرداند و اگر این ماه بتفرقه گذشت در تمام سال بتفرقه
است مهما امکن هر قدر که میسر شود بجمعیت باید گذرانید و این ماه را غنیمت باید شمرد و در هر شبی از شبهای
این ماه چندین هزار کس را که لایق دوزخ اند آزاد می سازند و درین ماه درهای بهشت را میکشایند و درهای
دوزخ را می بندند و شیاطین را بزنجیر میکنند و درهای رحمت میکشایند و تعجیل در افطار و تاخیر در سحور از سنن
است و در رعایت آن سرور علیه الصلوة والسلام مبالغه میفرمودند و شاید که در تاخیر سحور و تعجیل افطار اظهار عجز
و احتیاج خود است که مناسب مقام بندگیست و بخرما افطار کردن سنت است و در وقت افطار این
دعا میخواندند ذهب الظماء وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی و ادای تراویح و ختم قرآن در تراویح
از سنن مؤکده است و ثمرات و نتایج کثیره دارد وفقنا الله سبحانه بحرمة حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات
بقیة التصدیع آنکه عنایت نامه شیخ عین الدین در رمضان رسید والا در امتثال امر خود را معاف نمیداشت سخن
از بعد ماه مذکور گفتن حکم بعید از دانست و مبنی از طول امل بالجمله آنچه مرضی ایشان خواهد بود
بهیچ جهة خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمهای ما فقرا ثابت است حضرت
قبله گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ جو بر همه شما ثابت و مقرر است باعث
این جمعیت ایشانند حق سبحانه وتعالی همواره بتوفیق اعمال مرضیه موفق گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات زیاده برین تصدیع تمام است مکتوب چهل و ششم نیز
بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صادر یافت در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس
وهمچنین وحدت او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بلکه جمیع ما جاء به من عند الله
بدیهی اند و محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند و ایضاح آن مقدمات بسیار مذکور ساخته اند ثبتکم الله
سبحانه علی جادة آبائکم الکرام علی اولهم و افضلهم اولا و علی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام
وجود باری تعالی و تقدس همچنین وحدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم بلکه جمیع ما جاء به من عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مدرکه از آفات رؤیه و امراض معنویه
محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علت و ثبوت آفت است اما بعد از نجات از مرض
قلبی و دفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً صفرای تا زمانی که بعلت صفر اگرفتار است شیرینی
قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از ان هیچ احتیاج بدلیل ندارد احتیاجی که منشأ
آن وجود آفتست ببداهت جنگ ندارد و بیچارهٔ احول که شخص واحد را اثنین می بیند و حکم بعدم
وحدت الشخص می کند معذور است وجود آفت در احول وحدت شخص را از بداهت نمی برارد و بنظر اثنین می
کشد و محقق است که احول آنگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی متعذر است
پس در تحصیل ایمان یقینی فکر ازاله مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفرای را ازاله علت صفر نمودن در
تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکه دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل
چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفر به تلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره
بالذات منکر احکام شرعیه است بالطبع بمقتضیات آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود
انکار وجدان مستدل بسی دشوار است پس نفس امّاره را مطمئنه ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل
نمودن دشوار نمود قد افلح من زکّاها و قد خاب من دسّاها پس متقرر شد که منکر این شریعت باهره و
ملت طاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است [illegible] خورشید نه مجرم از کسی بینایست پس مقصود
از سیر سلوک و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ قلب ازاله آفات معنویه است و امراض قلبیه که در آیه فی قلوبهم مرض مشعر
از آنست تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است و لیس چه
وجدان اماره بخلاف آن حاکم است و در حقیقت کفر [illegible] این ایمان تصدیق صوری ایمان صفرای است
بحلاوت قند و نبات که وجدان او [illegible] آن شاهد است یقین حقیقی [illegible] بعد از زوال مرض
صفرا صورت [illegible] بعد از تزکیه نفس [illegible] ان آن حقیقت ایمان [illegible] وجدانی میگردد
قبل ایمان از زوال [illegible] اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [illegible] ذوق است
[illegible] علی آله [illegible]
[illegible] تسبیح [illegible]

در شکایت از قرن سابق که کفار استیلا پیدا کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته بودند و ترغیب
آنکه در ابتدای پادشاهت اگر ترویج دین متیسر شود بهتر است مبادا انفعالی و فصلی در میان آمده خلل در
کارخانه اهل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد. نجاکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام

علی افضلهم سید الکونین اولا و علی بواقیهم ثانیا الصلوة والتحیة والسلام پادشاه نسبت بعالم در رنگ دل
است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاح پادشاه صلاح
عالم است و فساد او فساد عالم معلوم است که در قرن ماضی بر سر اهل اسلام چها گذشته است زبونی اهل اسلام
با وجود کمال غربت در قرون سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر کیش
خود کریمه لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ بیان اینمعنی است و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق استیلا اجرای
احکام کفر در دار اسلام میکردند و مسلمانان از اظهار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند
واویلاه وامصیبتاه واحسرتاه واحزناه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم که محبوب رب العالمین
است مصدقان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلهای ریش در تعزیت
اسلام بودند و معاندان بسخریه و استهزا بر جراحتهای ایشان نمک می پاشیدند آفتاب هدایت در
تتق ضلالت مستور شده بود و نور حق در حجب باطل منزوی و معزول امروز که نوید زوال مانع دولت
اسلام و بشارت جلوس پادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسید اهل اسلام بر خود لازم دانستند
که ممد و معاون پادشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت
خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولتها درین باب تبیین مسائل شرعیه است و اظهار
عقائد کلامیه بر طبق کتاب و سنت و اجماع است تا مبتدعی و ضالی در میان آمده از راه نبرد
و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص بعلمای اهل حق است که روی بآخرت دارند علمای دنیا که همت ایشان
دنیای دنیه است صحبت ایشان زهر قاتل است و فساد ایشان فساد متعدی ع عالم که
کامرانی و تن پروری کند او خویشتن گم است کرا رهبری کند در قرن ماضی هر بلائی که بر
سر آمد از شومی اینجماعه بود پادشاهان را ایشان از راه میبردند هفتاد و دو ملت که راه ضلالت
اختیار کرده اند مقتدایان اینها علمای سوء بوده اند غیر علما کم کسی بضلالت رفته است که ضلالت

رو بدیگری تعدی کند و ائمه جهلا صوفی نمای این زمانه حکم علمای سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدی
است و ظاهر اگر کسی با وجود استطاعت امداد هر قسم مددی که باشد تقصیر نماید و در کارخانهٔ اسلام فتوری
واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنا بر ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواهد که خود را در جرگهٔ ممدان
دولت اسلام اندازد و درین باب دست و پای زند بحکم من کثر سواد قوم فهو منهم تخیل که این بی استطاعت را
داخل آن جماعهٔ کرام سازند مثل خود را مثل آن زال می انگارد که ریسمان چند تنیده خود را در سلک خریداران
حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ساخته بود امید است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز
بشرف حضور مشرف گردد متوقع از جناب شریف ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه
بر وجه اتم ایشان را حق سبحانه و تعالی میسر ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت برآرند حامل رقیمه نیاز نامه
مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفهٔ مقرره دارد پارسال ظاهرا از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار
آمده است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

مکتوب چهل و هشتم

نیز بسیادت و نقابت دستگاه
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر تعظیم علما و طلبهٔ علوم که حاملان شریعت اند نصرکم الله سبحانه علی
الاعداء بحرمة سید الانبیاء علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات رحمت نامهٔ گرامی که فقرا را بآن
نواخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیچ موفق مرقوم فرموده بودند خرجی
برای طالبعلمان و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالبعلمان بر صوفیان در نظر همت
بسیار زیبا در آمد بحکم الظاهر عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعهٔ کرام مقدم
کرده باشند کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه همان برون تراود که در وست و در تقدیم طالب
علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
بایشان برپاست فردای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید دخول جنت
و تجنب از نار وابسته باتیان شریعت است انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم که بهترین کائنات اند
بشرایع دعوت کرده اند و مدار نجات بر آن مانده اند و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرایع است پس
بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانیکه شعائر

اسلام منهدم شده باشد کرورها در راه خدای عز وجل و علا خرچ کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل
شرعیه رواج دادن چه درین فعل اقتدا بانبیاست که بزرگ ترین مخلوقات اند علیهم الصلوات والتسلیمات
و مشارکت بآن اکابر مقرر ست که کاملترین حسنات باشیان مسلم فرموده اند و خرج کردن کرورها
غیر این اکابر را نیز میسر ست و ایضاً در اتیان شریعت مخالفت تمام ست با نفس که شریعت بر خلاف نفس
وارد شده ست و در انفاق اموال گاه ست که نفس موافقت کند بلی انفاق اموال را که برای تائید شریعت
باشد و ترویج ملت درجه علیاست و انفاق جیتلی باین نیت خرج کردن برابر خرج لکهاست در غیر این نیت
اینجا کسی سوال کند که طالب علم گرفتار از صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوییم که او که هنوز حقیقت
سخن نا دریافته ست طالب علم باوجود گرفتاری سبب نجات خلایق ست چه تبلیغ احکام شرعی ازو
بیسر ست اگرچه خود بآن منتفع نشود و صوفی باوجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته ست بخلایق
کاری ندارد شخصی که باو کثرت نجات وابسته باشد مقرر ست که بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود در مانده
باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر عن الله و بالله بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آورده
از مقام نبوت نصیبی داده داخل سلطان شریعت حکم علمای شریف دارد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

مکتوب چهل و نهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب جمع کردن این دو دولت
که ظاهر را باحکام شریعت متحلی ساختن ست و باطن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه
بدولت صوری و سعادت معنوی مستعد گرداند فی الحقیقه دولت صوری متحلی شدن ظاهر ست
باحکام شرعیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه و سعادت معنوی خلاصی باطن ست از گرفتاری
ما دون حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند کار اینست غیر این همه هیچ زیاده
تصدیع ست والسلام **مکتوب پنجاهم** نیز بسیادت پناهی شیخ فرید در مذمت دنیای دنی حق سبحانه
و تعالی از رقیت ما دون خود آزادی کرامت فرموده تمام گرفتار خود گرداند بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دنیا بظاهر شیرین ست و بصورت طراوت دارد و فی الحقیقه سمی ست
قاتل و متاعی ست باطل و گرفتاریست لاطایل مقبول او مخذول ست مفتون او مجنون ست حکم او
حکم نجاست مطلی ست بزر اندوده و مثل زهریست شکر آلوده عاقل آنست که باچنین متاع کاسد

ذی‌فقیه نشود و همچنین کالای فاسد گرفتار نه گردد گفته‌اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا به عاقل‌ترین زمانه بدهند
بزاهد میباید داد که از دنیا بی‌رغبت است و آن بی‌رغبتی از کمال فطانت اوست زیاده برین اطناب بتقیه التصدیع
انجامد فضائل مآب شیخ ذکریا درین سن و سال گرفتار کروری گری هست باوجود این گرفتاری همواره انجا
عاجله که در کمال آسانی هست نسبت بمحاسبه آجله بهر سانست و تنبیه عظمی در عالم اسباب توجه شریف میدهند
امیدوار هست که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اند ع تو مرا دل ده و
دلیری بین * روبه خویش خوان و شیری بین * دولت صوری و معنوی محصل باد بحرمة النبی الامی و آله
الامجاد علیه وعلیهم من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها **مکتوب پنجاه و یکم** نیز بسیادت پناهی
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب ترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه و تعالی
خواسته می آید که بتوسل وجود شریف آن سلاله عظام ارکان شریعت غراء و احکام ملت زهرا قوت گیرند
و رواج پذیرند ع کار اینست غیر این همه هیچ * امروز غربا اهل اسلام را در تلاطم گرداب ضلالت امید
نجات هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات والتسلیمات
اکملها قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک همت
علیا را اهتمام بر آن گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و
شوکت همه میسر است باوجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت
از همه پیش برده باشند این حقیر بر اراده اظهار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت متقه متوجه خدمت
ایشان است هلال ماه رمضان در حضرت دهلی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف مفهوم گشت
بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نمود والامر عند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد **مکتوب
پنجاه و دوم** نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی
او و علاج ازاله آن مرض مرحمت نامه گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن
ممتاز فرموده بودند بمطالعه مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم و رفع قدرکم و شرح صدرکم
و یسر امرکم بحرمة جدکم الامجد علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ثبتنا الله
سبحانه علی متابعته ظاهرا و باطنا و یرحم الله عبدا قال آمینا ثانیا فقره چند در شکایت حسب معنا سوده

ندیم بدخوی مسوده بنماید بسمع قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفس اماره انسانی مجبول است بر حب جاه و
ریاست و همگی همت او ترفع بر اقرانست و بالذات خواهانست که خلایق همه بوی محتاج باشند و منقاد اوامر و نواهی
او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است از وی و شرکت است بخدای
بی همتا جل سلطانه بلکه آن بی سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او
باشند فقط در حدیث قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی یعنی دشمن دار نفس خود را
زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن بتحصیل مرادات او از جاه و ریاست
و ترفع و تکبر فی الحقیقة امداد کردنست بدشمن خدای عز و جل و تقویت نمودنست مر او را شناعت این امر را نیک باید دریافت
در حدیث قدسی وارد است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی شیء منهما ادخلته فی النار ولا ابالی
دنیای دنی که ملعونه و مبغوضه حق است سبحانه تعالی بواسطه آنست که حصول دنیا ممد و معاون حصول مرادات نفس
است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فخری محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات
زیرا که در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و حکمت
در تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب همین نفس اماره است شرایع برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند هر قدر که به
مقتضای شریعت بعمل در آید همان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه
در ازاله هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات و مجاهدات
که بمقتضای شریعت غرا واقع نشده اند مؤید و مقوی هوای نفسانی اند برهمنان و جوکیان در ریاضات و
مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از اینها سودمند نگشته و غیر از تقویت نفس و تربیت آن ننموده مثلا یک دام در
ادای زکوات که شریعت بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمند تر است از آنکه هزار دینار از پیش خود
صرف کند و طعام خوردن در عید فطر بحکم شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد
و دو رکعت نماز بامداد بجماعت ادا کردن که سنتی از سنن بجا آوردنست بمراتب بهتر است از آنکه تمام شب
بصلوة نافله قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث مالیخولیای مهتری
پاک نگردد نجات محالست فکر ازاله این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمه طیبه لا اله الا الله که موضوع
است از برای نفی آلهه آفاقی و انفسی در تزکیه نفس و تطهیر آن انفع و انسب است اکابر طریقت قدس الله تعالی

اسرار هم از برای تزکیهٔ نفس همین کلمهٔ طیبه را اختیار کرده اند ۵ تا بجاروب لا نروبی راه + نرسی در سرای الا الله
هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید به تکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام خبث است
و در حدیث آمده است در فضایل این کلمه که اگر آسمانها و زمینها را در پله نهند و این کلمه را در پلهٔ دیگر هر آئینه این پله راجح
آید بر پلهٔ دیگر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب**
پنجاه و سیوم نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم
است و ما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن نشأ مسلمانی
که در نهاد خود دارند بایشان فرموده اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل
شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین چه بشارت
و ماتم زدگان را به ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطهٔ همین غرض متوجه خدمت علیه است چنانکه مکرر اظهار
آن نموده بضرورت درین باب از گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود
صاحب الغرض مجنون معروض میگرداند که علماء دیندار خود اقل قلیل اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند
و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علماء طرفی خواهند
گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آنرا توسل قربت پادشاه
خواهند ساخت ناچار مهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و همان
صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد والعیاذ بالله سبحانه
من ذلک و من فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند بهتر می نماید اگر از علماء آخرت
پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار
کنند. ما لا یدرک کله لا یترک کله نمیدانم چه نویسم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علماء است خسران عالم
نیز بایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و
اضلال بایشان مربوط ساخته اند عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سر آنرا پرسید
گفت علماء این وقت کار ما می کنند و در اغواء و اضلال کافی اند ۵ عالم که کامرانی و تن پروری کند

خویشتن گم است کرا رهبری کند غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اقدام خواهند
نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد و هرچند شرم می آید که کسی امثال این سخنان بارباب فطانت
صحیحه اظهار سازد اما همین را وسیله سعادت خود دانسته تصدیع میگردد **مکتوب پنجاه و چهارم** نیز
بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر
صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه فوق ضرر صحبت کافر است شیعه
شنیعه ما ینالک فی اللّٰه عظم اللّٰه تعالی اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمة سید البشر المطهر عن
زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر اللّٰه هر کسی
که شکر آدمی بجا نیارد شکر خدای عزوجل بجا نیارد پس بر ما فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً
جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر
بردیم ثانیاً چون بحکم کبرت بموت الکبراء نوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقرا و باعث انتظام طالبان
نیز شما شدید جزاکم اللّٰه سبحانه عنا خیر الجزاء ؎ گر بر تن من زبان شود هر موی ، یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
آرزو آنست که حق سبحانه تعالی در دنیا و آخرت شما را از آنچه نباید و نشاید محفوظ دارد بحرمت جدکم سید المرسلین
علیه و علیهم و علی آله من الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما دور افتاده است
معلوم ندارد که در مجلس شریف کدام قسم مردم اگنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست ؎
خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز ، کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت ، یقین تصور فرمایند
که فساد صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع مبتدعان جماعه اند که با اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والسلام بغض دارند اللّٰه تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد لیغیظ بهم
الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن و شریعت
لازم می آید قرآن جمع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن هم مطعون
است اعاذنا اللّٰه سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافی و نزاعی که درمیان صحابه علیهم الرضوان واقع شده
بود محمول بر هوای نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تزکیه رسیده بودند و از اماره‌گی
آزاد گشته اینقدر میدانم که حضرت امیر در آن باب بر حق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بود اما این خطا

خطا، اجتهادیست تا بحد فسق نمیرساند بلکه ملامت هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه
هست از ثواب و نیز میباید دانست که صحابه را بر خطا قیاس نباید کرد و یزید پلید ولید از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن هست کاری که آن بدبخت کرده هیچ
کافر فرنگ نکند بعضی که از علما اهل سنت در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند بلکه رعایت
احتمال رجوع توبه کرده اند میباید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زمان بندگی مخدوم جهانیان
هر روز چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوٰة والسلام چه طور ستایش کرده
اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفان بداندیش شرمنده و مخذول گردند درین ایام این طایفه بداندیش
بسیار غلو کرده اند و به اطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطهٔ آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا در صحبت
شریف این قسم بداندیشان را جا نباشد ثبتکم الله تعالی علی الطریقة المرضیة **مکتوب پنجاه و پنجم** نیز
بسیادت پناهی شیخ عبدالوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چندگاه هست که دل را محبتی نسبت
بعلما زمان شما پیدا شده هست غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود بنا بر علیه بدعا ظهر الغیب اختیار مشغول
هست و چون سرور کائنات و مفخر موجودات علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند
من احب اخاه فلیعلم ایاه اظهار حب خود نمودن اولی و انسب دانست و باین محبت که نسبت بقرابت
آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام پیدا شده هست رشتهٔ امیدواری تمام بدست آورده هست حق سبحانه
تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
مکتوب پنجاه و ششم نیز بشیخ عبدالوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس سادات
کثیر البرکات بواسطهٔ خیریت آن سرور دین و دنیا علیه و علی آله الصلوٰة والتحیات از آن برتر هست
که بزبان قاصر بیان منقبت و محمدت آن تواند کرد مگر آنکه آنرا وسیلهٔ سعادت خود دانسته درین باب جرات
نماید بلکه خود را بتوسل آن می ستاید و اظهار مودت ایشان که بآن مامور هستیم نماید اللهم اجعلنا من محبیهم بحرمت
سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰة والسلام حامل عریضه نیاز میر سید احمد از سادات سامانه اند و طالب العلم و صالح
از ممر ضیق معیشت متوجه آنحدود گشته اگر در سرکار عالی گنجایش باشد مشار الیه لایق و سزاوار آنست و الا به
یکی از مخلصان خود سفارش نمایند که از ممر معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود که خادمان ایشان در باب
فقرا و محتاجان توجه اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمه جرات نمود در وقت رفتن

هرچند بسعادت رخصت مستسعد نگشت اما داخل حرکه مخلصانست حق سبحانه وتعالی بر اخلاص ومحبت ایشان
استقامت ارزانی فرماید زیادت گستاخی نرفت

مکتوب پنجاه وهفتم بشیخ محمد یوسف صدور
یافته در نصیحت حق سبحانه وتعالی بر جادهٔ آبای کرام خود استقامت ارزانی فرماید بحرمة سید المرسلین علیه
وعلی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها بزرگی در خاندان شما موروثی است بر جمیع زندگانی
نمایند که استحقاق این وراثت میسر گردد ظاهر را بظاهر شریعت وباطن را بباطن شریعت که عبارت از حقیقت
است متحلی ومتزین دارند چه حقیقت وطریقت عبارت از حقیقت شریعت است وطریقت آن حقیقت
نه آنکه شریعت امری دیگرست وطریقت وحقیقت دیگر که آن الحاد وزندقه است زحمت فقیر درباره شما بسیار نیک
است بعضی وقایع را بجمعیتی شاهد دارد شمهٔ ازین ماجرا بوالد بزرگوار شما بالاجمال اظهار نموده بود دیگر المقصود
شیخ عبد الغنی مردی بصلاح آراسته است ونیک نهاد اگر بجهتی علیه امری از امور رجوع نماید التفات
خواهند فرمود والسلام والاکرام

مکتوب پنجاه وهشتم بسیادت مآبی سید محب الله صدور یافته در بیان
آنکه این ره که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است در بیان آنکه مشایخ نقشبند ابتدا سیر از عالم امر اختیار کرده اند
بخلاف مشایخ سلاسل دیگر طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است وما یناسب ذلک التفات نامه
گرامی وروود یافت از آنجا شوق استماع سخنان این طایفه علیا مفهوم گشت لاجرم سخنی چند تحریر آورد اجابة
للمسئول وترغیبا الی المامول مخدوما این ره که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است بعدد هفت
لطیفهٔ انسانی دو قدم در عالم خلق اند که بقالب ونفس تعلق دارند وپنج قدم در عالم امر اند که بقلب وروح وسر وخفی
واخفی مربوط اند ودر هر قدمی ازین اقدام سبعه ده هزار حجب خرق مینماید نورانیه کانت تلک الحجب او ظلمانیة
ان لله سبعین الف حجاب من نور وظلمة وبگام اول که در عالم امر مینهند تجلی افعال رو میدهد
وبگام دوم تجلی صفات وبگام سوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم علی تفاوت درجاتها کما
لایخفی علی اربابها وبهر خطوه از خطوات سبع از خود دور می افتد وبحق سبحانه نزدیک حتی یتم
القرب بتمام هذه الاقدام فیحصل شرفوا بالفناء والبقاء وبلغوا الی درجة الولایة الخاصة مشایخ طریقه علیه
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدا این سیر از عالم امر اختیار کرده اند وعالم خلق را نیز در ضمن
این سیر قطع مینمایند بخلاف مشایخ سلاسل دیگر قدس الله تعالی اسرارهم لهذا طریق نقشبندیه

اقرب طریق آمد لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت مصرعه قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا ✦ طریق این بزرگواران بعینه طریق اصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین چه
این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بطریق اندراج نهایت در
بدایت آن میسر شد که کمل اولیا را امت را در نهایت کم است که دست دهد لهذا وحشی قاتل حمزه علیه
الرحمه که یکبار در صحبت خیر البشر رسیده بود از ویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد سئل عبد الله
بن مبارک رضی الله تعالی عنه ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف
فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس باید اندیشید
گروهی که در بدایت ایشان نهایت دیگران مندرج گردد نهایت ایشان چه خواهد بود و درک دیگران
چه طور خواهد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا هو ○ قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ✦ حاش لله که بر آرم
بزبان این گله را ✦ همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند ✦ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ✦
رزقنا الله سبحانه وایاکم محبة هذه الطائفة العزیزة چون کاغذ بر جناب مختصر افتاده است تا معارف بلند و
حقایق ارجمند در آن اندراج یافته اند عزیز خواهند داشت **مکتوب پنجاه و نهم** نیز بسید محمود صدور
یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکه نجات بی اتباع
اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک
طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلاص عمل مر اولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است
حضرت حق سبحانه تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت
[illegible] بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفاوضهٔ شریفه و مراسلهٔ لطیفه ورود یافت
موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و اخلاص باین طایفه بوضوح انجامید الحمد لله طلب
فواید نموده بودند و ما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص و
علم دو قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه متکفل آنست و علمی است که مقصود از آن
مجرد اعتقاد و یقین قلبی است که در علم کلام بتفصیل مذکور یافته بمقتضای آرای صائبه اهل سنت و
جماعت که فرقهٔ ناجیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران ممکن نیست و اگر سر مو مخالفت است

خطر در خطر است این سخن بکشف صحیح والهام صریح نیز بیقین پیوسته است احتمال تخلف ندارد فطوبی لمن
وفق لمتابعتهم وشرف بتقلیدهم وویل لمن خالفهم واعتزل عنهم ورفض عن اصولهم وخرج عن زمرتهم فضلوا
واضلوا فانکروا الرؤیة والشفاعة وخفی علیهم فضیلة الصحبة وفضل الصحابة وحرموا عن محبة اهل بیت
الرسول ومودة اولاد البتول فمنعوا عن خیر کثیر نالها اهل السنة واتفقت الصحابة علی ان افضلهم
ابو بکر الصدیق قال الشافعی هو اعلم باحوال الصحابة اضطر الناس بعد رسول الله علیه وآله وسلم
فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم وهذا تصریح منه بان الصحابة متفقون علی افضلیة
الصدیق فیکون اجماعا فی الصدر الاول علی افضلیته فیکون قطعیا لا یسوغ انکاره واهل بیت الرسول
مثله کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک قال بعض العارفین ان رسول الله صلی الله
تعالی علیه وعلی آله واصحابه وسلم جعل اصحابه کالنجوم وبالنجم هم یهتدون وشبه اهل بیته بسفینة نوح اشارة
الی ان راکب السفینة لا بد له من رعایة النجوم لیامن من الهلاک وبدون رعایة النجوم النجاة ممتنعة
قطعا ومما ینبغی ان یعلم ان الانکار عن بعض الخوارج جمیعهم فانهم فی فضیلة صحبة خیر البشر مشترکون وفضیلة
الصحبة فوق جمیع الفضائل والکمالات ولهذا لم یبلغ اویس القرنی الذی هو خیر التابعین مرتبة ادنی من صحبة
علیه الصلوة والسلام فلا یعدل بفضیلة الصحبة شیئا ما کان فان ایمانهم ببرکة الصحبة ونزول الوحی
بصیر شهودیا ولم یتفق لاحد بعد الصحابة هذه الفضیلة من الایمان والاعمال متفرعة علی الایمان کمالها
علی حسب کمال الایمان وما جری بینهم من المنازعات والمحاربات محمول علی محامل صالحة وحکم بالغة
ما کانت عن هوی وجهل ولکن عن اجتهاد وعلم وان اخطأ بعضهم فی الاجتهاد فللمخطی درجة ایضا عند الله
سبحانه هذا هو الطریق الوسط بین الافراط والتفریط الذی اختاره اهل السنة وهو الطریق الاسلم والسبیل
الاحکم بالجملة [illegible] مستفاد از شریعت وتحصیل اخلاص که [illegible] علم و[illegible] وابسته بسلوک
طریقه [illegible] الی الله قطع [illegible] شد و حقیقت اخلاص درست و
[illegible] آید [illegible] نیز بتعلم وتکلف [illegible] در یوفی الجملة
تحقق [illegible] که ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال [illegible] است
و[illegible] اخلاص منوط باستقرار [illegible] فاقی وانفسی [illegible] است و حصول

است بمرتبه ولایت خاصه اخلاصی که به تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن در حصول
دوام در کار است که در مرتبه حق الیقین است این اولیاء الله هرچه میکنند برای حق می کنند جل وعلا نه برای
نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در خصوص اخلاص ایشان از تصحیح نیت در کار نیست نیت
ایشان به فنا فی الله و بقا بالله تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هرچه میکند برای
نفس خود میکند بنیت کند یا نه کند و چون این گرفتاری نفس زایل شود و گرفتاری حق جل وعلا
بجای آن نشیند ناچار هرچه کند برای حق کند نیت دست دهد یا نه نیت در محل در کار است در
تعیین احتیاج به تعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص
مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص می نماید مخلص است بکسر لام شتان ما بینهما و نفعی که
از طریق صوفیه بعلم و عمل میسر آمد آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردد و تیسر تمام در ادای اعمال
پیدا میشود و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد ع اینکار دولت است کنون تا
کرا رسد والسلام اولاً و آخراً **مکتوب شصتم** نیز بسیادت پناهی سید محمود صدور یافته
در بیان نفی خواطر و دفع وساوس بالکلیه و یا بیاس ذلک حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجناب
قدس خود مشرف گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس
در طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشایخ
این خانواده بزرگ که چله خواطر کشیده اند در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته
اند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطریست که
مانع دوام توجه مطلوب نه دفع خواطر مطلقاً و درویشی از مخلصان این سلسله علیهم الرضوان و اما بنعمة
ربک فحدث از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بحدی منتفی می گردد که اگر فرضاً عمر حضرت
نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بصاحب آن قلب بدهند هرگز خاطری بر قلب عبور نکند
نه آنکه او درین دفع متکلف باشد چه هرچه بتکلف است موقت است دوام نمی پذیرد و بلکه در اتیان
خاطر اگر سالها تکلف نماید هم میسر نه شود تعیین اربعین از تعمل و تکلف خبر میدهد و تعمل در مرتبه طریقت
است حقیقت آنست که از تعمل و تکلف وا رهاند یادکرد در طریقت است و یادداشت در حقیقت

پس محقق شد که بتقدیر منع خواطر به تکلف که موقت بتوقیتست از عشره و اربعین دوام توجه بمطلوب محالست چه تکلف در مرتبهٔ طریقتست و در طریقت دوام متصور نیست این که دوام در حقیقت است بواسطهٔ آنست که تکلف را در آن موطن مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبهٔ تکلف البته مانع دوام توجه است و دوام نگرانی که قلوب مبتدیان این سلسلهٔ علیه را دست میدهد امری دیگرست و دوام توجه که ما در صدد بیان آنیم عبارت از یادداشت است که نهایت مرتبهٔ کمال است حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی فرموده اند قدس الله سره که ورای یادداشت پنداشت است یعنی مرتبهٔ دیگر نیست مقصود از اظهار این قسم احوال ترغیب طالبان این طریقهٔ علیه است هرچند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود **مثنوی** هر کس افسانه بخواند افسانه است وانکه دیدش نقد خود مردانه است ✦ آب نیل است و بقبطی خون نمود ✦ قوم موسی را نه خون بود آب بود والسلام والاکرام **مکتوب شصت و یکم** بمیر سیادت مآبی سید محمود صدور یافته در ترغیب بصحبت شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص ما ینا سب ذلک حق سبحانه و تعالی ازدیادی در طلب خود کرامت فرموده از هرچه منافی وصول مطلب است اجتناب تمام میسر گرداناد بحرمت سید البشر المحرم عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نامهٔ گرامی مشرف ساخت چون از طلب شوق و شعر درد و تعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چه طالب بشیر حصول مطلوبیت و دم مقدمهٔ حصول مقصود عزیزی میفرماید اگر نخواستی داد ندادی خواست حصول دولت طلب از نعمتهای عظمی دانسته از هرچه مخالف اوست احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راه یابد و برودتی در آن حرارت ناشی شود و عظمی ترین اسباب محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لئن شکرتم لازیدنکم و دوام تضرع است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه طلب و را از کعبهٔ جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا و تضرع میسر نشود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمی باید داد و ان لم تبکوا فتباکوا بیان این معنی است این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل و مکمل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بآن بزرگ و در رنگ میت شد نست در دست غسال فنای اول فنا فی الشیخ است و آن فنا ثانیا وسیلهٔ فنا فی الله میگردد ✦ زان روی که چشم تست احول معبود تو پیر تست اول ✦ زیرا که طریق افاده و استفاده مبنی بر مناسبت طرفین است ابتدا طالب

بواسطهٔ کمال نامرادی و خساست مناسبتی بجناب قدس این سلسلها نیست [illegible] حقیقت در کار آنست
و آن شیخ کامل مکمل است و قوی ترین فتوح طالب انابت است شیخ ناقص که سلوک جذبه کار را
تمام ناکرده بمسند شیخی خود را نشانده مستعدی طالب را صحبت سم قاتل است و انابت او در حق طالب
استعداد [illegible] طالب [illegible] چنین صحبت [illegible]
از طبیب ناقص [illegible]
هرچند آن [illegible] طبیب
حاذق [illegible]
آن [illegible]
نگفته [illegible]
دهلی و اگر [illegible] بسر بریده خود را رسانند [illegible]
گنجایش ندارد زیاده برین تصدیع است نقیة الاجر [illegible] مسئول [illegible]
معارف آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مغتنم اند و بزرگ اما استعداد [illegible] طریق [illegible]
مناسبت کم است بی رابطهٔ مناسبت حصول مطلوب متعسر است والامر عند الله [illegible]
احوال خود می نوشته باشند تا بآن تقریب از ینجانب چیزی نوشته شود [illegible]
چه سلسلهٔ اخلاص ازین راه هموار و در حرکت باشد. **مکتوب شصت و دوم** [illegible]
حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله
ایست از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبه که بعد از سلوک است از مقاصد است و ما یناسب ذلک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقه وصول را دو جزو است جذبه و سلوک بعبارت دیگر
تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نیست
جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد
مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است [illegible] که می کشاید
بی قطع منازل جبال مطلوب نماید جذبه اولی کالصورت است مر جذبه اخری را فی الحقیقه با یکدیگر

مناسبت ندارند پس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسلهٔ علیه واقع است
اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد ونهایت با بدایت
نسبت ندارد تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبه وسلوک وامثال آن نها تحریر یافته
بتفاصیل ذکر یافته است المقصود عبور از صورت بحقیقت ضروریست والاکتفا از حقیقت بصورت
از دور رسیست رزقنا الله سبحانه بالحقیقة المحضة ونجانا عن الصورة البادیة بحرمة النبی المختار
وآله الابرار علیه وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها **مکتوب شصت وسوم**
بسیادت پناهی ونقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی
وتسلیماته علیهم در اصول دین متفق اند واختلاف ایشان در فروع دین است ودر بیان
بعضی از کمالات مختصهٔ ایشان ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة آبائکم الکرام علی افضلهم اصالةً
وعلی آبائهم تبعاً الصلوة والسلام انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته وبرکاته علی جمیعهم
وعلی افضلهم خصوصاً رحمتهای عالمیان اند که بتوسط این بزرگواران عالمی بنجات ابدی مستسعد گشته است
واز گرفتاری سرمدی خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه وتعالی که غنی مطلق
است عالمیان را از ذات وصفات خود تعالی وتقدس خبر نمیداد وبآن راه نمی نمود وهیچکس
او را نمی شناخت وباوامر ونواهی که عباد را بمحض کرم از برای نفع ایشان مکلف ساخته
است تکلیف نمی فرمود ومرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکر این نعمت
عظمی بکدام زبان راست آید وکرا مجال آنکه از عهدهٔ آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا
الی الاسلام وجعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة والسلام واین بزرگواران در اصول
متفق اند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات وصفات تعالی وتقدس وحشر ونشر وارسال
رسل ونزول ملک وورود وحی ونعیم جنت وعذاب جحیم بطریق خلود وتابید اختلاف ایشان
در بعض احکام است که بفروع دین تعلق دارد وحق سبحانه وتعالی در هر یک زمانی بر پیغمبر اولی العزم
انبیاء آن زمان را ببعض احکام مناسبهٔ آنها وحی فرستاده وباحکام مخصوصه تکلیف
فرموده نسخ وتبدیل در احکام شرعیه از حکم ومصالح حق است سبحانه وبسیار است که با

بتعمیم صاحب شریعت در اوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات
متفقهٔ این بزرگواران نفی عبادت غیر حق ست سبحانه و منع اشتراک ست باو تعالی و تقدس و نا گرفتن
بعضی مخلوقات مر بعضی دیگر را ارباب غیر از حق را سبحانه این حکم مخصوص بانبیاست غیر از متابعان
ایشان باین دولت مشرف نشده اند و غیر از انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت
اگرچه خدا را سبحانه واحد میگویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام می کنند
یا در وجوب وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد است
و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله نفی عبادت آلهه باطله است و اثبات معبود به
حق است سبحانه و کلمهٔ دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سایر
مردم و آن معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اتحاد منزه
میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبحانه
در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تحاشی نمی
نمایند لاجرم پا از بندگی برآورده در منکرات افعال و مستقبحات اعمال می افتند و راه اباحت
بدینها گشاده میگردد گمان می برند که الله را هیچ چیز ممنوع نیست هر چه میگویند صواب دانند و هر چه
میکنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فویل لهم و لاتباعهم و لاشیاعهم و کلمهٔ دیگر که انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از آن دولت نصیبی نیست آنست
که این بزرگواران بنزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث ندارند قائل اند
و امنای وحی و حملهٔ کلام ربانی اند تعالی و تقدس ایشان امینانند بل این بزرگواران هر چه میگویند
از حق میگویند تعالی و تقدس و هر چه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیهٔ ایشان نیز موید بوحی
اند اگر بالفرض خطا واقع میشد فی الحال حق سبحانه تدارک آن بوحی قطعی میفرمود و در میان منکران
از مدعیان الوهیت هر چه گویند از خود گویند و همان را صواب دانند بواسطهٔ زعم الوهیت بی انصاف
در کار [illegible] خود را اله اکبر و مستحق عبادت دانند و افعال ناشایسته باین زعم
فاسد به وقوع آمده ... او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه مدار مصرع سالی که نکواست

از بہایش پیداست ۔ اظہار امثال این سخنان برای ازدیاد ایضاح است والا حق از باطل جدا است
و نور از ظلمت ہویدا جاء الحق و زہق الباطل ان الباطل کان زہوقا اللہم ثبتنا علی متابعتہ ہولاء الاکابر
علیہم الصلوۃ والسلام اولا و آخرا البقیۃ المقصود آنکہ سیادت پناہی میان بیر کمال را ایشان بہتر
میدانند چہ احتیاج است کہ بجناب چیزی نوشتہ اید لیکن اینقدر است کہ حقیر چند گاہ است کہ از آستانہ عالی
ایشان محظوظ است مدتی است کہ ایشان اشتیاق عتبہ بوسی داشتند درین اثنا ضعفی بر ایشان
طاری شدہ بود تا زمانی صاحب فراش بودند بعد از فراغ متوجہ ملازمت علیہ گشتہ امیدوار
عنایت اند **مکتوب شصت و چہارم** نیز بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور
یافتہ در بیان لذت والم جسمانی و روحانی و تحریض بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و ما یناسب ذالک
سلمکم اللہ سبحانہ و عافاکم فی الدارین بحرمۃ سید الثقلین علیہ و علی آلہ الصلوۃ والتسلیمات لذت والم دنیا بر
دو قسم است جسمانی و روحانی ہر چیز کہ جسم را از آن لذت است روح را از آن الم است و ہر چہ جسم از آن متالم
است روح را از آن التذاذ است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشاء کہ روح مقام حضیض تنزل
نمودہ است و گرفتار جسم و جسمانی شدہ روح نیز حکم جسم پیدا کردہ بلذت او متلذذ گشتہ است و
بالم او متالم اینست مزیہ عوام کالانعام ثم رددناہ اسفل سافلین در شان ایشان صادق است وای
ہزار وای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع ننماید ۵ بایہ آخر آدم است آدمی
گشت محروم از مقام محرمی + گر نہ گردد باز مسکین زین سفر + نیست از وی ہیچکس محروم تر + از بیماری
روح است کہ الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ صفرائی کہ بواسطہ علت
صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا فکر ازالہ اینمرض لازم است تا در آلام و مصائب جسمانی خرم
و شادان زندگانی بنمایند بیت ازپی این عیش و عشرت ساختن + صد ہزاران جان
بباید باختن + وچون نیک ملاحظہ کردہ می شود معلوم میگردد کہ اگر در دنیا درد والم و مصیبت
نمی بود بجوی نمی ارزید ظلمتہای آنرا وقایع و حوادث زایل میگردانند تلخی حوادث در رنگ
تلخی داروی نافع است کہ ازالہ مرض مینمایند محسوس این فقیر شدہ است در دعوتہای عام کہ
طعام میپزند و خلوص نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بدگوی منجر ند و

وتنقصت طعام وصاحب طعام می نمایند وصاحب طعام را ازینمعنی شکستگی دل حاصل میگردد
وهمین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم خلوص نیت ازاله می نماید ودر
معرض قبول مے آرد اگر شکوهٔ اجتماعیة نمی بود وانکسار قلب صاحب طعام نمی شد طعام سراسر
پر از ظلمت وکدورت بود احتمال قبول را درینصورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و
آوارگی آمد ومانازپروردگان جویان عیش وتنعم را ازشکل کار ست وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون نص قاطع ست وعبادت عبارت از تذلل وانکسار ست پس مقصود از خلقت انسان
خواری اوست علی الخصوص مسلمانان ودینداران که دنیا سجن ایشانست در زندان عیش جویان
بودن از عقل دور ست پس آدمی را از مشق محنت کشی چاره نبود واز ورزش باربرداری گذر نه
حضرت حق سبحانه وتعالی تابی طاقتان را ازینمعنی استقامت کرامت فرماید بحرمة جدکم الامجد علیه
وعلی آله من الصلوة اتمها ومن التحیات اینها **مکتوب شصت وپنجم** بخان اعظم
صدور یافته در تاسف وتلهف بر ضعف اسلام وزبونی مسلمانان وتحریص واغرا بر تقویت
اهل اسلام واجرای احکام ایدکم الله سبحانه ونصرکم علی اعدای الاسلام فی اعلاء الاحکام
مخبر صادق علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فرموده است الاسلام
بدا غریبا وسیعود کما بدا فطوبی للغربا غربت اسلام تا بحدی رسیده است که کفار بر ملا طعن اسلام
ودم مسلمانان می نمایند وبی تحاشی اجرای احکام کفر ومداحی اهل آن در کوچه وبازار می کنند و
مسلمانان از اجرای احکام اسلام ممنوع اند ودر اتیان شرایع مذموم ومطعون **بیت**
پری نهفته رخ ودیو در کرشمه وناز + بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست + سبحان الله
وبجاره الشرع تحت السیف گفته اند ورونق شرع شریف را به سلاطین وابسته اند قضیه
منعکس گشته ست ومعامله انقلاب پیدا کرده ست واحسرتا وندامتا واویلا امروز وجود شریف
شما را مغتنم می شمریم ومبارز درینمعرکهٔ ضعیف وشکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه وتعالی
مؤید وناصر شما باد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
والبرکات در خبر وارد ست لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون ودرینوقت آن جنون

که مبنای آن فرط غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز
است که عمل قلیل را با جر جزیل به اعتبار تمام قبول میفرمایند از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان
نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبهٔ اعدا اگر اندک تردد می کنند اعتبار
بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعدا و این جهاد قولی که امروز شما را میسر شده است
جهاد اکبر است مغتنم دانید و هل من مزید بگوئید و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن دانید امثال ما
مردم فقرا بیدست و پا ازین دولت محرومیم ع هنیأً لارباب النعیم نعیمها + وللعاشق المسکین ما
یتجرع + دادیم ترا ز گنج مقصود نشان + گر ما نرسیدیم تو شاید برسی + حضرت خواجه احرار قدس الله
تعالی سره میفرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در عالم مرید نیابد اما کار دیگر فرموده اند و آن ترویج
شریعت و تائید ملت است لاجرم بصحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را منقاد می ساختند
و بتوسل ایشان ترویج شریعت میفرمودند ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما
باکابر این خانوادهٔ بزرگ قدس الله تعالی اسرارهم سخن شما را تاثیری بخشیده است و عظمت
مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لا اقل احکام کبیرهٔ اهل کفر که در اهل اسلام
شیوعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اهل اسلام از آن منکرات محفوظ مانند جزاکم الله
سبحانه عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی علیه الصلوة
والسلام مفهوم میشد و درین سلطنت ظاهرا آن عناد نیست اگر هست از عدم علم است ترس
آنست که مبادا اینجا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد مصرع چو
بید بر سر ایمان خویش میلرزم + ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و
علی آله الصلوات والتسلیمات فقیر بتقریبی اینجا آمده بود نخواست که از آمدن خود ایشان را
اطلاع ندهد و بعضی سخنان نافعه ننویسد و از محبت عزیزی که بواسطهٔ مناسبت فطریست
خبر نکند قال علیه السلام من احب اخاه فلیعلم ایاه یعنی کسی که دوست دارد برادر مسلم خود را
پس گو اعلام کند او را از آن محبت والسلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی **مکتوب**
شصت و ششم نیز بخان اعظم صدور یافته در مدح طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس

قدس الله تعالی اسرارهم و مناسب انست طریق بطریق اصحاب کرام علی صاحبهم و علیهم الصلوة والسلام
و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم مبنی بر اندراج نهایت در بدایت
است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم
و این طریقه بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت
آن سرور علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات آن میسر میشد که اولیا را در نهایت النهایت
شمه ازان کمال دست دهد و وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یک مرتبه در بدو اسلام خود
مشرف صحبت سید اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات مشرف شده
بود از ویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد انچه وحشی را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی
آله الصلوة والسلام میسر شد ویس قرنی را با آن خصوصیت در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون
قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالی علیهم کلمه ثم کار دیگران را در پس انداخت و اشارت به
بعد درجه نمود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما افضل معاویة ام عمر بن
عبد العزیز قال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة بس ناچار سلسله این حضرات سلسلة الذهب آمد و مرتبه
این طریقه عالی بر سایر طرق در رنگ مرتبه قرن اصحاب کرام بر سایر قرون مبرهن گشت جماعه را
که از کمال فضل در آغاز نصیبی از انجام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان
را متعذر است نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود مصرعه قیاس کن ز گلستان
من بهار مرا مصرعه سالی که نکوست از بهارش پیداست ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند میفرموده اند که ما فضلیانیم جعلنا الله سبحانه
و ایاکم من محبی هؤلاء الاکابر و متابعی آثارهم بحرمة النبی القرشی علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التحیات اکملها

مکتوب شصت و هفتم به خان خانان صدور
یافته در سفارش محتاجی ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی

الہ الصلوات والتسلیمات ظاہراً و باطناً و یرحم اللہ عبداً قال آمینا و امراہم بی اختیار بران آوردند
کہ بتصدیع ایشان جرأت نماید اول اظہار رفع مظنہ آزار است بلکہ حصول مودت و اخلاص و امر
ثانی ایثار احتیاج محتاجی است کہ بفضیلت و صلاح متحلی است و بمعرفت و شہود متزین از
روی نسب کریم است و از روی حسب شریف مخدوما در اظہار حق نوعی از مرارت است اگرچہ بحسب
شدت و ضعف متفاوت باشد خیلی سعادتمندی می باید کہ این مرارت را در رنگ عسل
بیاشامد و ہل من مزید گوید تلوینات احوال از لوازم صفت امکان است جماعہ کہ بہ تمکین رسیده
اند نیز از تلوین سرشتہ اند بیچارہ ممکن گاہی مغلوب سلطان صفات جلالیہ است و گاہی محکوم صفات
جمالیہ است وقتی محل قبض است و وقتی موطن بسط و ہر موسم را احکام جدا است دی روز آن بود
امروز اینست قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبہا کیف یشاء والسلام **مکتوب**
شصت و ہفتم نیز بہ خان خانان صدور یافتہ در بیان آنکہ تواضع از ارباب غنا می زیبد و
استغنا از ارباب فقر و ما یناسب ذلک فیما صنع اللہ مخدوما ع من آنچہ شرط بلاغ است باتو می
گویم * تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال * تواضع از ارباب غنا زیبا و استغنا از اہل فقر لان
المعالجة بالاضداد و در مکاتیب ثلاثہ شما غیر از استغنا امری مفہوم نشد ہرچند مقصود شما تواضع
بود مثلاً در مکتوب اخیر سطری بود بعد الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک می باید
کہ در کجا باید نوشت آری خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت ہم ضروریست
تا ثمره بران مترتب شود و بدون آن خرط القتاد بلی اعتبار است و علیہ و علی آلہ الصلوات والتسلیمات
انتہاہا و اکملہا از تکلف بری اند اما التکبر مع المتکبرین صدقہ حضرت خواجہ نقشبند قدس
اللہ تعالی سره شخصی گفت کہ متکبر است فرمودند کہ تکبر من از کبریای اوست اینطایفہ را ذلیل و
خوار نہ انگارند رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی اللہ لابره حدیثی نبویست علیہ الصلوة
والسلام ع اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم * کہ دل آزرده شوی ورنہ سخن بسیار است
محبان عزیزی و مخلصان صمیمی شما می باید کہ ملاحظہ نفس الامر داشتہ باشند و بشما ہرچہ رسانند
از نفس الامر رسانند و ہر کنگاشی کہ بدہند صلاح شما می باید کہ منظور دارند نہ مصالح

خود را که آن خیانت محض ست بعضی از منافع شما نیز از علل غائیه این سفر بود اما در عالم اسباب محبان
و مخلصان شما نگذاشتند تقصیری از اینطرف نداشتند هر چند این مقدمات تلخ شما اند اما خوش آیند گویندگان
شما بسیار اند بهمان یا اکتفا کنند مقصود از آشنای فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذایل
مخزونه لیکن بدانند که اظهار اینقسم سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیک خواهی و دل
سوزیست یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یک روز بشیر می آمد تخیل که فقیر خود را بهر حال
بشما میرسانید اما در اثنا راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم نیز بخانخانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت
دارین است و در بیان آنکه نجات وابسته بمتابعت اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله التفات نامه گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد صدیق
ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون رعایت آداب
فقرا نموده اند و بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفعه الله این تنزل موجب
رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت بشری لکم چون الفاظ انابت و رجوع در میان آورده
اند چنان تصور فرمایند که این انابت بر دست درویشی از درویشان واقع شده است متضمن
نتایج و ثمرات آن باشند اما حقوق آنرا باید که مهما امکن مرعی دارند از وصایا و نصایح چه نویسد و از علوم
و معارف چه وانماید که علمای مجتهدین و صوفیه محققین شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل
سخن تقصیر جایز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهرا بعضی از یاران بمجلس
شما برده اند سطر شریف گذشته باشد بالجمله طریق النجات متابعة اهل السنة والجماعة کثرهم الله سبحانه
فی الاقوال والافعال وفی الاصول وفی الفروع فانهم الفرقة الناجية وما سواهم من الفرق
فهم فی معرض الزوال وشرف الهلاک علمه الیوم احد اولم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد ولا ینفع اللهم
نبهنا قبل ان ینبهنا الموت سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتساب بآن آستانه
علیه دارد و در سلک دعاگویان منتظم است بر ذمه کرم لازم است که دستگیری فرمایند که از آن
فقر و پیری با اهل و عیال خود بفراغ خاطر گذراند و بدعای سلامتی دارین ایشان مشغول

باشد والسلام **مکتوب هفتادم** نیز به خان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت
او سبب بعد اوست همچنانکه همین جامعیت او سبب قرب اوست و ما یناسب ذلک. ثبتکم الله سبحانه
علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة رحم الله عبدا قال امینا آدمی
را همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و تفضیل است سبب بعد و تضلیل و تجهیل نیز همان جامعیت است
قرب بواسطه اتمیت مرآت اوست و قابلیت ظهور جمیع اسماء و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه
را نیز حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن رمزی ازین معنی است
و بعد اولیت احتیاج اوست بهر جزئی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است خلق لکم ما
فی الارض جمیعا بواسطه این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتاری هست که سبب بعد و تضلیل
او گشته است ؎ آیت اسلام و هست آدمی ✦ گشت محروم از مقام محرمی ✦ گر نه گردد باز مسکین زین سفر
نیست از وی هیچکس محروم تر ✦ پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کائنات هم او آمد کان
منه محمد حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات وابوجهل اللعین عدو رب السموات
والارضین پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسر نشود و گرفتاری یکی که بمقدار ذره است نیز حاصل نیاید
خرابی در خرابی است لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله زندگانی چند روزه را بر وفق اتباع صاحب
شریعت علیه و علی آله الصلوة والتحیة باید بسر برد که رستگاری از عذاب اخروی و فوز بنعمات سرمدی
وابسته بسعادت این اتباع است پس در اموال نامیه و انعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود و
آنرا وسیله عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و
نفیسه حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصول قوت بر ادای طاعات نیتی دیگر
نباید کرد و جامه نفیس بحکم کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة به نیت تزیین مامور باید پوشید
و مشوب به نیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را بتکلف برین نیت باید
آورد فان لم تبکوا فتباکوا و دایم بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود
و از تکلف وا رهد ؎ بتوانند که دهد اشک مرا حسن قبول ✦ آنکه در ساخته است قطره بارانی را ✦ علی هذا القیاس
در جمیع امور بمقتضای فتوی علمای دین دار که راه عزیمت اختیار نموده اند و از رخصت اجتناب کرده

زندگانی باید کرد و وسیلهٔ نجات ابدی باید دانست ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم **مکتوب هفتاد و یکم** بمیرزا داراب بن خانخانان صدور یافته در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است وحصول شکر باتیان شریعت غراست ایدکم الله سبحانه ونصرکم شکر منعم بر منعم علیه واجب است عقلاً وشرعاً ومعلوم است که وجوب شکر باندازهٔ وصول نعمت است پس هرچند وصول نعمت بیشتر وجوب شکر زیاده تر پس باعتبار علی تفاوت درجاتهم نسبت بفقرا اضعاف مضاعف شکر واجب آمد لهذا فقرا این امت پیش از اغنیا به پانصد سال در بهشت خواهند درآمد و شکر منعم تعالی اولاً بتصحیح عقاید است بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیه که اهل سنت وجماعت اند وثانیاً باتیان احکام شرعیهٔ عملیه است بوفق آرای مجتهدین این فرقهٔ علیه وثالثاً بتصفیه وتزکیه است برطبق سلوک صوفیه علیهٔ این فرقهٔ سنیه ووجوب این رکن اخیر استحسانی است بخلاف رکنین سابقه چه اصل اسلام مربوط باین دو رکن است وکمال اسلام منوط بآن یک رکن وعملی که مخالف این ارکان ثلثه است اگرچه از جنس ریاضات شاقه ومجاهدات شدیده باشد داخل معصیت است ونافرمانی وناسپاسی منعم جل سلطانه براهمهٔ هند وفلاسفهٔ یونان در ریاضات ومجاهدات خود را معاف نداشته اند اما آن ریاضات چون بروفق شرایع انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته علی اجمعهم عموماً وعلی افضلهم خصوصاً واقع نشده اند مردود اند واز نجات اخروی بی نصیب فعلیکم بمتابعة سیدنا ومولانا وشفیع ذنوبنا وطبیب قلوبنا محمد رسول الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ومتابعة خلفاء الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین **مکتوب هفتاد و دوم** بخواجه جهان صدور یافته در بیان آنکه بجمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نباشد واگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نه وما ینا سب ذلک سلمکم الله سبحانه وعافاکم ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین ودنیا را از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا لابد آمد وچون درین اوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه متعسر است بضرورت بترک حکمی باید قرار داد وترک حکمی عبارت از آنست که در امور دنیویه بمقتضای حکم شریعت غرا محکوم باید شد ودر مطاعم ومشارب ومساکن حدود شرعیه را

رعایت باید نمود و تجاوز از آن حدود تجویز نباید کرد در اموال نامیه انعام سائمه که و اذ نصیب نصاب ادا باید
و چون تحلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجاتی حاصل گشت و باخرت جمع شد و از انیقسم ترک حکمی
هم میسر نشود از سبحث خارج است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سود مند نیست ... نخواهد گشت
نتیجه او عصمت دما و اموال دنیوی است فقط سخن انچه شرط بلاغست باتو می گوییم تو خواه پند
پند گیر خواه ملال + تا کدام صاحب دولت باشد که باین طمطراق دنیاوی و با این ... و
طعامهای لذیذ و چرب و با این لباسهای فاخره و پرشق کلمه حق را بسمع قبول ... نماید سخن
گوش شنو انها بود گران شده است نشنود ناله و فغان مرا + وفقنا الله سبحانه و ایاکم ...
الشریعت المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة لبقیة المرام میان شیخ زکریا ...
کروری بود مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مدتیست که بزندان محبوس است بواسطه
ضعف پیری و ضیق معیشت و تمادی مدت حبس بتوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عرض
آمده سعی در مخلص نمایند کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد ... حقیقت
ایشان میرفتند بضرورت بچند کلمه متصدعه گشت امید است که توجه عالی درباره آن عزیز
مرعی خواهند داشت که عالم است و پیر والسلام اولاً و آخراً **مکتوب هفتاد و سوم**
به قلیج الله بن قلیجخان صدور یافته در مذمت دنیا و ابنای آن و در تکوهش تحصیل علوم
نافع و در اجتناب از فضول مباحات و تحریص بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان
جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة
والتحیات الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی فرمایاد ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلا است
ظاهر او را بانواع مزخرفات مموه و مزین گردانیده است صورت او را بخال و خط و زلف و خد
موهومه مزین ساخته اند در نمود شیرینیت و بطراوت و نضارت متخیل است لیکن فی الحقیقت
جیفه ایست عطر اندوده و مزبله ایست پر از ذباب و دوده سرابیست آب نما و شکریست زهر آسا
باطن او سراسر خراب و ابتر است معامله او با بنای خود با این همه گندگی ... بکوی بدتر
فریفته او دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مخدوع است هر که بظاهر او مفتون گشت

بداغ خسارت ابدی متہم شده وہر کہ بحلاوت وطراوت نظر کرد ندامت سرمدی نصیب وآمد سرور کائنات حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام فرموده است بالدنیا والآخرة الاضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخری پس ہر کہ دنیا را راضی ساخت آخرت از وی در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه وایاکم من محبتها ومحبت اهلها ای فرزند ہیچ میدانی کہ دنیا چیست انچہ ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زن وفرزندان مال و جاه وریاست ولهو ولعب واشتغال بمالا یعنی ہمہ داخل دنیاست علومی کہ بآخرت کار نیاید ہم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم ومنطق وہندسه وحساب وامثال آنها از علوم لاطائل بکار می آمد فلاسفه از اہل نجات می بودند قال علیه الصلوٰة والسلام علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه ؎ ہر چہ جز عشق خدای احسن است • گر شکر خوردن بود جان کندن است • وآنکہ گفته اند کہ علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة در کار است نہ باین معنی است کہ معرفت اوقات بمعرفت نجوم حاصل نیست بلکہ باین معنی است کہ علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقاتست بسیاری از مردم ہستند کہ از علم نجوم خبر ندارند واوقات صلوٰة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است وجهی کہ در تحصیل علم منطق وحساب ومانند اینها کہ فی الجمله در بعضی علوم شرعیه در کار اند گفته اند بالجمله بعد از تمحلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا میشود اما اگر مقصود از اینها غیر از معرفت احکام شرعیه وتقویت ادله کلامیه امری دیگر نباشد والّا لایجوز اصلا انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح کہ مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می برآید باینه شک نیست کہ اشتغال باین علوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق سبحانه وتعالی از کمال عنایت بغایت خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود وبدولت یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم انابت داده نمیدانم از دست نفس وشیطان ترا ثبات بر آن توبه میسر شده باشد یا نه است قامت مشکل مینماید موسم عنفوان جوانی است واسباب دنیوی ہمه میسر وبیشتر از قرنا بی مناسب ونا ملایم ؎ ہمه اندر زمن بتو نیست • کہ تو طفلی وخانه رنگین است • ای فرزند

کار اینست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد آنهم
به نیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت برادای طاعات است
و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و علی هذا القیاس سایر المباحات الضروریه اکابر نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت مهما امکن اجتناب فرموده اند
از جمله عزایم اکتفا است بقدر ضرورة و اگر این دولت میسر نشود باری از دایره مباحات بیرون نباید نهاد
و بمحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات بامور مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم
تجویز فرموده است و دائره این تنعمات را بر وسیع ساخته قطع نظر ازین تنعمات کدام عیش برابر
آنست که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که سید او از
اعمال او در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار
این کس بنده ایست محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند و در هر چه بافتد و انگذاشته قدر
باید کرد و عقل دوراندیش را کار باید فرمود فردا غیر از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد
وقت کار موسم جوانیست جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد
یحتمل که در انا زمان پیری نگذارند و اگر گذارند جمعیت میسر نه شود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی
کار نمی تواند کرد حالانکه اسباب جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جمله انعامات حق است
سبحانه که غم معیشت این کس بر سر آنهاست و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت
بکدام عذر امروز به فردا باید انداخت و رخت تسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام هلک
المسوفون آری اگر مهمات دنیای دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند بس مستحسن
است چنانکه عکس این مستقبح است درین وقت عنفوان جوانی که استیلاء دشمنان دین است از نفس
و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقت عدم استیلا اینها اضعاف مضاعف
آنرا اعتبار نیست در توره سپاهی گری سپاهیان کارگزار را در وقت استیلاء اعدا اعتبار
بیشتر است اندک تردد هم اعتبار می کرد نمایان بیشود و در وقت امن از شر اعدا آن قسم اعتبار نمی
ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجودات است نه لهو و لعب نه خوردن و خفتن است

مقصود از وی ادای وظایف بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه عباداتی که شرع محمد علیه الصلوة والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادای
آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عاید نمی شود بجان
ممنون گشته بیاید ادا کرد و به انقیاد تمام در امتثال اوامر و انتهاء از مناهی باید کوشید حق سبحانه با وجود
غناء مطلق عباد را با وامر و نواهی سرفراز ساخته است ما محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد
و منت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند میدانند که اگر از ابنای دنیا که بشوکت و جاه
صوری متحقق است اگر از متعلقان زیردست خود را بخدمتی سرفراز سازد و در آن خدمت نفعی
بامر نیز عاید است این زیردست حکم او را چه بلا عزیز میدارد و میدانند که شخص عظیم القدر اینخدمت را
فرموده است به ممنونیت تمام بجا باید آورد چه بلا شد عظمت خداوندی جل شانه از عظمت این شخص
هم در نظر کمتر می آید که در امتثال احکام خداوندی جل عظمته نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب
خرگوش خود را باید برآورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات
شرعیه را دروغ میدانند و باور نمی کنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیرتر از عظمت ابنای دنیا
می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید
که اعدا بایسیلار تمام سر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آنقوم از پی محافظت خود
می شوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند با وجود میدانند که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میگویند
که در محل توهم خطر نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوة والسلام مبالغها
تمام از عذاب اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند
و حال آنکه علاج دفع آنرا نیز مخبر صادق علیه الصلوة والتحیة معلوم کرده اند پس چه ایمانست
که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می
باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلاء در خطرها وهم را نیز اعتبار
می نهند و همین حقتعالی در کلام مجید خود میفرماید وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ با وجود
این اعمال قبیحه بوقوع می آرند اگر بدانند که شخص حقیری بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل

شنیع در نظر او می کنند پس حال اینها از دو لت خالی نیست جز حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالی را اعتبار نمی دهند پس بتقسیم کردار از ایمان است یا از کفر پس برآنفرزند لازم است که از سر تجدید ایمان بکنند قال علیه الصلوة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه توبه نصوح از سر اعاده نماید از اموریکه نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشند پنج وقت نماز بجماعت گزارد اگر قیام لیل و نهار از تهجد میسر شود زهی سعادت و ادا ز زکوة مال نیز از جملهٔ ارکان اسلام است آنرا البته ادا کند طریقی که ادای آن اسهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقراست علیحده جدا سازد و به نیت زکوة نگاهداشته در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت میکند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند به فقرا و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست محسوب نمیشود و در صورت مقوم زکوة از ذمه ادا شود و هم از خرج بی تقریب خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج فقرا نشود و بقیه بماند آنرا بهمان طور جدا از مال خود نگاهدارند هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس بالذات بخیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطانه سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته میشود والا اموال و املاک همه از حق است سبحانه این کس را چه مجال است که در آن گنگاش نماید باید که بمنت تمام ادا کند و همچنین در سایر عبادات خود را بهیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت و کوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمهٔ ما نماند اینجا ادای آن حق آسان است بملایمت و تملق هم رفع میشود در آخرت کار مشکل است علاج نپذیر بیت احکام شرعیه را از علمای آخرت باید استفسار نمود سخن ایشان را تاثیری هست شاید به برکت انفاس ایشان بعمل آن موفق شود از علمای دنیا که علم را وسیلهٔ مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علمای متقی پیدا نشود بضرورت بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علمای دینداراند و شیخ علی اتره خود آشنای شما اند غرض این هر دو عزیزان در آن نواحی مغتنم اند در تفتیش مسائل شرعیه با ایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را به ابنای دنیا چه

مناسبت که از نیک دیدایشان سخن کنم نصایح شرعیه درین باب بروجه اتم واکمل وارد شده
اند فللّه الحجة البالغة اما آنفرزند چون ازراه انابت به فقرا رجوع آورده بود دل بواسطه
آن مناسبت دراکثر اوقات توجه بحال آنفرزند میشود وهمان توجه باعث این گفتگو شده است
میدانم که اکثر این نصایح ومسائل بگوش آنفرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد
علم بیماری که علم بداروی مرض خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نیابد علم بدارو فایده نمی
کند این همه ابرام ومبالغه برای عمل است علم خود حجت را درست می سازد قال علیه الصلوة
والسلام ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انابت
بواسطه قلت صحبت ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفاست جوهر استعداد آنفرزند
خبر میدهد امید است که حق سبحانه ببرکت آن انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفق
گرداند واز اهل نجات سازد و بهر حال رشته محبت این طایفه را از دست ندهد والتجا وتضرع
باین قوم شعار خود سازد ومنتظر باشد که حق سبحانه بتوسل محبت این طایفه بمحبت خود مشرف سازد
وبتمام بجانب خود کشد وازین خرخشها بالکل خلاص سازد **مثنوی** عشق آن شعله است
کو چون برفروخت + هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت + تیغ لا در قتل غیر حق براند +
در نگر زان پس که بعد لا چه ماند + ماند الا الله باقی جمله رفت + شاد باش ای عشق شرکت
سوز رفت + **مکتوب هفتاد وچهارم** به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریص
بر محبت فقرا وتوجه بایشان والنصح باتباع صاحب الشریعت علیه وعلی آله الصلوة
والسلام مراسله شریفه ومفاوضه لطیفه ورود یافت حمدا لله سبحانه که از فحوای آن
محبت فقرا وتوجه درویشان مفهوم گشت که سرمایه سعادت است لانهم جلساء الله سبحانه
وهم قوم لا یشقی جلیسهم وکان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم یستفتح
بصعالیک المهاجرین وقال علیه الصلوة والسلام فی شانهم رب اشعث مدفوع
بالابواب لو اقسم علی الله لابره سعادت آثارا فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود
که خدیو نشأتین ابن الغیبت که مخصوص بحضرت واجب الوجود است جل سلطانه عما

صعلوک بالضم درویش ۱۲ صراح

ملوک لا یقدر علی شیء را چه رسد که بوجهی از وجوه بخداوند جل سلطانه مشارکت جوید در راه خداوندی پوید علی الخصوص در نشأه اخرویه که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز مخصوص بحضرت مالک یوم الدین است حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا دهد که لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید لله الواحد القهار عباد را در آن روز غیر از هول و دهشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نه الله تعالی در قرآن مجید از شدت آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالی إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ

؎ در آن روز کز فعل پرسند و قول + اولو العزم را دل بلرزد ز هول + بجائیکه دهشت برند انبیا
تو عذر گنه را چه داری بیا +

بقیة النصح اتباع صاحب الشریعة علیه الصلوة والسلام والتحیة لازم فان النجات بدونها محال و عدم التفات الی زخارف الدنیا و عدم الاغترار بوجودها و عدمها فان الدنیا مبغوضة الله سبحانه لیس لها قدر عنده تعالی فینبغی ان یکون عدمها خیرا من وجودها عند العباد و قصة عدم وفائها و عسر زوالها مشهورة بل مشهودة فاعتبروا بابنائها الذین مضوا من قبل وفقنا الله سبحانه و ایاکم لمتابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب هفتاد و پنجم نیز بمیرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریص بر متابعت سید کونین علیه و علی آله الصلوة والسلام اولا بتصحیح عقائد و ثانیا بدانستن احکام ضروریه فقه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله یا بی وسیله ورا تعالی می باید طلبید سلمکم الله سبحانه و عافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها بر نهجیکه علماء اهل سنت شکر الله سعیهم بیان فرموده اند اولا تصحیح عقاید بمقتضای آرای صائبه این بزرگواران باید کرد ثانیا علم حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر

اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدو تنها خرط القتاد و دنیای دنی که زئی آن
نمی کند که آنرا از مطلب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انگارند بلند همت باید بود از حق
سبحانه و تعالی بموسیله یا بی وسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ
چون التفات نموده و همتی خواسته اند بشری لکم سالما و غانما مراجعت خواهند نمود اما یک
شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبلهٔ توجه است قبلهٔ توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه
انداختن است مثل مشهور است هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت
فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتحیات

مکتوب هفتاد و ششم به قلیچ خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی وابسته بورع
و تقوی است و در تحریص بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دایرهٔ
فضول مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمت سید البشر المنفی عنه زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوة
اکملها و من التسلیمات افضلها قال الله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو اخیر است که معبر بورع
و تقوی است ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بعبادة و اجتهاد و ذکر آخر
برعة فقال النبی صلی الله علیه و سلم لا تعدل بالرعة شیئاً یعنی الورع و قال ایضا علیه من الصلوة
انماها و من التسلیمات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و ترقی
بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارکت کنند و ترقی در ایشان مفقود
است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات دین و رعایت
این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات
اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که ارخاء عنان در ارتکاب
مباحات بامور مشتبهات میرساند و مشتبهه بمحرم نزدیک است من حام حول الحمی یوشک

ان یقع فیه پس در حصول کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم
مشروط به نیت ادای وظایف بندگی والا آن قدر هم وبال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و
چون اجتناب از فضول مباحات بالکلیه در همهٔ اوقات خصوصا درین وقت بسیار عزیز الوجود است اجتناب
از محرمات لازم ساخته مهما امکن دایرهٔ ارتکاب فضول مباحات را تنگ تر باید ساخت و درین
ارتکاب همواره نادم و مستغفر باید بود و دریچه از برای دخول حوالی محرمات دانسته همیشه
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد ازین ندامت و استغفار و التجا و تضرع محتمل که کار آن اجتناب
بکند که بفضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی میفرماید
انکسار العاصین احب الی من صولة المطیعین و اجتناب از محرمات نیز دو قسم است قسمی
است که بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که بحقوق عباد متعلق است و رعایت
قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه و تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد فقرا و محتاج اند
و بالذات بخیل و لئیم اند قال رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله و سلم من کانت له مظلمة
لاخیه من عرضه و شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لا یکون دینار و لا درهم ان کان له عمل صالح اخذ
بقدر مظلمته و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه و قال ایضا صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم اتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع فقال صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة و صیام و زکوة و
یاتی قد شتم هذا و قذف هذا و اکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا فیعطی هذا من حسناته و
هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه
ثم طرح فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه علی آله و سلم ثانیا اظهار محمدت
و شکرگزاری ایشان می باید که در بلدهٔ معظمهٔ لاهور بوجود ایشان بسیاری از احکام
شرعیه درین طور زمانه رواجی پیدا کرده است و تقویت دین و ترویج ملت در آن بقعه حاصل
گشته است و آن بلده نزد فقیر همچو قطب ارشاد است نسبت بسایر بلاد هندوستان
خیر و برکت آن بلده بجمیع بلاد هندوستان ساریست اگر آنجا دین را ترویج است در همه جا

نحوی از رواج متحقق است حق سبحانه و تعالی مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم لا یزال طایفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله وهم
علی ذلک چون ایشان از رشتهٔ ارتباط حبی بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجه ما محکم بودند باعث
بر تسوید چند کلمه محرک آن نسبت حبی گشت زیاده برین اطناب است حامل رقیمهٔ دعاگو از مردم نیاک و
صلحا است و آدمی زاده است حاجتی بجناب ایشان آورده است امید است که توجه شریف در
بارهٔ او مرعی داشته روای حاجت او خواهند فرمود دولت حقیقی و سعادت سرمدی محصل باد
بحرمت النبی و آله الامجاد علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات **مکتوب هشتاد و هفتم**
بجباری خان صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدای بیچون و بیچگون کی میسر شود و
ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مطلب ما بعد از خدای هر چه هست
هیچ نیست بی دولتست آنکه هیچ اختیار کرد عبادت خدای بیچون و بیچگون جل سلطانه
وقتی میسر شود که از رقیت تمام ماسوی آزاد شده قبلهٔ توجه جز ذات احدیت هیچ نماند مقصود از
این توجه استوای انعام و ایلام اوست تعالی بلکه در ابتدای حصول این مقام ایلام مرغوب تر می آید
از انعام اگرچه در آخر کار به تفویض میکشد و هرچه میرسد او لی و انسب میداند عبادتی که بغیب
و رهبت تعلق دارد فی الحقیقت آن عبادت عبادت خود است مقصود از آنجا نجات دادن
خویش است **ع** تا تو در بند خویشتنی با عشق گوئی دروغ زنی با حصول این دولت
والبته بفنای مطلق است و این توجه نتیجهٔ محبت ذاتیه است و مقدمهٔ ظهور ولایت خاصهٔ محمدیه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حصول این نعمت عظمی متوقف است بر کمال اتباع
شریعت او علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوة و التسلیمات
که از راه نبوة بروی عطا فرموده اند مناسب ولایت اوست چه در ولایت روی حق است سبحانه
بالکلیه چون به نبوت فرود می آرند همان نور فرود می آید و همان کمال را با توجه خلق جمع
میکنند و سبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نور است و لهذا گفته اند ولایت نبی
افضل است از نبوت او لاجرم شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد و اتباع

اتباع آن شریعت مستلزم وصول است بآن ولایت واگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت آن سرور
را علیه الصلوة والسلام از ولایت آن سرور نصیبی نیست بلکه برقدم انبیاء دیگر اند و از ولایت ایشان
نصیبی دارند جواب گوییم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرایع است و کتابی
که بروی منزل شده است شامل تمام کتب سماویست پس اتباع این شریعت گوییا اتباع
جمیع شرایع است پس باندازه استعداد خود مناسبتیکه بنبی از انبیاء دارد که ولایت او را
اختیار میکنند و الا مختار و رغبه بلکه گوییم که ولایت او علیه الصلوة والسلام حاوی ولایات جمیع انبیا
است علیهم الصلوة والتسلیمات این وصول بآن ولایت با وصول بجزویست از اجزاء
این ولایت خاتمه و سبب عدم الوصول الی تلک الولایة القصور فی کمال متابعته علیه
الصلوة والسلام وللقصور درجات فلاجرم حصل التفاوت فی درجات الولایة ولو تیسر
کمال الاتباع لا یمکن الوصول الی تلک الولایة اعتراض وقتی وارد میشود که متابعان شرایع
انبیاء دیگر را ولایت خاصه محمدی علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات حاصل میشد ولیس
فلیس الحمد لله الذی انعم علینا وهدینا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط المستقیم عبارت
از دین طریقت و شریعت [illegible] است انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم وسبل [illegible]
[illegible] سبحانه و ایاکم بکمال اتباع شریعت علیه الصلوة والسلام بحرمة اکمل اتباعه معظم
اولیاء رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آمین حامل رقیمه [illegible] آمده بود [illegible]
نسبت گشت والسلام علیکم ورحمة الله [illegible] سبحانه لدیکم

مکتوب هفتاد و هشتم

نیز بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه
حصول این دولت وابسته باتباع صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام
حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت حقه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة استقامت
ارزانی فرماید [illegible] بوده است که از سفر دهلی و آگره مراجعت واقع شده است و بوطن مالوف
آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر
سفر بنت در وطن است سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانواده علیه نقشبندیه است

قدس الله تعالی اسرارهم چاشنی از ین سفر درین طریق ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج
النهایة فی البدایة حاصل میشود و جمعی را از ینطایفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در
سیر بیرونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت از آنست آرامی میدهند
مصرعه اینکار دولت است کنون تا کرا رسد ﴿ هنیئاً لارباب النعیم نعیمها وصول باین نعمت
عظمی والسنه باتباع سید اولین و آخرین است علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التحیات
اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نسازد و بامتثال اوامر و انتها از نواهی متحلی نگردد بوی ازین
دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگرچه برابر سر موی باشد اگر بالفرض احوال
مواجید دست دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالمین
علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در مرضیات
حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولای اینکس از کردار او نا راضی
باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزوی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض
اگر دانند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته
بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه
هیچ باک نمی کنند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نعوذ بالله
سبحانه من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا بحکم حدیث جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله
دمبدم آنی تجدید ایمان باین قول عظیم الشان مینماید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال
ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند هلک المسوفون حدیث نبوی
است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی
تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در مراضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق
توبه از عنایت حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان همین باشند و درویشانی
که قدم راسخ در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان همتی باید
طلب نمود و مددی باید جست تا عنایت حق سبحانه از دریچه ایشان ظاهر شده

تمام بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید و مخالفت را در وی گنجایش نباید تا سر سوی راه حق
شریعت کشاده است محل خطر است تمام سبل مخالفت را باید مسدود ساخت **بیت** محال است
سعدی که راه صفا۔ توان رفت جز در پی مصطفےٰ صلوٰة الله و سلامه علیه و علی آله اعتراض
بر اہل الله خصوصاً گاه اسم پیری و مرشدی در میان باشد و راه افاده کشاده شده باشد نباید
کرد و آنرا سم قاتل باید انگاشت زیاده برین اطنابست اینچند حروف بواسطه ارتباط محبت و
اخلاص بتحریر آورده امید است که موجب ملال نشود تا بیاید مصرع میگردد که ملا عمر و شاه حسین
آدمی زاده اند خواہان ملازمت ایشان اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند شیخ
بهمین اراده بخدمت آمده است اگرچه پیاده است امیدوار است که فراخور حالت خود بهره
یابد زیاده تصدیع نداد و السلام و الاکرام **مکتوب هفتاد و نهم** نیز بجبار بخان
صدور یافته در بیان آنکه این شریعت غرا جامع شرایع ماتقدم است و اتیان اعمال بمقتضای
این شریعت اتیان است بمقتضای جمیع شرایع و مایناسب ذلک الله تعالی بجاه
شریعة مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة ثبات و استقامت ارزانی فرموده
بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی است و مظهر جمیع انبیا است بر سبیل
اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سایر انبیا و رسل
علیهم الصلوٰة و التسلیمات منزل شده اند و ایضاً شریعتی که آن سرور را عطا فرموده اند
زبده جمیع شرایع ماتقدم است و اعمالی که بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از
اعمال شرایع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوٰة الله تعالی و سلامه علی نبینا و علیهم جمیعا
بعضی از ملائکه مامور برکوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و همچنین امم سابق بعضی
بنماز بامداد مامور بودند و بعضی دیگر بنماز های دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه و ملائکه
مقربه خلاصه و زبده آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان
اعمال بمقتضای آن فی الحقیقة تصدیق است بجمیع شرایع و اتیان است باعمال

مقتضیات آن شرایع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت
و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرایع متقدم را و عدم اتیان است به
مقتضای آنها و همچنین است انکار از آن سرور علیه الصلوة والسلام انکار از جمیع کمالات اسمائی
و صفاتی و تصدیق او تصدیق است بجمیع آنها پس ناچار منکران سرور و مکذب این شریعت
بدترین امم باشند ازینجاست الاعراب اشد کفرا و نفاقا ؏ محمد عربی کابروی هر دو سراست
کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ؛ الحمد لله ذی الانعام والمنة که حسن اعتقاد و کمال
اتباع ایشان نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیه الصلوة والسلام والتحیة باحسن
وجوه مشهود شده بود و ندامت از اوضاع نا ملائمه همواره دامنگیر ایشان بود حق سبحانه و
تعالی ازدیاد بر آن عطا فرماید تا اینکه حامل رقیمه دعا میان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح اند
و مدتها بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند وجوه معاش و وظایف بسیار داشتند
مشار الیه از بی معاشی متوحش شده است و اسناد و فرامین همراه آورده امیدوار است که
بتوسل ایشان جمعیت پیدا کند زیاده متصدیع نشد مشار الیه را امیدوار عظام بتوجهی سفارش
فرمایند که کار گزار شود و سبب جمعیت ارباب تفرقه گردد والسلام والاکرام

مکتوب هشتادم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در بیان آنکه فرقه ناجیه از هفتاد و سه
فرقه اهل سنت و جماعت اند و در نکوهش فرق مبتدعه و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید
مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ ؛ هر فرقه از هفتاد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است
و جازم نجات خود کل حزب بما لدیهم فرحون نقد وقت شان است اما دلیلی که پیغمبر صادق
علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر تمیز فرقه واحده ناجیه از آن فرق متعدده
فرموده است آنست الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه آنانند
که ایشان بطریقی اند که من بر آن طریقم و اصحاب من بر آن طریق اند ذکر اصحاب با وجود
کفایت بذکر صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة درینموطن برای آن تواند بود

تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست و من
چنانکه حق سبحانه فرموده مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ پس اطاعت رسول عین اطاعت حق آمد سبحانه
و خلاف طاعت او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعه که
طاعت خدای را جل سلطانه خلاف طاعت رسول تصور کرده اند حق سبحانه از حال آنها خبر
میدهد و حکم بکفر ایشان می نماید آنجا که میفرماید يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ
بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيلًا أُولٰئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ حَقًّا پس در ما نحن فیه دعوی اتباع
آن سرور دان علیه الصلوة والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین دعوی باطل است بلکه آن اتباع فی الحقیقة عین معصیت رسول است علیه الصلوة
والسلام پس نجات از آن طریق مخالف چه مجال وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلٰى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكٰذِبُونَ
مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقه که ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی سعیهم فهم الفرقة الناجیة چه طاعنان اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعة والخوارج
و معتزله خود مذهب محدث دارند و اصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذه امام حسن بصری
است که باثبات واسطه میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اعتزل عنا
علی هذا القیاس سائر الفرق الباقیة و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کردن است به پیغمبر
خدا جل شانه ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه چه خبث ایشان منجر بخبث صاحب ایشان
می شود نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء و ایضاً شرایعی که از راه قرآن و احادیث
بما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هرگاه ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز
مطعون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلهم فی العدالة والصدق
والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منهم مستلزم طعن در دین است والعیاذ
بالله سبحانه منه و اگر طاعنان بگویند که ما هم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیع اصحاب
را متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعت جمیع لتناقض آرائهم و اختلاف مذاهبهم جواب

گوییم متابعت بعضی وقتی سودمند افتد که انکار از بعض دیگر با آن منضم نشود و بر تقدیر انکار از بعض
متابعت بعض دیگر متحقق نمی‌شود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاء ثلثه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین کرده اند شایان اقتدای ایشان دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود
انکار خلفاء ثلثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن انکار فی الحقیقت
انکار حضرت امیر است و رد صریح مر اقوال و افعال ایشان را و احتمال تقیه را در ماده اسد الله
راه دادن نیز از سخافت عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی‌کند که اسد الله با وجود کمال معرفت
و شجاعت بغض خلفاء ثلثه را سی سال مبطن دارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق با ایشان
دارند از دنائی اهل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شناعت این فعل را باید دریافت که به
حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع منتسب می‌شود و اگر بطریق فرض محال تقیه در ماده
اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء ثلثه را
میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش
ندارد تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیه را آنجا راه دادن بزندقه میکشد قال الله تعالی
یٰایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس کفار میگفتند که محمد از
وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار نمیکند و می‌پوشد و مقرر
است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست والا خللی در شریعت او پیدا می‌شود
پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه از آنحضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان
خطا مصئون بود از زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقطع
ترگوییم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند
اگر اختلاف هست در فروع هست شخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است
هر چند کلمهٔ ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می‌اندازد و از اتفاق
می برآرد بلکه انکار قائل بانکار مقوله او میرساند و ایضاً مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند
کما مر ان الصحابة کلهم عدول از هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است و همچنین قرآن

را از بهر واحدی آمنه فما فوقها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از تبلیغ او پس اتمام
جمیع شریعت در باده منکر متحقق نگشت فکیف النجات والفلاح قال الله تعالی افتؤمنون ببعض الکتاب
وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب اگر گوییم که قرآن جمع حضرت
عثمان است بلکه جامع حضرت فی الحقیقة حضرت صدیق وحضرت فاروق اند جمع حضرت ائمه
سوای قرآن هست پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقة بانکار قرآن کشیده عیاذا
بالله سبحانه شخصی از مجتهد اهل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این
قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینم از انکار او دین تمام برهم می شود
دیگر عاقل هرگز تجویز نمیکند که اصحاب آنسرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در بدو رحلت
آن حضرت بر امر باطل اجتماع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آنحضرت سی وسه هزار اصحاب
آن سرور حاضر بودند وبطوع ورغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند این همه اصحاب
پیغمبر بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است بحال آنکه آنحضرت علیه الصلوة والتحیة
فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة وتوقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن بود
که در آن مشوره حضرت امیر را نطلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لانا اخرنا عن
المشورة وانا لنعلم ان ابابکر خیر منا الخ و ناطلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلی
لاهل البیت بوجود الامیر عندهم فی المصیبة الاولی من المصیبت او نحو ذلک واختلافی که میان
اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس
شریفه ایشان تزکیه یافته بودند واز اماره گی باطمینان رسیده هوای ایشان تابع
شریعت شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اعلای حق پس مخطی ایشان نیز
درجه واحده دارد عند الله ومصیب را خود ده درجه است پس زبان را از جفای ایشان
باز باید داشت وهمه را بنیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلک دماء طهر الله عنها
ایدینا فلیطهر عنها السنتنا ونیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم این قول تصریح است

بہ نمی تقیہ و رضا حضرت امیر بہ بیعت حضرت صدیق بقیۃ المقصود آنکہ میان سیدن ولد میان
شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زادہ ہست ملازمت شما بسفر دکن ہمراہ رفتہ بود امیدوار عنایت
والتفات ہست و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زادہ ہست پدر او مرد ملا بود بتقریب
مدد معاش آمدہ توجہ را امیدوار ہست والسلام والاکرام **مکتوب ہشتاد و یکم**
بہ لالا بیگ صدور یافتہ در تحریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام مسلمانان
و استیلاء کفار نگونسار زادنا اللہ سبحانہ وایاکم حمیۃ الاسلام غربت اسلام نزدیک
بیک قرن ہست بہ نہجی قرار یافتہ ہست کہ اہل کفر بمجرد اجرای احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام
راضی نمی شوند میخواہند کہ احکام اسلامیہ بالکلیہ زایل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانی
پیدا نشود و کار را تا بان سرحد رسانیدہ اند کہ اگر مسلمانی از شعار اسلام اظہار نماید بقتل میرسد ذبح
بقرہ در ہندوستان از اعظم شعار اسلام ہست کفار بجزیہ دادن شاید راضی شوند اما بذبح
بقرہ ہرگز راضی نخواہند شد در ابتدا ار پادشاہت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار
پیدا کردند فبہا و اگر عیاذا باللہ سبحانہ در توقف فتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواہد شد
الغیاث الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستسعد
گردد و کدام شاہباز باین دولت دست برد نماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ من الصلوات افضلہا ومن
التسلیمات اکملہا والسلام **مکتوب ہشتاد و دوم** بسکندر خان لودہی
صدور یافتہ در بیان آنکہ سلامتی قلب نسیان ماسوی حق جل و علا صورت نہ بندد
و این نسیان معبر بہ فنا است حق سبحانہ و تعالی ہموارہ با خود دارد و بغیر خود نہ گزارد بحرمۃ سید البشر
المطہر عن زیغ البصر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والتسلیمات انچہ بر ما و شما لازم ہست سلامتی قلب
است از ما دون حق سبحانہ و این سلامتی وقتی میسر گردد کہ غیر حق را سبحانہ بر دل عبوری نماند و
عدم عبور غیر و البتہ بہ نسیان ما سوا است کہ معبر بفنا است نزد این طایفہ علیہ بالفرض اگر غیر
را بہ تکلف در دل گزرانند ہرگز نہ گزرد تا کار باین مرتبہ نرسد سلامتی محال ہست امروز

این نسبت عنقاء قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکنند ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ، وللعاشق
المسکین ما یتجرع ، زیاده برین چه نوشته آید ، والسلام اولاً وآخراً **مکتوب**
هشتاد و سیوم به بهادر خان صدور یافته در تحریص بر جمع کردن جمعیت ظاهر
و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه تعالی از تعلقات شتی نجاتی ارزانی فرموده بالکلیه
گرفتار جناب قدس خود گرداند بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من
التسلیمات اکملها **بیت** هر چه جز عشق خدای احسن است ، گر شکر خوردن بود جان کندن است
ظاهر را به ظاهر شریعت غرا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کدام
صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت
بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم
خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الآخرین ظاهراً و باطناً کرامت فرماید علیه و علی
آله الصلوة و التسلیمات **مکتوب هشتاد و چهارم** بسید احمد قادری صدور
یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت وصول بحق الیقین مطابقه
علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعیه ما بنا شکر ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
استقامت ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب قدس خود گردانیده ما را بتمام از ما ستانند
و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گرداند بحرمت سید البشر المقدس عن زیغ البصر علیه
من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها و علی آله و اصحابه اجمعین آمین **مصرع**
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ، هر چند هر چه گفته می شود از دوست نه سخن او است
لیکن چون این سخن بنحوی از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی
مناسب را مغتنم شمرده در آن باب جرات و زبان درازی می نماید المقصود شریعت و
حقیقت عین یکدیگر اند و حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است و استدلال
و کشف است و غیبت و شهادت است و تعمل و عدم تعمل است احکام و علومی که بموجب شریعت
غرا مبین و معلوم شده اند بعد از تحقیق به حقیقت حق الیقین همین احکام و علوم بعینها

بتفصیل منکشف میگردند و از غیب بشهادت می آیند و تجشم کسب و تحمل عمل از میان برمیخیزد
و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم و معارف آنمقام است بعلوم و
معارف شرعیه و تا سر موی مخالفت است دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقایق و
هر خلافی که بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت
است و سکر وقت واقع نمی باشد الا در اثنای راه منتهیان نهایت النهایه را همه صحو
است وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال ایشان بیت صوفی ابن الوقت
آمد در مثال + لیک صافی فارغ است از وقت و حال + پس متحقق شد که خلاف شریعت
علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شریعت
پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هرچند از بی استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت بمفصل حکم
پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت بلب اما اکابر مستقیم
الاحوال ایشان امثال این عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز باجمال و تفصیل و
استدلال و کشف ذکر نمی سازند سائلی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره
الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد
و استدلالی کشفی شود رزقنا الله سبحانه الثبات والاستقامة علی الشریعة علما و عملا صلوات
الله تعالی وسلامه علی صاحبها بقیة النصف بریع آنکه حامل رقیمه ما شیخ مصطفی [illegible] از نسل
قاضی قمر چند پدران ایشان بزرگ بودند وظایف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند
اسناد و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است مشار الیه از فقدان اسباب معاش
مضطرب است التفات نموده بر نهجی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب
و تفرقه نجات یابد زیاده مصدع نشد **مکتوب هشتاد و پنجم** بمیرزا فتح الله
حکیم صدور یافته در ترغیب بایتان اعمال صالحه خصوصا ادای صلوة بجماعات و
ما یناسب ذلک + وفقکم الله سبحانه لمرضیاته آدمی را همچنانکه از درستی اعتقاد است

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه بر چاره نیست و جامع ترین عبادات و مقرب ترین طاعات
ادای صلوة است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من
ترکها فقد هدم الدین و کسی که بر مواظبت ادای صلوة موفق سازند از فحشا و منکر باز دارند کریمه
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر موید این سخن است و صلوتی که نه چنین است صورت صلوة است
حقیقت ندارد لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست نباید داد ما لا یدرک کله لا یترک
کله اکرم الاکرمین اگر صورت را حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبت ادای الصلوة
مع الجماعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجاة والفلاح قال الله سبحانه و تعالی
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون کار آنست که با وجود مخاطره کرده شود سپاهیان در
وقت غلبهٔ ظلم اگر اندک تردد می‌نمایند اعتبار بسیار پیدا می‌کند صلاح جوانان با آن سبب
اعتبار دارد که با وجود غلبهٔ شهوت نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب کهف این همه بزرگی
بواسطهٔ یک هجرت از مخالف دین یافتند در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام وارد است
عبادة فی الهرج کهجرة الی پس منافی فی الحقیقت عبادت باعث زیاده ازین چه نوشته آید
فرزندی شیخ بهاء الدین را صحبت فقرا مرغوب افتد و با اهل غنا و تنعم مایل و منجذب است
نمیدانند که صحبت ایشان سم قاتل است و لقمه چرب ایشان ظلمت افزاست الحذر الحذر ثم الحذر
الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوة والسلام من تواضع یعنی لغنائه
ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغنائهم والله سبحانه الموفق **مکتوب هشتاد**
و ششم به یکی از حکام پرگنه جرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از یاد دون
حق سبحانه حق سبحانه و تعالی برجاده اعتدال و مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمت
سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها آنچه بر ماو شما سلامتی قلب است از
گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیریست که غیر او سبحانه بر دل خطور سے
نماند اگر فرضا تا هزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطهٔ نسیانی که دل را ما سوی
حاصل شده مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ در وقت ملاقات از روی کرم گفتم

بودند که در مهمی کاری اگر رجوع افتد بیا خواهی نوشت بنا بر علی ذالک متصدع گشت که شیخ
عبدالله صوفی از نیکان است بواسطهٔ بعضی حوائج قرضدار گشته است امید است که مددی در تخلیص
ذمهٔ او خواهند فرمود والسلام **مکتوب هشتاد و هفتم** به پهلوان محمود صدور یافته
در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل وعلا کسی را قبول نماید سلمکم الله تعالی
وثبتکم الله علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نخستین بشارات خاندان
ایشان از قدوم میان شیخ فرزل است برکات صحبت ایشان از چه شرح دهد چه سعادت که دوستان
خدا جل وعلا کسی را قبول نمایند چه جای آنکه بمحبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لا یشقی جلیسهم
بالجمله صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد
والسلام اولاً و آخراً **مکتوب هشتاد و هشتم** نیز به پهلوان محمود صدور یافته
در بیان آنکه چه نعمتی است که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی
خوف غالب باید و در پیری رجا حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی
با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید سازد در حدیث نبوی است علیه الصلوة والسلام
من شاب شیبة فی الاسلام غفر له جانب امید را ترجیح دهند و ظن بمغفرت را غالب سازند که در جوانی
خوف بیشتر در کار است و در پیری رجا غالب تر میباید والسلام اولاً و آخراً **مکتوب هشتاد
و نهم** به مرزا علی جان صدور یافته در عزا پرسی حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم کل نفس ذائقة الموت
از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره وکثر عمله همین موت است که مشتاقان را بان
تسلی می دهند و وسیلهٔ وصول دوست بدوست می سازند من کان یرجو لقاء الله فان
اجل الله لآت آری حال وا پس ماندگان و گرفتاران بی دولت حضور بمطلب رسیدگان
و آزادگان خراب وابتر است ولی نعمت مرحومهٔ شما درین آوان بسی مغتنم بودند الحال
بر شما با آن لازم است که بمکافات احسان به احسان بکند و بدعا و صدقه ساعت فساعت
مدد نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق و نیز می

باید کہ از مرگ ایشان برگ خود عبرت بگیرند و بہمام خود را مرضی حق سپرند و حیات دنیا را غیر از متاع غرور نشمارند اگر متعات دنیوی را اندک اعتباری بود برابر سر موئی بر کفار بدکردار نخوریزنمیفرمود رزقنا اللہ

سبحانہ وایاکم الاعراض عن ماسوی اللہ سبحانہ والاقبال الی جناب قدسہ بحرمۃ سید المرسلین علیہ و علی آلہ من الصلوۃ افضلہا ومن التسلیمات اکملہا والسلام والاکرام **مکتوب نود دوم**

بخواجہ قاسم صدور یافتہ در ترغیب آنکہ بکلیت متوجہ حق سبحانہ باید بود وامروز حصول این دولت وابستہ بتوجہ واخلاص باینطبقہ علیہ نقشبندیہ است قدس اللہ تعالی اسرارہم حضرت حق سبحانہ وتعالی دنیای دنیہ را در نظر ہمت خوار وبی اعتبار گردانیدہ حسن وجمال آخرت را در مرآت باطن متجلی ومتزین گرداناد بحرمۃ سید البشر المطہر عن زیغ البصر علیہ و علی آلہ من الصلوۃ افضلہا ومن التسلیمات اکملہا التفات نامہ گرامی معہ ہدایا مخترمہ وصول یافت کرم نمودند جزاکم اللہ سبحانہ خیر الجزاء نصیحتی کہ بمحبان ومخلصان کردہ میشود ہمہ آنست کہ بکلیت اقبالی بجناب قدس خداوندی غرشانہ میسر گردد واعراضی از مادون او تعالی حاصل آید مصرعہ کارانیست غیر این ہمہ ہیچ امروز حصول این دولت عظمی وابستہ بتوجہ واخلاص باین طبقہ علیہ نقشبندیہ است بریاضات ومجاہدات شاقہ آن میسر نگردد کہ بیک صحبت ایشان حصول یابد چہ در طریق این بزرگواران اندراج نہایت در بدایت است واول صحبت آن می بخشند کہ منتہیان را در نہایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشانرا در اول صحبت خیر البشر علیہ وعلیہم الصلوۃ والتسلیمات آن کمالات میسر میشد کہ اولیا را مت راشاید در نہایت میسر شود واین طریق اندراج نہایت در بدایت است فعلیکم بمحبتہ ہولاء الاکابر فانہا ملاک الامر والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الہدی والتزم متابعت المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام **مکتوب نود و یکم** بشیخ کبیر صدور یافتہ در بیان آنکہ تصحیح عقاید واتیان اعمال صالحہ ہر دو جناح اند از برای طیران عالم قدس ومقصود از اعمال شریعت واحوال حقیقت تزکیہ نفس وتصفیہ قلب است رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم الاستقامۃ علی متابعت السنۃ السنیۃ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ کار نیست کہ اولا بہ تصحیح عقاید بر وفق آرای علماء اہل سنت وجماعت کہ فرقہ

ناچیز اند باید کرد ثانیاً علم و عمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح
اعتقادی و عملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرع** کار اینست غیر این همه هیچ
مقصود از اعمال شریعت و احوال طریقت و حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است تا نفس
تزکی نشود و قلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر نشود و
سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلاً بر دل خطور نکند اگر هزار سال گزرد
غیر او در دل عبور ننماید زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا بتمام میسر شده است که اگر
بتکلیف یاد دهند یاد نکند اینحالت معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و بدونه
خرط القتاد والسلام اولاً و آخراً **مکتوب نود و دوم** نیز بشیخ کبیر صدور یافته
در بیان آنکه اطمینان قلب بذکر است نه بنظر و استدلال ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی اتباع
المصطفی علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب راه اطمینان
قلب ذکر الله است سبحانه نه نظر و استدلال است **بیت** پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود چه در ذکر کسب مناسبت است بآنجناب قدس هر چند
هیچ مناسبت نیست ما للتراب و رب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذاکر و مذکور
پیدا میشود که موجب محبت میگردد و چون محبت مستولی شد غیر اطمینان هیچ نیست و
چون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **بیت** ذکر گو ذکر تا
ترا جان است پاکی دل ز ذکر یزدان است والسلام اولاً و آخراً **مکتوب
نود و سیوم** بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات بذکر
الهی جل شانه باید پرداخت بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت و ادای سنن رواتب اوقات
خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید ساخت و بغیر آن نباید پرداخت چه در خوردن و
چه در خفتن و چه در آمدن و چه در رفتن طریق ذکر را اینجا معلوم کرده شده است بر همان طریق
استعمال نماید اگر در جمعیت فتوری پیدا شود اول باید تعیین سبب فتور کرد بعد از آن تلافی تقصیر
آن باید نمود و بالتجا و تضرع تمام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست

وشیخی را که از وی ذکر یافته باشند متوسل باید ساخت والله سبحانه المیسر لکل العسیر والسلام

مکتوب نود و چهارم به خانجهان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا این دو جناح طیران عالم حقیقت نماید. حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید آنچه لابد فیه است و ناچار تصحیح عقائد است اولاً بموجب آرای صائبه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و ثانیاً اتیان اعمال است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام از فرائض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبه چون این دو جناح اعتقادی و عملی میسر شد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید بلند بکوشند که بعالم حقیقت طیران نماید ولی حصول این دو باز و طیران و وصول بعالم حقیقت محال است **بیت** محال است سعدی که راه صفا ٭ توان رفت جز در پی مصطفی ٭ ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی متابعته علیه وعلی آله الصلوة والسلام ٭

مکتوب نود و پنجم به سید احمد بجواره صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بصفت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشائخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب او و امثال آن محمول بر توجیهات اند و در بیان آنکه صحو افضل است از سکر و ما یناسب ذلک ٭ آدمی نسخه ایست جامع هرچه در تمام موجودات هست در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه وجوب بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته و همین جامعیت قلب انسان که هرچه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا او را حقیقت جامعه میگویند و بجهت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و ما فیه در زاویه قلب عارف اندازند هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس آئینه عرش و ما فیه را بواسطه شمول لامکانیه در قلب مقداری نباشد چه عرش و ما فیه با وجود وسعت داخل دائره امکانست مکانی هرچند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری نمی آرد و اما ارباب صحو از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول بر عدم تمییز میان حقیقت شیء و انموذج او عرش مجید که محل ظهور تام است از آن رفیع تر است که در قلب تنگ آن گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش می نماید آن انموذج عرش است نه

حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات بی
نهایت است آئینه که در وی آسمان با این بزرگی با بناهای دیگر نماید نمی توان گفت که آئینه از آسمان وسیع
تر است آری مثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان صغیر است نه حقیقت آسمان این بحث بمثالی روشن
گردد مثلاً در انسان انموذجی از کره عنصر خاک مکنون است نظر بجامعیت انسان نمی توان گفت که وجود
انسان از کره عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کره خاک هیچ مقداری نیست جز مختصر شیئی
بلکه انموذج حقیر شیئی را شیئی دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشائخ در غلبه
سکر گفته اند جمع محمدی اجمع از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع
حقیقت امکان و مرتبه وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده
است اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات جامع
صورت مرتبه وجوب است نه حقیقت وجوب والله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است واگر فرق
میکردند در میان حقیقت وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا و کلا من اشال هذه
الاحکام السکریة محمد بنده است محدود در متناهی و او تعالی و تقدس غیر محدود است و
نامتناهی باید دانست که هرچه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هرچه از صحو است بمقام نبوت تعلق
دارد کاملان تابعان انبیا را علیهم الصلوة والتسلیمات بواسطه صحو از همین مقام بطریق تبعیت نیز نصیب
است بسطامیه سکر را بر صحو تفضیل میکنند لهذا شیخ ابو یزید بسطامی قدس سره میگوید لوای ارفع من لواء محمد
لوای خود را لوای ولایت میداند و لوای محمد را علیه الصلوة والتسلیمات لوای نبوة لوای ولایت را که رو بسکر
دارد ترجیح میدهد بر لوای نبوت که رو بصحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل
من النبوة بعضی گفته اند که در ولایت رو بحق دارند و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل
است از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوت او و نزد این حقیر
امثال این سخنان دور از کار مینماید چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز دارد
و باطنش بحق است سبحانه و ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از مدبران است انبیا علیهم الصلوة
والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت با ایشان مسلم داشته اند و ولایت جزو

نبوت است و نبوت کل است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولایت ولی
پس صحو افضل شد از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت صحو تنها که عوام الناس
راست از مبحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است
از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها مرتبهٔ نبوة است سراسر صحو است و مخالف آن علوم هرچه باشد از سکر است
صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم
الشرعیه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة یرحم الله عبدا قال آمینا و آنچه در حدیث قدسی
واقع است لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المومن مراد ازین گنجایش صورت
مرتبهٔ جو است نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب
لامکانیت را باعتبار صورت لامکانیت است نه حقیقت آن تا عرش و مافیها را در وی مقداری نباشد
این حکم مخصوص بحقیقت لامکانیت است **مکتوب نود و ششم** به محمد شریف صدور یافته
در منع و زجر بر تسویف و تاخیر و در تحریص بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و ما یناسب ذلک . ای فرزند ارجمند زرگر آوان فرصت و اسباب جمعیت همه میسر است گنجایش تسویف
و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عنفوان جوانیست در بهترین اعمال که طاعت عبادت حق سبحانه
تعالی و تقدس است باید مصروف داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه اجتناب نمود و نماز پنج وقت با جماعت
لازم باید ساخت و ادای زکوة بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است از اهم مهمات باید دانست
می باید ادا نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت تعیین ساخت
و از اموال نامیه انعام سائمه ربع عشر را تحقیقا و تقریبا از برای فقرا تعیین فرموده و میدان تصرف
بر مباحات را فراخ گردانید و خیلی بی انصافی است که در شصت گهری روز و شب دو گهری صرف طاعت حق سبحانه
نشود و از چهل سهم یک سهم به فقرا داده نیاید و از دایرهٔ وسیعه مباحات پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات
در رفته شود در موسم جوانی که آوان سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را
بکثیر اجر می بردارند و فردا که بارذل عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت متشتت
نمایند غیر از ندامت و پشیمانی حاصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی

که نحوی از توبه میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات افضلها و
من التسلیمات اکملها از آن اخبار فرموده و عصاة را از آن ایعاد نموده در پیش است تخلفی ندارد امروز شیطان
بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در بدبختی انداز د وهو او را سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی می سازد
باید دانست که در دار دنیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و هر دو را مشمول
رحمت گردانیده کریمه رحمتی وسعت کل شیء از آن مشعر است در روز قیامت دشمن را از دوست جدا
خواهند ساخت آیه وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ مخبر از آنست و در آن وقت قرعه رحمت را بنام دوستان خواهند
انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ
شاهد این معنی است یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را برای آن جماعت که پرهیز می کنند از کفر و معاصی
و ادا میکنند زکوة را پس کرم و رحمت در آخرت مخصوص با برار و اهل اسلام نیک کردار داشت آری
مطلق اهل اسلام را بقدر خیریت خاتمت از رحمت نصیبست اگرچه بعد از ازمنه متطاوله از عذاب دوزخ
نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام شرعیه او کی بگذارد که نور ایمان را سلامت برد علما فرموده
اند که اصرار بر صغیره بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره مقتضی بکفر است عیاذا بالله سبحانه **فرد**
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم + که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است + حق سبحانه و تعالی
توفیق مرضیات خود را رفیق گرداند بحرمت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بقیة المقصود آنکه
مولانا اسحق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مدد و اعانتی طلبد توجه را
مرعی خواهند داشت مشار الیه در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد والسلام **مکتوب**
نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره تحصیل
یقین است و ما یناسب ذلک + حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت ایمان مشرف گرداند بحرمت
سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها همچنانکه مقصود از خلقت انسانی
ادای عبادات مأموره است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است
تواند بود کریمه وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ رمزی باین معنی باشد چه کلمه حتی همچنانکه از برای معنی
غایه می آید از برای معنی علة نیز می آید ای لاجل ان یاتیک الیقین گویا ایمانی که پیش از

ادای عبادات صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از آن به یقین کرده شد قال عز شانه
یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوا صورةً آمنوا باداء وظائف العبادات المأمورة و مقصود از فنا و بقا که ولایت عبارت
از تحصیل این دولت است همین یقین است اگر از فنا فی الله و البقاء بالله معنی دیگر خواهند که مجالیت و محلیت
موهم باشد خود عین الحاد و زندقه است در غلبهٔ حال و سکر وقت چیزها ظاهر می شوند که آخر از آن باید گذشت و
مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از مشائخ طبقات است قدس الله تعالی اسرارهم میگوید که علم الفناء
والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیة وصحة العبودیة وما سوی ذلک فمن المغالیط والزندقة والحق انه [illegible]
واین کلام از تمامت او خبر میدهد فنا فی الله عبارت از فنای در مرضیات اوست سبحانه و
علی هذا القیاس السیر الی الله والسیر فی الله و نحوهما ثانیاً مسموع میباید که ملا آبادی میان شیخ
الله بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند و جمعی کثیر بایشان وابسته اند و داد از مواد
اگر معونتی طلبند امید است که توجه شریف بحال ایشان مصروف خواهند فرمود والسلام علیکم وعلی من
اتبع الهدی **مکتوب نود و هشتم** به عبد القادر پسر شیخ ذکریا صدور یافته در ترغیب
رفق و ترک عنف با ایراد احادیث نبویه علی مصدرها الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی بر کرم
عدالت قامت از زنی فرماید چند حدیث نبوی علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها که در باب
تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق سبحانه و تعالی بمقتضای آنها بایستاده گرداند قال رسول الله
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ان الله رفیق یحب الرفق ویعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف و
ما لا یعطی علی ما سواه رواه مسلم وفی روایة له قال لعائشة علیک بالرفق وایاک والعنف
والفحش ان الرفق لا یکون فی شیء الا زانه ولا ینزع من شیء الا شانه وقال ایضاً علیه وعلی آله الصلوة
والتحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر وقال ایضاً علیه وعلی آله الصلوة ان من احبکم الی احسنکم اخلاقاً
وقال ایضاً علیه الصلوة والسلام من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من الدنیا والآخرة وقال
ایضاً علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة والبذاء من الجفاء
والجفاء فی النار ان الله یبغض الفاحش البذی الا اخبرکم بمن یحرم علی النار و بمن یحرم النار
علیه علی کل هین لین قریب سهل المؤمنون هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد و ان

استنبخ علی صخرة استناخ من کظم غیظاً وهو یقدر علی ان ینفذه دعاه الله علی رؤس الخلائق
یوم القیمة حتی یخیره فی ای الحور شاء ان رجلاً قال للنبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم
اوصنی قال لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبرکم باهل الجنة کل ضعیف متضعف لو اقسم علی الله
لابره الا اخبرکم باهل النار کل عتل جواظ مستکبر اذا غضب احدکم وهو قائم فلیجلس فان ذهب
عنه الغضب والا فلیضطجع ان الغضب لیفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل من تواضع لله
رفعه الله فهو فی نفسه صغیر وفی اعین الناس عظیم ومن تکبر وضعه الله فهو فی اعین الناس صغیر
وفی نفسه کبیر حتی لهو اهون علیهم من کلب او خنزیر قال موسی بن عمران علی نبینا وعلیه الصلوة
والتسلیمات یا رب من اعز عبادک قال من اذا قدر غفر وقال ایضاً علیه الصلوة والسلام والتحیة
من خزن لسانه ستر الله عورته ومن کف غضبه کف الله عنه عذابه یوم القیمة ومن اعتذر الی الله
قبل الله عذره وقال ایضاً علیه الصلوة والسلام من کانت له مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله
منه الیوم قبل ان لا یکون دینار ولا درهم ان کان له عمل صالح اخذ بقدر مظلمته وان لم
یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه قال ایضاً علیه الصلوة والسلام اتدرون
ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له ولا متاع فقال ان المفلس من امتی من یاتی یوم
القیمة بصلوة وصیام وزکوة ویاتی قد شتم هذا واکل مال هذا وسفک دم هذا وضرب هذا
فیعطی هذا من حسناته فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت
علیه ثم طرح فی النار وعن معاویة رضی الله عنه انه کتب الی عائشة رضی الله تعالی عنها
ان اکتبی الی کتابا توصینی فیه ولا تکثری فکتبت سلام علیکم اما بعد فانی سمعت رسول الله
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم یقول من التمس رضی الله بسخط الناس کفاه الله
مؤنة الناس ومن التمس رضی الناس بسخط الله وکله الله الی الناس والسلام علیک صدق
رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم وبارک رزقنا الله سبحانه وایاکم التوفیق
بالعمل بما اخبر المخبر الصادق والسلام این احادیث اگرچه ترجمه نوشته نشده است اما
بخدمت شیخ جیو رجوع نموده معانی اینها را فهمیده سعی خواهند کرد که عمل بمقتضای اینها نمایند

شود بقای دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دائمی است عاقل دوراندیش کار
باید فرمود و بطراوت و حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدنیا کسی را عزت و آبرو باشد کفار دنیادار باید
که از همه عزیزتر باشند و بظاهر دنیا فریفته گشتن از بیخردیست فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد
و در مرضیات خدای عزوجل باید کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود التعظیم لامر الله و الشفقة
علی خلق الله دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی مخبر صادق علیه الصلوة والسلام هرچه
فرموده است مطابق نفس الامر است هزل و هذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر
رسوایی است و بینوایی و رسوایی قال الله سبحانه و تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
هرچند پیرانه وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمیکنند و عنفوان جوانی است
تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلائق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این
گفتگو میگردد هنوز هیچ نرفته است وقت توبه و انابت است خبر شرط است ع در خانه اگر کس است یک حرف بس است

مکتوب نود و نهم به ملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام
آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است + التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفسار
کرده بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی از اکابر
این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه ایست که
بیان آن ضروریست گوییم روح انسانی را پیش از تعلق باین هیکل هیولانی راه ترقی و عروج
مسدود بود و در قفص و ما منا الا له مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در نهاد آن جوهر نفیس
استعداد عروج بشرط نزول ودیعت نهاده بودند و مزیت او ازین راه به ملک متفرد فرموده
حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین هیکل ظلمانی جمع فرموده فسبحان من
جمع بین النور و الظلمة و قرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض
واقع شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این انتظام روح را
با نفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام اینها گردانید کریمه لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین رمزی ازین بیان میسر باید و این تنزل روح

و گرفتاری آن فی الحقیقة از قبیل مدح بما یشبه الذم است یعنی بواسطه آن نسبت جنسی روح تمام خود
را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس اماره
این لطافت دیگرست در نهاد روح که از کمال لطافت بهرچه روی آرد حکم او می گیرد پس هرگاه خود را
کرده باشد چه از نسبت آگاهی سابق خود که از مرتبه وجوب تعالت و تقدست داشت نیز فراموش
گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمت گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات مبعوث ساخت و او را بتوسل ایشان بخود دعوت فرمود و بمخالفت
نفس که کافر اوست امر فرمود فمن رجع القهقری فقد فاز فوزا عظیما ومن لم یرفع راسه
اختیارا و اخلد الی الارض فقد ضل ضلالا بعیدا بدانکه جواب آن اشکال گویم که از مقدمه اجتماع
روح با نفس مفهوم گشت بلکه فنای آن در نفس و بقای آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع و انتظام
برپاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن بود که غفلت ظاهرست عین غفلت باطن و چون
این انتظام خلل پذیرد و باطن از صحبت ظاهر اعراض نموده رو بصحبت باطن البطون آرد و
فنا و بقا که به فانی پیدا کرده بود رو بزوال آورده فنا و بقا رو به باقی حقیقی تعالی و تقدس
حاصل کند این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند و تاثیر کند باطن را تمام گشت
بجانب ظاهر گشته هست و از ظاهر به باطن هیچ دخلی نیست پس ممکن است که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه
دلا مثلا روغن بادام تا زمانی که بکنجاده ممتزج و مختلط است حکم یک است چون
روغن از کنجاده جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگری متعدی نشود انچنین صاحب
دولتی را اگر خواهند بعالم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شریعت و از ظلمات نفسانی
وا رهانند او را بطریق سیر عن الله بالله فرود می آرند روی او بتمام بخلق می گردد لیکن آنکه گرفتار
باینها باشد الکنه چه او برهان گرفتاری سابق خود است که بی اختیار او را بعالم آورده اند پس
این منتهی با سایر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق در
صورت شرکت دارد اما فی الحقیقة هیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت
فاحش است ... اقبال بخلق در حق این منتهی بی اختیاری است رضینا و درین ندارد

بلکه رضامندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذاتیست و در عبثیت است نارضی حق
است سبحانه و فرقی دیگر گوئیم مبتدی را میسر است که از عالم رو گردانیده رو بحق تعالی و تقدس آرد و منتهی را اعراض
از خلق محال است و دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوة او تمام شود و او را از دار دنیا بدار بقا
انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی نقد وقت او شود مشایخ طریقت قدس الله تعالی
اسرارهم در تعیین مقام دعوة سخنان فرموده اند جمعی جمع توجه بین الحق و الخلق گفته اند اختلاف
آن مبنی بر اختلاف احوال و مقامات ایشان است هر کسی از مقام خود خبر داده و الامر عند الله سبحانه و انچه
سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام دعوت است
که درین مسوده تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام عینهای ولا ینام قلبی که تحریر
یافته بود اشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اخبار است از عدم غفلت از جریان احوال خویش و استمرار شعور
لهذا النوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام ناقض طهارت نگشته و چون نبی در رنگ شبانست در محافظت
امت خود غفلت شایان منصب نبوة او نباشد و حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
و لا نبی مرسل بر تقدیر صحت بشارت تجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجه بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه نیست بلکه این تجلی از آن جانب است متجلی له را در آن صنعی نیست از قبیل سیر
معشوق در عاشق است عاشق از سیر گشته است **بیت** آیینه صورت از سفر دور است + کان
پذیرائی صورت از نور است + باید دانست که بر تقدیر رجوع بخلق محتجب بتقیه عود نمی کنند
با وجود بی پردگی او را بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلایق را باو مربوط ساخته مثل این بزرگواران
مثل شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میان او و پادشاه حایلی از صورت و معنی هیچ
نیست مع ذلک او را بخدمات ارباب حوائج مشغول داشته اند این فرق دیگر است در میان مبتدی
و منتهی در رجوع چه مبتدی صاحب حجب است و منتهی مرتفع الحجب والسلام علیکم و علی سایر من اتبع
الهدی **مکتوب صدم** نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوالی که نموده بود
که شیخ عبد الکبیر یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست + التفات نامه گرامی شرف
ساخت انچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ عبد الکبیر یمنی

گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم به غیب نیست محدود ما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان هرگز
نیست بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید و فرصت تاویل و توجیه آن نمی دهد قائل آن سخنان
شیخ کبیر یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه و علی آله الصلوة والسلام در کار است نه
کلام محی الدین عربی و صدر الدین قونوی و عبد الرزاق کاشی ما را بنص کار است نه بفص
فتوحات مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را علام الغیوب می نامد
و خود را عالم الغیب می فرماید نفی علم غیب کردن از و سبحانه بسیار مستقبح و مستکره است و فی الحقیقة
تکذیب است مر حق سبحانه را غیب را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برآرد کبرت کلمة تخرج من افواههم فیا لیت شعری
ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید و بسطامی
سبحانی گوید معذور اند و مغلوب اند در غلبات احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد و
مستند بتاویل است عبد را نمی شاید و هیچ تاویلی درین مقام مقبول نیست فان کلام السکاری
یحمل و یصرف عن الظاهر لا غیر و اگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد
و نفرت اینها آن نیز مستکره است و مستهجن از برای تحصیل منفرت خلق راهها بسیار است بچه ضرورت کسی
تا بسر حد کفر رساند و چون در تاویل این کلام سخن کرده اند و استفسار نموده بحکم سوالی را جوابی
باید بضرورت در آن باب سخن سر زده علم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد
علم معدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است و لا شیء محض تعلق
علم را بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیت مطلق و لا شیئیة محض می برآرد نتوان
گفت که حق سبحانه و تعالی عالم الشریک خود است چه شریک او تعالی و تقدس اصلا موجود نیست
و لا شیء صرف است آری مفهوم غیب و مفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در ما صدق
اینها است نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات اینها ممکن التصوراند و ما صدقات
ممتنع التصور چه معلومیت از استحاله می برآرد و لا اقل وجود ذهنی می بخشد و اعتراضی که بر توجیه
مولانا محمد روجی کرده اند درست نیست نفی نسبت علمیة در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق
علم است تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهی ندارد و اشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که

اگرچه در مرتبهٔ حضرت مجرده نسبت علمیه منتفی است اما عالمیت او تعالی برحال خود است چه بذات
عالم است نه بصفت که صفت آنجا مستغنی است نفاة صفات حق را سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت
علم را از وی تعالی مسلوب میسازند انکشافی که بر صفت مترتب می شد بر ذات مترتب میدانند
فافهم ایراد و توجیهی که خود کرده اند و از غیب غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده اند و تعلق علم را
بآن جایز نداشته اند اگر علم واجب را تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر از عدم
جواز تعلق علم واجب تعالی بذات بحت او سبحانه بحیثیتی چه وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضاء
حقیقت علم است مر احاطهٔ معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان لهذا
التعلق است اینجا محل خدشه است زیرا که در علم حصولی این معنی درکار است که آنجا حصول صورت
معلوم است در قوت علمیه اما در علم حضوری هیچ درکار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است
نه حصولی فلا محذور فی ان یتعلق العلم الواجبی سبحانه بذاته تعالی بطریق الحضور لا بطریق الحصول
والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد وآله الطاهرین وسلم وبارک
والسلام اولاً و آخراً **مکتوب صد و یکم** نیز بملا حسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که
کامل را ناقص تصور کرده زبان اعتراض دراز مینمایند. احسن الله سبحانه حالکم واصلح بالکم
مفاوضهٔ شریفه مولانا محمد صدیق رسانیدند حمد الله سبحانه که دورافتادگان را فراموش
نساخته اند مخاطبانی که به نفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراضی
که بر نفس دارند در زمان امارگی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس
درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی پس او مرضی و مقبول است بر
مقبول اعتراض نمیرود مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان تخلق
باخلاق الله است ساحت قدس او از اعتراض پاک است فطرتان بلند است هرچه میگوییم باتمامه
است **بیت** آگه از خویشتن چو نیست چنین * چه خبر دارد از چنان و چنین * بسا است که
جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را بامارگی تصور میکنند و احکام امارگی بر مطمئنه اجرا می نمایند
چنانکه کفار انبیا را علیهم الصلوة والسلام در رنگ سایر بشر دانسته از کمالات نبوت انکار

نموده اند اعاذنا الله سبحانه عن انکار هولاء الاکابر و انکار متابعیهم علیهم الصلوة والتحیات

مکتوب صد و دوم بملا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض سود مجموع مبلغ

است نه زیادتی فقط مثلاً شخصی ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده

تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی و ما یتعلق بذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شما

آنروز میفرمودید که ربا در قرض سود همان فصل است و محرم هم در قرض ده تنکه بدوازده تنکه همان

دو تنکه زیادتی است چون بعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدی که

در وفصل است نیز ربا است پس ناچار این عقد محرم باشد و هرچه بنسبت محرم تحصیل نماید محرم خواهد

بود پس آن ده تنکه نیز ربا باشد و محرم منه صود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب

ابراهیم شاهی اظهار انمعنی بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوما حرمت ربا بنص قطعی ثابت

شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن تسنم انحکم قطعی است و آن

قنیه رتبه آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهوراند

میفرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بر روایات کتب معتبره

و لو سلم صحة هذه الروایة پس احتیاج را باضطرار و مخمصه باید فرود آورد تا مخصص آن حکم قطعی کریمه

فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ باشد که مثل اوست در قوة ع که رستم را کشد هم رخش رستم و ایضاً

اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی

قبول میکند بعلتی از احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضرر خود اقدام نخواهد

نمود فلا یبقی لهذا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فایدة تعالی کتابه العزیز من امثال هذه التوهمات

و لو سلم عموم الاحتیاج و لو علی سبیل فرض المحال گوییم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورة

یتقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود پختن و مردم خورانیدن داخل احتیاج نیست و ضرورتی

با آن متعلق نه لهذا از ترکه میت احتیاج میت مستثنی است و آن مقصود بر کفن ساخته اند و طعام

بروحانیت او پختن داخل احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج تر است بصدقه پس در صورت متنازع فیها

ملاحظه فرمایند که مستقرضان سود محتاج اند یا نه و بقدر احتیاج طعام که ایشان از برای جماعه

ازان پل نزیند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال هست یا نه جماعه داری و سپاه گری
را حیله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جایز و حلال دانستن از تدین دور
است باید که شیوه امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع نمایند
و بعدم صدق این حیله آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور مبتلا باید شد
وجوه معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید روایت
طیب در اکل فرستاده شده نوشته بودند که درین زمان بی شبهه پیدا نمی شود راست است اما مهما
امکن از شبهه باید احتراز نمود زراعت بی طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب
از آن ممکن نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آسانی
است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر می
کشد در ظنیات نه چنین است بسا امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آنرا مباح نمیدانند و بالعکس
در ما نحن فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود محتاج مشکوک را که بظاهر مخالف حکم نص قطعی است توقف
نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجح است بل
متیقن و مخالف او در خطر است بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح در حضور
شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چرا کسی بسود نگیرد شما او را زجر کردید و گفتید که از
حلال انکار میکنی مخدوما امثال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست
که ترک آن اولی است اهل ورع برخصت امر نمیکنند و بعزیمت دلالت می نماید مفتیان لاهور
احتیاج را دخل داده حکم به حلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر چنین کنند هیچ ربا نماند
و حکم نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما اینقدر ملاحظه بایستی نمود که
دیگران را طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است مر مستقرض بسود را روایت قنیه بعد التتبع
والتنقیح مجوز استقراض بسود است مر محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را
بنا بر نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم پخته باشد و شک نیست که او باداء این کفارات
محتاج است گوییم اگر استطاعت اطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض بسود بگیرد و اگر اقسام

احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود باندک توجهه برکت تقوی مندفع خواهد شد و من یتق الله یجعل له

مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب زیاده اطناب نرفت والسلام علیکم و علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و سیوم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان معنی عافیت

و طلب کردن قاضی از برای سرزنش حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد آن عافیت خواسته می آید که عزیزی

همواره دعا میکرد و تمنای عافیت یکروزه می نمود شخصی از آن عزیز سوال کرد این همه سیگرانی مگر عافیت

نیست گفت آن میخواهم که روزی از صباح تا شام مرتکب معصیتی از معاصی حق سبحانه نباشم بد نسبت که سرزنش

قاضی ندارد و از اجرای بعضی احکام شرعیه کار بعجز میرسد مثلا برادرزاده یتیم داریم از مدار او پاره میراث

مانده هست وصی ندارد در تصرف آن مال اذن شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذن او کار میکشاید

علی هذا القیاس **مکتوب صد و چهارم** به قضاة پرگنه سنکن صدور یافته در عزا هرچند مصیبتی

که از فوت مغفرت پناهی رسیده بسیار شدید است مستصعب الا بندگیست غیر از راضی بودن بفعل مولی تعالی

و تقدس چاره نیست از برای بودن نیاورده اند از برای کار کردن آورده اند کار باید کرد و اگر کار کرده رفت

باکی نیست بلکه بادشاه است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب در شان او ثابت مصیبت بر رفتن نیست بر حال ماندگان

است تا با وجه معامله کنند بدعا و استغفار و تصدق امداد باید نمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم ما المیت فی القبر الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق فاذا الحقته کان

احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله تعالی لیدخل علی اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال

من الرحمة و ان هدیة الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم التفات نامه رسید مولوی سالار بر قفر لبسیار

شده بیست و الآخوند اسحاق منداشت سفارشش بتاکید نوشته است انشاء الله تعالی

سودمند گردد زیاده تصدیع است محبت شعاری قاضی حسن و سایر اعزه دعوات فراوان مطالعه نمایند

و از حق تعالی در جمیع امور راضی و شاکر باشند **مکتوب صد و پنجم** به حکیم عبدالقادر صدور یافت

در بیان آنکه مریض تا زمانی که از مرض به نشود هیچ غذا او را سودمند نیست اگرچه مرغ مسمن باشد

بلکه مقوی مرض است هرچه گیرد علتی علت نشود پس اول فکر ازاله مرض و می باید بعد از آن

بغذاهای مناسب تدریج او را بقوت اصلی او می آرند پس آدمی تا زمانیکه بمرض قلبی مبتلاست

فی قلوبهم مرض هیچ عبادتی وطاعتی او را نافع نیست بلکه مضر است رب تال للقرآن والقرآن یلعنه
حدیث معروف است ورب صائم لیس له من صیامه الا الجوع والظما خبر صحیح اطبای امراض قلبیه نیز اول
بازاله مرض امر میفرمایند و آن مرض عبارت از گرفتاری بغیر حقست سبحانه بلکه گرفتاریست بنفس خود چه هر کسی
هر چیز را که میخواهد برای خود میخواهد اگر فرزند را دوست میدارد برای خود دوست میدارد و همچنین اموال و ریاست
وحب جاه فی الحقیقت معبود او هوای نفس اوست تا زمانیکه ازین گرفتاری خلاص نشود امید نجات
بسی مستبعد است پیش علماء الوالالباب وحکماء ذوی الابصار فکر ازاله این مرض لازم است عصمه عنه
در خانه اگر کس است یک حرف بس است + **مکتوب صد و ششم** به محمد صادق کشمیری
صدور یافته در بیان آنکه محبت این طائفه که متفرع بر معرفت ایشان است از اجل نعم خداوندیست
جل شانه + مکتوب مرغوب که مبنی از فرط محبت وکمال وداد بود وصول یافت لله سبحانه الحمد والمنته
علی ذلک محبت این طایفه که متفرع بر معرفت است از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه تا کدام سعادتمند را
دولت را باین نعمت مشرف سازند شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست این که دوستان خود را
کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت بغض این طایفه سم قاتل
است وطعن ایشان موجب حرمان ابدی است نجانا الله سبحانه وایاکم عن هذا الابتلاء الشنیع
فرمود الهی هر کرا خواهی براندازی او را با ما در اندازی **بیت** بی عنایات حق و خاصان حق
گر ملک باشد سیاهستش ورق + این رجوع وانابت که حق سبحانه بتجدید شما را کرامت فرموده
نعمت عظمی تصور فرمایند و از حضرت حق سبحانه استقامت بر آن طلبند والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و هفتم** نیز بمحمد صادق
کشمیری صدور یافته در اجوبه واسوله چند که نوشته بود و از آنجا بوی تعنت می آمد و این مکتوب
مشتمل است بر فوائد ضروریه که در ایمان این طائفه علیه نافع آید + حق سبحانه وتعالی بسعادت
ایمان این طائفه علیه مستسعد گرداناد کتابی که ارسال داشته بودند مشتمل بر سوالات چند بود
هر چند سوالی که شائبه تعنت وتعصب داشته باشد مستحق جواب نیست مع ذلک تنزل نموده
در جواب اقدام مینماید اگر یکی را نفع نکند شاید که دیگری را نافع آید **سوال اول** آن بود

سبب چیست که از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکرد و از بزرگان این زمان
کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطهٔ قلت خوارق از ایشان چنانکه ظاهر
از فحوای عبارتست فالعیاذ بالله سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان ولایت
است نه از شرایط آن بخلاف معجزه مر نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرایط مقام نبوة است
لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شایع و ذایع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر افضلیت
دلالت ندارد تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی اقرب ظهور
خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از اصحاب کرام
رضوان الله تعالی علیهم عشر عشیر آن بظهور نیامده با آنکه افضل اولیا بمرتبهٔ ادنای صحابی نرسد
نظر بظهور خوارق از کوته نظریست و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول فیوض
نبوة و ولایت جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب شده بر قوة نظری ایشان صدیق
اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطهٔ قوة استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام
اصلا محتاج بدلیل نگشت و ابوجهل لعین بواسطهٔ قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره
و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوة مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این بی دولتان
میفرماید وَاِنْ یَّرَوْا کُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰۤى اِذَا جَآءُوْكَ یُجَادِلُوْنَكَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا اِنْ هٰذَاۤ اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ
با آنکه گوییم که ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده اند جنید
که سید این طایفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه تعالی
از حال کلیم خود علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عز و جل
وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰى تِسْعَ اٰیٰتٍ بَیِّنٰتٍ و از مشایخ این وقت از کجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور
نمی آید بلکه اولیاء الله اگرچه متقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی آنرا داند یا نداند
مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست + **دوم** آن بود که در کشف و شهود طالبان
صادق القاء شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت کشف شیطانی چگونه است و اگر
نیست سبب آنکه در امور الهامیه بعضی غلطها یافته میشود چیست جواب انیست والله سبحانه اعلم بالصواب

نیز هیچکس از القاء شیطانی محفوظ نیست مگر کاملی که در انبیا معصوم باشند با که متحقق در اولیا بطریق اولی خواهد بود و طالب
صادق چه باشد فامّا نیه ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوة والتسلیمات بر آن القا متنبه میسازند و باطل را از
حق جدا مینمایند کریمهٔ فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته تنبیه دال است برهمین معنی و در اولیا این
لازم نیست که او متابع نبی است هر چه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما در
صورتیکه شریعت ازان ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت
دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصوری به ولایت او نمی آید چه اتیان
شریعت و متابعت آن متکفل نجات دارین است و امور مسکوت عنها زاید بر شریعت اند و ما مکلف
بامور زائده نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر در القاء شیطانی نیست بسا است که در متخیله احکام
غیر صادقه صورتی پیدا کنند که شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که بعضی منامات
حضرت پیغمبر را علیه الصلوة والسلام می بینند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقه خلاف
آن احکام متحقق است در صورت القای شیطانی متصور نیست که مختار علماء عدم تمثل شیطان
است بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام بهر صورتی که باشد پس منشأ نیست الا
تصرف متخیله که غیر واقع را واقع نماید است **سیوم** آنکه چون تصرف کرامات تاثیرات
استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب
استدراج جوابش آنست والله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح
است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست
که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که آن مدعی صاحب استدراج
است و اگر خفای درین معنی است عوام کالانعام را است نه طالبان را و خفای عوام نزد ما پس
از حیز اعتبار ساقط است که منشای آن مرض قلبی است و غشاوه بصری چیزهای بسیار بر عوام مخفی
مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه ضروری است انتهی هذا المکتوب ببعض المعارف التی یحصل
فی ازالة مثل هذه الشکوک والشبهات بدانکه معنی تخلق باخلاق الله که در ولایت ماخوذ است
که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتی اینها است شبیه صفات واجبی را تعالی لیکن آن

در اسم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محالست و مستلزم قلب حقایق
در تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت
دیگر ملک است و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده را بر نفس خود متصرف شود و او را استقهار
تواند داشت و تصرف وی در آنها نافذ باید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع
است و معنی سمیع شنوا است و چون رونده راه سخن حق را از هر کس باشد بی گرانی قبول کند و اسرار
غیبی و حقایق بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب
خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز ببصیرت حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند
در حضور بیند یعنی حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است و معنی محیی زنده
کننده بود چون رونده راه با احیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میرانده بود چون سالک بدعتها که بجای سنت گرفته اند
وی منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس علوم معنی
را برنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالات فرو رفته اند و خیال کرده اند که ولی را احیای
جسدی در کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر وی منکشف شود و امثال اینها و هو کما ترى
من یظنون الفاسدة ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق منحصر در احیا و اماتت نیست علوم
معارف الهامیه از اعظم آیات است و از رفیع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات قوی تر است
چشم بگشایید که این همه علوم و معارف که برنگ ابر نیسان میریزد از کجا است علوم با این کثرت
بتمامها موافق علوم شرعیه اند سر موی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت الهام
است حضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است ما چه فایده که سخن
خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود را مریست نامید زیاده چه نوشته آید و این اسوله اگر بر خاطر شریف
گران شود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنها در گفت
آمده است نیک است بیت هیچ زشتی نیست کو را خوبی همراه نیست + زنگی شب را نگر

دندان خود در کو هست ✦ عجب کاریست که در مکتوب سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودند
و سبب آن از ظهور دو واقعه پی در پی نموده نوشته بودند که اثر آن را در اقامت نیز یافته اند
که ندامت تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت آورد و به تجدید ایمان مشرف ساخت
یک ماه نگذشته بود که تغیری درین وضع مفهوم گشت و برجوع قهقری بوضع سابق انتقال حاصل
آمد و در صدد آن آمد که آن دو واقعه را وجهی پیدا شود که بالقای شیطانی منجر گردد و یا بغلط
کشفی بکشند آن چه بود و این چیست بیت بگفتا فلانی چه بد میکند ✦ نه با من که با نفس خود
میکند ✦ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات

مکتوب صد و هشتم بمیان سید احمد صدور یافته در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است

برعکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوت است ✦ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم و جمیع المسلمین علی متابعة سید
المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بعضی از مشائخ در سکر وقت گفته
اند که ولایت افضل از نبوت است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواسته اند تا وهم فضیلت
ولی بر نبی رفع شود اما فی الحقیقة کار برعکس است زیرا که نبوت نبی از ولایت او افضل است در ولایت
از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت از کمال انشراح صدر نه توجه حق سبحانه مانع توجه خلق
است و نه توجه خلق مانع توجه حق تعالی در نبوت تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد ترجیح بر وی بود
عیاذا بالله سبحانه رو بخلق تنها مرتبه عوام کالانعام است شان نبوت ازان برتر است فهم همین معنی ارباب سکر
را دشوار است اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت ممتازند ✦ هنیئا لارباب النعیم نعیمها ✦ بقیة المقصود
میان شیخ عبدالله ولد میان شیخ عبدالرحیم باین فقیر قوت قرابت دارند و والد ایشان مدتها ملازم
بهادر خان بودند و حاجت منصب الحال عذر بصارت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتی رود سودمند خواهد بود والسلام **مکتوب**
صد و نهم به حکیم صدر صدور یافته در بیان سلامتی قلب و نسیان او ما دون حق را سبحانه

اهل الله اطباء امراض قلبیه اند ازاله علل باطنیه منوط بتوجه این بزرگواران است کلام ایشان دوا است
و نظر ایشان شفا هم قوم لا یشقی جلیسهم و هم جلساء الله و مطیرون و بهم یرزقون راس امراض

باطنیه رئیس علل معنویه گرفتاری قلب است بما دون حق سبحانه و تعالی و تا از ین گرفتاری بتمام
آزادی میسر نشود سلامتی محال است چه شرکت را در آن حضرت جل سلطانه بار نیست الا لله الدین الخالص
قلیلی که شرکت را غالب ساخته باشد بهایت بیحیائی است محبت غیر حق را سبحانه بر محبت غالب ساختن که محبت
او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبة من الایمان مگر این حیا را گفته باشند علامت
عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ما سوا را کلیةً و ذهول اوست از اشیاء بحیثیتی که اگر به تکلف یاد اشیا
کنند هرگز بیاد وی نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه مجال اینحالت نزد اهل الله معبر بفنا است
و قدم اول است درین راه و مبدأ ظهور انوار قدم است و منشأ ورود معارف و حکم بدو نهایت خرط القتاد

مکتوب صد و دوم بشیخ صدرالدین صدور یافته در بیان آنکه مقصود از خلقت انسانی ادای
وظایف سلوک است و کمال اقبال است بجناب حق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی بمنتهای تمنای
ارباب کمال رساند مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست و دوام اقبال است بجناب حق
سبحانه و انمعنی بی تحقق شدن بکمال اتباع سید اولین و آخرین ظاهراً و باطناً علیه من الصلوات اتمها
و من التحیات اکملها میسر نیست رزقنا الله سبحانه و ایاکم کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه و سلم قولاً و فعلاً
ظاهراً و باطناً عملاً و اعتقاداً آمین رب العالمین ه بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست + بی دولت
آنکه هیچ اختیار کرد + هر چه غیر از حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد که غیر از
خداوند جل و علا مقصودی نماند اگر چه از مقاصد اخروی و تنعمات بهشتی باشد هر چند این مقاصد از
حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هرگاه در امور اخروی حال بدین منوال باشد از امور
دنیویه چگوید که دنیا مغضوبه حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجانب او نگاه نکرده و حب او سر گناهان
است و طالبان آن مستحق لعن و طرد اند الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی نجانا الله
سبحانه عن شرها و شر ما فیها بحرمت حبیبه محمد سید الاولین و الآخرین علیه الصلوة و السلام

مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبهلی صدور یافته در بیان آنکه توحید عبارت از
تخلیص قلب است از ما دون حق سبحانه و تعالی و بیان مناسب ذالک + الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجه ما دون او سبحانه تا زمانیکه دل را گرفتاری بما سوی متحقق

اگرچه اهل قلیل باشد از ارباب توحید نیست بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد
ارباب کمال از فضول است آری از واحد گفتن و دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است تا بمعنی
دیگر است فرقی است در میان لا معبود الا الله و در میان لا موجود الا الله این است تصدیق ایمان علمی است
و ادراک وجدانی حالی است پس از حال سخن از آن را لذات محظوظ است از مشایخ که در این باب سخن رانده
اند از دو حالت خالی نیست یا معذور اند در غلبه حال مستور یا مقصود از نوشتن اظهار احوال نمودن
آن بوده باشد که دیگران را محک احوال شود و استقامت احوال را عوج آن از میزان احوال ایشان
نسبت بی این دولت افشای اسرار ممنوع است حق سبحانه تمه را از احوال ارباب کمال نصیب ما براین
گرداناد و بر استقامت بر متابعت سنیه مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة روزی
گرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بقیة القصه آنکه حامل رقیمه میان شیخ
عبد الفتاح حافظ از مردم دهلی و آدمی زاده اند و کثیر العیال و الحوائج قلیلة اسباب معیشت بر آن امید
که خود را بکبریای رسانیده است که مقصود ایشان زیاده تصدیع است **مکتوب صد و دوازدهم**
بشیخ عبد الجلیل صدور یافته در بیان آنکه کار آنست که بمعتقدات اهل سنت و جماعت متحقق گردیم با این
دولت اگر اعمال و توحید عطا فرمایند منت میداریم و الا همین دولت را کافی میدانیم چون این نسبت
همه است حق سبحانه و تعالی شانه ما مفلسان را بحقیقت معتقدات اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت
متحقق ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گرداند و احوال که ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده تمام
بجناب قدس جل سلطانه جذب فرماید ع کار اینست غیر این همه هیچ احوال و مواجید که بی تحقق
بحقیقت معتقدات این فرقه ناجیه میسر شود جز استدراج هیچ نمیدانیم و غیر از خرابی هیچ نمی انگاریم با این
دولت اتباع فرقه ناجیه هر چه بدهند منت میداریم و شکر بجا می آریم و اگر بما ندهند و هیچ از احوال
و مواجید ندهند باک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که در غلبه حال
و سکر وقت بعضی از علوم و معارف متضاده آرای صائبه اهل حق بظهور می آید چون منشای
آن کشف است معذور اند امید است که فردا آن مؤاخذه ننمایند حکم مجتهد مخطی دارند که خطای
او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علمای اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم زیرا که علوم علما

مقتبس از مشکوة نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که مؤید است بوحی قطعی و مقتدای
معارف این صوفیه کشف والهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف والهام مطابقت
است با علوم علماء اهل سنت اگر سر موی مخالفت است از دایرهٔ صواب بیرون است هذا هو العلم
الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین
ظاهرا و باطنا عملا و اعتقادا علیه و علی آله من الصلوة اکملها و من التسلیمات افضلها والسلام علیکم و علی
من اتبع الهدی **مکتوب صد و سیزدهم** بجمال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیان فرق
درمیان جذبهٔ مبتدی و جذبهٔ منتهی و آنکه شهود مجذوبان در ابتدا نسبت الارواح که فوق قلب است و همان
شهود را شهود الهی جل شانه تخیل میکنند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انجذاب و کشش که باشد
الا بمقام فوق نه بفوق فوق و کذا الحال فی الشهود و نحوه پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام
قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی در جذبهٔ منتهیان است
که فوق آنها مقام دیگر نیست و شهود در جذبهٔ بدایت نیست الا روح منفوخ و چون روح بصورت اصل خود
موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح
را بعالم اجساد نحوی از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی معیت
قایل میشوند شهود حق جل و علا بی حصول فنای مطلق که نهایت سلوک است متحقق است متصور نیست شعر
هیچکس تا نگردد این فنا ✤ نیست ره در بارگاه کبریا ✤ و این شهود را با عالم هیچ کاری نیست فرق میان
شهودین آنست که اگر با عالم بوجهی من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس و اگر
بی مناسبت است علامت شهود است الهی جل و علا شهود بواسطه تنگی عبارت اطلاق می یابد والا
نسبت در رنگ منتسب الیه بیچون و بیچگونه است ع چون را به بیچون راه نیست ✤ لا یحمل عطایا الملک
الا مطایاه **مکتوب صد و چهاردهم** بصوفی قربان صدور یافته در تحریض متابعت
سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات الحق سبحانه مفلسان بی سر و برگ را بدولت اتباع سید
اولین و آخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را بعرصهٔ ظهور آورده و او را بهترین
جمیع کائنات خلق کرده علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها مشرف گرداناد و بران استقامت

بخشاد که ذرهٔ این متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنعمات اخروی بمراتب بهتر است
فضیلت منوط بمتابعت سنت اوست و مزیت مربوط باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة والسلام
والتحیة مثلاً خواب نیم روزی که از روی این متابعت واقع شود از کرور احیای لیالی که نه از متابعت
است اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الآباد
که نه ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطاء جیتلی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضلتر است
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روزی نماز بامداد بجماعت ادا کرده در اصحاب نگاه کرد یک کس را حاضر
نیافت پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خواب برده باشد
امیر المؤمنین فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بامداد را بجماعت گزاردی بهتر بودی اهل
ضلالت ریاضات و مجاهدات بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوار اند
اگر اجری بدان اعمال شاقه مترتب شود هم مقصور بر بعضی منافع دنیویه است تمام دنیا چیست تا بعضی
منافع او را کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است و اجرتش از همه
کمتر مثل تابعان شریعت مثل آن جماعت است که در جواهر نفیسه بالماسات لطیفه کار میکنند عمل ایشان در نهایت
قلت است و اجر ایشان در نهایت رفعت عمل یکساعت تواند بود که باجر صد هزار برابر بود سر آنست که عمل
که موافق شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی اوست تعالی بر نامرضی
چه جای ثواب بلکه متوقع عقاب است اینمعنی را در عالم مجاز مشاهد واضح است باندک التفات بظهور می
آید بیت هرچه گیرد علتی علت شود * کفر گیرد کاملی ملت شود * پس سرمایهٔ جمیع سعادات متابعت سنت
است و هیولای جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه
وعلی آله الصلوة والتسلیمات والسلام **مکتوب صد و پانزدهم** بملا عبد الحق دهلوی
صدور یافته در بیان آنکه ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است مصرع از هر چه میرود سخن دوست
خوشتر است * این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام در عالم خلق است و پنج گام
عالم امر بگام اول که در عالم امر نهند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم شروع
در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجات الکمال کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک

منوط بمتابعت سید الاولین و الآخرین علیه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها و آنکه
گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال تسهیلاً
للامر علی نظر الطلاب و حقیقة الامر ما حققت بتوفیق الله سبحانه هذا هو **مکتوب صد و**
شانزدهم بملا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان
ماسوی است از قلب و در منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادا رغبتی در دنیا پیدا شود + مکتوب مرغوب
اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود در وضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف بر
نسیان ماسوی است از قلب بحیثیتی که اگر بتکلیف یاد ماسوی دهند یاد نیارد در برین تقدیر خطور ماسوی
را معنی نباشد این حالت معبر بفنای قلبی است و قدم اول است درین راه و مبشر کمالات ولایت
است علی تفاوت درجات الاستعداد همت را بلند دارند و بجوزی و مویزی قناعت نکنند ان الله
یحب المعالی الهمم از کثرت اشتغال با مور دنیویه خوف رغبت است درین امور دنیه زنهار باین سلامتی قلب
مغره نشوند که امکان رجوع است و در اشتغال دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند مبادا رغبتی پیدا شود
و در خسارت اندازد عیاذاً بالله سبحانه کناسی در قعر مراتب بهتر است از صدر نشینی در غنا هکذا منه
آن باشد که بفقر و نامرادی زندگانی چند روزه بسر برده شود فقر من الغنا و اربابه اکثر ما اقر من الاسد
والسلام **مکتوب صد و هفدهم** بملا یار محمد بدخشی قدیم صدور یافته در بیان آنکه در
ابتدا قلب تابع حس است و در انتها این تبعیت نمی ماند مولانا یار محمد را فراموش نکرده باشد چندگاه قلب
تابع حس است پس ناچار هر چه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک عینیه فلیس لقلبه
عنده نیز مبین است و در نهایت کار چونکه قلب از تبعیت حس نماند دوری از حس در قرب قلبی تاثیر
نکند لهذا مشایخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند بالجمله ما
لا یدرک کله لا یترک کله بر همان طریق باشند و از صحبت ناجنس بوجه من الوجوه اجتناب نمایند و قدوم میان
شیخ نذیل مقدمه سعادت دانسته صحبت ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات با ایشان صحبت
دارند که بسیار عزیز الوجود اند والسلام **مکتوب صد و هیژدهم** بملا قاسم علی بدخشی صدور
یافته در بیان خسارت جماعه که بر اهل الله اعتراض کنند + کتابتی که محبت آثاری مولانا قاسم علی

ف

فرستاده بودند رسید مضمون بوضوح پیوست قال الله تعالی مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ وَمَنْ اَسَآءَ فَعَلَيْهَا خواجه عبد الله انصاری میفرمایند الهی هر کرا خواهی بر اندازی با ما در اندازی **بیت** ترسم آن قوم که بر دردکشان میخندند در سر کار خرابات کنند ایمان را حق سبحانه و تعالی کافه اهل اسلام را از انکار فقرا و طعن درویشان نگاه دارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات و السلام

مکتوب صد و نوزدهم بمیر نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه است که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت میفرمایند بواسطه بعضی نیات

مکتوب شریف خدمت میر وصول یافت این راه دیوانگی میطلبد در خبر آمده است لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون و چون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند فارغ گشت و از اندیشه کد و کد جمعیت میسر شد این دیوانگی در نهاد شما است اما بعوارض لا طائل آن را خس پوش ساخته اید چه توان کرد این کسب مناسبتی را بسیار مفهوم میگردد زود تدارک نمایند و بی استطاعت دانسته رفع بعد صوری نمایند جمعیت این طایفه با وراء جمعیت خلق است اسباب جمعیت خلق باعث تفرقه ایشانست دست در اسباب تفرقه خلق باید زد تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضا جمعیت خلایق این طایفه را جمعیت بخشند از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد و قیاس با حوال فلان فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت درجاتها **ع** فراق دوست اگر اندکست اندک نیست مشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخی را بعد از تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هر چه از ما بتو رسیده است بخلق برسان و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاء الدین خواهی بود و اکثر کار در خدمت علاء الدین کرده اند چنانچه حضرت مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات ایشان را اول در مریدان خواجه علاء الدین میشمارند و ثانیا بحضرت خواجه نقشبند نسبت میدهند بالجمله علاج این تفرقه صحبت ارباب جمعیت است مکرر و موکد نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق نوکری اختیار کرده و صحبت فقرا را گذاشته افسوس هزار افسوس که کسی را از اعلی علیین باسفل سافلین برند امر از دو حال

بیرون نخواهد بود یا در نوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد بدو اگر نخواهند داد بدو ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام **مکتوب صد و بست و ششم** نیز به میر محمد نعمان صدور یافته در ترغیب بر صحبت ارباب جمعیت مخدوما تا که خدمت میر فراموشی گزیدند که به سلامی و پیامی هم یاد آوری نمی نمایند فرصت بسیار است و صرف آن در اهم مهام ضروریست و آن صحبت ارباب جمعیت است لا تعدل بالصحبة شیئا ما کان الا تری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم و بارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان کان ویسا قرنیا او عمر مروانیا مع بلوغهما نهایة الدرجات و وصولهما غایة الکمالات سوی الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة و وحشیة خیرا من صوابهما ببرکة الصحبة و صار عمرو بن العاص افضل من صوابهما لما ان ایمانهما صار الاکبر بالصحبة شهودها برؤیة الرسول و حضور الملک و شهود الوحی و معاینة المعجزات وما اتفق لمن عداهم هذه الکمالات التی هی اصول سائر الکمالات کلها ولو علم ولیس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم یمنعها مانع من الصحبة وما اثر شیئا من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم

بیت سکندر را نمی بخشند آبی + بزور و زر میسر نیست این کار

اللهم وان لم تخلفنا فی هذه البشارة فی قرن هولاء الاکابر فاجعلنا فی البشارة الاخرة محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات والسلام **مکتوب صد و بست و هفتم** نیز به میر نعمان صدور یافته در بیان آنکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است بعضی از یاران به شش گام رسیده اند خدمت میر دعوات فراوان مطالعه فرمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند و از فقرا نیز انجا خبری نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا مرفه الاحوال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد محبت آثارا این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند و جمعی تا پنج گام و طایفه تا چهار گام و فرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب دو گام هم بر درم افادت مینماید فکیف جماعه که بیش قدم باشند بلند همتی در کار است تا به حقیر و نقیر التفات نشود زیاده برین گنجایش وقت نبود والسلام **مکتوب صد و بست و هشتم** بملا طاهر بدخشی صدور یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم التفات به هر چه در دست افتد + مولانا محمد طاهر معذور

اند مولانا یار محمد وجه انتقال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم دارند بروند و
از اهل و عیال خبری بگیرند الباقی عند التلاقی مثل مشهور است دوام احضار و اجتناب از اختلاط با غیار لازم
است همت را بلند باید داشت و به هرچه بدست نباید پرداخت **بیت** ما از پی نوریکه بود مشرق انوار
از مغربی و کوکب منکوزه گذشتیم + فقرا این زمانه اکثر در مقام ربی و اکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم
قاتل است فرّ منهم کما تفرّ من الاسد بر همین طریق ملازم باشند و واقعات را چندان اعتبار ننهند که محل
تاویل را میدان وسیع است زنهار بخواب و خیال گول نشوند **شعر** کیف الوصول الی سعاد و دونها + قلل
الجبال و دونهن حتوف والسلام **مکتوب صد و بست و سوم** نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت
در بیان آنکه ادا نفل اگرچه حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از قبیل لا یعنی داخل لا یعنی است
مکتوب شریف اخوی ارشدی لازال کاسمه طاهرا عن دنس التعلقات رسید ای برادر در خبر آمده است علامة
اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اشتغال به نفلی از نوافل با عراض فرضی از فرایض داخل ما لا یعنی
است پس تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال و بچه چیز است بنفل است یا نیز
بواسطه ادای یک حج نفل مرتکب چندین محظورات باید شد نیک ملاحظه نمایند العاقل تکفیه الاشاره والسلام
علیکم و علی رفقائکم **مکتوب صد و بست و چهارم** نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان
آنکه استطاعت راه شرط وجوب حج است ادای حج با وجود عدم استطاعت نسبت بحصول مطلب داخل
تضییع اوقات است مکتوب شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید لله سبحانه الحمد والمنة که فتوری
در اخلاص و محبت فقرا راه نیافته است با وجود تمادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظمی است
محبت آثارا چون شما رخصت طلبیدید و بر رفتن عزم مصمم گردید در وقت وداع اینقدر مذکور شده
بود با احتمال که شما یا هم نشینان شما درین سفر ملحق شویم هرچند قصد کرده شد استخاره ها موافق نیامد و تجویز
در نیافت مفهوم گشت که ضرورت تقاعد ورزید مصالح فقرا از اول در رفتن شما نبود تا شوق شما را
ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است بی استطاعت تضییع اوقات است امر مهم گذاشته
بامر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست در چند کتابت شما این مضمون را نوشته است رسیده باشد
یا نه معلوم نیست بیشتر نوشته اند **مکتوب صد و بست و پنجم** بمیر صالح نیشاپوری صدور

یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه اند تعالی شانه و عالم را با صانع خویش هیچ
نسبتی نیست الا المخلوقیة والمظهریة و ما یناسب ذلک + اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی عالم چه صغیر و چه
کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالی شانه و مرایای شیون و کمالات ذاتیه او عز سلطانه گنجی بود
مخفی ... سری بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را برنهجی خلق
فرمود که بذات و صفات خویش دوال باشند بر ذات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی
نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و دوال اند بر اسما و شیونات او تعالی حکم باتحاد و عینیت و نسبت
احاطه و سریان و معیت ذاتیه آنجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح
صحو نشئه می ازلی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیة والمظهریة
و احاطه و سریان و معیت علمی میدانند مطابق علما اهل حق اند شکر الله تعالی سعیهم عجب است که جمعی صوفیه
که اثبات بعضی نسبت ذاتیه می نمایند کالاحاطة والمعیة مثلا معترف اند بآنکه از ذات جمیع نسب مسلوب است
حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب می نمایند فهل هذا الا تناقض در ذات مرتبه اثبات نمودن و ازاله آنها
دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط
حقیقی نمیدانند و ماورای او هرچه باشد داخل اسما می شمرند فرد فراق دوست اگر اندک است اندک نیست
درون دیده اگر نیم موست بسیار است + مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم مثلا عالمی نحریر
ذو فنونی خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه ظهور آرد ایجاد حروف و اصوات نماید تا در پرده
آن آن کمالات را جلوه دهد پس درینصورت اینحروف و اصوات دوال را با معانی مخزونه هیچ نسبتی
نیست الا آنکه اینحروف و اصوات مظاهر آن معانی مخفیه است مرایای آن کمالات مخزونه حروف
و اصوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درینصورت غیر واقع
است معانی بهمان صرافت مخزونه اند هیچ تغیری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است
لیکن چون درمیان معانی و این حروف و اصوات دوال نحوی از مناسبت دالیه مدلولیه متحقق
است بعضی معنی زائده از آن و تخیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزونه از آن معانی زائده
منزه و مبرا است آنچه معتقد ماست درین مسئله نیست اثبات امر زائده ورای مظهریت و مرآتیت

نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر است ذات او تعالی فی الحقیقة از نسبت معرا است و از
مناسبت مبرا ما للتراب و رب الارباب باینقدر مناسبت ظاهریت و مظهریت وحدت وجود گویند یا نگویند
فی الواقع وجودات متعدد هست لیکن بطریق اصالت و ظلیت و ظاهریت و مظهریت نه آنکه یک وجود است
ما سوای او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائی است اثبات حقیقت دروی نمودن
از اوهام و خیالات و براهنی برآرد که مقصود سوفسطائی است **مثنوی** چون بدانستی تو او را ز نخست
سوی آنحضرت نسب کردی درست ٭ وانکه دانستی که ظل کیستی ٭ فارغی گر مردی و گر زیستی **مکتوب صد و**
بست و ششم نزد میر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب باید که اهتمام در نفی الهه باطله نماید
چه آفاقی چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آنرا نیز در
تحت نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیت نماید اگر وجود را نیز در آنموطن گنجایش نیست و ما یناسب ذلک
سیادت و نقابت پناها طالب را باید که اهتمام در نفی الهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات
معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه وهم در آید آنرا نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا به
موجودیت مطلوب نماید **مصرع** بیش ازین پی نبرده اند که هست ٭ اگرچه وجود را نیز در آن موطن
گنجایش نیست ما ورای وجود باید طلبید علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که وجود
واجب تعالی زاید است بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای وجود امر دیگر اثبات نا
کردن از قصور نظر است قال الشیخ علاء الدولة فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و این درویش چون از
مرتبه وجود بالا گذرانید تا چندگاه که مغلوب آن حال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب تعطیل
می یافت و حکم بوجود واجب جل شانه نمی کرد چه وجود را در راه گذاشته بود در مرتبه ذات وجود را
گنجایش نمی یافت اسلام او در آنوقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هرچه در حوصله ممکن
در آید بطریق اولی ممکن باشد فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته از حصول فنا فی
الله والبقاء بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزم قلب حقایق بس چون
ممکن واجب نگردد نصیب ممکن غیر از عجز نباشد **فرد** عنقا شکار کس نشود دام باز چین ٭ کانجا همیشه
باد بدست است دام را ٭ بلند همتی همین طور مطلب میخواهد که هیچ از وی بدست نمی آید و هیچ نام و نشان ازو

پیدا شود جمعی هستند که مطلبی میخواهند که از عین خود یابند و قرب معیت باو پیدا سازند مصرع آن پنداشتی
من چنینم یارب یا رب السلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و بست و هفتم

بملا صفر احمد رومی صادر یافته در بیان آنکه خدمت والدین هرچند از حسنات است اما در جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض است
و تعطیل صرف بلکه داخل سیئات است حسنات الابرار سیئات المقربین و ما یناسب ذالک مکتوب مرغوب رسید
عذریکه در باب توقف نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می آید باید کرد خود را مقصر دانست قال
الله سبحانه تعالی وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا و قال الله سبحانه ایضاً
أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ معتقد آن باید بود که اینهمه در جنب وصول مطلب حقیقی بیکاری محض است
بلکه در خود طی منازل سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بیت هرچه
جز عشق خدای احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندنست ٭ حق الله سبحانه بر حقوق جمیع خلایق
مقدم است ادای حقوق اینها امتثالاً لامره سبحانه والا کی مجال آن بود که خدمت او را گذاشته
بخدمت دیگری اشتغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه ما از خدمت
تا خدمت فرق بسیار است مزارعان و فلاحان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان
دیگر است انجا مزارعت و فلاحی بردن عین معصیت است و مزد هر کار باندازه آن کار است فلاحان
با محنت تمام در روزی تنکه اجرت میگیرند و مقرب در ساعت بخدمت حضور مستحق لکها میگردد
مع ذالک او را باین لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و لیس شتان ما بینهما فرخ حسین خلیلی موفق
است خاطر از جانب او جمع دارند زیاده چه نویسم والسلام

مکتوب صد و بست و هشتم

بخواجه مقیم صادر یافته در ترغیب بر بلند همتی و عدم اکتفا بغیر مطلوب حقیقی ٭ خدمت خواجه مقیم دور افتادگان
از مواجهه شکسته نسازند بلکه در زمانند المرء مع من احب النقد سعید مسلک بغایت طویل است و مطلب
غایة کمال رفعت هیچ درها نهایت تشعبست منازل و مطلب همچو سرابیست طالب نما است عیاذاً بالله
سبحانه وسط را نهایت انگاشته یکبارگی غیر مقصد را مقصد دانند و چون را بیچون تصور نماید و از
وصول مطلب حقیقی بازماند همت را البته بلند باید ساخت و به هیچ حاصل سر فرو نمی باید کرد و در ورای
الوراء می باید جست حصول این چنین همت وابسته بتوجه شیخ مقتدیست و توجه او بقدر اخلاص

ومحبت مرید مقتدی است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مکتوب صد و**
بست و نهم بسید نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و همین جامعیت
است که سبب جمعیت اوست کمآء نیل ماء للمحبوبین و بلاء للمحجوبین مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع
ترین موجودات است بواسطه هر جزوی از اجزای و تعلقی و گرفتاری دروی بموجودات متکثره پیدا است
پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس خداوندی جل سلطانه از همه بیش گشت و تعلقات
متعدده سبب محرومی او از همه زیاده آمد و اگر بتوفیق ایزدی عز شانه خود را ازین تعلقات پراگنده جمع سازد
و رجوع قهقری نماید فقد فاز فوزا عظیما و الا فقد ضل ضلالا بعیدا بهترین موجودات بواسطه جامعیت
چونکه انسان است بدترین مخلوقات بواسطه جامعیت هم اوست آئینه او بواسطه جامعیت تمام است اگر
رو بعالم دارد از همه گویند که تیره تر است و اگر روبحق سبحانه و تعالی دارد مصفا است و از همه بیش نما است
کمال آزادی از دولت این تعلقات خاصه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم و بعد ازین انبیا
و اولیا دیگر علی تفاوت درجاتهم صلوات الله و تسلیماته علی نبینا و علیهم و علی اتباعهم اجمعین الی
یوم الدین رزقنا الله سبحانه و ایاکم النجات عن هذه التعلقات بحرمة النبی المصطفی الممدوح بقوله
سبحانه و تعالی ما زاغ البصر وما طغی علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها زیاده برین
موجب ملال است والسلام والاکرام **مکتوب صد و سیم** بجمال الدین حسین صدور یافته در بیان
آنکه تلوینات احوال را چندان اعتباری نیست حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید گرد تلوینات احوال
را چندان اعتبار نیست آن مقید نباشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که از
گفت و شنود و دید و شهود منزه و مبرا است طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند همت بلند
باید داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید فی نفس الامر
پادشاه نیست اما این خواب امیدواری می بخشد طریق نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم وقایع
را اعتبار نمی نهند این بیت در کتب ایشان نوشته **بیت** چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم + اگر حالی از احوال بیاید و برود جای شادی و غم نیست
منتظر حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید بود والسلام **مکتوب صد و سی و یکم** بخواجه

کابلی صدور یافته در بیان علو شان طریقه حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم و شکایت از
حال جماعه که درین طریقه علیه حدثات نموده اند و آن را تکمیل این طریقه دانسته ، الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف شرفه الله سبحانه بتشریفات
اولیائه الکرام بدانند که طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق موصله است و
نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان فوق همه نسبتها است این همه
بواسطه آنست که درین طریق التزام سنت است و اجتناب از بدعت مهما امکن عمل رخصت تجویز نمینمایند
اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت از دست نمیدهند اگرچه بصورت در سیرت متضرر دانند
احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم شرعیه دانسته اند جواهر
نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه مغرور و
مفتون نمیگردند از نص بفص میگرایند و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمیکنند حال ایشان
بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دائمی است
حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة
و لا بیع عن ذکر الله اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقه علیه نیز از کجی
کمالات ایشان انکار نمایند **بیت** قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ، حاش لله که برآرم
بزبان این گله را ، آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز احداثها نموده اند
و روش اصل اکابر از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که با این محدثات تکمیل این طریقه
نموده اند حاشا و کلا کبرت کلمة تخرج من افواههم بلکه در تخریب و تضییع آن کوشیده اند افسوس هزار افسوس
بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه احداث نموده اند و نماز تهجد را بجماعت
میگزارند از اطراف و جوانب در آن وقت مردم از برای نماز تهجد جمع میگردند و بجمعیت تمام ادا مینمایند و این
عمل مکروه است بکراهت تحریمیه جمعی از فقها که تداعی شرط کراهت داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیه مسجد
ساخته زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت میدانند
که دوازده رکعت را ایستاده میگزارند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کند و با آن سیزده

گردد نه چنین است حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند
وگاهی یازده وگاهی نه وگاهی هفت نماز تهجد همراه وتر حکم فرو بیه پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت متعدد را سلام
حکم یک رکعت قیام داده اند منشار امثال این علم و عمل عدم تتبع سنت سنیه مصطفویه است علی صاحبها الصلوة و
التحیة عجب است که در بلاد علما که ماوای این مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج یافته با آنکه ما فقرا
علوم اسلامیه از برکات ایشان استفاضه مینمائیم والله سبحانه الملهم للصواب فرداند کی بیش تو گفتم
غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است والسلام **مکتوب صد و سی و دوم**
بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا که کناسی
فقرا به از صدر نشینی اغنیاست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
ای برادر ظاهرا از صحبت فقرا دل تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چشم شما
پوشیده است فردا خواهند کشاد وغیر از ندامت فایده نخواهد کرد خبر شرط است ای بوالهوس امر تو از دو حال
خالی نیست در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدهند بدو اگر ندهند بدتر اگر بدهند استدراج است عیاذا
بالله سبحانه من ذلک واگر ندهند خسر الدنیا والآخرة نشان حال است کناسی فقرا به از صدر نشینی اغنیا است
امروز این سخن معقول شما شود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوی طعام چرب
وتمنای لباس فاخره شما را درین بلا انداخته هنوز هم هیچ نرفته است فکر اصلاح کنید و هر چه از حق سبحانه
تعالی مانع آید آنرا دشمن دانسته از و فرار نمائید و حذر کنید ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم فاحذروهم
نص قاطع است حقوق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه شما را نصیحتی کرده شود بعمل آرند یا نه من
از اول میدانستم از فضولیهای شما که استقامت بر فقر باین وضع دشوار است شعر وقد کان ما خفت
ان یکونا انا الی الله راجعونا والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
الصلوة والتسلیمات والتحیات انمها واکملها من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر داشتم چون نفیس را
شما در سرگین انداختید انا لله وانا الیه راجعون **مکتوب صد و سی و سوم** نیز بملا صدیق
صدور یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت ملا و بیکه بد
قاصد ارسال داشته بودند رسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت

از رسوم و عادات کاری نمی کشاید و از تحمل و تعلل جز خسارت و حرمان نمی افزاید مخبر صادق علیه من الصلوات
اتمها و من التسلیمات اکملها فرموده هلک المسوفون سوف افعل گویندگان هلاک شدند عمر موجود را صرف امر
موهوم نمودن و موهوم را از برای موجود نگاه داشتن بسیار مستکره است باید که نقد وقت مصروف
اهم امور گردد و نسیه برای مزخرفات لایعنی مدخر باشد حق سبحانه و تعالی ذره بی آرامی بدهد که از آرام لاسوی
و تنبلی نجات یابد [illegible] گفت و گو حاصل ندارد سلامتی قلب طلبند فکر حاصل باید کرد و از مالایعنی اعراض
تام باید نمود بیت هرچه جز عشق خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است و ما علی الرسول
الا البلاغ **مکتوب صد و سی و چهارم** نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف حضرت
حق سبحانه و تعالی در مدارج قرب [illegible] درجات [illegible] کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها غنیمت انّ الوقت سیف قاطع معدوم نیست تا فردا فرصت دهند باید امر اهم را امروز
باید کرد و غیر اهم را فردا باید انداخت حکم عقل اینست نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد
والسلام **مکتوب صد و سی و پنجم** هذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق فی بیان
ان الولایة [illegible] مختصة ببعض الخواص الخاصة اعلم ان الولایة عبارة عن الفناء والبقاء
وهی اما عامة او خاصة [illegible] بالعامة مطلق الولایة و بالخاصة الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة الفناء فیها اتم والبقاء اکمل ومن تشرف بهذه النعمة العظمی فقد لان جلده للطاعة
وانشرح صدره للاسلام واطمأنت نفسه و رضیت عن مولاها و رضی مولاها عنها وسلم قلبه المقلب وتخلص روحه
کلیتها الی مکاشفة حضرة [illegible] مع ملاحظة الشیون والاعتبارات وفی هذا المقام
تشرف بالتجلیات الذاتیة البرقیة [illegible] بکمال التنزه والتقدس عن الکبریاء والتسلسل [illegible] لا بلا تکییف
وضرب من المثال فهذا المقصد هنیئا لارباب النعیم نعیمها ومما ینبغی ان یعلم ان الولایة الخاصة
المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة متمیزة عن سایر مراتب الولایة فی [illegible] العروج
والنزول اما فی طرف العروج فلان فناء الاخفی وبقاءه مختصان بتلک الولایة الخاصة وعروج
سایر الولایات الی الخفی فقط مع تفاوت درجاتها یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام
الروح وعروج البعض الی السر وعروج البعض الآخر الی الخفی وهو اقصی درجات الولایات العامة

امانی طرف النزول فلان الاجساد الاولیاء المحمدیه علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة نصیبا من کمالات درجات تلک الولایة لما انه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اسری لیلة المعراج بالجسد الی ما شاء الله تعالی وعرض علیه الجنة والنار واوحی الیه ما اوحی وشرف ثمه بالرویة البصریة وهذا القسم من المعراج مخصوص به علیه الصلوة والسلام والاولیاء التابعون له بکمال المتابعة لهم السالکون تحت قدمه لهم ایضا نصیب من هذه المرتبة المخصوصة مع

وللارض من کاس الکرام نصیب ✦ غایة ما فی الباب ان وقوع الرویة فی الدنیا مخصوص به علیه الصلوة والسلام والحالة التی حصلت للاولیاء الذین تحت قدمه لیست برویة والفرق بین الرویة وتلک الحالة کالفرق بین الاصل والفرع والشخص والظل ولعل احدهما عین الآخر

مکتوب سی و ششم نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی

مکتوب مرغوب صواب نما فلک چون قاصد اواخر عشره متبرکه رسید بعد از مضی آن بجواب کتابتها پرداخت جواب کتابت خانخانان وجواب کتابت خواجه عبد الله را نیز نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه بالکلیه معقول فقیر نمی شود تا حکمت چه باشد والامر عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آنکه آنرا وسیله قوت دیگر باید ساخت اگر کار به ساختن است درویشی طول امل اگر هست هر چه باشد تخصیص از فرض معلوم نیست که از خواجگی [illegible] پیدا کنند و آشنایی داند [illegible] نوشتن منع و صریح [illegible] اگر جواب [illegible] بنویسید [illegible] مفهوم شود [illegible] تسویف و تاخیر [illegible] که فرصت بسیار غنیمت است

مکتوب سی و هفتم [illegible] افغان صدور یافته در تلویحات نماز که منوط است کمال آن بنهایت النهایات و ما یناسب ذلک

مکتوب مرغوب برادر عزیز [illegible] بوصول پیوست التذاذ در عبادات و رفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصا در ادای صلوة که غیر منتهی را میسر نیست الخصوص در ادای فرایض صلوة زیرا که در ابتدا نهایت بادای صلوة نافله ملتذ می سازند و در نهایت النهایت این نسبت بفرایض منوط میگردد و ادای نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم ادای فرایض است و بس مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد

باید دانست لذتی که در حین ادای صلوات دست میدهد نفس را اصلا در آن حظی نیست در عین این التذاذ او
در ناله و فغان است سبحان الله چه رتبه است مصرع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ امثال ما مردم بوالهوس اگر گفت
و شنود این سخنان هم مغتنم است مصرع باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم ٭ و نیز بدانند که رتبه نماز در رنگ رتبه رویت
است در آخرت نهایت قرب دنیا در نماز است و نهایت قرب آخرت در حین رویت است و بدانند که سائر
عبادات وسائل اند از برای نماز و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام **مکتوب صد و هشتم**
بشیخ بهاء الدین سرهندی صدور یافت در مذمت دنیای دنیه و اجتناب از صحبت ارباب دنیا ٭ فرزندی
ارشدی باین دنیه مبغوضه خرسند نباشند و سرمایه دوام اقبال الجناب قدس خلد اوندی جلسلطانه از دست
ندهند فکر باید نمود که چه چیز میفروشند و چه چیز میخرند آخرت بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانه بخلق باز ماندن
سفاهت و بیخردی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع ضداد است ما احسن الدین و الدنیا لو اجتمعا ازین دو ضد
هر کدام را اختیار کنند و بهره که خواهد خود را الذر و شند عذاب آخرت ابدیست و متاع دنیا قلیل است دنیا مبغوض
حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدس عش ما شئت فانک میت ٭ والزم ما شئت فانک مفارقه
٭ آخر زن و فرزند را باید گذاشت و تدبیر ایشان را بحق سبحانه باید سپرد امروز خود را مرده باید انگاشت و مهمات
ایشان را باو تعالی باید تفویض نمود وَاَوْلَادُکُمْ عَدُوٌّ لَّکُمْ فَاحْذَرُوْهُمْ نص قاطع است
مگر شنیده باشند که خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان
سم قاتل است کشته این سم موت ابدی گرفتار است العاقل یکفیه الاشارة فلیعف التصریح مع المبالغة والتاکید
٭ لقمه چرب ملوک در ازدیاد مرض قلبی میکوشند فکیف الفلاح والنجات الحذر الحذر ثم الحذر من انچه شرط
بلاغ است بتو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ فر من صحبتهم اکثر ما تفر من الاسد فانه یوجب الموت الدنیوی
وهو قد یفید فی الآخرة واختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی و الخسارة السرمدی فایاک وصحبتهم وایاک ولقمتهم
وایاک ومحبتهم وایاک ورؤیتهم وقد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع لغنی لغناه ذهب ثلثا دینه باید اندیشید که
تواضع و چاپلوسی از جهت غنای ایشان است یا چیز دیگر شک نیست که از جهت غنای ایشان است و نتیجه آن
ذهاب ثلث دین است فاین انت من الاسلام و این انت من النجات این همه مبالغه و ابرام بواسطه آنست که
میدانند که لقمه چرب و صحبت ناجنس دل آن فرزند را از تذکر مواعظ و تحمل نصایح در پرده انداخته بکلمه و کلام تا

[illegible]

نخواهد شد فالحذر فالحذر من صحبتهم والحذر الحذر من کیدهم والله سبحانه الموفق نجانا الله سبحانه وایاکم عما لا
یرضی عنه ربنا المتعال بحرمة سید البشر المحمود عن زاغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها والسلام مکتوب صد و سی و نهم بجعفر بیگ تهانی صدور یافته در بیان آنکه جناب نبی را در لسان
که طعن در اهل الله نمایند هجو و نکوهش آن جماعه مجوز است بلکه مستحسن و التفات نامه گرامی مشرف ساخت سبحانه
وتعالی ایشانرا سلامت دارد که تفقد حال فقرا میفرمایند و حضور و غیبت یکسان میدارند هجو کفار و اشرار
جزای ایشان کمال بی سعادتی در هجو و نکوهش اهل اسلام مبالغه نموده اند حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام
بعضی از شعرای اسلام را مامور فرموده اند که هجو کفار نگونسار نمایند آن شاعر در حضور آن سرور علیه وعلی آله من الصلوات
افضلها ومن التسلیمات اکملها بر بالای منبری برآمده اشعار هجویه کفار را میخواند آن سرور در حق او میفرموده اند که روح
القدس معه دوست ما را میکه هجو کفار میکنند ملامت داند و ذلک از مغتنمات عشق است اللهم اجعلنا منهم بحرمة
سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و چهلم بملا احمد معصوم کابلی صدور یافته در
بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است و محبت آثار رنج و محنت از لوازم محبت است اختیار فقر
درد و غم لازم است بیت غرض از عشق توام چاشنی درد و غم است ＊ ورنه زیر فلک اسباب تنعم چه کم است
دوست او را بهمگی میخواهد تا از غیر او بکلیه انقطاع حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است و ساز در سوز
و قرار در بیقراری و راحت در جراحت و نعمت در نقمت [illegible] للمبتدی در یاد محنت اندوختن است تمام خود را
بمحبوب باید سپرد و هرچه از او بیاید باشد برضا باید قبول کرد و ابرو نباید پیچید طریق زندگانی درین [illegible]
تا تواند استقامت ورزید بلا فتور و تفقد است مشغولی شما خوب شده بود اما بیش از قوت نفس [illegible]
منعم نیست اگر اندکی خود را ازین ترددات جمع سازند بهتر از بیشتر خواهد شد باید که این اسباب تفرقه را علاج
اسباب جمعیت دانند تا توانند کاری کرد والسلام مکتوب صد و چهل و یکم بملا محمد قاسم صدور یافته در بیان
آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است و حضرت حق سبحانه وتعالی ترقیات کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات از احوال قلبی گاهی نمینویسند که چه صورت دارد البته از آن باخبر
مینوشته باشند که موجب توجه غائبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر احوال ترقی مفهوم
نشود غم نیست جمله استقامت بر اخلاص است امید است که کار سنین بساعات میسر گردد والسلام

مکتوب صد و چهل و دوم بملا عبدالغفور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران
اگر اندک بدست افتد اندک نیست • مکتوب شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت
فقرا و توجه باین طائفه از جلیل نعم و اعلی مواهب است جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بران سوال مرجو است نیازی که بدرویشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده
شد طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از انجا فرا رسیده بود از ان هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در ان
فتوری رفته باشد **بیت** یکچشم زدن خیال و پیش نظر • بهتر ز وصال خوبرویان همه عمر • از نسبت
این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیراکه نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج است
مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا • اما ازین فتور غم نیست چون رشته محبت بجمله این نسبت
قوی است فرجی که مدتی پوشیده شده است ارسال داشته شد گاه گاه آنرا بپوشند و با ذکر بدارند که فوائد
بسیار از ان متوقع است هرگاه مداومت بر ان پوشند با وضو بپوشند و تکرار سبق نمایند امید است که جمعیت تمام
رو دهد هرگاه چیزی نویسند باید که اول از احوال باطن خود نویسند که احوال ظاهری را باحوال باطن از خیر اعتبار
ساقط است **مصرع** از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است • ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوة و السلام ظاهرا و باطنا • **مصرع** کار این است غیر این همه هیچ • **مکتوب صد
و چهل و سیوم** بملا شمس الدین صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف
نکنند • محبت فقرا و ولا آثار [illegible] فوق باشند که موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند و بجز رضاء مولی عز و جل
نمایند که آخر غیر از ندامت و پشیمانی امری دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خیر شرط است پنجوقت نماز
بجماعت ادا نماید و حلال از حرام امتیاز کنند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات لذات فانیه و تنعمات هالکه منظور نظر نباشد و الله سبحانه الموفق للخیرات •
مکتوب صد و چهل و چهارم بحافظ محمود لاهوری صدور یافت در بیان معنی سیر و سلوک و بیان آنکه
السیر الی الله و سیر فی الله [illegible] و سیر دیگر [illegible] و سیر است • حضرت حق سبحانه و تعالی در مدارج کمالات ترقیات
بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات • **مصرع** از هر چه
میرود سخن دوست خوشتر است • سیر و سلوک عبارت از حرکت علمیه است که از مقولات است از حرکت اینی

گنجایش ندارد و لیس سیر الی الله عبارت است از حرکت علمیه است که از علم سافل بعلم عالی میرود و ازان عالی باعلا
الی
دیگران ینتهی الی علم الواجب تعالی بعد طی علوم الممکنات کلها و زوالها بالمرة و بعده بالفنا [illegible]
فی الله عبارت از حرکت علمیه است در مراتب وجوب از اسما و صفات و شیونات و اعتبارات و تقدیسات و
تنزیهات الی ان ینتهی الی المرتبة التی لا یمکن التعبیر عنها بالعبارات ولا الاشارة الیها بالاشارة ولا التسمی [illegible]
بالکنایة ولا یعلمها عالم ولا یدرکها مدرک و هذا السیر یسمی بالبقا و سیر الی الله بالله که سیر ثالث است نیز عبارت است
از حرکت علمیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و ازان اسفل باسفل الی ان یرجع الی الممکنات [illegible]
القهقری و ینزل من علوم مراتب الوجوب کلها و هو العارف الذی نسی الله بالله [illegible]
هو الواجد الفاقد و هو الواصل المهجور و هو القریب البعید و سیر رابع که سیر در اشیا است عبارت از حصول علوم
اشیا است شیئا فشیئا بعد زوال علوم الاشیا کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول والثالث
للسیر الثانی کما لا یخفی و سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل الفنا و البقا است که عبارت از ولایت است و سیر
ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیا مرسل است صلوات الله تعالی و تسلیماته علی
جمیعهم عموما و علی افضلهم خصوصا و تابعان کمل ایشان را ازین مقام بزرگوار نصیبی است علیهم [illegible]
قُلْ هٰذِهٖ سَبِیْلِیْٓ اَدْعُوْٓا اِلَی اللّٰهِ عَلٰی بَصِیْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ الآیة
حدیث بدایت و نهایت که مقصود ازان تنویر و تشویق طالبان است برسالة [illegible]
کوری سود اشان و السلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات

مکتوب صد و چهل و پنجم بملا عبدالرحمن مفتی صدور یافته در بیان آنکه مشایخ طریقت نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تاثر بعضی از [illegible]
این طریقت ببدعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و یرحم الله عبدا قال آمینا مشایخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتدای سیر از عالم امر اختیار
کرده اند و عالم خلق را ضمن این سیر قطع می نمایند بخلاف مشایخ سائر طرق که ابتدای سیر ایشان از عالم خلق
است و بعد از قطع عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند ازین است که طریق نقشبندیه اقرب طرق است
ملاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت عرقیاس کن ز گلستان من بهار مرا [illegible]

از طلاب این طریقه علیه که با آنکه ابتدا سیر ایشان از عالم امر است بسرعت متاثر نشوند و التذاذ و حلاوت
که مقدمه جذبه است بزودی پیدا نکنند و جهتش آنست که عالم امر در ایشان بنسبت بعالم خلق ضعیف افتاده است
و این ضعف سد راه سرعت تاثیر و تاثر شده و این بطور تاثر تا زمانی متحقق است که عالم امر در ایشان بعالم
خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد و علاج این ضعف مناسب این طریقه علیه تصرف تام است مر صاحب
تصرف تام را و علاجیکه مناسب طرق دیگران است تقدیم تزکیه نفس است و ریاضات و مجاهدات شاقه
که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باید دانست که بطور تاثر علامت نقصان
استعداد نیست گروهی باشند تام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند والسلام **مکتوب صد و چهل و ششم**
بشرف الدین حسین صدور یافت در نصیحت بر تکرار سبق ◦ مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول یافت
لله سبحانه الحمد والمنة که بسعادت یاد فقرا مستعد اند سبقی که گرفته بودند تکرار آن وقت را معمور دارند
و فرصت را از دست ندهند مبادا از ذکر و فکر فانیه از جا ببرد و طمطراق زایله بی حلاوت سازد بیت
همه اندر زمین هوا نیست ◦ که تو طفلی و خانه رنگین است ◦ چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه و تعالی بنده را
در عنفوان شباب توفیق توبه کرامت فرماید و بران استقامت بخشد توان گفت که تنعمات تمام دنیا در جنب
این نعمت حکم شبنمی دارد در جنب دریای عمیق چه این نعمت موجب رضای مولی است سبحانه که فوق
جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی ورضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب صد و چهل و هفتم** بخواجه اشرف کابلی
صدور یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن با حق سبحانه و تعالی
مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بعضی
از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر از این بزرگواران
پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طائفه ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خراز گوید قدس سره تا نرهی
نیابی و تا نیابی نرهی ندانم کدام پیش بود راقم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یکزمان متحقق ممکن
جائز نیست که گسستن از پیوستن جدا باشد و پیوستن بی گسستن هویدا گردد نهایت ما فی الباب اگر خفائی
هست در تقدم ذاتی است و تعیین علیه یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره باعتبار زمان تانی

بطور تاثر علامت نقصان
استعداد نیست

بنا یدو میفرماید که سبقت ازان طرف نکوست بلی اما جمعی که گسستن را مقدم داشته اند انکار این سبقت نمی نمایند
مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم باشد بر گسستن
و ظهور تام مؤخر ازان برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد اما نظر طائفه اولی بلند است که قلیل را هیچ چیز
اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملهم للصواب
بهر حال منظم گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدونها خرط القتاد مرتبه
اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله و بمجموع این دو سیر مرتبه ولایت و کمال میرسد علاوه
تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و وصول بدرجه دعوت **مصرع** ع بانگ دو کردم
اگر در ده کس است * **مکتوب صد و چهل و هشتم** بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه
صاحب تمنای بیحاصل است و در بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشائخ و امدادات ایشان مغرور
نشوند که صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است * دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول از حصول
و سری نیا نموده و مکتوب ثانی از تشنگی و بیحاصلی بحمد الله سبحانه که عبرة مرخاتم است صاحب تمنای بیحاصل
است و آنکه خود را بیحاصل دانست واصل است بارها بشما گفته شده است که زنهار بتوسط روحانیات مشائخ و
امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صورت مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا است که بان صور ظهور
نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراگنده ساختن موجب خسران است عیاذا بالله سبحانه
ثانیا آنکه مکرر دو سه کرت بشما گفته ایم که سررشته کار مختصر بگیرند تا بسرعت سرانجام یابد امر ضروری را گذاشته
بامر لاطائل پرداختن از عقل و از اندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد رای خود اید سخن کسی در شما کم است
که موثر افتد شما دانید ما علی الرسول الا البلاغ * **مکتوب صد و چهل و نهم** نیز بملا صادق کابلی صدور
یافته در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب تعالی اشیا را بهر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر
بر سبب متعین دوخته شود * اخوی مولانا محمد صادق عجب است که این همه خود را در عالم اسباب وا گذاشته
است هر چند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را باسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب
معین دوخته شود **مصرع** گر دری بسته شد صد در دیگر بگشاید این قسم کوته نظری لایق ارباب همت نیست
مطلب از امثال شما مردم بسیار مستهجن است ساعتی بحال خود فرو باید رفت و این شناعت را باید دید

ندکسوت فقرا این همه تلاش و تحصیل مفوضه حق جلشانه چه بلا ستنکر است عجب است که این ستکره را در نظر
شما چه طور زیبا نموده اند تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف ساختن
و عمر را در پی آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است هزار افسوس که از کسیکه
در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خبر شرط است ما علی الرسول الا البلاغ از گفت و شنود مردم آزرده نشوند چیزیکه
بشما نسبت نمایند هرگاه در شما نباشند هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم کسی را بد دانند و فی الحقیقت
نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطر است والسلام مکتوب صد و پنجاهم بخواجه محمد قاسم صدور
یافت در بیان آنکه شایان مطلوبیت نیز حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست به التفات نامه اخوی
خواجه محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از تشتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری
دلتنگ نشوند که کراهت آن نمیکنند زیرا که این تشتت در معرض فنا است مرضی حق سبحانه و تعالی میباید برد
در ضمن عسر یسر باشد بالیسر شایان مطلوبیت از ذات واجب الوجود نیست جلشانه خصوصا امثال شما مردم
عزیز را مع ذلک اگر بجد هستی و کاری اشارت نمایند منت در سعی آن خواهد کوشید والسلام مکتوب صد و
پنجاه و یکم به میر مومن بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
در بیان معنی یاد داشت که مخصوص این اکابر است ۵ از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است : یاد داشت
از طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور حضرت
ذات است تعالی و تقدس بی تخلل حجب شیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتی
حجب تمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب تمام از پیش حضرت
ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شیون و اعتبارات می آید پس نزد این اکابر
از خیر اعتبار ساقط است لیکن محل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقیه عبارت از ظهور حضرت
ذات است بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر گردد و فنای کمل را در آن مقام اثبات
میکنند دائمی گردد و حجب هرگز رجوع نکنند و اگر رجوع کند حضور بغیبت متبدل خواهد گشت و یاد داشت
نخواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجه اتم و اکمل است و اکملیت فنا و اتمیت بقا
باندازه اتمیت و اکملیت شهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا : مکتوب صد و پنجاه و دوم

بسیادت ولقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین طاعت حق است سبحانه
و ما یناسب ذلک قال الله سبحانه وتعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانه وتعالی
اطاعت رسول را عین طاعت خود فرموده پس طاعت خدای عز وجل که غیر طاعت رسول باشد
اطاعت او نیست سبحانه واز برای تاکید وتحقیق این معنی کلمه قد آورد تا بوالهوسی در میان این دو طاعت
جدای پیدا نکند ویکی را بر دیگری نگزیند ودر جای دیگر حضرت حق سبحانه وتعالی شکایت میکند از حال
جماعه که در میان این دو طاعت تفرقه مینمایند کما قال سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله ورسله
ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون
حقا . آری بعضی از مشایخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت وغلبه حال سخنان گفته اند که مؤول
تفرقه اند میان این دو طاعت ومشعر اند باختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که سلطان محمود
غزنوی در ایام پادشاهت خود نزدیک بخرقان فرود آمده بود واز بخبا و کلامی خود را بخدمت شیخ
ابوالحسن خرقانی فرستاد والتماس نمود که حضرت شیخ بدیدان وی بیایند و بکلامی خود گفت که اگر از شیخ
توقفی فهم کنند کریمه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم برخوانید چون وکلای شیخ توقف
فهمیدند کریمه مذکوره را برخواندند شیخ در جواب فرمودند که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمنده اطیعوا الرسول
ام وبا طاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ طاعت حق را سبحانه غیر طاعت رسول دانسته
این سخن از استقامت دور است مشایخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه مینمایند ودر جمیع مراتب
شریعت وطریقت وحقیقت طاعت حق سبحانه را طاعت رسول میدانند واطاعت حق سبحانه
که در غیر طاعت رسول است علیه الصلوة والسلام عین ضلالت می انگارند ونیز منقول است که شیخ
در شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی داشتند وسید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بودند
اتفاق دران اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم داد وسید از
آمد بسید فرمودند که تعظیم شما بواسطه محبت رسول است علیه الصلوة والسلام وتعظیم این مجذوب بواسطه
محبت حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند وغلبه محبت حق را سبحانه
بر محبت رسول علیه الصلوة والسلام اگر سکر حال میدانند وجز فضولی نمی انگارند اما انچه درست است

که در مقام کمال که مرتبهٔ ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که تعبیر از مقام نبوت است
محبت رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی طاعة الرسول التی هی عین طاعة الله سبحانه **مکتوب صد و**
پنجاه و سیوم بمیان شیخ مزمل صدور یافته در بیان خلاصی تام از رقیت ماسوای که مربوط بفنای
مطلق است ، کتابتی که ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ذی الانعام و المنت که طالبان خود را در طلب
بیقرار و بی آرام میدارد و درین بی آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تام از رقیت اغیار
وقتی میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود و نقوش ماسوی را بالکل از آئینهٔ دل محو سازد و تعلق
علمی و حبی او را بهیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی ورا مقصودی و مرادی نباشد و دونه خرط
القتاد هر چند یکان بی تعلقی دارد اما ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا **مصرع** این کار دولت است کنون
تا کرا رسد گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید ه بهر چه از دوست
وا مانی چه کفر آن حرف چه ایمان ، بهر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا ، غربت شما تطوعا
اینجا باید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در حضرت چون توقف خواهند و اگر نا اهل چه احتیاج
حضرت مرضی حق سبحانه را می باید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای ایشان
چه خواهد بود ع طفیل دوست باشد هر چه باشد مقصود حق را سبحانه باید داشت با او هر چه جمع شود
سود اگر نشود گو نه شود ع رضا ترا بجا و تو در کل بکری ، والسلام **مکتوب صد و پنجاه و چهارم**
نیز بمیان مزمل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت ، حق سبحانه و تعالی
با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فنهلک ولا اقل منها فنضیع
هر بلائی که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد
اگر بت پرستند فی الحقیقت خود را میپرستند که افرأیت من اتخذ الهه هواه ه از خود چو گذشتی همه عیش است
و خوشی دع نفسک و تعال همچنانکه از خود گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که یافت
اینجاست در برون خود یافت نمی باشد ه با تو در زیر گلیم است هر چه هست ، همچو نابینا مبر هر سوی
دست ، سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب در قرب اگر شهود است در خود است و اگر معرفت
است هم از خود و اگر حیرت است هم در خود بیرون خود قدمگاهی نیست سخن بکجا رفت مباد ساده دلی

از اینجا حلول یا اتحاد فهم کنند و بورطهٔ ضلالت روند اینجا حلول کفر بود و اتحاد هم پیش از تحقق با این مقام تفاوت
ممنوع است رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامت علی الطریقة المرضیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند و وجود و عدم از
مساوی دانند والسلام والاکرام **مکتوب صدوپنجاه وپنجم** نیز بیان شیخ ... یافته ...
رجوع باصل خود و حق سبحانه وتعالی با خود دارد ٥ بعد از خدای هرچه پرستند ... است ...
انچه بهیچ اختیار کرده غره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت دهلی مشرف گشت و محمد ...
نیز همراه است چند روز اگر اراده فقیر او تند موافق است اینجا بسر برده بسرعت متوجه وطن اصلی خواهد شد
حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره یکبار و ناصیه بدست او دارد و ما من دابة الا هو اخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم این التمر گر آنکه ففروا الی الله گفته در دی بوی بگریزند بهرحال
صاحب اصل الشیء فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد ٥ هرچه جز عشق خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است **مکتوب صدوپنجاه وششم** نیز بیان منزل ... یافته
در ترغیب صحبت اهل الله کتابتیکه بدست قاضی زاده عبدالله فرستاده بودند رسانید الحمد لله
والمنة که صحبت فقرا اندک وقت دارند و بحکم المرء مع من احب از ایشانند ماه رجب هرچند بحسب اوقات از مکان
نزدیک است اما بسی دور است ٥ فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ... اگر نیم موست
بسیار است چون بواسطهٔ رعایت حقوق ارباب حقوق انهمنی را اختیار کرده اند ما لطف کنند فقیر
تا ماه رجب شاید اینجا باند والله سبحانه اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بهرحال چند روزه عمر
بفقرای باید گذرانید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه عز و
نص قاطع است که حق سبحانه وتعالی حبیب خود را علیه من الصلوة اتمها ومن التحیات اکملها بان امر فرمود
عزیزی بیفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و تا ترا
نیافت ایشان را نشناخت رزقنا الله تعالی وایاکم صحبت هذه الطائفة العلیة الشریفة **مکتوب**
صدوپنجاه وهفتم بحکیم عبدالوهاب صادر ... در بیان آنکه چون کسی پیش درویشان برود
باید که خود را خالی کرده رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد در مرتبه تمام ...

قدم رنجه نموده آمده اید و زود برخاسته رفتید فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده
شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از عداد خارج
است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار افلاس خود باید نمود تا الیشان [illegible]
آید و راه افاضه کشاید سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد امتلا را جز علت بار نیست و استغنا را جز طغیان
کار نه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر شکسته
پس توجه با نیاز شرط آمد مع ذلک درین اوان که طالب علمی آمد [illegible] رش بجانب ایشان [illegible]
بخاطر رسید که چون مجرد آمدن ایشان را مهم خفی هست پس از جانب خود مهما امکن ادا رحق باید نمود و لا جرم
بزبان قلم از جهت تدارک ما مضی و تلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال املا نموده بجانب ایشان
ارسال داشت والله سبحانه الملهم للصواب الموفق للسداد سعادت آثارا آنچه بر ما و شما لازم است تصحیح
عقائد بمقتضای کتاب و سنت بر نهجیکه علماء اهل حق شکر الله تعالی سعیهم از کتاب و سنت آن عقائد را
فهمیده اند و از آنجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران
نباشد زیرا که هر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از آنجا اخذ مینماید و بحال
انه لا یغنی من الحق شیئا و ثانیا علم باحکام شرعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب و ثالثا عمل
بمقتضای این علم است و رابعا طریق تصفیه و تزکیه که مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی اسرارهم
تا تصحیح عقائد ننمایند علم باحکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نباید و تا این
هر سه میسر نگردند حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با متممات و مکملات اینها کالسنة
تکملة الفرض هر چه هست از فضول است و داخل دائره ما لا یعنی و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه
و اشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و پنجاه و هشتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافته در بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب

تفاوت الاستعداد و اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات والتفاوت فی
الکمال قد یکون بحسب الکمیة و قد یکون بحسب الکیفیة و قد یکون بهما معا فکمال البعض مثلا بالتجلی الصفاتی
و کمال الآخرین بالتجلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افرادهما و کذلک التجلیین و بین اربابهما ایضا [illegible]

البعض بسلامة القلب و تخلص الروح و کمال الاخیرین بالشهود السری ایضا و کمال الثالث بذلک البعض
و بالحیرة المنسوبة الی الخفی و کمال الرابع بذلک الاربع و بالاتصال المنسوب الی الاخفی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم و بعد حصول الکمال فی ای مرتبة کانت من المراتب المذکورة اما رجوع القهقری او
ثبات و استقرار فی ذلک الموطن الاول هو مقام التکمیل و الارشاد و رجوع من الحق الی الخلق للدعوة
و الثانی هو موطن الاستهلاک و العزلة من الخلق و السلام اولا و آخرا **مکتوب صد و پنجاه و نهم**
بشرف الدین حسین بدخشی صادر شده در عزا هر چند آلام و مصائب بظاهر تلخ است و مولم جسم لیکن
بباطن شیرین است و لذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف نقیض واقع شده اند الم یکی
مستلزم لذت دیگری است پس فطرتی که در میان این دو نقیض و لوازم آنها تمیز نتواند کرد از بحث
خارج است و قابلیت ندارد اولئک کالانعام بل هم اضل **بیت** اگر از خویشتن چون نیست چندین بیخبر
دارد از چنان خیال در چنین شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده باشد و عالم امر او تابع
عالم خلق گشته تا این معما را چه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع قهقری نماید و امر از خلق جدا نشود جمال
این معرفت جلوه گر نگردد و حصول این دولت وابسته بموتی است که پیش از موت جبلی میسر می‌گردد
و مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم از آن بفنا تعبیر کرده اند **بیت** خاک شو خاک تا بروید گل که بجز
خاک نیست مظهر گل کاشکی کسیکه پیش از مردن نمرد مصیبت او باید داشت و عزا او باید آورد خبر ارتحال
والد مرحوم شما که به نیکنامی شهرت داشتند و شیوه امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت میکردند مسلمانان
را موجب حزن و مستلزم اندوه گشت انا لله و انا الیه راجعون آن فرزندان شیوه صبر را پیش گرفته بیشتر
از بازماندگان بصدقه و دعا و استغفار ممد و معاون باشند که وقتی مرده احتیاج بسیار بامداد احیا دارد
[illegible] ما المیت [illegible] الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من
اب او ام [illegible] فاذا لحقته کان احب الیه من الدنیا و ما فیها و ان الله لیدخل علی اهل القبور من دعاء
[illegible] الجبال و ان هدیة [illegible] الاستغفار لهم و الصدقة [illegible]
[illegible] علیه الصلاة و السلام **مکتوب صد و**
[illegible] خود [illegible] الطاف [illegible]

مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام اینها و کمال نقصان هر
طائفه از اینها ۂ مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند طائفه اولی قائلند بانکه عالم بایجاد
حق سبحانه در خارج موجود است و هر چه در دست از اوصاف و کمال همه بایجاد حق است سبحانه
و خود را هیچ بیش نمیدانند بلکه شیئیت هم از دست غرشانه در بحر نیستی چنان گم میکردند که نه از عالم
خبر دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریت
است و این دید عاریت بر وی چنان غالب می آید که درست جامه را با اصل نمی بیند و خود را برهنه می یابد
و اگر همچنین شخصی را از بی شعوری و سکر بشعور و صحو آرند و به بقاء بعد الفنا مشرف سازند هر چند جامه را
با خود می یابد اما بیقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون در علم مندرج است و گرفتاری و تعلق
که بان جامه داشت هیچ نمانده و همچنین است حال شخصی که اوصاف کمالات خود را در رنگ جامه عاریت
می انگارد اما میداند که این جامه در وهم است در خارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید غالب می آید
بحدیکه آن لباس وهمیه را درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن جامه
وهمیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فنای شخص اول اتم است و بقای مترتب بران اکمل کما لا یخفی عمن
قریب انشاء الله تعالی و این بزرگواران در جمیع معتقدات کلامیه بر وفق کتاب و سنت و اجماع ثابت
شده اند بعلما اهل سنت و جماعت متفق اند و فرقی نیست در میان متکلمین و ایشان الا آنکه متکلمین
انچه را علما و استدلالا درمی یابند و ایشان کشفا و ذوقا و ایضا این بزرگواران عالم را حق سبحانه
بغایت تنزیه هیچ نسبت اثبات نمیکنند و جمیع نسبت را سلب میکنند فکیف العینیة والجزئیة تعالی شانه
الا النسبت مولیة و عبودیت صانعیة و مصنوعیة بلکه در غلبه حال این نسبت را هم گم میکنند این بزرگان
بفنای حقیقی مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکنند و مظهر تجلیات بی نهایت میگردند طائفه
دیگر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قائلند بانکه عالم در خارج موجود است لیکن بطریق ظلیت
نه بطریق اصالت و وجود اینها قایم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخصی سایه
ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت و اراده
و غیرها حتی که لذت و الم لیس اگر بالفرض آن سایه بر آتش افتد و با آن متالم شود عقلا و عرفا نخواهند گفت

گر آن شخص متألم شود چنانچه طائفه ثالثه بان قائلند علی هذا القیاس جمیع افعال و همه که از مخلوقات
صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانکه سایه بارادهٔ خود حرکت کند نمیتوان گفت
که شخص متحرک شد آری میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است
که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفه ثالث قائلند بوحدة وجود یعنی در خارج یک موجود
است و لیس الا آن ذات حق است سبحانه و عالم را در خارج اصلا تحقق نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعیان
ما شمت رائحة الوجود و هرچند این جماعه هم عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان
در مرتبه حس است فقط و در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را عز و جل متصف بصفات
وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در مرتبه همان ذات اند را باحکام ناقصه
ان مرتبه متصف میسازند و متاذی و متألم همان ذات عزشانه را میدانند لیکن در پردهٔ این ظلال موهومه
متوهمه و محظورات عقلا و شرعا بریشان بسیار وارد میشود که در جواب آنها تمحلات و تکلفات مینمایند هرچند
این طائفه واصل و کامل اند علی تفاوت درجات الوصول الکمال ما خلق راسخان ان فیها الابتلاآت
لیکن او بجا و بیهوده گرده بزندقه رسانید و طائفه اولی اهل و اتم اند و اعلم و اوفق اند بکتاب و سنت اما
اهلیة و افضلیة ظاهر است و اکملیة و اتمیة بنابر آنست که بعض مراتب وجود انسانی بنهایت لطافت
و تجرد و مبدا مشابهت و مناسبت تمام دارند کالخفی و الاخفی این جماعه که با وجود فنا هر یکی این
مراتب را از مبدا جدا نتوانستند کرد تا تجلیات و آثار وجود نفی آن کنند بلکه نزد ایشان ممتزج
و متشابه ماند و خود را حق یافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و ما را اصلا وجودی نیست اما
چون تعدد آثار خارجیه متحقق بود بالضرورت بثبوت علمی قائل شدند و از همین باست که اعیان را برزخ
بین الوجود و العدم میگویند چون بعض مراتب وجودات مخلوقات از مبدا جدا نساختند قائل بوجود
وجود او نا شده به برزخیت گویا شدند و رنگ وجوب در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم
رنگ ممکن است مشابه بواجب و لو فی الصورة و الاسم و اگر آن رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را جدا
جدا میساختند هرگز خود را حق عز و جل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود قائل نمیگشتند
و تا آنکه اثری ازین کس باقی نماند خود را حق ندانند هرچند بدانند که اثری از من باقی نمانده است

این نیز از کوتاه نظری دوست وطائفه ثانیه هرچند این مراتب را هم از مبدا رجدا دیدند و بکلمه لا آوردند نفی آن ننمودند اما بواسطه ظلیت واصالت بیخبری از بقایای وجود انها ثابت ماندید نسبت ظل را با اصل رشته تعلق بسیار قوی ست این نسبت از نظر شان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه کمال مناسبت ومتابعت حضرت رسالت خاتمه علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها جمیع مراتب ممکن را از واجب جدا ساختند وهمه را تحت کلمه لا در آورده نفی نمودند وممکن را بواجب هیچ مناسبتی ندیدند وهیچ نسبت را باو اثبات نکردند وخود را غیر از عبد مخلوق غیر مقدور نشناختند واو را غیر شان خالق ومولای خود دانستند خود را مولا دانستن و باظلال وانگاشتن بزرگواران بسیار گران ودشوار می آید للتراب ورب الارباب این بزرگواران اشیا را بواسطه آنکه مخلوق حق اند سبحانه دوست میدارند ومحبوب نظر شان می در آید وهمین وسطه که مصنوع حق اند وافعال آنها نیز مصنوع اوست جلشانه تمام انقیاد وتسلیم اشیا میکردند وبرافعال آنها انکار نمیتوانند کرد الا بانکار شریعت چنانچه ارباب توحید را بواسطه مظهریت بلکه عینیت اشیا نسبت بحق سبحانه را ازین قسم محبت والقیا د دست میدهد شتان مجرد مصنوعیت ومخلوقیت آنها دست میدهد ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا بعین مجمع با ناید که محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات ومخلوقات وعبید او را تا کمال محبت محبوب بدانکه دوست میدارد و محبوب نمی انکار واین طائفه علیه را از مقام عبدیت که نهایت جمیع مقامات ولایت است بهره تمام است وکدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است که تمام کشف ایشان موافق کتاب وسنت وظاهر شریعت است وسر موی از ظاهر شریعت مخالفت بر نیها راه نیافته است اللهم اجعلنا من محبیهم ومتابعیهم بحرمت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه واله وسلم وبارک درویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود از زمان صبی علم این توحید داشت وبیقین پیوسته بود هرچند حال نداشت وچون درین راه در آمد اول راه توحید منکشف شد ومدتی در مراتب این مقام جولان نمود وعلوم بسیار که مناسب این مقام بود ند فایض گشتند ومشکلات وواردات که برارباب توحید وارد میشوند همه منکشوف وعلوم فائضه حل شدند بعد از مدتی نسبت دیگر بر این درویش غلبه آورد ودر غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسن ظن بود

بانکار مدتی متوقف بود آخر الامر کار بانکار انجامید و نمودند که این پایه پایانست رجعت بمقام ظلیت برد
اما درین تکرار نفی اختیار بود و منجوهست که ازان مقام برآید بواسطهٔ آنکه مشایخ عظام بانمقام اقامت داده
وچون بمقام ظلیت رسید و خود را و عالم را ظل یافت چنانکه طائفهٔ ثانیه بآن قایلند از روی آن شهود
که کاشکی ازین مقام نبرند که کمال در وحدت وجود میدانست و اینمقام فی الجمله با وی مناسبت دارد
اتفاقاً از کمال عنایت و غریب نوازی ازانمقام هم بالا بردند و بمقام عبدیت رسانیدند این زمان
کمال اینمقام در نظر آمد و علو آن واضح گشت و ازمقامات گذشته تایب و مستغفر شد و اگر آن درویش را
باین طریق نمیبردند و فوقیت بعضی را از بعضی نمی نمودند تنزل خود را درهمینمقام میدانست چه نزد او
بالاتر از توحید مقام دیگر نبوده والله یحق الحق وهو یهدی السبیل باید دانست که انتفا در علوم
و معارف جدا در مکتوبات و رسائل که ازین درویش بارها از هر سالک صادر شده است باعتبار
حصول مقامات متفاوته است که در هر مقام علوم و معارف جدا است و هر حال را قال علاحده لیس حقیقت
تدافع و تناقض در علوم نباشد تغییر احکام شرعیه است فلا تکن من الممترین وصلی الله تعالی علی
سیدنا محمد و آله وسلم **مکتوب صد و شصت و یکم** بملا صالح بدخشی کولابی صدور یافته در بیان آنکه
مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است ؛ مقصود از طی
منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است تا نفس مطمئنه نگردد نجات
متصور نیست و نفس بمرتبهٔ اطمینان نرسد تا سیاست قلب وی نه گمارند و سیاست قلب وقتی میسر شود
که قلب از کاری که پیش خود داشت فارغ گردد و سلامتی از گرفتاری دون حق سبحانه حاصل کند
و علامت سلامتی از گرفتاری نسیان ماسوای وست تعالی و تقدس تا سر مو از غیر آگاه است آن
سلامتی گمراه است فطوبی لمن سلم قلبه لربه سعی لازم است تا بسلامتی قلب مشرف گردد و باطمینان
نفس انجامد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام **مکتوب صد و شصت
و دویم** بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان و بیان مناسبت
او با قرآن المجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است و بیان جامعیت آن که فطار آن مستحب
است و ما یتعلق ذلک باسمه سبحانه شان کلام که از جملهٔ شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

ذاتی و شیونات صفاتی است چنانچه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات
و برکات است و هر خیر و برکت که هست مفاض از حضرت ذات است تعالی و تقدس و نتیجهٔ شیونات اوست سبحانه
و هر شر و نقص که بوجود می آید منشا آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک من حسنة فمن الله
وما اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک
نتیجهٔ آن کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان
جامعه است پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است
و این ماه جامع جمیع خیرات که نتائج و ثمرات آن کمالات اند و همین مناسبت باعث نزول قرآن
درین ماه شد شهر رمضان الذی نزل فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبدهٔ این ماه است
آن لب است و این ماه در رنگ قشر آن پس هر که درین ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات
این بهره مند شود تمام سال بجمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا الله سبحانه
للخیرات والبرکات فی هذا الشهر المبارک ورزقنا الله سبحانه النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت
علیه الصلوة والسلام والتحیة فرموده است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة و سرور افطار صوم
بتمره کرده اند و در بودن آن ثمره برکت آنست که شجرهٔ آن نخله است بعنوان جامعیت صفت
اعتدالیت مخلوق است در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم نخله را عمهٔ بنی آدم
فرموده که از طینت آدم مخلوق است کما قال علیه الصلوة والسلام اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت من بقیة
طینت آدم و تسمیهٔ او برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود پس افطار بثمرهٔ آن که تمر است جزو صفا حسب
افطار میشود و حقیقت جامعهٔ آن باعتبار این جزئیه جزو حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن را باین
اعتبار جامع کمالات بی نهایت که در حقیقت جامعهٔ آن ثمر مندرج اند میشود و این معنی هر چند در اکل مطلق
آن حاصلست اما در وقت افطار که اوان خلو صائم است از شهوات مانعه و لذات فانیه بیشتر
تاثیر میکند و این معنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنچه در سحور فرموده علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات
اکملها نعم سحور المومن التمر باعتبار آن تواند بود که در غذا آن که جزو صاحب غذا میگردد تکمیل حقیقت
اوست نه حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسحور تمر ترغیب فرموده

کہ گویا اکل این فائدہ اکل جمیع ماکولات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار میماند و این
فائدہ غذا کہ مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود کہ آن غذا بتجویز شرعی و مقصود و سر موئی از حدود شرعیہ
متجاوز نباشد و ایضا حقیقت این فائدہ وقتی میسر شود کہ اکل آن از صورت گذشتہ بحقیقت پیوستہ
باشد و از ظاہر بباطن رسیدہ ظاہر غذا ممد ظاہر او باشد و باطن غذا ممد باطن او و الا بر امداد ظاہر
مقصور است و اکل آن درین قصور سعی کردن است لقمہ را سازی گہرہا بعد از ان چندانکہ میخواہی
بخور و ہمین سر تکمیل غذا است مر صاحب غذا را و تعجیل افطار و تاخیر سحور والسلام **مکتوب صد**
و شصت و سیوم بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ در بیان آنکہ اسلام و کفر ضد
یکدیگر اند احتمال جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکے را مستلزم خواری دیگرا است
الی آخرہ قال سلمہ اللہ فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معہم بیان مضار ہذا الاختلاط و در بیان
آنکہ دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند الحمد للہ الذی انعم علینا و ہدانا الی الاسلام وجعلنا من امۃ محمد
علیہ الصلوۃ والسلام لقد سعادت دارین والبستہ باتباع سید کونین است ولیس علیہ وعلی آلہ
من الصلوۃ افضلہا ومن التسلیمات اکملہا متابعۃ او علیہ الصلوۃ والسلام باتیان احکام اسلامیہ
است و در رفع رسوم کفریہ چہ اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکے موجب رفع دیگر است احتمال
جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکے را مستلزم خواری آن دیگر است حق سبحانہ
وتعالی حبیب خود را علیہ الصلوۃ والتحیہ میفرماید یا ایہا النبی جاہد الکفار والمنافقین واغلظ علیہم
پس پیغمبر خود را کہ موصوف بخلق عظیم است بجہاد کفار و غلظت بایشان امر فرمود معلوم شد کہ
غلظت بایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اہل کفر است کسیکہ اہل
کفر را عزیز داشت اہل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت ازان نیست کہ البتہ ایشانرا
تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جای دادن بایشان مصاحبت نمودن و ہمزبانی کردن
بایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشانرا دور باید داشت و اگر غرضی از اغراض دنیاوی
بایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شیوہ بی اعتباری را مرعی داشتہ بقدر ضرورت
بایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست کہ ازان غرض دنیاوی نیز باید گذشت و بایشان

باید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت و مخالطت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعیه و رفع رسوم کفری زبون میگردد و حیای مومنان مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عز و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة والسلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق بالله و برسوله دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف میبرد نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ؎ خواجه پندارد که مرد واصل است ؛ حاصل خواجه بجز پندار نیست ؛ کار این نابکاران استهزا و سخریت باسلام و اهل آن که منتظرند اگر قابو بیابند مارا از اسلام برآرند یا همه را بقتل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرمی در کار است که الحیاء من الایمان و ننگ مسلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود و جزیه از اهل کفر که در هندوستان برطرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحدیست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید و بتجمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از اخذ اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوای ایشان است و عزت و غلبه اهل اسلام جهود هر که کشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام بغض با اهل کفر عناد است با ایشان حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده و در جای نجس فرمود پس در نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس و پلید در آیند و چون چنین بینند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان متکره بوند چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای حکم اینها عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است همچنی که کسی از ایشان طلبد دعا کرده بتوسط ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال دعای این دشمنان باطل و بیحاصل است اجابت را در اینجا چه احتمال تا بقدر فساد لازم می آید که اعزاز این سگان مے افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد بتان خود را وسیله خواهند آورد خیال باید کرد

که کار تا بکجا میکشد ما از مسلمانی بوی نمی ماند عزیزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی نرسد
دیوانگی عبارت از درگذشتن است از نفع و ضر خود بواسطه اعلای کلمه اسلام یا مسلمانی هرچه شود
گو شود و اگر نشود گو نشود و چون مسلمانی است رضای خدای عز و جل است و رضای پیغمبر علیه الصلوة
والسلام والتحیة دولتی عظیم‌تر از رضای مولا نیست رضینا بالله سبحانه ربا و بالاسلام دینا و بمحمد علیه الصلوة
والسلام نبیا و رسولا همبر نیم بداریم یارب بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها والسلام اولا و آخرا بعجالة الوقت آنچه ضروری و لابدی است بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد
ازین اگر توفیق رفیق گشت مفصل‌تر ازین نوشته ارسال خواهد داشت همچنانکه اسلام ضد کفر است
آخرة نیز ضد دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعیست که از مباحات آن
همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعلای ترک دنیا است و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشتبهات
آن اجتناب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این قسم نیز خصوصا درین اوان بسیار عزیز الوجود است
ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود * لبس یا حیا را استعمال ذهب و فضه
و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة از محرم ساخته است
اجتناب باید نمود و اوانی ذهب و فضه را که برای تجمل کنند فی الجمله گنجایش دارد اما استعمال اینها حرام است
از آب و طعام خوردن در اینها و خوشبوی انداختن و سرمه دان ساختن و جز آن القصه حق سبحانه
و تعالی دائره امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات با اینها در عیش و لذت زیاده
از آن است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای
او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذتی که بقای هم ندارد عدم رضای مولای خود اختیار
کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامت
علی متابعة صاحب الشریعة علیه و علی الصلوة والتحیة در معامله حل و حرمت همواره بعلماء دین دار
رجوع باید نمود و از اینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجات شریعت است
و بعد شریعت هرچه هست باطل است و بی اعتبار فماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اولا و آخرا

مکتوب صد و شصت و چهارم بحافظ بهاء الدین سرهندی صدور یافته در بیان آنکه

فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف ناشی است حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت استقامت بخشد بمنه اگرچه فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوام بر خواص و عوام و کرام و لئام چه از قسم اموال و اولاد و چه از جنس هدایت و ارشاد بی تفرقه وارد است تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامه یکسان می تابد روی گازر سیاه میگردد و جامهٔ او سفید این عدم قبول بواسطهٔ اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه معرض را ادبار لازم است و حرمان از نعمت واجب اینجا کسی نگوید که بسیاری از معرضان اند که بنعمتها جابه ممتاز اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نقمت است که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت منهمک گردد و قال الله سبحانه و تعالی ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون پس نیا و تنعمات او با وجود اعراض عین خرابی است الحذر الحذر والسلام

مکتوب صد و شصت و پنجم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام شرفکم الله سبحانه بتشریف المیراث المعنوی من النبی الامی القرشی الهاشمی علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال آمینا میراث صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی بعالم امر که آنجا همه ایمان و معرفت است و رشد و هدایت شکر نعمت عظمی میراث صوری آنست که بمیراث معنوی متحلی گردند و التحلی بالمیراث المعنوی لا یتیسر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة والسلام والتحیة فعلیکم باتباعه و الطاعة فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع کمال محبت است بآن سرور علیه الصلوة والسلام مصرع ان المحب لمن یهواه مطیع و علامت کمال محبت کمال بغض است با اعدای او صلی الله علیه وسلم و اظهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنت گنجایش ندارد محب دیوانهٔ محبوب است تاب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب بهیچ وجه آشتی نمی نماید و محبت متباینین

جمع نشوند همچو ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگریست نیک تأمل باید فرمود که هنوز
کار از دست نرفته است تدارک ماضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی
نخواهد بود ع بوقت صبح شود همچو روز معلومت ÷ که با که باخته عشق در شب دیجور ÷ متاع دنیا غرور
در غرور است معامله اخروی ابدی بران مترتب است زندگانی چندروزه را اگر بمتابعت سید
اولین و آخرین علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا هیچ
در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند ع محمد عربی کابروی هر دو سرا است ÷ کسیکه خاک درش
نیست خاک بر سر او ÷ حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار
نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلا مودی شود حکم ترک کل دارد در عدم وصول مضرت چه مال مزکی از ضرر
برآمده پس معالجه دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است از ان اگرچه ترک کلی اولی و افضل است
اما ادای زکوة هم کار آن میکند ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود ÷ ورنه بس عالیست پیش خاک تود
پس لازم است که همگی همت در اتیان احکام شریعت باید صرف نمود و اهل شریعت را از علما و صلحا تعظیم
و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را خوار باید داشت من وقر صاحب
بدعت فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند و دشمنان رسول وی اند علیه
الصلوة والتسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان سعی باید نمود و هیچ وجه عزت نباید داد
و این بیدولتان را در مجالس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه شدت و غلظت را با ایشان مرعی
باید کرد و مهما امکن در هیچ امری با ایشان رجوع نباید نمود و اگر فرضا ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت
انسانی بکره و اضطرار قضای حاجت از ایشان باید نمود راهیکه بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی
آله الصلوة والتسلیمات میرساند همینست اگر باین راه رفته نشود وصول بآنجناب قدس دشوار است
هیهات هیهات ع کیف الوصول الی سعاد و دونها ÷ قلل الجبال و دونهن حتوف ÷ زیاده چه
ابرام نماید ع اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ÷ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ÷

مکتوب صد و شصت و ششم بملا محمد امین صدور یافته در بیان آنکه مدار حیات بر
چندروزه نباید نهاد و فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر باید کرد که از اهم مهام است باید نمود

مخدوما تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی بر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جماد چند بی حس و حرکت باید پنداشت انک میت و انهم میتون انفس قاطع است
مکرر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر بدکر کثیر از اهم مهام است و علاج علت معنوی درین مهلت
قلیل بیاد رب جلیل از اعاظم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وجه تو قع خیر روحی که مایل کم‌تر است
نفس اماره از و بهتر است آنجا همه سلامتی قلب میطلبد و خلاصی روح میجویند و ما کوته اندیشان همه در
فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا
انفسهم یظلمون دیگر از ممر ضعف ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله تعالی بصحت و عافیت تبدیل خواهم
یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع است چا سه فقرا که طلب داشته بودند بدین همین فرستاده شده
خواهند پوشید و منتظر صد نتایج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت است ع هر کس افسانه بخواند
افسانه است ⁂ و آنکه دید بش نقد خود مردانه است ⁂ السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعت المصطفی
علیه و علی آله الصلوٰة و التسلیمات **مکتوب صد و شصت و هفتم** به هردی رام هندو که اظهار
خلاص این طائفه علیه نموده بود صدور یافته در ترغیب بر عبادت پروردگار عالمیان که بیچون
و بیچگونه است و اجتناب از عبادت آلهه باطله هنود ⁂ دو کتابت شما رسید از سر دو محبت فقرا و
التجا باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسی را باین دولت بنوازند تا نیاید ع سخن
شرط بلاغ است با تو میگویم ⁂ تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ⁂ بدان و آگاه باش که پروردگار
ما و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات چه ارضین و چه علیین و سفلیین یکی است بیچون و بیچگونه
از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا پدری و فرزندی در حق او تعالی محال است کفو
و تماثل را در آنحضرت چه مجال شائبه اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستهجن است و شائبه تکون
و بروز در ان جناب قدس مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق او ست مکانی نیست که مکان مصنوع
او ست وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نه هر چه از خیر و کمال است با و سبحانه ثابت
است و هر چه از نقص و زوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار
پرستش او سبحانه رام و کرشن و مانند انها که آلهه هنود اند از کمینه مخلوقات و زائیده از مادر و پدر

نوازیده اند رام پسر جسرت است و برادر لچهمن و شوهر سیتا هرگاه رام زوجه خود را نگاه نتوانند داشت
غیری را چه مدد نماید عقل و دوراندیش را کار باید فرمود بتقلید ایشان نباید رفت هر آن عاقل راست
که کسی پروردگار عالمیان را باسم رام و کرشن یاد کند در رنگ آنست که پادشاه عظیم الشان را باسم
ارزل کناسان یاد کند رام و چهمن را یکی دانستن از نهایت بی عقلی است خالق با مخلوق یکی نمیشود
و بیچون با چون متحد نمیگردد پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمیگفتند بعد از
پیدا شدن اینها چه شد که نام رام و کرشن باو سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و یاد کرشن و رام را
یاد پروردگار میدانند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا پیغمبران ما علیهم الصلوات و التسلیمات که قریب یک
لکهه و بست و چهار هزار گذشته اند خلائق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر
منع نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از هیبت او و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند
و آلهه هنود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آلهه دانسته هر چند به پروردگار قائلند
اما او را در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و ازینجهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آلهه
گویانیده اند و در محرمات بی تحاشی افتاده بزعم آنکه آله از هیچ چیز ممنوع نیست و در خلق خود هر تصرفی
که خواهد بکند اقسام این تخیلات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبران علیهم الصلوات و التسلیمات
که خلائق را از آنچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را بشر مثل
سائر بشر میگفتند ؎ ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ۞ **مکتوب صد و شصت و هشتم**
بمخدوم زاده انکه یعنی خواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان علو سلسله علیه نقشبندیه و شکایت از حال
جماعتی که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاحق کرده اند و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین
و الصلوات و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین اما بعد دعوات موفوره و تحیات نامحصوره
بعالیجناب سلالة المشائخ الکرام نتیجة الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلمه الله تعالی
سبحانه و ابقاه تبلیغ نموده اظهار اشتیاق و آرزومندی مینماید ؎ کیف الوصول الی سعاد و دونها
قلل الجبال و دونهن حیوف و معلوم شریف مخدوم زادگی باد که علو این طریقه علیه و رفعت طبقه
نقشبندیه بواسطه التزام سنت است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر جهر منـ

نموده اند بذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و وجد و تواجد که در زمان آنسرور علیه الصلوة
والسلام و در زمان خلفای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع فرموده و خلوة و اربعین که در صدر اول
نبوده بجای آن خلوت در انجمن اختیار کرده لاجرم نتایج عظیمه برین التزام مترتب گشته است و
ثمرات کثیره بران اجتناب متفرع شده ازینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگوارا ن
مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دوا ار امراض قلبیه است و نظر ایشان
شفای علل معنویه توجه وجیه ایشان طالبان را از گرفتاری کونین نجات می بخشد و همت رفیع ایشان
مریدان را از حضیض امکان بر اوج وجوب می برد ع نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان
بحرم قافله را از دل سالک رجا ذ به صحبت شان می برد وسوسه خلوت و فکر چله راه لیکن درین
اوان که آن نسبت شریفه عنقا و مغرب گشته است و رو باستتار آورده جمعی ازهمین طبقه از نا یافت
آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهم سوزیده اند و از جواهر نفیسه بخزف ریزه چند
خرسند گشته در رنگ اطفال بجوز و مویز آرام یافته از نهایت اضطراب حیرانی طریق اکابر خود را
گذاشته گاهی بهر تسلی می جویند و زمانی بسماع و رقص آرام میطلبند و چون در انجمن ایشانرا خلوت
میسر نشده اربعین خلوت اختیار مینمایند عجب تر آنکه این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند
و این تخریب را عین تعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر
این طریقه بمشام جانهای ایشان رساناد بالنون والصاد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات و چون این محدثات در ان دیار شیوعی پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را نوع ناشنیده
ساخته و ...نیع و تحریف ها وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم اعراض
نموده بنجا طر رسیده است که شمه ازین ماجرا بمخادمان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله درد دل بیرون
اندازد و ...یدا که انیس مجلس خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و مونس محفل از کدام فرقه
ع خواهم ابتدا از دیده درین فکر جگر سوز ها کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت و المسئول من الله
سبحانه ان یعصم جنابکم عن عموم هذه البلوی وان یحفظ عتبة شرفکم عن شمول هذا الابتلاء مخدوما
نکرما احداث و ابداع را درین طریقه علیه بحیثیتی رواج داده اند که اگر مخالفان گویند که درین طریق التزام

بدعت است واجتناب از سنت هم گنجایش دارد نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا می نمایند واین بدعت را در
رنگ سنت تراویح در مسجد رواج و رونق می بخشند واین عمل را نیک میدانند ومردم را بران ترغیب میکنند
وحال آنکه ادای نوافل را بجماعت فقها شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته اند شدید الکراهت وجمعی از فقها که مدعی
شرط کراهت در جماعت نفل داشته اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته اند وزیادت از سه
کس را باتفاق مکروه گفته اند وایضا نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت می انگارند که دوازده رکعت
ایستاده میگذارند ودو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از انجا گرفته اند که ثواب قاعد نصف ثواب
قائم است واین علم وعمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغمبر علیه
که سیزده رکعت ادا فرموده اند همراه وتر است وفردیت دو رکعت نماز تهجد از فردیت رکعات وتر
پیدا شده است لا کما زعم هؤلاء العظام ع اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی
ورنه سخن بسیار است ٭ عجب است که در بلاد ماوراء النهر که ماوای علمای اهل حق است این قسم بدعتها رواج
یافته واین نوع مخترعات شیوع پیدا کرده وحال آنکه ما فقیران علوم شرعیه را از برکات ایشان استفاده
نموده ایم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة ویرحم الله عبدا قال آمینا مکتوب [illegible] وشصت ونهم بشیخ عبدالصمد سلطانپوری
صدور یافته در جواب سؤال او از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در وقت خاص سخن که با حق سبحانه
باشد تو در میان در آیی مرا ازین حد الکنم پیر آن سخن او را پسندیده در کنار گرفت ٭ الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین مراسله شریفه ونامه لطیفه که از روی
کرم صادر فرموده بودند رسید موجب فرحت گشت استفساری رفته بود مخدوما مقصود اقصی ومطلب
اسنی وصول بجناب قدس خداوندیست جل سلطانه لیکن چون طالب در ابتدا بواسطه تعلقات شتی
در کمال تدنس وتنزل است وجناب قدس او تعالی در نهایت تنزه وترفع مناسبتی که سبب افاضه
واستفاضه است در میان طالب ومطلوب مسلوب است لاجرم از پیر راه دان راه بین چاره نبود که برزخ
بود واز هر دو طرف حظ وافر دارد تا واسطه وصول طالب بمطلوب گردد وهر قدر که طالب را با مطلوب
مناسبت پیدا میگردد همان قدر پیر خود را از میان میکشد وچون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شد

پیر تمام خود را از میان برکشید و طالب را بمطلوب بی توسط خود وصل گرداند پس در ابتدا رود توسط
مطلوب را بی آئینه پیر نمیتوان دید و در انتهای بی توسط آئینه پیر جمال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان
حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر در انوقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفتار باب
استقامت چنین نگویند و براه بی ادبی نپویند و مرادات را از برکات پیر جویند مکتوب صد و پنجاهم
بشیخ نور صدور یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره نیست
از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی برادر ارشادا آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و انتها از نواهی چاره نیست
از مراعات ادای حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله
بیان ادای این دو حقوق میفرماید و مراعات هر دو شطر آن ملالت مینماید پس اقتصار بر یکی از آن
دو امر قصور است و اکتفا بر جزو از کل از کمالیت دور پس تحمل از خلق ضروری آمد و حسن معاشرت
با ایشان واجب گشت ع بی دماغی نمی زیبد و بی پروائی نمی سزد ع هر که عاشق شد اگرچه نازنین
عالم است ٭ نازکی کی راست آید بار می باید کشید ٭ چون مدتها در صحبت بوده اید و مواعظ و نصایح
شنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار افتاد ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مکتوب صد و پنجاه و یکم بملا طاهر بدخشی صدور
یافته در بیان آنکه آنچه در فقر لازم است دوام فقر است و افتقار و ادای وظائف عبودیت و محافظت
حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام و مشاهده استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب
و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخی آنچه در فقر
لازم است دوام فقر است و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و ادای وظائف عبودیت و محافظت حدود
شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و تصحیح نیات و تحصیل خیرات
و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رویت عیوب و مشاهده استیلای ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب
قلیل پنداشتن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیات خود را اگرچه اندک باشد
و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب المرء من الشر ان یشار الیه

بالاصابع فی دینہ و دنیاہ الا من عصمہ اللہ و شہم داشتن افعال و نیات خود را اگرچہ مثل فلق صبح باشد
وعدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچہ صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد
تائید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چہ انقسام تائید گاہ
کاہ از کافر و فاجر ہم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر مریدیکہ بطلب
آید و ارادہ مشغولی نماید از ورنگ ببر و شیر باید دانست و باید ترسید کہ مبادا ازین راہ خرابی
او خواہند و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند آنرا کفر و شرک
دانند و تدارک آن بہ ندامت و استغفار چندان نمایند کہ اثری ازان سرور نماند و فرح بحزن
و خوف انجامد و نیک تاکید نمایند کہ طمعی در مال مرید و توقعی در منافع دنیوی وی پیدا نشود کہ مانع رشد
مرید است و باعث خرابی پیر چہ اینہا ہمہ دین خالص میطلبند الا للہ الدین الخالص شرک را در تحصیل
ہیچ وجہ گنجائش نیست و بدانند کہ ہر ظلمتی و کدورتی کہ بر دل طاری گردد ازالہ آن بتوبہ و استغفار
و ندامت و التجا باسہل وجوہ میسر است مگر ظلمتی و کدورتی کہ از راہ محبت دنیای دنی بر دل طاری شود و
منغص (؟) گرداند و متعجن (؟) میسازد و در ازالہ آن تعسر تام است و تعذر بر کمال صدق رسول اللہ تعالی صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم حب الدنیا رأس کل خطیئۃ نجانا اللہ سبحانہ و ایاکم عن محبۃ الدنیا و محبۃ ابنائہا و اہلہا
و الاختلاط بہم و المصاحبۃ معہم فانہا سم قاتل و مرض مہلک و بلاء عظیم و داء عمیم اخوی رشدی شیخ
... باحسن وجوہ مترددان حدود دانند استماع سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند و لباب
... السلام فی مکتوب صد و پنجاہ و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافتہ در بیان بعضی از اسرار
... نصیب قلیل است از خواص و بیان آنکہ درین موطن عارف خود را از دائرہ شریعت
بیرون ... یابد با ذکر سبب آن و تطبیق آن با ظاہر شریعت غرا مع ما یتعلق بذالک بعد الحمد و الصلوٰۃ
معلوم اخوی عزیزی باد کہ شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست کہ علماء ظواہر بہ بیان آن
متکفل اند و حقیقتش آنکہ صوفیہ علیہ بان ممتاز اند نہایت عروج صورت شریعت تا نہایت سلسلہ
ممکنات است بعد ازان اگر در مراتب وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواہد بود و
معاملہ امتزاج نیز تا عروج لشان العلم است کہ مبدأ تعین سید البشر است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیمات

بعد ازان اگر ترقی واقع شود صورت و حقیقت هر دو وداع خواهند نمود و معامله عارف بشان الحیوه
خواهد افتاد و این شان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست از شیونات حقیقت است که
گرد اضافت بان نرسیده است تا تعلقی بعالم پیدا کند و این شان دروازه مقصود است و مقدمه مطلوب
درین موطن عارف خود را از دائره شریعت بیرون می یابد اما چون محفوظ است دقیقه از دقائق
شریعت فرو نمیگذارد و جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد ان را بیان
کند شاید که اقل قلیل قبول کنند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام
عالی را در سافل ظلی است از ظلال آن نگاشته اند که قدم از دائره شریعت بیرون نهاده اند
و پوست را گذاشته بمغز رسیده این مقام از مزلة اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه بالحاد
و زندقه رسیده اند و سر از ربقه شریعت غرا بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه از درجات
ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال این مقام عالی حاصل نموده هر چند باصل
این مقام نرسیده اند اما محفوظ اند و ادبی از اداب شریعت را فرو گذاشت تجویز نمی نمایند هر چند سر این
معرفت را نمیدانند و حقیقت معامله را نمی فهمند و چون برین فقیر بعنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه
علیه و علی اله الصلوة والسلام سر این معما منکشف شده است و حقیقت کار کما ینبغی بوضوح پیوسته
شمه ازان ماجرا در معرض بیان می آرد و تحمل که ناقصان را براه آرد و کاملان را حقیقت معامله وانماید
باید دانست که تکلیفات شرعیه مخصوص بقالب اند و بقلب حتی تزکیه نفس متفرع برانهاست و آنچه از
لطائف قدم از دائره شریعت بیرون می نهند ما سوای انهاست پس آنچه بشریعت مکلف است آنها همیشه
مکلف است و آنچه مکلف نیست هرگز مکلف نبوده غایت ما فی الباب پیش از سلوک لطائف با یکدیگر
ممتزج بودند از قالب جدائی نداشتند چون سیر و سلوک هر کدام را از دیگر جدا ساخت و بمقر اصلی خود
رسانید معلوم شد که مکلف که بود و غیر مکلف کدام **سوال** اگر گویند در انمقام عارف قالب و قلب
خود را نیز بیرون دائره شریعت می یابد وجه آن چه باشد **جواب** گوییم آن یافت تحقیقی نیست
تخیلی است منشا ار تخیل انصباغ قلب و قالب است برنگ الطف لطائف که قدم بیرون نهاده اند
اگر گویند که اگر چه تکلیفات صورت شریعت مخصوص بقلب و قالب است اما حقیقت شریعت را در یاد ر

طلب نیز گنجایش است پس قدم از مطلق شریعت بیرون ماندن بچه معنی باشد گوییم که حقیقت شریعت نیز از روح و سر نمیگذرد و بخفی و اخفی نمیرسد و قدم بیرون ماندگان فی الحقیقت همین خفی و اخفی اند والله سبحانه اعلم بحقیقت الحال ثبتنا الله سبحانه وجمیع المسلمین علی متابعة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب صد و هشتاد و سیوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه کرده بودند با بیان بعضی از اسرار غریبه که متعلق اند بنفی و اثبات کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله

بعد الحمد والصلوٰة معلوم جناب سیادت پناهی بوده که پرسیده بودند چون هر چه در دیده و دانش در آید بکلمهٔ لا نفی آن ضروریست چه مطلوب مثبت ما وراء دید و دانش است پس ازینجا لازم می آید که مشهود محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم نیز شایان نفی باشد و مطلوب مثبت در ماورای آن متحقق بود و ای برادر محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم با آن علو شان بشر بود و بداغ حدوث و امکان متسم بشر از خالق البشر جل سلطانه چه دریابد و ممکن از واجب تعالی چه فرا گیرد و حادث قدیم را جلت عظمته چگونه احاطه نماید لا یحیطون به علما نص قاطع است شیخ عطار فرماید بیت نمی بینی که شاهی چون پیمبر نیافت او فقر کل تو رنج کم بر * الغرض اهتمام تفصیل مطلب بگوش هوش باید شنید بدانکه کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را دو مقام است نفی و اثبات و هر کدام از نفی و اثبات را دو اعتبار است اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق شود بمقصودات غیر مقصوده و متعلقات غیر مطلوبه و متعلق اثبات جز مطلوب حقیقی نباشد و ورای مقصود اصلی نبود و کمال در اعتبار اول در ابتدا آنست که هر چه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنی هیچ چیز ملحوظ نبود و بعد از چندگاه که بصیرت حدت پیدا کند و بکحل خاک راه مطلوب مکتحل گردد مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه مشهود شود و مع ذلک سالک خود را گرفتار ماورای آن مشهود می یابد و مطلوب را بیرون آن میطلبد چه در ابتدا این کمال هر چه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائرهٔ ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت و به برکت تکرار این کلمهٔ طیبه از معبودی که مستحق عبادت نیست و بکلمهٔ الا مثبت گشته جدا شده بود ولیکن از ضعف بصیرت مرتبهٔ وجوب را که شایان عبادت است جدا شده بود و لیکن از ضعف بصیرت مرتبهٔ وجوب را که شایان عبادت است و بکلمهٔ الا مثبت گشته نمی دید و غیر از تکلم

بکلمهٔ مستثنیٰ ازان مقام نصیب بیش است اما بعد از توجه بصوب مستثنیٰ نیز در رنگ مستثنیٰ منه مشهود گشت و چون
مرتبهٔ وجوب جامع اسما و صفات الٰهی است جل سلطانه و متعلق همت سالک حدنیه مجرده است که مستحق
عبادت نیز مدار آن موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در
ماورای اسما و صفات مطلوب از گرفتاری بما دون آن تحاشی می نماید ع چو دل با دلبری آرام
گیرد ٭ ز وصل دیگری کی کام گیرد ٭ نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ٭ نخواهد خاطرش جز نکهت
گل ٭ ز مهر آتش چو در نیلوفر افتد ٭ تماشای مهش کی در خور افتد ٭ چه خواهد تشنهٔ جانی شربت آب
٭ نیفتد سود مند پیش شکر ناب ٭ و کمال را اعتبار ثانی که مقصود ازان نفی مقصودات غیر مقصود است با آنست
که شهود مرتبهٔ وجوب نیز در رنگ شهود مراتب امکانی در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز
ملحوظ نبود مگر تفوه بکلمهٔ مستثنیٰ ع چگویم با تو از مرغی نشانه ٭ که با عنقا بود هم آشیانه ٭ ز عنقا هست
نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم ٭ والحق که فطرهٔ علیا و همت قصوی همین قسم مطلب را خواهان
است که هیچ ازان در دست نیاید بلکه هیچ گردی بدامن ادراک آن نرسد رویت اخروی حق است
اما تصور آن مرا از جا می برد مردم بوعدهٔ رویت اخروی مسرور و محظوظ اند و گرفتاری من بحجب غیبیت
نه بهیکی همت خواهان آنست که سر موی از مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش با غوش نرسد و
رخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ع هر کسی را بهر کاری ساختند ٭ هر چند درین
مقام از دیوانگی ها بسیار دارم اما از ادب نتوانم جنبانید ع جنونی من حبیب فی فنون ٭ ع
عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد ٭ شب آخر شد کنون کوته کنم افسانه را ٭ والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب صد و پنجاه و چهارم**
بخواجه اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین جمعیت تسلی نمیگیرند و باین بعد
قریب تسکین نمی یابند قرب بی میخواهند بعد نما و وصلی میجویند هجرآسا و در بیان آنکه واقعه که نوشته بود
ظهور حق بود در تصرف باطل ٭ مکتوب مرغوب حاوی غرایب وصول یافت چون مبنی از محبت فقرا و التجا
باین طائفهٔ علیه بود موجب فرحت گشت المرء مع من احب نقد وقت و انند اما بدانند که دیوانگان
این راه باین جمعیت تسلی نمیگیرند و باین بعد قریب تسکین نمی یابند قرب بی میخواهند که بعد نما باشد و

و صلح میجویند که بجز آسایش و تسویف و تاخیر را تجویز نمی نمایند تعطیل و تاجیل را مستحسن می انگارند نقد وقت
را بنسیه خرافات بیهوده صرف نمیکنند و بهرا پیچ را بموهات لاطائل تلف نمیفرمایند از شریف بخسیس نمیگرایند
و از مرضی بمغضوب التفات نمینمایند ملعبها چرب شیرین خود را نمیفروشند و بجامهای رقیق و زربفت
بندگی نمینهند عار دارند ازانکه بتخت شاهی را بقاذورات تعلقات ملوث دارند و ننگ دارند ازانکه در ملک
خداوندی جل سلطانه لات و عزی را شرکت دهند ای برادر اینجا همه دین خالص میطلبند الا لله الدین
الخالص و غباری از شرکت تجویز نفرمایند لئن اشرکت لیحبطن عملک ساعتی بحال خود در رو دیگر اگر
دین خالص میسر شده است بشری لکم و الا علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور
جن بود و تصرف باطل و این قسم ظهور و تصرف در طالبان بسیار واقع میشود غم نیست ان کید الشیطان
کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند بتکرار کلمه تمجید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع ان نمایند و السلام
علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب صد
و پنجاه و دوم بجانب محمود صدور یافته در بیان تلوینات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله
وقت مفاوضه شریفه برادری وصول یافت شما از تلوینات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان
را چه در بدایت و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود غایت ما فی الباب اگر آن تلوین بر قلب است
سالک از ارباب قلوب است و مسمی با بن الوقت و اگر قلب از تلوین بر جسته از رقیت احوال خود آزاد گشت
و بمقام تمکین پیوست این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلافت آن مشرف گشته
این تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلوین را اگر ابو الوقت گویند گنجایش دارد و اگر
بمحض فضل ایزدی جل سلطانه نفس نیز ازین تلوینات برگذشت و بمقام تمکین و اطمینان پیوست
این زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دائمی است چه
تمکین در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ الطف لطائف زیرا که تمکین که از راه این
انصباغ مے آید بطریق تبعیت است و ورود احوال متلونه تفریق الاحوال ملتویه بطریق اصالت
و العبرة للاصل لا للتبع و صاحب این مقام از اخص خواص است و فی الحقیقت ابو الوقت هم او تواند بود
که معنی حدیث لی مع الله وقت که از آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات نقل کرده اند و حین از وقت

مستمر مراد داشته اند و جمعی دیگر وقت نادر راجع باین بیان باشد چه نسبت به بعضی لطائف مستمر است
و نسبت به بعضی دیگر نادره فلا خلاف بالجمله ظاهر بشریعت غرا متحلی داشته بتکرار سبق باطن مداومت
نمایند سه اندرین بحر بی کرانه چو غوک * دست و پایی بزن چه دانی بوک * اخوی اعزی مولانا محمد صدیق
در آگره اند ملاقات ایشانرا غنیمت دانند **مکتوب صد و هفتاد و ششم** بملا محمد صدیق صدور یافته
در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور لاطائل تلف نشود * الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه واعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت
اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطائل تلف نشود و شعر خوانی و قصه پردازی را تضییع علاء دانسته به
سکوت و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران درین طریق از برای جمعیت باطن از برای
تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع حسنه اجتماعی که سبب تفرقه
باشد تحاشی ازان لازم است با جمعیت باطن هرچه جمع شود مبارک است و هرچه جمع شود شوم و نامبارک
نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را در صحبت انکس جمعیتی حاصل شود نه آنکه در تفرقه انداز دو وقت
خود را باید گردانید و از گفت بسکوت آمد وقت مشاعره نیست و هنگام محاوره نه ع چه وقت مدرسه و بحث
کشف و کشاف است * والسلام **مکتوب صد و هفتاد و هفتم** بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب
بر تصحیح عقائد بمقتضای آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم * خواجه جمال الدین حسین
عنفوان شباب را غنیمت شمرند و مهما امکن صرف مرضیات حق نمایند جل و علا اینی اولا تصحیح عقائد بمقتضای
آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم دانند و ثانیا عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه و ثالثا
سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم ومن وفق لهذا فقد فاز فوزا عظیما ومن تخلف عنه افقد
خسر خسرانا مبینا خدمتگاری فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چه این خدمت فی الحقیقت
امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مقبلان است **مصرع** دادیم ترا زگنج مقصود نشان * والسلام *
مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب متابعت سید
عالمیان و خلاصه دو جهان علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات * عظم الله اجرکم و رفع قدرکم ویسر امرکم و شرح
صدرکم بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة والسلام متخلقان باخلاق نبویه را علیه الصلوة والسلام

چه احتیاج بآنکه کسے باحسان وحسن معاشرت دلالت نماید بلکه نزدیک است که آن دلالت داخل سوء
ادب شود عنایت مآبی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر ونقیر تشبث مینماید واز هر ضعیف ونحیف تسلی
خود میجوید بنابران تصدیع داده گشته تسلی ارباب بلا نموده آمد مخدوما مکرما احسان درهمه جا محمود است
علی الخصوص نسبت بجماعت که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
در اداء حقوق جوار القدر مبالغه میفرموده اند که اصحاب کرام ازان مبالغه گمان می بردند که شاید باهم جار
ارث هم بدهانند مثنوی چون چنین با یکدگر همسایه ایم ؛ تو چو خورشیدی وما چون سایه ایم ؛ چه بدی
اے مایه بے مایگان ؛ گر نگه داری حق همسایگان ؛ والسلام مکتوب صد وهفتاد ونهم بمیر عبد الله
ابن میر نعمان صدور یافت در نصیحت ؛ فرزندی اعزی لا زال کاسمه موفق باشند موسم جوانی را غنیمت
دانسته بتحصیل علوم شرعیه وعمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند واهتمام نمایند که این عمر گرامی مالا
یعنی صرف نشود بلهو ولعب تلف نگردد دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله
تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بواقعی خبردار خواهند بود مصرع پدر خویش باش گر مردی مکتوب
صد وهشتادم بمخدوم زاده اکنکی یعنی خواجه ابوالقاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی
پیران که دران تردد پیدا شده بود ؛ مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه ما اعنی خواجه محمد باقی علیه الرحمة
بما رسیده است در تحقیق اسامی پیرانیکه ما بین حضرت مولانا خواجگی انکنکی وحضرت خواجه احرار گذشته
اند اینست که دو بزرگ اند یکے ازین دو بزرگ وان بزرگوار حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش
محمد ودومی از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکے شخصے
بنامے خواجه خاوند محمود با نجد و تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور ساختند
وگفتند که ایشان از کسے مجاز نبودند لهذا در اوائل مرید نمیگرفتند ودر اواخر عمر شروع در سخن کردند
گفته شد که ایشان بزرگ بودند وتمام ماوراء النهر به بزرگے ایشان قائل هرگز تجویز نمیتوان کرد که بے اجازت
ایشان مرید گرفته باشند در اوائل ودر اواخر که این قسم عمل وخلل خیانت است باو نامسلم این ظن
نمیتوان کرد تکلیف باکابر دین بعد ازان خواجه خاوند محمود گفتند که یکروز مولانا پیش خواجه الله
ده بیدے رفته بودند وایشان خربوزه میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان گفتند که خربوزه شما

تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید که خربوزه ما تمام است فرمودند که گواهی میدهیم که خربوزه
شما تمام است از انوقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نمود که بمجرد این قول
مولانا خود را شیخ بگیرند و در پی مرید گرفتن شوند بعد ازان خدمت خواجه خاوند محمود گفتند که این
دو اسامی بزرگان که بین حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند و مسمی باین دو هم میدانند
خطا است با سامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا در ولیش محمد را از خال خود نسبتی نیست ان
شخصی دیگر است ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیع داده گشت که اسامی
آن دو بزرگ را از روی تحقیق نویسند که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است
که نوشته شود و بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود دیگر
معلوم نشد که مقصود خدمت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقرا
بی بضاعت بود با لغو وجوه چه نفی پیر مستلزم نفی مرید است باکد وجوه پس نفی این بی بضاعتان
طرق بسیار بود چه احتیاج به آنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید و اگر مقصود دیگر داشته
باشند و نفی بزرگان بالاصالة خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و هشتاد و یکم بحضرت مخدوم‌زاده اعنی میان محمد
صادق سلمه الله تعالی وابقاه علی مفارق المحبین صدور یافته در جواب استفسار آنکه سبب چیست
که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل
و غیرهما ایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر از مشائخ می بینیم که در مراتب قرب تفوق دارند
و در مقامات مذکوره تنزل ما یناسب ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق پرسید که سبب چیست که جمعی از
مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و ترک
و صبر و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم میشود و جمعی دیگر از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب درجه
علیا دارند و در مقامات زهد و توکل و غیرهما اقدام سفلی و مقرر است که کملیت این مقامات باعتبار
کملیت یقین است و کملیت یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوندی جل شانه الیس جزاء

خالی نیست یا نظر کشفی ما خطا میکند که قریب را بعید میداند و بعید را قریب سبب اکملیت بمقام مر
دارای یقین یا ترتب یقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب یقین بر قرب است قرب بیشتر یقین زیاده
تر و سبب اکملیت آن مقامات نیز اتمیت یقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است غایت
ما فی الباب حصول قرب مر لطف لطائف را است پس یقین نیز نصیب ایشان باشد و کملیت آن
مقامات * * * * * * * چون مترتب بر اتمیت یقین است نیز ایشان را حاصل بود
پس تواند بود که بزرگی با وجود قلت قرب مقامی از مقامات الطف لطائف اقامت ورزیده
باشد و یا کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب
بیشتر دارد و با کشف لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب عجب المی زان قرب محبت
پس یقین نیز نصیب او نباشد پس اکملیت آن مقامات از کجا پیدا کند در بزرگی رجوع او باین
لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطائف دیگر که سابقاً حاصل شده بود
مستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب
یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و اکمل بود اما
باید دانست که صاحب رجوع همچنانکه در قرب یقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن
این کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلایق که سبب افاده
و استفاده است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالاصالة مقام انبیا و مرسلان است
علیهم الصلوات والتسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام طلب اطمینان
قلب نموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج برؤیة بصری گشت و حضرت عزیر علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام گفت انّی یحیی هذه الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته لو کشف
الغطاء ما ازددت یقیناً این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه پس حمل بر آن
باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشند چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس
در حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است این مدد و لیس را پیش از رجوع همه معتقدات کلامیه
بدیهی شده بود و یقین آن معتقدات را زیاده از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع

مستور شد و مدتی که عوام الناس محتاج بدلائل و براهین گشت ع چنانکه پرورشم میدهند میرویم والسلام

مکتوب صد و هشتاد و دویم بملا صالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه و علی آله الصلوة
والسلام که فرموده اند بعضی اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذلک من کمال الایمان
و ما یناسب ذلک جمعی از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و وساوس طالبان در میان
آوردند در ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
پیش آنسرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام ذلک من کمال الایمان
این فقیر را در آن وقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان
عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب هر چند قلب ما فوق او را از لطائف
قرب الهی جل شانه بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد
گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس نامناسب لائحه خواهد گردید
پس ناچار بسبب خطرات سوء کمال ایمان بود و پس منتهی نهایت النهایت را هر چند خطرات بیشتر و نا
مناسبتر اکملیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد لطیف لطائف را
بلطیفه قالب و این بی مناسبتی هر چند افزون تر قالب خالی تر و بظلمت و کدورت نزدیکتر و ورود
خواطر و وساوس در آن بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است و
زیادتی بخش مرض باطن فلا تکن من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب صد و هشتاد و سیوم بملا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت بحضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند
امید است که تعلقات شتی و توجهات پراگنده که بظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نباشند فذلک
سعی نمایند که تحقیقی مد تفرقه ظاهر میسر آید مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول مطلب باز دارد
عیاذاً بالله سبحانه من ذلک دنیا و ما فیها گراهی آن نمیکند که کسی از آن بصرف عمر گرامی حاصل کند
خبر شرط است خواب خرگوش تا کی خواهد بود ع ای سرای و باغ تو زندان تو خان و مان تو بلای

جان تو به پیش از مرگ گرفتاری کرد فبها و الا خرابی در خرابی است سبق باطن را عزیز باید دانست و هرچه
منافی آن باشد آن را دشمن باید داشت ؎ هرچه جز عشق خدای احسن است ؛ گر شکر خوردن بود
جان کندن است ؛ و ما علی الرسول الا البلاغ **مکتوب صد و هشتاد و چهارم** بفتح الله صدور
یافته در ترغیب متابعت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوٰة والسلام والتحیة ؛ مکتوب مرغوب فرزندی
اعزی که از روی محبت و اخلاص نوشته بودند همراه سید خواجه رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت
حق سبحانه و تعالی توفیقات مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات اتمها فرزندا آنچه فردا بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوٰة والسلام
والتحیة احوال و مواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر با متابعت جمع شوند فبها و نعمت و الا
جز خرابی و استدراج هیچ نیست سید الطائفه جنید را بعد از فوت شخصی بخواب دید و از حالش پرسید
جنید در جواب گفت طاحت العبارات و فنیت الاشارات و ما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف
اللیل فعلیکم بمتابعته و متابعة خلفائه الراشدین علیه و علیهم الصلوٰة والسلام و ایاکم و مخالفة شریعته
قولا و عملا و اعتقادا فان الاولی یمین و برکة والثانیة شوم و هلکة نهاد دیگر رساله که فرستاده بودند بسبب
بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب آمد اما کار دیگر از تصنیف اهم تر است و با و پرداختن انسب
و اولی است والسلام **مکتوب صد و هشتاد و پنجم** بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی
حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة استقامت ارزانی
داشته همگی همت متوجه جناب قدس خود گرداناد آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری
ما دون حق سبحانه و این سلامتی به تقدیری میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطوری نماند اگر فرضا
هزار سال حیاة وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از ماسوای او تعالی حاصل شده است
ع کار اینست غیر این همه هیچ ؛ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علیه قیام دارند
در سرهند است آرزوی آن دارد که در پیری و ضعف خود بملاقات پسر خود مبتهج و مسرور گردد بنابر
علی ذلک فقیر را بتقدیم این معنی متوسل ساخت والامر عندکم بل الکل من عند الله والسلام **مکتوب صد و هشتاد**
و ششم بخواجه عبدالرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریص بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت

در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است. از حضرت حق سبحانه و تعالی بتضرع و زاری و التجا و افتقار و ذل و
انکسار در سر و جهار مسألت مینماید که هرچه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان خیر البشر
و خلفاء راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگرچه آنچیز در روشنی مثل فلق صبح بود
این ضعیف را با جمعی که باو پیوسته اند گرفتار عمل آن محدث مگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع مکناد
بحرمت سید المختار و آله الابرار علیه و علیهم الصلوة و السلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه
حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور و خلفاء راشدین علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات
پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین
بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمیکند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را
امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت
و ندامت نتیجه نداشت بیت بوقت صبح شود همچو روز معلومت ۰ که با که باخته عشق در شب دیجور
سید البشر میفرماید علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد و چیزیکه
مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلوة و السلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی
هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوة و السلام اوصیکم بتقوی الله و السمع
و الطاعة و ان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء
الراشدین المهدیین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة و کل بدعة
ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه
از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض ندارد پس هر بدعت سیئه
قال علیه الصلوة و السلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة
و عن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیامة
باید دانست که بعضی از بدعتها که علما و مشائخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم شود
که رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است
چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع است و همچنین مشائخ ارسال ذنب را جانب

دست چپ مستحسن داشته اند و سنت در فرش ارسال آن بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت رافع
سنت است همچنین است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید
گفت و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت
ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر
تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که
این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا مینمایند
و از غفلت قلبی باک ندارند پس در ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد
نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة ولو بوجه من الوجوه
والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واما القیاس والاجتهاد
فلیس من البدعة فی شیء فانه مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امر زائد فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و هشتاد**
و هفتم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است
و در بیان آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او و کتابتی که یاران نوشته بودند نظر در آمد
و بر احوال مسطوره مطلع گشت بدانند که حصول رابطه شیخ مر مرید را بی تکلف و بی تمحل علامت مناسبت
تام است در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقی اقرب بوصول از طریق رابطه نیست
تا کدام دولتمند را بآن سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در فقرات می آرند
که سایه رهبر به است از ذکر حق گفتن باعتبار نفع است یعنی سایه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن
او چه مرید را در ینوقت بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت
والسلام اولا و آخرا **مکتوب صد و هشتاد و هشتم** بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته
در بیان حل مسائل که پرسیده بودند مکتوب مرغوب اخوی عزیزی وصول یافت از امور سه گانه پرسیده
بودند محبت آثار را اختفای بعضی از لطائف در مرتبه قلب مقصود بر آن لطائف است که قلب متضمن

آنها ست نه آن لطائف که در ماورای قلب تحقیق دارند که اختفای انها در مرتبه قلب معنی ندارد دیگر شیخ را
که استعداد وی تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند او را بمراتب فوق رسانید اما اینجا دقیقه ایست
که بحضور تعلق دارد تحریر بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر برنگ باطن متلون شود و باطن بلون
ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید والسلام مکتوب
صد و هشتاد و نهم بشرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه یاد فقرا با وجود گرفتاریهای
لاطائل اشد مناسبت است با فقرا و بطراوت دنیای دنی فریفته نباشد و سبق باطن را عزیز
باید داشت و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و منت و زاری تمام قبول باید نمود و ما
یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین مکتوب
شریف فرزندی ارجمندی اعزی ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت موجب فرحت و باعث
بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریهای لاطائل فقرا را دور از کار از یاد نرفته اند یعنی
یاد ما از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقایع که اندراج یافته بود
نیک و اصل است و برابر ارتباط معنوی دال دلیل ای فرزند بطراوت دنیای دنی فریفته نشوی
و بمکر و فریب معنی او مفتون نگردی که بی مدار و بی اعتبار است امروز اگر بمعنی معقول نمانشود
فردا البته معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت ه گوشش از بار در گران شده است بشنود
ناله و فغان مرا باید که سبق باطن را از جمل نعم خداوندی جلشانه دانسته بتکرار آن مولع و حریص باشند
و پنج وقت نماز را بجماعت بی کسل و فتور ادا نمایند و از چهل یکی زکوة را بمنت بفقرا و مساکین سپارند
و از محرمات و مشتبهات اجتناب ارند و بر خلائق مشفق و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری الیست
والسلام مکتوب **صد و نودم** بیکی از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تحریص بر دوام
ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب اختیار نمودن طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم با بیان
طرز ذکر و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین
اجمعین ما انا و آگاه باش که سعادت تو بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولا خود است
جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جلشانه باید ساخت و ملحظه تجویز غفلت

نا بد گردد ولله سبحانه الحمد والمنة که دوام ذکر در طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا میسر گردد
وبطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود پس اختیار این طریقه علیه مر طالب را اولی و انسب باشد
بلکه واجب و لازم پس بر تو باد که قبله توجه را از همه سو گردانیده و بکلیت بجناب عالی اکابر این طریقه علیه
اقبال نمائی و همتی از باطن شریف الشان خواهی و در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری
گردی که آن مضغه همچون حجره ایست مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بران قلب بگذرانی و در وقت
بقصد هیچ عضوی را حرکت ندهی و بکلیت متوجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را جا ندهی و بآن
ملتفت نباشی چه مقصود توجه بقلب است نه تصور صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را به بیچونی و
بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را بآن منضم نسازی و بخاطر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروه حضرت
ذات تعالی بحضیض صفات فرود نیائی و از انجا الشهود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری بیچون
بالشهود چون آرام بگیری چه هرچه در مرات چون ظاهر شود بیچون نبود و هرچه در کثرت نمودار گردد
واحد حقیقی نباشد بیچون را در ورای دائره چون باید جست و بسیط حقیقی را بیرون محاوطه کثرت
باید طلبید اگر در وقت ذکر گرفتن صورت پیر بی تکلف ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب
نگاه داشته با ذکر باید گفت میدانی پیر کیست پیر آنکس است که از و طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانه
استفاده نمائی و مددها و اعانتها درین طریق یابی مجرد کلاه و دهنی و شجره که عرف شده از حقیقت
پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری
و باعتقاد و اخلاص باو زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج درین صورت نیز قویست و بدانی که منامات
و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب پادشاه دید یا قطب وقت یافت
فی الحقیقت چنین است بیرون خواب و واقعه اگر پادشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس احوال و مواجید
هرچه در بیداری و افاقت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد والا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتیب ثمرات آن
مربوط باتیان شریعت است پس در ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه نیک احتیاط باید
کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود و بمقتضای فتوی ایشان زندگانی نمود والسلام مکتوب صد
و نود و یکم بجانجانان صدور یافته در ترغیب متابعت انبیا علیهم الصلوة والسلام و در بیان نکته

در تکلیفات شرعیه مراعات یسر تمام نموده اند و تخفیف تام فرموده «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق» سعادت ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیا
صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم اجمعین عموماً و علی افضلهم خصوصاً اگر فرضاً هزار سال عبادت کرده
شود و ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بجا آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران منور نگردد
بجوی نمیخرند و بخواب نیمروزی که سراسر غفلت و تعطیل است که بامر این برگزیدگان واقع شود برابر
نمی اندازند و مثل سراب بقیعت میشمرند کمال عنایت خداوندی جل سلطانه آنست که در جمیع تکلیفات
شرعیه مامورات دینیه نهایت یسر غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در شبانروزی
هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموع بیکساعت نمیکشد مع ذلک در قراءة
آن بهر چه میسر شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقت تعذر قعود باضطجاع
اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود بایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت
بر استعمال آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را بفقرا و مساکین تعین فرموده
و آنرا نیز مقید باموال نامیه و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع ذلک مشروط برای
و راحله و امن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخته چهار زن بنکاح و از سراری هر قدر که بخواهد
مباح فرموده و طلاق را وسیله تبدیل نسا گردانیده و از اطعمه و اشربه و اقمشه اکثر را مباح ساخته و
اندکی را محرم و انهم بواسطه مصالح عباد اگرچه یک شراب مضره پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین شربتهای
خوشخور پر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل و عرق دارچینی بان خوشخوری و خوشبوئی چندان
منافع و فوائد دارد که چه نویسد چیز تلخ و بدمزه تندبوی بدخوی هوش بری پرخطری را با آن عرق
خوشبوی خوشخور چه مناسبت شتان ما بینهما مع ذلک فرقی که از راه حل و حرمت میخیزد جدا است
و تمیزی که از رهگذر رضای پروردگار جل سلطانه و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علاحده و بعضی
از لباسهای ابریشم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامهای مرغوب قماشهای مزین و موجه
آن حلال گردانیده است و لباسهای پشمین که مطلقاً مباح ساخته بمراتب از لباسهای ابریشم
بهتر است مع ذلک لباس ابریشم بزنان مباح فرموده که منافع آن نیز عاید بمردان است همچنین است

حال فرصت غنیمت که علی زبان از برای شعر مردانست اگر بآن متصف باشد با این پیرو باین سهولت شعر مستعد
دانند بمرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتار بسیاری از ما است که صحابه فضل آن بسیر تمام فائز
و بر ضعفا متعسر است بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است باحکام منزل سماوی تصدیق که
دارند صورت تصدیق است نه حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسر است
در اتیان احکام شرعیه و بدونها خرط القتاد وقال الله تبارک وتعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله
یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب صد و نود و دوم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری
صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود که از مقام زنگین بلندتر از مقام حضرت صدیق اکبر است
رفته بود اخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عریضه هشت یازدهم که بحضرت
خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی زنگین وصول میسر گشت که بلندتر از مقام صدیق
اکبر است رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی لا نسلم که این عبارت تفضیل
است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و لو سلم گوئیم این سخن و سخنان دیگر که در آن عرضه داشت
واقع شده است از جمله واقعات است که به پیر خود نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقایع ایشان
صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار نمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است
پس از اظهار آن چاره نبود و در مانحن فیه بملاحظه این معنی هیچ محظور لازم نمی آید وجه دیگر آنکه تجویز نموده
اند که اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود باکی نیست بلکه واقع است چنانکه
در ماده شهدا زیاده تبیها واقع شده است که در انبیا نیست علیهم الصلوات والتسلیمات با آنکه فضل کلی
مر نبی راست علیه وعلی آله الصلوة والتحیات برین تقدیر اگر سیر عروجی در کمالات آن جزئی واقع شود
و خود را در مقام بلندتر یابد هم مجوز باشد هر چند حصول آن مقام او را بواسطه متابعت نبی است وذلک
نیز از آن مقام بحکم حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها نصیب تمام است پس اگر فضل
جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال والصلوة والسلام علی
صد و نود و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بتصحیح عقائد بر وفق

از اهل سنت و جماعت و تحریض بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در
بیان غربت اسلام و اغرا بر ترویج و تائید آن الله تعالی ناصرکم و معینکم علی کل ما یعینکم و یشینکم نخستین
ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقائد است بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم که نجات اخروی وابسته باتباع آرای صواب نمای این بزرگواران است و فرقه ناجیه همین ایشان
و اتباع ایشان اند که بر طریق آن سرور و اصحاب آن سرور اند صلوة الله و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین و از علوم که
از کتاب و سنت مستفاد اند همان معتبر اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده زیرا که
هر مبتدع و ضال عقائد فاسده خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکند پس هر معنی از معانی
مفهومه از آنها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد حقه رساله امام اجل تورپشتی بسیار مناسب است
و قریب بفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل بر استدلالات است و طول و بسط
بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا بخاطر
حقیر نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقائد اهل سنت و جماعت باشد و سهل المأخذ
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
بعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل مجموعه
خانی و عمدة الاسلام و اگر عیاذا بالله سبحانه در مسئله از مسائل اعتقادیه ضرر در رنگ خلل رفت از دولت
نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مساهله رود احتمال که بتوبه هم درگذرانند و اگر مؤاخذه هم کنند
آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول است
که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بما بدهند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت متحلی نسازند
جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ
باکی نداریم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرضیة بحرمت سید البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها درویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کهنه آگره
برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب شیخ جیو

در حویلی خود مسجد جامع بنا کرده‌اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید توفیق ارزانی فرماید
انفقیر اخبار که مخلصان می‌شنوند غایة الغایت مسرور و مبتهج میگردند سیادت پناها امروز اسلام بسیار
غریب است حیثیتی که امروز در تقویة آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاه بازرا باین دولت عظمی مشرف
سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع می‌آید زیباست و رعنا اما درین وقت
که غربت اسلام است از امثال شما جوانان مردان اهل بیت زیباتر و رعناتر است که این دولت خانه‌زاد
خاندان بزرگ شماست از شما ذاتیست و از دیگران عرضی حقیقت وراثت نبوی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التحیات و التسلیمات اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم اصحاب را مخاطب ساخته فرموده‌اند که شما در زمانی موجود شده‌اید که اگر از اوامر و نواهی
دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر و نواهی بعمل
آرند خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه ؏ گوی توفیق و سعادت
در میان افگنده‌اند تا کسی میدان درمی‌آید سواران را چه شده درین وقت کشتن کافر لعین گوبندوال
بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر هنود مردود گشت به هر نیتی که کشته باشند و به هر غرض
که هلاک کرده خواری کفار خود نقد وقت اهل اسلام است این فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند در خواب
دیده بود که بادشاه وقت کاسهٔ سر شرک را شکسته است بتحقیق که آن کافر رئیس اهل شرک بود و امام اهل
کفر خذلهم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوٰة و السلام در بعضی ادعیهٔ خود اهل شرک را
باین عبارت نفرین فرموده‌اند اللهم شتت شملهم و فرق جمعهم و خرب بنیانهم و خذهم اخذ عزیز مقتدر
عزت اسلام و اهل اسلام در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و اهانت ایشان
هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اسلام همان قدر است این سر رشته را نیک باید نگاه داشت و اکثر
مردم این سر رشته را گم کرده‌اند و از شومی آن دین را برباد داده قال الله سبحانه و تعالی یا ایها النبی
جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است ابقایای
رسوم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده
است در دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم

از اهل سنت و جماعت و تحریص بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در
بیان غربت اسلام و اغرا بر ترویج و تائید آن الله تعالی ناصرکم و معینکم علی کل مایعینکم و یشینکم نخستین
ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقائد است بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم که نجات اخروی وابسته باتباع آرای صواب نمای این بزرگواران است و فرقه ناجیه هم ایشان
و اتباع ایشان اند که بر طریق آن سرور و اصحاب آن سرور اند صلوات الله و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین و از علومیکه
از کتاب و سنت مستفاد شده اند همان معتبر است که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده زیراکه
هر مبتدع و ضال عقائد فاسده خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکنند پس هر معنی از معانی
مفهومه از انها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد حقه رساله امام اجل تورپشتی بسیار مناسب است
و قریب الفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل بر استدلالات است و طول و بسط
بسیار دارد و اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا بخاطر
حقیر نیز خطور کرده که در بیان رساله بنویسد که متضمن عقائد اهل سنت و جماعت باشد و سهل المأخذ
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
ببعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل مجموعه
خانی و عمدة الاسلام و اگر عیاذا بالله سبحانه در مسئله از مسائل اعتقادیه ضرری در خلل رفت از دولت
نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مساهله رود محتمل که بتوبه هم درگذرانند و اگر مواخذه هم کنند
آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول است
که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت متحلی نسازند
جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ
باکی نداریم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرضیة بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها درویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کهنه از
برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میان شیخ فیض الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب شیخ جیو

در حویلی خود مسجد جامع بنا کردند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه وتعالی مزید توفیق ارزانی فرماید
انقسم اخبار که مخلصان می‌شنوند غایة الغایت مسرور ومبتهج میگردند سیادت پناها مکرما امروز اسلام بسیار
غریب است حیلی که امروز در تقویة آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاه بازرا باین دولت عظمی مخصوص
سازند ترویج دین وتقویت ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع می‌آید زیبا است ورعنا اما درین وقت
که غربت اسلام است از امثال شما جوانمردان اهل بیت زیباتر ورعناتر است که این دولت خانه‌زاد
خاندان بزرگ شما است از شما نه زیبست واز دیگران عرضی حقیقت وراثت نبوی علیه وعلی آله من
الصلوات فضلها ومن التحیات والتسلیمات اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم اصحاب را مخاطب ساخته فرموده‌اند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از اوامر ونواهی
دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید وبعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر ونواهی بجا
آرند خلاص شوند وبعد از شما این آن وقت است واین گروه آن گروه است لیکن توفیق سعادت
درمیان افگنده‌اند وکسی میدان در نمی‌آید سواران را چه شده درینوقت کشتن کافر لعین گوبند وال
بسیار خوب واقع شد وباعث شکست عظیم بر هنود مردود گشت بهر نیتی که کشته باشند وبهر غرض
که هلاک کرده خواری کفار خود نقد وقت اهل اسلام است این فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند در خواب
دیده بود که بادشاه وقت کاسه سر مشرک را شکسته است وبحق که آن کبیر رئیس اهل شرک بود وامام اهل
کفر خذلهم الله سبحانه وآن سرور دین ودنیا علیه الصلوات والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را
باین عبارت نفرین فرموده‌اند اللهم شتت شملهم وفرق جمعهم وخرب بنیانهم وخذهم اخذ عزیز مقتدر
عزت اسلام واهل آن در خواری کفر واهل الکفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است واهانت ایشان
هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اسلام همانقدر است این سررشته را نیک بد نگاه داشت واکثر
مردم این سررشته را گم کرده‌اند واز شومی آن دین را برباد داده قال الله سبحانه وتعالی یا ایها النبی
جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم جهاد با کفار وغلظت بر ایشان از ضروریات دین است الغای
رسوم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده
است ودلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از شنیع رسوم

ان بد کیشان اعلام بخشند و در رفع ان کوشند شاید لقا یا انها مبتنی باشند بر عدم علم بادشاه بتوضیح
انها اگر نفی الجمله گنجائش وقت یابند بعضی از علما را اهل اسلام را اعلام بخشند که امده بر اشاعت رسوم
اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت
عذر نخواهند شنید که سبب تصرف تبلیغ احکام شرعی نکردانبیا علیهم الصلوة والتسلیمات که بهترین
موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات میطلبند میفرمودند که معجزات از نزد
خداست عز و جل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که دران اثنا شاید حق سبحانه و تعالی امری ظاهر سازد
که باعث اعتقاد حقیت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضرورست
تا این واقع نشود عهده بر ذمه علما و مقربان حضرت بادشاه است چه سعادت که درین کفیت
وکو جمعی باز ار رسند انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چها آزارها کشیده اند و چه محنتها که
ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوة فضلها و من التحیات اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت سه عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد شب باخر شد کنون کوته کنم افسانه را
والسلام والاکرام مکتوب صد و نود و چهارم بصدر جهان صدور یافته در تحریص بر ترویج ملت
و تائید دین و ما یتعلق بذلک سلمکم الله سبحانه و عافاکم استماع سخنان ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعدای
ملت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مسلمانان ماتم زدگان فرح بخش درون افزاست
الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک المسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا الامر الخطیر بحرمة النبی
البشیر النذیر علیه و علی آله من الصلوات فضلها و من التسلیمات اکملها یقین است که مقتدایان اسلام
از سادات عظام و علمای کرام در خلاء و ملا متصدی ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم
خواهند بود و سعی بلیغ سرو برگی درین باب چه دراز نفسی نماید شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد
اسلامی خواهان علما اند الحمد لله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرن سابق هر فساد که
پیدا شد از شومی علمای سوء بظهور آمد درین باب تتبع تمام مرعی داشته از علمای دین دار انتخاب نموده
اقدام خواهند فرمود علمای سوء لصوص دین اند مطلب ایشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد خلق
است والعیاذ بالله سبحانه من فتنتهم آری بهترین خلایق ایشانند که فردای قیامت بدترین ایشان را

مه ایشان بهترین اند

بچون شهدا فی سبیل الله وزن خواهند کرد و بلا این سیاهی خواهد چه بدتر شرار الناس شرار العلماء و خیر الناس
خیار العلماء ثانیا ملتمس آنکه بعضی نیات بران آورده که خود را العسکر رساند بتقریب ماه مبارک رمضان
در حضرت دهلی توقف واقع شد ان شاء الله بعد از مضی این ماه مبارک بخدمت اعزه خواهد رسید مکتوب
صد و نود و پنجم بصدر جهان صدور یافته در اغراء و تحریض بر ترویج شریعت و اظهار تأسف بر ضعف
اسلام و اهل آن سلمکم الله سبحانه و ابقاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکافه خلائق حاصل است مخصوص
دلهای خلائق بحکم جبلت القلوب علی حب من احسن الیها بجانب محسنان مائل است لهذا جاری بود
این ارتباط حسب اخلاق و اوضاع بادشاهان بعموم خلائق علی تفاوت درجات الاحسان سرایت
از خیر و شر و صلاح و فساد ما ناکه ازینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم کار و بار قرن سابق مصداق این سخن
است اکنون که انقلاب دول بظهور پیوسته و صولت عناد اهل ملل بر هم شکسته بر ائمه اسلام از صدور عظام
و علماء کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج شریعت غرا ساخته در بدایت امر ارکان اسلام
منهدمه را برپا سازند که در تسویف خیریت ظاهر نمیشود دلهای غریبان ازین تاخیر در اضطراب شده تا اکنون
قرن سابق در دلها مسلمانان متمکن است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام بتطویل انجامد
بادشاهان اگر می ترویج سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة و التحیة نباشند مقربان ایشان
نیز در بیان خود را معاف دارند و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار بر فقرای اهل اسلام بسیار تنگ
خواهد بود انا لله و انا الیه راجعون عزیزی میفرماید ع آنچه از من گم شده گر از سلیمان گم شدی
هم سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی شعر صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا
از جمله شعائر اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود سرهند که اعظم بلاد اسلام است
چند سال است که قاضی ندارد حامل رقیمه دعا قاضی یوسف ابای وتانبار سرهند است قاضی [illegible]
چنانچه اسناد سلاطین بدست دارد و مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر
را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة الحقة علی مصدرها الصلوة و السلام
و التحیة مکتوب صد و نود و ششم بصوفی صدور یافته در بیان آنکه راهی که ما در صدد
قطع آنیم همگی هفت گام است و هر کامی ازین کامها سالک از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک میگردد

صحیفهٔ مرحمت در قیمهٔ مکرمت در اعز ازمنه ورود یافت لله سبحانه الحمد و المنة که خواص از یاد عوام فارغ
نیستند و مهتران از غمخوارگی کهتران خالی نیند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما عزیزا هر چند
سخن دوست خوشتر است این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام بعالم خلق متعلق
دارد و پنج گام بعالم امر گام اول که سالک در عالم امر می نهد تجلی افعال در میدهد و گام دوم تجلی صفات
و گام سیوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها و کل ذلک
منوط بمتابعت سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات و التحیات
اکملها آنکه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد از آن عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال
و تیسیر الامر علی نظر الطلاب هر گامی ازین گامهای هفتگانه از خود دوری می افتد و بحق سبحانه نزدیک بعد
طی این گامها فنای اتم است که بقای اکمل بر آن مترتب است و بر این فنا و بقا حصول ولایت خاصهٔ
محمدیه است علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد ما فقیران
نامراد را با مثال این سخنان چه مناسبت است غیر از آنکه کام و دهان خود را بزلال اهل کمال سیراب
و شیرین داریم رباعی گر نداریم از شکر جز نام بهره این بسی خوشتر که اندر کام زهر همان نسبت
بعرش آمد فرود ورنه بس عالیست پیش خاک تود و السلام اولا و آخرا مکتوب صد و نود و هفتم
به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد بحرارت
محبت حق سبحانه و تعالی کرم و ما نیا سب لاک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است
که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه تعالی گرم محبت دنیا سر گناهان است و ترک آن
سر جمیع عبادات چه دنیا مغضوب حق است سبحانه و تا آن را آفریده است بسوی آن نظر نفرموده او و اهل
او داغ طرد و لعن موسومند در خبر است که الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه
هر ذره از ذرات وجود ایشان بذکر الله سبحانه مملو است پس ذاکران حق سبحانه ازین وعید خارج
باشند و در شمار اهل دنیا نیایند زیرا که دنیا چیزی است که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد
خواه اموال و اسباب باشد خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس فاعرض عن من تولی عن ذکرنا
نص قاطع است هر چه از دنیا است بلای جان است اهل آن در دنیا همیشه در تفرقه اند و در آخرت از اهل

وحسرت حقیقت ترک آن عبارت در ترک رغبت در آن است و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود
وعدم آن مساوی شده باشد و حصول این معنی بے صحبت ارباب جمعیت متعسر است صحبت این بزرگان
اگر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را باین باید سپرد و صحبت میان شیخ مزمل هر چند شما را مغتنم است و میان
این عزیز عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر اما شیوه اهل کرم ایثار است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت
خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را رخصت فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار ان شاء الله العزیز
باز خواهند رفت اخلاص غائبانه هم شما را کار حضور میکند زیاده تصدیع است رزقنا الله سبحانه و ایاکم
الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها والسلام والاکرام

مکتوب صد و نود و هشتم بخانخانان صدور یافته در بیان آنکه آشنائی فقرا با اغنیا درین زمان
بسیار متعسر است و ما یناسب ذلک فتوحات مکیه مفتاح فتوحات مدنیه باد بحرمة النبی وآله الامجاد
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات التفات نامه گرامی که نامزد فقرا فرموده بودند وصول یافت باعث
ازدیاد محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم مخدوما فقرا را با اغنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر
اگر فقرا بگفتن یا نوشتن راه تواضع و حسن خلق که از لوازم فقراست پیش میگیرند کوته اندیشان
از سوء ظن خود می انگارند که طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن خسر الدنیا والآخرة میگردند و از
کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقرا باستغنا که نیز از لوازم فقراست حرف میزنند قاصر
نظران از بدخلقی خود قیاس میکنند که متکبر و بدخلق اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمع ضدین
اینجا از استحاله برآمده است ابو سعید خراز میفرماید عرفت ربی بجمیع الاضداد هر چند ارباب نظر این مقدمه را
قبول نمیکنند و محال انگارند لیکن غم نیست طور ولایت ورای طور نظر عقل است باقی احوال امیر مولانا
بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب صد و نود و نهم** بملا محمد امین کابلی
صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورود مشغولی صحیفه گرامی که منبی بود از
فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص بود رسید و یافت موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه
اظهار طلب ورد ذکری از او را نموده بودند بنا بر علی ذلک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده
تا بذکر این طریقه علیه مشغول سازد و آنچه امر میفرمایند در امتثال آن سعی بلیغ خواهند نمود امید است

که ثمر نتایج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت بایشان تصدیع خود
مشار الیه داده شد والسلام مکتوب دوصد و دوم بملا شکیبی اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات
که اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی
آله الطاهرین اجمعین عبارت نفحات که فی الجمله اغلاقی داشت فرموده بودند که آنرا شرح باید کرد بنابران
بچند کلمه جرأت نمود مخدوما مکرما عین القضات همدانی میگوید در بیان حال جماعه که بی راهبری راه
نامسلوک رفتند بعضی از ایشان را مغلوبی در پناه خود نگاه داشت و مستی سایبان سر ایشان شد و هر که
با تمیز بود سر شان برداشتند مرادش از راه مسلوک والله سبحانه اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره
مشهوره بترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس مقدم است بر تصفیه قلب و انابت شرط
هدایت است و راه نامسلوک عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه و راه اجتبا
است که مشروط با نابت نیست و این طریق طریق محبوبان و مرادان است بخلاف طریق اول که طریق
محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند و استیلاء محبت که مغلوبی و مستی عبارت
از آن است از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند و از اغوا و ضلال ایشان مصئون هر چند راه
نداشتند اما فضل ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرموده ایشان را بمطلوب حقیقی رسانید و هر که از ایشان
با تمیز بود یعنی قوت جذب نداشت و استیلاء محبت در حق وی مفقود بود چون راه بلد نداشت اعدای
دین و دنیا از راه بردند و هالکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان
آن دو ترکمان بودند که حسین قصاب مرو اشارت از ایشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی
میرفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نامسلوک را در پیش گرفتند الی آخره
القصه راهیکه کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است که بقطع مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل
صورت بندد و چه اکثر مشائخ علی الخصوص از متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه نامسلوک
که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب ایشان دران راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است
که نزد بیچاره اقرب است بوصول از آن راه سلوک معهود و مقدمه این طریق التذاذ و آرام است که بسبب غلبه نسبت
از حس باعث ذهول است از شعور و کنایت از آن حالت بشب نموده است و چون این ضعیف

از خلق متضمن حضور و شعور بحق است تعالی و تقدس آن حضور و شعور را بماه اشارت فرمود
انتقام بیان سیطلبد بگوش هوش باید شنید که مدبر جسد روح است و مربی قالب قلب است و قوای جسدی
مکتسب از قوت روحانی است و حواس قالبی مستفاد از نورانیه قلبی پس ناچار در وقت توجه قلب و روح
بجناب قدس خداوندی جلشانه که لازم طریق جذبه است در ابتدای حال که آوان تفصل است فتوری
در تدبیر جسد و تربیت قالب راه می یابد که بسبب تعطیل حس و ذهول از شعور میگردد و بستگی قوی و جوارح
میرسانند و بی اختیار بر زمین می خوابانند و اینحالت را شیخ اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره
در فتوحات مکیه تعبیر بسماع روحی فرموده است و سماعی که برقص و حرکت دوری است آنرا سماع گفته
و بمبالغه منع آن نموده پس محقق شد که این غیبت صوری متضمن حضور معنویست و این ذهول حسی
مشتمل بر شعور روحی که تعبیر ازان بماه مناسب است بر سر اصل سخن رویم باید دانست که پوشیدن روی
ماه با بر سیاه کنایه از ظهور صفات بشریه است که مبتدیانرا باستتار ان حضور و آگاهی میرسانند و این
استتار با توسط احوال است چه متوسطانرا این استتار نیست هرچند بی استتار نیست تواند بود که اهل
معنی گفته باشد که چون نیم شبی باشد دیگر باره ماه از ابر بیرون آمد و اثر قدم آن دو جوانمرد با یافتیم
چه در حالت بسط که اوان حضور و آگاهی است راه روشن میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده می آید
چون صبح رسید یعنی آن غیبت و ذهول زائل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق جمع گشت
که کنایه ازین حضور بطلوع آفتاب کرده است کوه عبارت از وجود بشریه است که درین وقت بر روی ظاهر ساخته
اند چه درین طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب داشتند و
استیلای محبت لاجرم مردمان پای بر بالای کوه بشریت نهادند و بیکساعت بر آن بالا شدند و
بجوی از فنا مشرف گشتند و حسین قصاب چون آن قوت جذب نداشت بجهت تمام بالای آن کوه
برآمد انهم ببرکت متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش بر بدید گشتند لشکرگاه عبارت از حج
اعیان ثابته است که جامع تعینات حقایق امکانیه است و تعین علمی وجوبی که خیمهای بیشمار است
کنایه ازان تعینات است و دران خیمه میان عظیم اشارت بتعین علمی وجوبی است تعالی
و تقدس که آنرا خیمه سلطانی گفتند و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه سلطانی است خیال کرد

ای مطلب سید خواسته است که از مرکب سکر و مستی که قطع ازین راه بی مددان مرکب میسر نیست فرود آید
که بوصول مطلوب باید پای رست که عبارت از روح است چه درین راه نا مسلوک بپای قلب و روح
میروند نه بپای علم و عمل که آن براه مسلوک مناسبت دارد اول از مستی که فرود می آید همان روح است
و ثانیا قلب که پای حبیب معطر زبان است از رکاب بیرون آورده بود که الهام بگوشش رسید که سلطان
در خیمه نیست و الحق که چنین است حسین قصاب چون قوت جذب نداشت باندک بشارت از مستی
فرود آمد و آن دو تن دیگر چون جذب قوی داشتند و غلبه محبت بامثال این مبشرات گوش نشنیدند
و مردوار بالا گذشتند حسین قصاب اگر هزار سال انتظار بکشد سلطان را هرگز در خیمه نخواهد یافت
که او تعالی وراء الوراء است قوله برنشسته است و بشکار شده یعنی بر مجالی و مظاهر جمیله برنشسته است
و بصید دلهای عشاق شده و این آواز و این معنی باندازه فهم و دراننده حسین قصاب بود که بطریق
تنزل با وی سخن کرده اند والا آنجا که اوست او تعالی و تقدس برنشستن و بشکار شدن معنی
ندارد سلا و هزاران سر از زر بهی : باز گشتند و جیب کیسه تهی : و این عبارت را معنی دیگر
نیز بخاطر فاتر میرسد که مناسب مقام تفرد و کبریائی است هرچند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت
نیست جل سلطانه اما از معانی دیگر اولی و انسب است و آن معنی اینست که بر وحدت که تعین اول است
و فوق مرتبه واحدیت برنشسته است و چون در مرتبه وحدت اضمحلال و استهلاک تعینات علمی و عینی است
شکار که سد باب هلاک وحوش و طیور است مناسب مقام دانسته بشکار شده فرموده شیخ محمد معشوق طوسی
و امیر علی عبو بشکارگاه سلطان رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی قدم و اقرب است و حسین قصاب
بامید برگشتن سلطان در خیمهای احدیت ماند والله سبحانه اعلم بحقیقة المراد و مافیه من الصواب والسداد
مخدوما اکابر طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم همین راه نامسلوک را اختیار کرده اند و آن راه
نامعهود در طریقه این بزرگواران راه معهود گشته است و عالم عالم را ازین راه بتوجه و تصرف بمطلب
میرسانند این طریق را وصول لازم است اگر مراعات آداب پیر مقتدا نموده آید چه درین طریق
پیر و جوان در وصول برابر اند و نسا و صبیان متساوی بلکه موتی نیز ازین دولت امیدوار اند
حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که از حق سبحانه طریقی خواسته ام که البته موصل باشد

و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفهٔ نخستین ایشان است در معنی این بیت میخوانده اند ع
گر تشنگی دل زبان دراز است قفل همه را زهمه گشادی ثبتنا الله سبحانه علی طریقة هؤلاء الاکابر والسلام
مکتوب دویست و صد و پنجم بکوچک بیگ حصاری صدور یافته در استفسار او بحمد الله و سلام علی عباده الذین
اصطفی جناب کوچک بیگ حصاری پرسیده اند که شخصی میگوید که علوم تمام در دو سه حرف مندرج است این سخن
باور میتوان کرد یا نه در جواب گفته شد که ظاهرا آن شخص از روی علم و سماع و مطالعهٔ کتب گفته باشد
که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که جمیع علوم
در بای بسمله مندرج است بلکه در نقطهٔ آن با و اگر آن شخص درین سخن دعوی کشف میکند پس مرادش از دو حال
خالی نیست اگر گوید که بمن منکشف ساخته اند که تمام علوم در دو سه حرف مندرج است عام تر از آنکه آن
دو سه حرف را بخصوص علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دو سه
حرف بر من منکشف گردانیده اند و در صفحهٔ آن دو سه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کاذب
است از و باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها مکتوب دویست و صد و دوم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در استفسار از حال جماعهٔ که خود را
در سلک ارادهٔ این اکابر داخل ساخته اند و بموجب قطع این بزرگواران نموده ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی
الطریقة المستقیمة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلاة والسلام والتحیة روزی سخنی از غیرت مشائخ
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مذکور میشد دران اثنا مذکور شد که حال آن جماعه چه خواهد شد که خود را
در سلک ارادهٔ این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن ایشان خود را در آورده اند و ایشان آن قول را
فرموده و در ثانی الحال بی جهت و بموجب قطع این بزرگواران نموده اند و بظن و تخمین تشبث
افتاده بدیگران گشته در تضمین نام شما و نام قاضی سنام مذکور شده بود و آن مذاکره معلوم نیست
که یک لمحه کشیده باشد و آنهم مبتنی بر تقریب بوده بعد ازان خداوند جلشانه که فقیر آن را از سلامتی ایشان
خواسته باشد یا در دل کینه نگاه داشته خاطر شریف ازین رهگذر جمع باشد معلوم شما شده باشد
که طریق ما طریق دعوت اسمائیست اکابر این طریقت استهلاک در مسمای این اسما اختیار فرموده اند
از ابتدا توجه ایشان باحدیت صرف است از اسم و صفت جز ذات نمیخواهند تعالی و تقدس لاجرم

نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ۞ بحال جون
آن مذاکره بتوسط نقلهای متعدده هیئة دیگر پیدا کرده وشایان آن گشته که از انجانب تقیهات دیگر
ناشی گردد از برای فهمانیدن این چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما هیچ نمی فزاید واز عدم آشنائی هیچ
نقصی راه نمی یابد ملحوظ ومنظور خیر اندیشی شما بود اما الراضی بالضرر لا یستحق النظر مثل مشهور است الیقین دانند
که این فقیر ضرر شما نخواسته ونخواهد خواست انشاء الله تعالی سخنی بود از روی غیرت که در ولیشان از روی تأمل
بتقریبی گفته بود بخاطر بارند هند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل داند
امر او از دو حال خالی نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر بیش ازین بچند سال
مکتوبیکه بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت وجماعت اند عجب است که بعد از مطالعه
آن انقسیم سخنان را تجویز مینمایند کسیکه حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از جرکه اهل سنت دست
برآید فکیف که خود را افضل داند ومقرر این طائفه است اگر سالکی خود را از سگ گرگین بهتر داند از
کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف بر افضلیت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا
علیهم الصلوٰة والتسلیمات منعقد گشته است احمقی باشد که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب ورسائل
خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یکمرتبه بصحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام رسیده
از ویس قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق اینطور شخصی القسم سخنان تخیل نمودن از عقل دور اندیشی
دور است عبارتیکه مردم این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید وبحقیقت معامله وا رسید مجرد تقلید ارباب
حسد نمودن چه مناسبت با آنکه مشائخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوای ارفع
من لوای محمد از انجا پی بافضلیت نتوان برد که عین زندقه است در عبارت فقیر حاشا وکلا که این قسم
چیزی مذکور شده باشد والسلام مکتوب دو صد وسیوم بملا حسینی صدور یافته در تحریض بر محبت
این طائفه علیه ودر بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است ما یناسب ذلک حسن الله تعالی
احوالکم واصلح سبحانه اعمالکم وآمالکم مکتوب شریف چون مبنی بر محبت فقرا بود در رسیدن آن فرحت
فراوان روی داد حق سبحانه وتعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند ونیازمندی
نسبت با ایشان سرمایه روزگار سازد بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشانند وایشانند

که جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیه من الصلوة اتمها ومن التحیات اکملها
که خدای تعالی را فرشتگانند ورای کتبهٔ اعمال که در راهها وسرگذرها میگردند وطلب اهل ذکر میکنند تا آنکه یابند
این طائفه را که در ذکر اند و یکدیگر ندا کنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان را به جمیع بالهای خود
واز بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از ملائکه بپرسد چون میگویند
بندگان مرا فرشتگان گویند الٰهی حمد وثنای تو میگفتند وترا به بزرگی یاد میکردند وترا از جمله عیوب
ونقصان تبری مینمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تحمید وبیشتر تمجید وتکبیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند
گویند بهشت میطلبیدند بار خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
چگونه باشند گویند بیشتر طلبند وبیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب این طائفه از دوزخ میترسیدند
وبتو پناه می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرمان آید که اگر
ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند وراه فرار ازان بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی
فرشتگان را فرماید شما را گواه گرفتم ایشان را همه بیامرزیدم ملائکه گویند یارب دران مجلس ذاکران فلان
از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسان
یعنی جلیسان منند بحکم انا جلیس من ذکرنی همنشین ایشان بدبخت نباشد پس ازین حدیث واز حدیث
سابق که المرء مع من احب لازم می آید که محبان این طائفه با ایشانند وهرکه با ایشان است بدبخت نباشد
ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی محبت هؤلاء الکرام بحرمة النبی الامی الهاشمی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
والتحیات کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون وآنچه از احوال خویش در مکتوب میان
شیخ الله داد قلمی نموده بودند انقسیم عدمات وکم شدن طالبان را بسیار رد میدید همت بلند دارند
وهرچه بدست افتد قناعت نکنند ‌ع بس نیرنگ است یار دلخواه ای دل بی قانع مشوی برنگ الله
ای دل بصحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه وتعالی در صحبت ایشان اندازد
‌ع کردستان گرد اگرگم میرسد بگو رسد گربوی هم نباشد رویت ایشان بس است ‌ع همان طریقی
که از حضرت قبلهٔ گاهی یعنی خواجه عبدالباقی قدس سره اخذ کرده اند باشند هم مبارک است یعنی

بیچونی و بیچگونگی بعد از توجه بالکلیه بقلب گذرانید و بمعنی حاضر و ناظر تصور نکنند هیچ صفت ملحوظ ندارند همین اسم
المبارک را بعد از توجه مذکور همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه منوط بحضور و صحبت اند اگر ملاقات
میسر شد مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجدده نویسان باشند که مطالعه آنها باعث توجه غائبانه
میگردد والسلام **مکتوب دویصد و چهارم** بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان آنکه از تعرضات
اهل خسران محنت نکشند و بکاریکه در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان
خدمت میر نعمان از سخنان پریشان ارباب خسران محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لایق آنکه بمکافات و مجازات
متعرض نشوند در رنگ غیر را فروغی نیست باعث کساوت بازار آنها کلمات متناقضه آنها خواهد بود و من لم
یجعل الله له نورا فما له من نور بشغلی که در پیش دارند در آن کوشند و از غیران چشم بپوشند قل الله ثم ذرهم
فی خوضهم یلعبون اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسیدند عشره اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات واردات
مجدده مشرف گشتند والحمد لله سبحانه که اوقات سائر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات
پی در پی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مکتوب دویصد و پنجم** بخواجه محمد اشرف
کابلی صدور یافته فی بیان ان متابعة صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة ملاک الامر شرفکم الله
سبحانه بکمال المتابعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر ومنیة الصدیقین وما سوی
ذلک فاوهام باطلة وخیالات فاسدة نجانا الله سبحانه وایاکم عنها والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات دایما **مکتوب دویصد و ششم** بملا عبد الغفور سمرقندی
صدور یافته در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاری بتنعمات آن اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت بحرمة سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها وافضلها مفاوضه لطیفه و ملاطفه شریفه که نامزد این حقیر دو افتاد
نموده بودند بوصول آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء ای برادر آدمی را در دنیا از
برای طعامهای چرب لذیذ و لباسهای مزین نفیس نیاورده اند و از برای تمتع و تنعم و لهو و لعب بدنیا نفرستاده
مقصود از خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار او است که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار
که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بآن اذن فرموده نه چه ریاضات و مجاهدات
اهل باطل که موافقت شریعت غرا ندارد جز خسارت و خذلان نمی آرد و غیر از حسرت و ندامت نمی گذارد

باید که بعد از تجلی و تزین باتیان احکام شرعیه عملاً و اعتقاداً بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله
تعالی سعیهم باطن خود را بذکر الهی جل سلطانه معمور دارند و سبقی که در طریقهٔ علیهٔ اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم اخذ کرده اند تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است و نسبت ایشان
فوق نسبتها است کوته اندیشان این سخن را باور دارند یا نه مقصود ترغیب و تشویق دوستان است
مخالفان خارج از مبحث اند ع هر کس افسانه بخواند افسانه است ✽ و آنکه دیدش نقد خود مردانه
است ✽ بالجمله فلاح اخروی را مربوط بذکر کثیر داشته اند کریمهٔ واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون شاهد این معنی
است پس ذکر کثیر باید قرار داد و هرچه منافی این دولت است آنرا دشمن باید داشت علاج رستگاری این است
ما علی الرسول الا البلاغ ع ذکر گو ذکر تا ترا جان است ✽ پاکی دل ز ذکر رحمان است ✽ الا بذکر الله
تطمئن القلوب نص قاطع است المسئول من الله سبحانه التوفیق علی ذلک الثبات والاستقامة علیه فان
ملاک الامر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات والتسلیمات اتمها
واکملها جامهٔ فرجی که در اوقات نیک مکرر پوشیده شده است مرسل داشته خواهند پوشید عواقب
جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوة والسلام **مکتوب دو صد و هفتم** بمرزا حسام الدین احمد
صدور یافته در بیان آنکه قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد و حال را
تا بمیزان شرع نسنجند بنیم جیتل نمیخرند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مدتی است که اخبار سلامتی بخصوص
جناب شما و حضرات مخدوم زادها فرزندی میان جمال الدین حسین و سائر اعزه و خدمت علیه علیه و علی
میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدیه نرسیده مانع آن غیر از نسیان دور افتادها نخواهد بود آری قرب
ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبهٔ صحابه نرسد ویس قرنی با آن رفعت شان
که بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات نرسید بمرتبهٔ ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد الله
بن المبارک رضی الله تعالی عنه پرسید که ایها افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود الغبار الذی
دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة احوال
و اوضاع اینجا ودمع لواحق و توابع مقرون بعافیت است لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک بل علی
جمیع النعماء والآلاء و علی الخصوص علی نعمة الاسلام و متابعة سید الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام فانه

ملاک الامر و مدار النجات و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة والاخرویة ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی ذلک
بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات اتمها واکملها مصرع کار اینست غیر اینهمه هیچ * از ترهات صوفیه
چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید انجا وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند بنیم جیتل نخرند و کشوف
والهامات را تا بر محک کتاب و سنت نزنند بنیم جوی نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد
یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت ایمان است و نیز حصول تیسیر ست در اداء احکام فقهیه نه امر
دیگر وراء آن چه رویة موعوده بآخرت است در دنیا البته واقع نیست و مشاهدات و تجلیاتیکه صوفیه
بان خرسندند آرام بظلال است و تسلی بشبه و مثال و تعالی وراء الوراء است عجائب کار و بار است
اگر حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشانرا کماهی گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طلب مبتدیان
این راه پیدا شود و قصوری در شوق ایشان افتد و از ان نیز میترسد که اگر نگوید با وجود علم تجویز التباس
باطل بحق کرده باشد یا دلیل المتحیرین دلنی بحرمة من جعلته رحمة للعالمین علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام فرمایند موجب ازدیاد محبت است والسلام علی من
اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات والتحیات والتسلیمات افضلها واکملها مکتوب

دو صد و هشتم بحضرت مخدومزاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله سبحانه مفارق المحبین صدور یافت
در جواب سوالی که نموده بودند که سالک این طریق گاه است که خود را در مقامات انبیاء می یابد علیهم التسلیمات
والصلوات بلکه در بعض اوقات می بیند که از ان مقام نیز بالا رفته است سر این معنی چیست فرزندی
پرسیده بود که سالک اینطریق در مقامات عروج گاه است که خود را در مقامات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها می یابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از ان مقام نیز بفوق رفته است سر این معنی چیست و حال
آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل انبیاء راست علیهم الصلوات والتحیات اولیا هر چه می یابند و بکمالات ولایت
بمتابعت ایشان میرسند جواب آنست که آن مقامات انبیاء علیهم الصلوات والبرکات نهایات مقامات
عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب از ان مقامات بالا رفته است چه آن مقامات عبارت
از اسماء الهی است جل سلطانه که مبادی تعینات ایشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی
و تقدس چه حضرت ذات را بی توسط اسماء با عالم هیچ مناسبتی نیست و غیر از غنا هیچ نسبتی حاصل نه کریمه

ان الله لغنی عن العالمین شاید بمعنی است وچون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند
انوار بالارا با خود گرفته فرود می آیند درین اسما علی تفاوت مراتبها که شباهت باخیار طبقه ایشان
دارند اقامت میفرمایند وتوطن مینمایند لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جویند درهمان اسما یابند
پس هلبند استعداد که متوجه حضرت ذات است تعالی وتقدس ناچار در وقت عروج بان اسما خواهد رسید
وازانجا بفوق خواهد گذشت الی ماشاء الله تعالی اما ان سالک چون از بالا فرود آید وباسمیکه
مبدا تعین وجودی اوست نزول نماید ان هم البته پایان تر ازان اسمائیکه مقامات انبیا است
علیهم الصلوات والتسلیمات خواهد بود وتفاوت مقامات اینجا ظاهر خواهد شد که مناط فضلیت است
هر که مقام او بلندتر است افضل است وتا سالک بر اسم خود نگردد وهم خود را پایان تر ازان اسامی نیابد
فضلیت آن بزرگواران را بطریق ذوق وحال نتواند دریافت بتقلید ایشان را افضل میگوید وبه تقدیر
سابق حکم باولیت آنها میکند اما وجدان او مکذب حکم اوست در بنوقت التجا وتضرع وعجز ونیاز بحضرت
حق سبحانه درکار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد وانمقام از مزله اقدام سالکان است این مجاب
بمثالی واضح گردانیم ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزاء ارضی واجزاء ناریست وقتیکه دخان صعود نماید
اجزاء ارضی بمصاحبت اجزای ناری بالا خواهند رفت وبحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کره نار متحقق میشود درین صعود اجزاء ارضی بمقامات اجزاء آبی واجزاء هوائی
که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید وازانجا عروج نموده بالا خواهند رفت درینصورت نمیتوان گفت که مرتبه
اجزاء ارضی بلندتر است از مرتبه اجزای هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است
نه باعتبار ذات وبعد از وصول بکره نار چون آن اجزاء ارضی هبوط نمایند وبمرکز طبعی خود برسند مرتبه
مقام اینها فرودتر از مقام آب وهوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک ازین مقامات باعتبار قاسر
که آن قاسر افراط از حرارت محبت است وقوت جذب عشق وباعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود وخود را در مقامات
اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا وتوسط ظل ومثال است ومبتدی ومتوسط چون بظلال
آنها میرسند خیال میکنند که بحقیقت آن مقامات رسیده اند فرق درمیان ظلال وحقایق نمیتوانند کرد وهمچنین

شعبه و شمال کابر را چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال میکنند که شرکتی با کابر در مقامات
پیدا کرده اند نه چنین است بلکه اینجا اشتباه ظل شی است بنفس شی اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی واحفظنا
عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد و نهم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در حل بعضی از عبارات متعلق رساله مبدا
و معاد که پرسیده بود و بعضی از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته و در جواب مکتوبا و که مشتمل است
بر بعضی ضروریات این راه الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین
اجمعین سیادت پناهی اخوی اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال حمیده و مستوجب حمد است
در وقت وداع در سرای فرخ شما و اخوی خواجه محمد اشرف معنی آن عبارت که در رساله مبدا و معاد
واقع شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بخاطر رسید که در حل آن
عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد عبارت آن رساله این است که بعد از هزار
و چند سال از زمان رحلت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام
خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد
و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت محمدی
خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی نماید
علیهم الصلوة والتحیات در آنوقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی که
خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی
آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی اسمی است که از اسمای الهی جل سلطانه کالعلیم والقدیر والمرید
والمتکلم و امثالها و آن اسم الهی جل شانه رب آن شخص است و مبدا فیوض وجودی و توابع وجودی او و این
اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آنرا زاید است
بر وجود ذات این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است نیز این
اسم صادق می آید و فرق در میان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته شده
بتفصیل ذکر یافته است اگر خفائی باشد بآن رساله رجوع نمایند و شک نیست که حصول شان اگرچه بمجرد

اعتبار است نیز تقاضای آن میکند که فوق این معنی زائد دیگر باشد مناسب آن شان که مبدأ وجود اعتبار
اگر دولت این اسم را از آن سِر نصیبی حاصل شده در فوق آن معنی زائد نیز این احتمال جاریست اما
قوت البشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یکمرتبه دیگر را هم گذرانیده است اما در فوق
آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیبی ندارد و فوق کل ذی علم علیم شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق
المسکین ما یتجرع و تفاضل اقدام اهل الله باعتبار طی این مراتب شتی است علی تفاوت الاستعدادات والقا
بلیات والواصلون الی الاسم قلیلون من الاولیاء فان اکثرهم وصلوا الی ظل من الظلال ذلک الاسم
عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک والسیر التفصیلی وقد یتوهم الوصول الی ذلک الاسم فی طریق
الجذبة الصرفة ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعتد به والذین عرجوا من ذلک الاسم وقطعوا مراتبه المتفاوتة قلت او کثرت
فهولاء اقل قلیل منهم بر سر اصل سخن رویم و گوییم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی او را گویند تعین امکانی
او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوییم که محمد رسول الله علیه و علی آله الصلوات والتحیات فرد کامل
کافه انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جل شانه که رب عالم خلق اوست شان العلیم است و
تربیت عالم امر او منظر باید آن معنی است که مبدأ وجود اعتباری آن شان است کما مر حقیقت محمدی عبارت
از شان العلیم است و حقیقت احمدی کنایه از آن معنی که مبدأ آن شان است و حقیقت کعبه سبحانی نیز همان معنی
است و نبوتی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آن سرور را حاصل بوده و از ان
مرتبه خبر داده و گفته کنت نبیا و آدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق دارد
و همین اعتبار حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که کلمة الله بوده اند بعالم امر بیشتر مناسبت داشته
بشارت قدوم آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد داده و فرموده و مبشرا برسول یاتی
من بعدی اسمه احمد و نبوتی که بنشاء عنصری تعلق دارد باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار حقیقتین
در اول در ضمن مرتبه آن شان است [illegible] آن شان [illegible] مرتبه تمام است از دعوت در مرتبه ثانی
چه دعوت در مرتبه دعوت او مخصوص بعالم امر بوده [illegible] روحانیان در ضمن مرتبه دعوت شامل
خلق و امر است و تربیت او مشتمل بر اجساد و ارواح غایت ما فی الباب بین نشاء و نشاء عنصری او
علیه و علی آله الصلوة والسلام غالب ساخته بودند بر نشاء ملکی او تا مناسبت که سبب افاده و استفاده است

بیشتر پیدا شود بخلاف آنکه جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه وتعالی حبیب خود را صلی
الله علیه وعلی آله وسلم باکد وجه امر میفرماید باظهار بشریت خود کما قال سبحانه وتعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی
الی اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است وبعد از ارتحال از نشأه عنصری جانب روحانیه او علیه
الصلوة والسلام غالب آمد ومناسبت بشریة رو بنقص آورد ونورانیت دعوة تفاوت پیدا کرد بعضی از صحابه
کرام فرموده اند که هنوز از دفن آنسرور علیه وعلیهم الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت
یافتیم بلی ایمان شهودی بایمان غیبی مبدل گشت ومعامله از آغوش بگوش کشید واز دیدن بشنیدن
آمد واز زمان رحلت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدیده است وازمنه
متطاوله جانب روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بلون خود ساخت که عالم
خلق را منصبغ بعالم امر گردانید پس ناچار آنچه از عالم خلق او علیه وعلی آله الصلوة والسلام رجوع بحقیقت خود
نموده بود یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت وحقیقت محمدی با حقیقت
احمدی متحد شد مراد از حقیقت احمدی وحقیقت محمدی درینجا التعین امکانی خلق وامر اوست علیه وعلی
آله الصلوة والسلام نه تعین وجوبی که تعین امکانی او ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست ومتحد
گشتن بان تعین معقول نه چون حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام نزول خواهد فرمود متابعت
شریعت خاتم الرسل علیهما الصلوة والسلام خواهد نمود واز مقام خود عروج فرموده بتبعیت بمقام حقیقت محمدی
خواهد رسید وتقویة دین او علیهما الصلوات والتحیات خواهد نمود ازینجاست که نقل میکنند از شرائع ماتقدم
که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبران اولی العزم از انبیا کرام ورسل عظام مبعوث میشدند که تقویت شریعت
آن پیغمبر فرمایند واعلاء کلمه او نمایند وچون دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولی العزم دیگر مبعوث
میگشت وتجدید شریعت خود میفرمود وچون شریعت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات از
نسخ وتبدیل محفوظ است علماء امت او را حکم انبیا داده کار تقویة شریعة وتائید ملت را بایشان
تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولی العزم را متابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله
سبحانه وتعالی انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون بدانند که بعد از هزار سال بعد از ارتحال خاتم الرسل علیه وعلیهم
الصلوة والسلام اولیاء امت او که بظهور آیند هرچند اقل باشند اکمل بوند تا تقویة این شریعت بر وجه اتم نمایند

حضرت محمدی که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والسلام اند قدوم مبارک او بشارت بعد از هزار سال بوجود ۲ فرموده اند
خواهند آمد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد فرمود و بالجمله
کمالات اولیاء این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هر چند بعد از انبیا فضل مر اصحاب کرام است علیهم
الصلوة والسلام اما جای آن دارد که از کمال تشابه یکی را بر دیگری فضل نتوان داد ازینجا تواند بود که آنسرور
فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم نفرموده لا یدری اولهم خیر ام آخرهم
لعلمه بحال کل من الفریقین لهذا قال خیر القرون قرنی اما چون از کمال مشابهت جای تردد بود فرموده
لا یدری اگر بپرسند که آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته
است و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه متیقن باشد
پس تشابه این طبقه در کمالات باصحاب کرام چه بود در جواب گوییم تواند بود که خیریت آن دو قرن
برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت وجود اهل بدعت و ندرة ارباب فسق و معصیت
و هذا لا ینافی کون بعض الافراد من اولیاء الذی فی هذه الطبقة خیرا من اولیاء تینک القرنین کحضرت المهدی
مثلا ﻩ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ه دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ه اما قرن اصحاب آن
جمیع وجوه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند در جنت نعیم مقربان الشان
که انفاق کوه ذهب دیگران مد شعیر ایشان نرسد والله یختص برحمته من یشاء باید دانست که از بیان سابق
واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبدا و معاد فوق این مذکور مسطور گشته است که حقیقت کعبه ربانی
مسجود حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقه
ظل اوست پس ناچار مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیا رفته است و می یدو
از ایشان برکات میجوید و چون حقیقت او اقدم باشد بر حقیقت محمدی این معنی چگونه جائز باشد در جواب
گوییم که حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول محمدی است از اوج تنزیه و تقدیس حقیقت کعبه نهایت مقامات
عروج کعبه است مرتبه اول معروج حقیقت محمدی را بمرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات
او را غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیا را کمل است او را از عروجات آنسرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام نصیب تام است اگر کعبه از برکات این بزرگواران دریوزه نماید چه عجب بیت زمین زاده

برهمان تاخته بزمین وزمان رالپس انداخته و عبارت دیگر ازان رساله که درینمقام واقع شده بود نیز
حل شد وان عبارت اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق
ان اشیا است چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از اسمای الهی است
جل سلطانه که مبادی فیوض وجودی و توابع وجودی ایشان است و حقیقت کعبه فوق ان اسما است
پس ناچار حقیقت کعبه متبوع حقایق اشیا باشد آری اگر کمل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود
و انوار بالا را گرفته بمراتب حقایق خود که شبیه بجبار طبعی اشیا است در مراتب عروج فرود آیند کعبه از برکات
ایشان توقع خواهد نمود کما مر سابقا و ایضا در رساله مبدا و معاد چند فقره نوشته است در بیان فضلیت
انبیا اولی العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم یعنی فضلیت ایشان از بعض دیگر و چون مبنای ان
بر کشف والهام است که ظنی است ازان نوشتن و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه در این باب
سخن کردن جز بدلیل قطعی جایز نیست استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا در مکتوب
خود نوشته بودند که در سرای فرح پرسیده بودم که تعلیم طریقت مر طالبان را نسبت بمن مرضی است یا نه تو در جواب
گفته بودی که بخاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشد یا گفته بود که مشروط بشرایط است مطلقا
مرضی نیست و بحال هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرایط نیک احتیاط نمایند مبادا مسامحه کنند تا
باستحکام الیقین نشود که باید گفت نگویند و اخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت نمایند و تنبیه
نمایند که در تعلیم طریقت سرعت ننمایند مقصود دوکان پهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه باید ملاحظه نمود
غیر شرط دیگر است مسترشدان خود گاه نموده بودند کلاه از وضع خود باید کرد که بان جماعت بتدریج زندگانی میکنند
لا البته بعاقبت آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را متحمل نماید نه آنکه در اختلاط را بگشاید
و مصاحبانه سلوک کنند و بحرف و حکایت هنگامه گرم دارد والسلام **مکتوب دو صد و دهم** بجانب شکیب
اصفهانی صدور یافته در حل عبارت نفحات که پرسیده بود و در ذکر بعضی از نصایح ضروریه که مناسب بود
مراسله شریفه و ملاطفه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت نموده بودند
بمطالعه آن مشرف گشته مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت بروند تا باشند بصحبت فقرا
باشند و چون بروند محبت ایشان را سرمایه ببرند و چون خیزند بمحبت ایشان خیزند بحرمة من افتخر بالفقر

دائره علی الغار علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها از روی کرم مرقوم فرموده بودند که تقدمت معانا
آن حکایت چیست که در نفحات مذکورست از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب خانه بتقریب
غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده بمصر درآمد و آنجا کدخدا شد و فرزندان بهم رسانید و تا هفت سال
در مصر اقامت ورزید اتفاقا روزی بتقریب غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورد دید که در
کنار دجله گذاشته بود بحال خود است جامها را پوشیده بخانه درآمد اهلیه او گفت طعامی که از برای مهمانان
فرموده بودی طیار است الی آخر القصه مخدوما مکرما اشکال این حکایت نه از آن نگذرست که در یکساعت
کار سنین چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة
والسلام والتحیة در شب معراج بعد از طی معارج عروج و قطع منازل و مراحل که بالوف سنین میسر شود چون
بوثاق خود رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زائل نشده است و حرکت آبی که در ابریق
جهت طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و جوابش همان است که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور
که از قبیل بسط زمان است الا اشکال این حکایت از این بالاترست که در بغداد آن کاب شده و معتبران
آن مقدار هفت سال پیدا کند مثلا اهل بغداد در آن زمان در سال هفتصد و شصت باشند تا تاریخ هجرت
و اهل مصر در آن وقت در سال هفتصد و شصت و هفت عقل و نقل تجویز این معنی نمی‌نماید این قسم بالنسبت
با شخص مجوز است نه نسبت بعالم مختلف و ازمنه متعدده محال بلکه نزد این حقیر میگذرد این نیست
آن حکایت از عالم الغیب است بلکه از قبیل رویا و واقعات است که تعبیر بیداری مشتبه گشته است و توهم
التباس یافته این قسم اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از سلطان اشتباهست در خواب دیده است و در عالم
بیداری خود گفته و فرزندانرا آورده و حکایتی که بعد از این حکایت از شیخ محی الدین ابن العربی قدس سره نقل
میکنند نیز از این قبیل است والله سبحانه اعلم بحقائق الامور ظاهرا نوشته بودند که شیخ اوحد عبارت باید نوشت
که مربی جسد روح است و مربی قالب قلب مخدوما مودای این هر دو عبارت واحد است از آن نسبت عالم
خلق انسانست از عالم امر او و چون لفظ جسد مقرون بلفظ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت
لفظی در میان قالب و قلب بوده هر کدام را بمناسبت خود جمع کرده تعیین عبارت احتیاج افتاده است
طالب النصایح رفته بود مخدوما عطوفت آثارا شرم می‌آید که با وجود این همه خرابی و گرفتاری کلمه ابتدا

وهیچ حاصلی ازان بجز [illegible] نویسید وبصریح یا باشارت ازان مقوله حرف زند لیکن ازان نیز نتیجه رسد که اگر
اینقول معروف هم خود را معاف دارد مبادا کار نجست و زیارت بخشند و نطفه و بخل اینجا مدبنا بر علی ذلک بحکم
کلمه جرات مینماید مخدوما مدت بقاء دنیا بسیار قلیل است وازان قلیل هم اکثر تلف شده وقلیل مانده و
مدت بقای آخرت خلود در دوام است معامله خلود را بابقای چند روزه مربوط ساخته اند بعد ازان
یا تنعم دوامی است یا عذاب سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است احتمال تخلف ندارد عقل و دانش را
کار باید فرمود مخدوما اشرف عمر در هوا و هوس گذشت و بمراضی عدا آخذ اجتناب نکرد و ارذل عمر مانده
اگر امروز از اسم بمرضیات حق جل سلطانه صرف نکنیم و تلافی اشرف بارذل هم ننمائیم محنت اهل النار و سیلا حسرت
مخلد نسازیم و کفارت سیئات کثیره را حسنات قلیله هم نفرمائیم و در اینکار هر روز بفردا و تعلل خواهیم رفت و کدام
حیله ای پیش خواهیم برد خواب خرگوش تا کی خواهد بود و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از ابصار
خواهند برداشت و پنبه غفلت از سامعه ازاله خواهند نمود اما سود نخواهد داشت جز حسرت و ندامت
نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت کاری باید ساخت واشوقا گویان باید مرد اولا از درست
اعتقادی باید نمود که از تصدیق بانچه از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گذرد وثانیا علم و عمل
بانچه علم فقه متکفل انست نیز ضروریست وثالثا [illegible] طریق صوفیه هم در کار است نه از برای آن که
کرامات و اشکال غیبی را مشاهده نمائیم و انوار والوان را معاینه فرمائیم این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار
حسی چه قصور دارد که کسی آنها را گذاشته بریاضات و مجاهدات بهوس صور و انوار غیبی نماید این صور
و انوار والوان هم [illegible] مخلوق حق اند سبحانه و از آیات داله بر صانعیت او تعالی نور آفتاب و ماهتاب
که از عالم شهادت است از وجه [illegible] این انوار که در عالم مثال می بینند چون این دید [illegible] هست
خواص و عوام [illegible] از نظر اعتبار ساقط ساخته بهوس انوار غیبی مینماید بلکه غرض ازیکه رو
به پیش در دست [illegible] از سلوک طریقت صوفیه تحصیل [illegible] یقین است [illegible] تا تصدیقات شرعیه
تا از [illegible] تحقیق [illegible] کشف [illegible] از اجمال به تفصیل [illegible] مثلا وجود واجب تعالی [illegible] و تقدس
او سبحانه اول بطریق استدلال یا تقلید معلوم شده بود و بادراک [illegible] یقین بهمرسید چون سلوک طریقه
صوفیه میسر شود ان استدلال و تقلید بکشف و شهود مبدل میگردد و یقین کامل حاصل میشود وعلی هذا القیاس

سائر الاعتقادیات و ایضاً مقصود تحصیل یسر است در اداء احکام فقهیه و ازالهٔ عسر که از امارگی نفس منجر دو یقین
این فقیر آنست که طریق صوفیه فی الحقیقت خادم علوم شرعیه است نه امری مباین از شریعت و انچه نزد راقم
در رسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول این غرض اختیار طریقهٔ علیه نقشبندیه در میان سائر طرق
اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا
اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند
آن احوال را نمی پسندند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره فرموده اند که اگر احوال و مواجید را بما بدهند
و حقیقت ما را باعتقاد اهل سنت و جماعت نوازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر اعتقاد اهل سنت
و جماعت با ما بدهند و از احوال هیچ ندهند غم نداریم [illegible] ایضاً درین طریق اندراج نهایت در بدایت است
پس در اول قدم آن می یابند که دیگران در نهایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است و شمول
و عدم شمول همین نسبت تابعینها بنسبت اصحاب کرام است علیهم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر
علیه و علی آله الصلاة والتسلیمات آن یافته اند که اولیا را بهت [illegible] معلوم نیست که در نهایت میسر شود
از اینجاست که اویس قرنی قدس سره که خیر التابعین است بمرتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلاة [illegible] نرسید زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل
و کمالات است چه ایمان ایشان شهودی است [illegible] را هرگز این دولت میسر نشده مصرع شنیده کی بود
مانند دیده ٭ لهذا اتفاق [illegible] ایشان بهتر از اتفاق [illegible] جمیع اصحاب درین فضیلت
برابر اند پس همه را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که [illegible] روایت و تابع احکام
همه برابر روایت یکی [illegible] دیگری [illegible] ایشان بوده اند و آیات متضمن
را با اعتقاد عدالت ایشان از هر کدام [illegible] آیه [illegible] و جمع ساخته اند اگر [illegible] از اصحاب
مجروح [illegible] جرح [illegible] قرآن مجید [illegible] بعضی آیات [illegible] و منافی [illegible]
که در میان این بزرگواران گذشته بر محامل نیک صرف باید نمود [illegible] در آن باید ساخت
قال الشافعی رحمه الله سبحانه و هو اعلم بحال الصحابة علیهم الرضوان تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر
السنتنا و مثل این قول از امام اجل جعفر صادق نیز منقول است والسلام اولا و آخرا مکتوب دوم

ویازدهم بملا یار محمد قدیم بدخشی صدور یافته در جواب سؤال که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان
شرائط ضروریه مقام تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت
گشت حضرت حق سبحانه و تعالی بذروه کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنار من بوده حق
بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانند که اینقسم امور درین راه بسیار واقع میشود و بزبان می‌آید
این نوع معامله تجلی صوریست که صاحب معامله آن صورت متجلی له را حق می‌انگارد تعالی شانه سخن هم از آنست
که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة
دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است درینباب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش
هوش استماع نموده بعمل خواهند درآورد بدانند که چون طالبی باراده پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل
بسیار باید کرد مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن
مرید فرحی و سروری پیدا شود باید که درین باب التجا و تضرع بسیار نموده استخاره را متعدد نمایند تا آنکه
بیقین پیوندد که طریقه را باو باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندها حق سبحانه
تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست کریمه لتخرج الناس
من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین معنی دارد عزیزی فوت کرد خطاب آمد که تو کی زده بودی
نوبت در دین من بر بندهای من گفت بلی فرموده بودی و گفته خلقی الیه قبلت تقلبک علی ... و اجازتی
که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرائط است و مقرون است بحصول علم برضی تعالی هنوز آن وقت
نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا ورود آن وقت شرائط را نگاه مرعی دارند خبر شرط است
و میر نعمان هم بهمین معنی نوشته است از انجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد و از تنگی شرائط
وارهند والسلام مکتوب دو صد و دوازدهم بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب
بعضی اسوله که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود نوشته در مکتوب مرغوب ایشان دربیلی رسید فرحت بر فرحت افزود
حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها و اکملها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمراتب که فوق

اجازت تعلیم طریقت

از استعداد اوست تواند رسانید یانه بلی تواند رسانید اما بان مراتب فوق که مناسب استعداد اوست نه
بمراتبی که مباین استعداد او باشد مثلا مریدیکه استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت قوت استعداد تا مرحل
بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف ورا بتصرف خود تواند باقصای درجات آن ولایت
رسانید اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم التوقوع نیست
و ایضا پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است که اخفی که الطف لطایف انسانی است از مرتبه حکم نفس اماره
دارد و در دنارت و خساست شبه و پیدا میکند معلوم اخوی باد که اخفی هر چند الطف لطائف است
اما داخل دائره امکان است و بداغ حدوث متسم چون سالک پا از دائره امکان بیرون نهد که در مراتب وجوب
سیر فرماید و از ظلال وجوب باصول آن برسد و از تقید صفت و شان وا رهد آنجا ممکن نظر او خوار
و بی اعتبار در آید و اخص و الطف او را در دنارت و خساست برابر بیند و نفس و اخفی را درین مقام
توامین انگارد نوشته بودند که بواسطه یا بی واسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه
حاضر دیده عبادت کردن موجب تنزل وست سبحانه بنده وار عبادت باید کرد این که او را سبحانه
حاضر داشته عبادت کند سوی دلبست محبت اثنا الانقسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر زده باشد
جای دیگر دیده باشند و واقعه که نوشته بودند و حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام دران واقعه
دیده بسیار نیک است که حالت دارد آب کنایه از علم است ... وا دران کردن حصول قدرت است
در علم و مشارکت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در همچنین موکدان حصول است چه آنحضرت
تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم الاسماء کلها غایة ما فی الباب مراد از علم درین واقعه علم باطن است
بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت به نسبت اهل بیت دارد علیهم الرضوان والباقی عند التلاقی والسلام

مکتوب دو صد و سیزدهم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان مواعظ و نصایح و در ترغیب
بر متابعت علمای اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علمای سوء که علم را وسیله حطام
دنیوی ساخته اند عصمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
قال الله سبحانه و تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان نمیداند که احسان شما را بکدام احسان مکافات
نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی دارین رطب اللسان باشد الحمد لله سبحانه والمنة که همچنین

بجز است میسر است و احسان دیگر که لایق مکافات است موعظه و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد عین مدعی است
قرابت و نجابت دستگاها خلاصه مواعظ و زبده نصایح اختلاط و انبساط با اهل تدین و ارباب تشرع است
تدین و تشرع مربوط بسلوک طریقه حقه اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند در میان سائر فرق اسلامیه
نجات بی متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بی اتباع آرای اینها ممتنع دلائل عقلی و نقلی
و کشفی بر این معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر سر مو انحراف از صراط مستقیم
این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل باید دانست و مجالست او را زهر افعی باید انگاشت
طالب علمان بی باک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت اینها نیز از ضروریات است انهم
فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطه حطام دنیوی آخرت خود را
برباد داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ابلیس لعین را
شخصی دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست را از اغوا و اضلال کوتاه کرده سر آنرا پرسید لعین گفت
علماء سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند متکفل اغوا و اضلال گشته از طلبه بجای مولانا عمر نیک نهاد
است بشرط آنکه او را دل دهند و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در اسلام
از آن جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شریف است که این فقیر بگفتن و نوشتن
در تحریض بر صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحبت سوء خود را معاف
نداشته که از اصل عظیم میدانند والقبول عندکم بل کل من عند الله فطوبی لمن جعله مفتاح الخیر تذکر احسانهای
شما برین گفت و گوی می آرد و ملاحظه تصدیع و ملال را از میان بر می اندازد والسلام مکتوب دو صد
و چهاردهم بجانخانان صدور یافته در بیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است و در جواب آن سوال
مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد و سفارش حاجتمندی طوبی لمن جعله الله سبحانه مفتاحا
لمظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعه آخرت گردانید بید دولت باشد کسیکه تخم را درست بخورد و در زمین
استعداد نیندازد و از یکدانه هفتصد دانه نسازد و از برای روزی که برادر از برادر و گریزد و مادر از فرزند
نا پذیرد ذخیره نکند خسارت دنیا و آخرت نقد وقت اوست و حسرت و ندامت دارین بر کف دست
او صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت می شمرند نه از برای آن غرض که در آن فرصت تنعمات دنیوی

فرمایند که بیدار و متنبه است مع ذلک ندامات محن و عقبات بلکه تا در آن فرصت گذشت و کار فرمایند و اینجا
عمل خیر بحکم کریمهٔ والله یضاعف لمن یشاء ثمرات بی نهایت حاصل کند ازینجاست که اعمال صالحهٔ چند
روزه را به نعمات مخلد جزا فرموده اند والله ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر در حسنات است
و در سیات جزا بمثل است پس کفار را بواسطهٔ سیات معدوده عذاب مخلد چون باشد گوئیم که مماثلت
جزا بعمل امر مفوض بعلم واجب است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک قاصر است مثلا در قذف محصنات
جزای مماثل آن هشتاد تازیانه فرمود و در حد سرقه قطع یمین سارق جزای آن نمود و در حد زنا در صورت
بکر به بکر صد تازیانه با تغریب عام تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرمود علم سر اینچنین
تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز الحکیم پس در ماده کفار حق سبحانه و تعالی کفر موقت را
عذاب مخلد جزا و وفاق فرمود معلوم شد که جزای مماثل هر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسیکه
خواهد که جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و با دلهٔ عقلی برابر نماید آنکس منکر طور نبوت است علیه السلام
با او سخن کردن از بیخردی است بیت زانکس که بقرآن و خبر زو نرهی * اینست جوابش که جوابش ندهی
بقیة المرام آنکه رافع رقیمه فقرا میان شیخ احمد ولد اغر مغفرت پناهی شیخ سلطان تهانیسری است ملاحظهٔ
الطاف و احسانهای شما را که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخدمت عالیه بتوسل این فقیر خود را
رسانیده است و از جملهٔ الطاف عالیشان موضعی بود که در پرگنه اندری کرم فرموده بودند والامر عندکم
بل کل من عند الله والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات مکتوب دو صد و پانزدهم بمرزا داراب صادر شد در مذمت دنیا مکتوب شریف که از
حسن نشاء استعداد فطری به نیاز تمام فقرا ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر
الجزاء بالصدق حبیبه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ای فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا به بلای عظیم گرفتار
اند و با بتلای عظیم مبتلا زیرا که دنیا مبغوضهٔ حق است سبحانه و مردار ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان را
مزین ساخته اند و مزین گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را زر اندوده سازند و زهری را شکر آلود
مع ذلک عقل دور اندیش را بر شناعت این دنیه متنبه ساخت و بر قباحت این نامرضیه دلالت
فرمود لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا با عقل زمانه بدهند بزاهدی باید داد که

از دنیای بی رغبت است و آن بی رغبتی از کمال عقل اوست مع هذا از کمال رحمت بیک شاهد عقل کفایت نمود
شاهد دیگر از نقل نیز بان ختم فرموده و بزبان رسل علیهم الصلوات والتحیات که رحمت عالمیانند حقیقت آن
شاهد کما ینبغی اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بان قحبه مکاره منع بلیغ فرمود با وجود این دو شاهد عدل
هم اگر کسی بطمع شکر موهوم زهر بخورد و بامید زر متخیل نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلید بالطبع ملکه
فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات والتحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت
سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت دمار و اموال دنیوی چیز دیگر نخواهد بود امروز
پنبه غفلت از گوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایه نخواهد ماند خبر شرط است بیت
همه اندر زمن بتو این است ✤ که تو طفلی و خانه رنگین است ✤ والسلام **مکتوب دویست و شانزدهم**
میرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیا و قلت ظهور آن از
بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام تکمیل و ارشاد و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر میرسد که چون در میان احبه بعد صوری حائل گشته است
و ملاقات ظاهری متعذر شده اگر احیانا بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب می نماید
بنا بر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز مینویسد امید است که بملال نکشد مخدوما چون مبحث ولایت در میان
است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور میسازد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت
از فنا و بقا است که خوارق و کشوف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق کمتر ظاهر شود
ولایت اکمل بود بلکه مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول
کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است از جانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب را
در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده باسباب سیاره و نظر او بر فعل
مسبب الاسباب است و لیس زیرا که اسباب تمام از نظر او بر فعل مسبب الاسباب تفرقه گشته است لاجرم حق سبحانه
و تعالی بمقتضای ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را باسباب می اندازد و آنکه
اسباب را نمی بیند کار او را بیتوسط اسباب مهیا میسازد و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی است

نا مدتها بخاطر میخلید که وجه چیست که اولیای کمل این امت بسیار گذشته اند اما القدر خوارق که از حضرت
سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع شده است و در جانب
نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلندتر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری و حبیب عجمی است
قدس سرهما منقول است که روزی خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بودند و انتظار کشتی میبردند که از آب
بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج
کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه حسن
در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب و زندگانی میکردند اما فضل حسن راست
که صاحب علم است و عین الیقین را بعلم الیقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر
قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفاعل حقیقی دارد لیکن
اسباب را مدخلی بود این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است اما معامله
تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که مدار ارشاد حصول
مناسبت درمیان مرشد و مسترشد درکار است که منوط به نزول است بدانند که غلبه نسبت است که هر چند بالاتر
رود و پایان تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر
رفت و در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد از ینجاست که دعوة او اتم گشت و به کافه انام مرسل
شد چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمام تر گشته و بسیار است که از سلطان
این راه القدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر مناسبت
دارند به مبتدیان از منتهیان غیر مرجوع از ینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته اگر خرقانی
و محمد قصاب بیکجا بودندی من شما را بوی فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمندتر بود از خرقانی
یعنی خرقانی منتهی بود و مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام
در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افاده

و از همه زیاده تر بود پس مرا از زیادتی افاده و کمتران بر رجوع و هبوط آمد نه بر انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست
که همچنانکه در حصول نفس ولایت مرا علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق
خود هم شرط نیست بلکه بسا است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از ان خوارق اصلاً اطلاع نه و اولیا
که صاحب علم و کشف اند جایز است که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صور مثالیه ایشان را در امکنه
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از ان صور بظهور آرند که صاحب آن صور را
از انها اصلا اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته اند حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند
که عزیزی میگفت عجائب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه
دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده
بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نه بر آمده ام و هرگز اینقسم مردم را ندیده ام
چه تهمتی است که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها زیاده برین اطناب است اگر بعضی
ایشان را معلوم ساخت زود تر و بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله تعالی مکتوب دو صد و هفتدهم بملا طاهر
بدخشی صدور یافته در بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت و حیرت کشد زیباتر است و در بیان آنکه
سبب چیست که در بعضی از کشوف اولیاء الله غلط واقع میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و در فرق میان
قضاء معلق و قضاء مبرم و حکم هر کدام اینجا و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب و سنت
است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست و ما یتعلق
بذلک الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین اجمعین مدتیست که
از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوب است سعی نمایند که سر موی خلاف
شریعت اعتقاداً و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهام است و هر چند بجانب جهالت
کشد زیباتر بود و چندانکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشوف الهی و ظهورات سمائی در اثنای
راه است بعد از وصول اینجا همه کوتهی میکنند و غیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمی ماند از کشوف
کونی چه نویسد که اینجا مجال خطا بسیار است و مظنه غلط غالب وجود و عدم آن مساوی باید دانست
اگر پرسند سبب چیست که در بعضی از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط واقع میشود و خلاف

آن بظهور می آید مثلا خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود و اتفاقاً بعد
از یکماه ازین دو چیز هیچ کدام بوقوع نیامد در جواب گوئیم که حصول آن مکشوف و مخبر عنه مشروط بشرائط
بوده است که صاحب کشف در انوقت بتفصیل آن شرائط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول آن شی مطلقا
یا آنکه گوئیم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است و از قبیل
قضاء معلق اما آن عارف را از تعلیق و قابلیت محو وی خبر نه در نیصورت اگر بمقتضای علم خود حکم کند با جلی
احتمال تخلف خواهد داشت منقول است که روزی حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلاة والسلام پیش
حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلاة والسلام آمده اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا علی الصباح
خواهد مرد حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة والسلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه
آرزو داری گفت دو چیز منکوحه بکر و حلوا فرمودند تا هر دو مهیا ساختند آن جوان شب با اهلیه خود
در خلوتخانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان
طبق حلوا را در دست بر داشته بآن فقیر داد چون صباح شد حضرت پیغامبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
انتظار خبر فوت آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند
که خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلاة والسلام آمده گفت
که تصدق حلوا دفع بلای آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یافتند که مرده و در دهان او آنقدر
حلوا کوفته اند که از بسیاری حلوا جان داده است و این حقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطا بر جبرئیل امین
نمی نماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستقبح می داند مگر آنکه گوئیم که عصمت
و امانت و عدم احتمال خطای او مخصوص بوحی است که تبلیغ است از قبل حق سبحانه و درین خبر از قسم وحی
نیست بلکه اخبار است از علمی و مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است لیس خطا را درین خبر
مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق بین الشهادة و الاخبار فان الاول معتبر
فی الشرع لا الثانی بدان ارشدک الله تعالی سبحانه که قضا بر دو قسم است قضاء معلق و قضاء مبرم در
قضاء معلق احتمال تغیر و تبدیل است و در قضاء مبرم تغیر و تبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه و
تعالی ما یبدل القول لدی این در حق قضاء مبرم است و در قضاء معلق میفرماید یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب

حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از رسائل
خود نوشته اند که در قضاء مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل بدهد مگر مرا که اگر خواهم انجا هم تصرف کنم
و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه ذهن این فقیر بود
تا آنکه حضرت حق سبحانه تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیه بودم که به
بعضی از دوستان نامزد شده بود و در انوقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح
محفوظ قضاء این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نه یکگونه یاس و ناامیدی دست داد و سخن
حضرت سید محی الدین قدس سره بیاد آمد مرة ثانیة باز ملتجی و متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته
متوجه شده بمحض فضل و کرم ظاهر ساختند که قضاء معلق بر دو گونه است قضائیست که تعلیق و را در
لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بران اطلاع داده و قضائیست که تعلیق او نزد خداست جل شانه و در
در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد و این قسم اخیر از قضاء معلق نیز احتمال تبدیل دارد و در رنگ قسم اول
از انجا معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر است که صورت قضاء مبرم دارد نه بقضاء که بحقیقت مبرم
است که تصرف و تبدیل در ان محال است عقلاً و شرعاً کما لا یخفی و بحق که کم کسی را بر حقیقت ان قضاء
اطلاع است فکیف که در انجا تصرف نماید و بلیه که متوجه آن دوست شده بود در ان قسم اخیر یافت
و معلوم شد که حضرت حق سبحانه تعالی دفع آن بلیه فرمود و الحمد لله سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً طیباً مبارکاً
فیه مبارکاً علیه کما یحب ربنا و یرضی و الصلوة و السلام و التحیة علی سید الاولین و الآخرین خاتم الانبیاء
و المرسلین الذی ارسله رحمة للعلمین و علی آله و صحابه و علی جمیع اخوانه من النبیین و الصدیقین و الشهداء
و الصالحین و الملائکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعی آثارهم ببرکة هؤلاء الاکابر و یرحم الله
عبداً قال آمینا بر سر اصل سخن رویم و گوئیم در بعضی اوقات خطائی که در بعضی علوم الهامی واقع میشود
بسبب آنست که بعضی از مقدمات مسلمه که نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم الهامی
خلط میشود بحیثیتی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع علوم را الهامی انگارد لاجرم در مجموع خطا
واقع میشود بسبب خطاء بعضی اجزاء آن و ایضا گاه هست که در کشوف و وقعات امور غیبی را می بیند و خیال میکند
که محمول بر ظاهر است و مقصور بر صورت بهمان اندازه آن خیال حکم میکند و خطا واقع میشود نمیدانند که آن امور مصروف

از ظاهر است ومحمول بر تأویل و تعبیر این مقام نیز از جملهٔ اغلاط کشفیه است بالجمله آنچه قطعی است وثابت است از کتاب
و سنت است که بوحی قطعی ثابت شده است و به نزول ملک مقرر گشته و اجماع علما و اجتهاد مجتهدین نیز راجع
باین دو اصل است وماورای این چهار اصل شرعی هرچه باشد اگر موافق است باین اصول مقبول والا
فلا اگرچه از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشوف ایشان بود و همچنا وجد و حال را تا بمیزان شرع
نسنجند به نیم جو نخرند و کشوف و الهام را تا بمحک کتاب و سنت نزنند به نیم حبه نپسندند مقصود
از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بحقیقت معتقدات شرعیه که حقیقت ایمان است
و حصول تیسیر است در ادای احکام شرعیه نه امری دیگر ورای آن چه رویت موعود باخرت است در دنیا
واقع نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بان خرسندند آرام بظلال است و تسلی به شبه و مثال او تعالی
وراء الوراء است مترسم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کماهی بگوییم فتوری در طلب مبتدیان این راه
افتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز مترسم که اگر نگوییم با وجود علم تجویز التباس حق بباطل کرده
باشیم بضرورت اینقدر اظهار مینماییم که مشاهدات و تجلیات این راه را بر محک تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باید زد اگر درست نیاید ناچار بظلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد
آمد چه دک و فک مقصود است و در دنیا از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر دک و فک البته با
خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ازین وسمه میسر است او را در دنیا رویت میسر شد و سر موی
از جا نرفت و اکمل تابعان او را که ازین مقام نصیب وارث گفته اند بی پرده ظلی از ظلال تجلی نخواهد بود و صاحب
فهم یابد هرگاه کلیم الله را از مشاهده این جمال بی آنکه تجلی شود صعقه در گرفت دیگران چه باشند دیگر
بدانند که مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را براه حق جل و علا
رهنمونی نمایند و خود هم باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سررشته را نگاه داشته
سعی نمایند که بقای خود را برباد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه ا
اجازت در توهم کمال و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب دو صد
و نهم هم بملا داود صدور یافته در بیان نهایت سیر طریقت مکتوب شریف اخوی اعزی مولانا داود
رسید موجب بهجت گشت حضرت حق سبحانه تعالی ظاهر و باطن را بمرضیات خود متجلی و متزین دارد بحرمت النبی

والا الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و تکرار سبق باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس الله تعالی
اسرارهم باید که از توجهات شتی فتوری واقع نشود و اگر فرضاً ظلمتی و کدورتی طاری شود علاج آن التجا
و تضرع و نیاز و شکستگی ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانه و توجه تام است بر بی خود که وسیله حصول
این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب و سائل این دولت عظمی را نیک باید و رضای این
بزرگواران را وسیله رضای حق سازند سبحانه طریق نجات و فلاح این است والسلام مکتوب دو صد
و نود و نهم بمیرزا ایرج صدور یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر ازاله مرض ظاهر خود است و
از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ما یناسب ذلك عصمکم الله سبحانه عما یصمکم
و صانکم عما شانکم بحرمة سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله اجمعین من الصلوات اتمها و من التسلیمات
اکملها سعادت و نجابت آثارا آدمی را چون مرضی از امراض ظاهری طاری میگردد و عضوی از اعضای او آفتی
میرسد انقدر سعی و مبالغه مینماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی که عبارت از
گرفتاری است بما دون حق جل و علا بر نهجی بروی استیلا یافته است که نزدیک است که او را بموت ابدی
رساند و بعذاب سرمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر ازاله آن نمی نماید و سعی در دفع آن نمیفرماید اگر این
گرفتاری را مرض نمیدانند سفیه محض است و اگر میدانند و باک ندارد پلید صرف ما کر از برای دراك این مرض
عقل معاد در کار است عقل معاش از کوته اندیشی خود مقصور بر ظاهر بینی است عقل معاش چنانچه
آفات معنویه را بواسطه تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریه را بواسطه
مثوبات اخرویه مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب انبیا و
اولیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا و ارباب دنیا شتان ما بینهما آنچه
که محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعه که بدولت درد آخرت مشرف
شده اند ٥ دادیم ترا از گنج مقصود نشان ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ باید دانست که مرض ظاهر
چنانچه موجب تعسر ادای احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن تعسر است قال الله تبارك و تعالی
کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه و انها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح
مستلزم آن عسر است و در باطن ضعف یقین و نقصان ایمان موجب عدم الیسر الا در تکالیف شرعیه همه تخفیف

است و تمام یسر و سهولت کریمهٔ یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و کریمهٔ یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان
ضعیفا ظاهر و شاهد این معنی است مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست ؛ پس تکرار این مرض لازم آمد
و با طبای حاذق التجا آوردن فرض میگشت ما علی الرسول الا البلاغ والسلام **مکتوب دو صد و شصتم**
بشیخ حمید بنگالی صدور یافته در بیان بعضی از اغلاط صوفیه و منشأ غلط آنها الحمد لله رب العلمین والسلام
علی سید المرسلین و علی آله و صحابه اجمعین احوال و اوضاع فقرای اینجا روز بروز موجب ازدیاد شکر است
و همین نوع فقرا در بلاد و دوستان دور افتاده دارد ای عزیز درین راه غیب الغیب مزلهٔ اقدام سالکان
بسیار است سر رشتهٔ شریعت را در اعتقادیات و عملیات نیک نگاهداشته زندگانی فرمایند در حضور
و غیبت همین نصیحت است مبادا غفلت واقع شود بعضی از اغلاط این راه را می‌نویسد و منشای
غلط را تعیین مینماید بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود در ماورای جزئیات مذکوره باندازهٔ آن کار خواهند فرمود
بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که گاه سالک مقامات عروج خود را فوق دیگران یابد که در تحقیق
فضلیت آنها باجماع علما ثابت شده است و یقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگواران
است بلکه این اشتباه گاه است که نسبت بانبیا که بهترین خلایق اند قطعا علیهم الصلوات والتسلیمات
واقع شود عیاذا بالله سبحانه من ذلک منشأ غلط جمعی را آنست که هر یکی از انبیا و اولیا را اولا عروج
تا باسما است که مبادی تعینات وجود ایشان است و باین عروج هم ولایت متحقق میشود ثانیا
عروج در آن اسما است و از آن اسما الی ما شاء الله تعالی اما باوجود این عروج ما هو منتهی منزل هر کدام ایشان
همان اسم است که مبدأ تعین وجودی او ست لهذا در مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسما
چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج همان اسما است و عروج و هبوط از آن اسما بواسطهٔ عوارض
است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم از آن اسما نیز بالاتر خواهد رفت و آن
توهم پیدا خواهد کرد عیاذا بالله سبحانه از آنکه آن توهم یقین سابق را زائل گرداند و در فضلیت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات و اولویت اولیا که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد این مقام از مزال اقدام
سالکان است درین وقت سالک نمیداند که آن اکابر از آن اسما عروجات بی نهایت نیز نموده
اند و بفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما امکنهٔ طبیعهٔ عروجی ایشان است و او را نیز درانجا

طبعے است کہ او دون آن اسما است و انزل انہا چہ فضیلت ہر شخصے باعتبار اقدمیۃ اسم اوست کہ مبدا ار
تعین او گشتہ است ازین قبیل است انچہ بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ است کہ عارف در مقامات عروج
برزخیت کبری را حائل نیابد و بے توسط او ترقی فرماید حضرت خواجہ ما میفرمودند کہ رابعہ نیز ازین جماعہ
است اینجماعہ در وقت عروج چونکہ از اسمی کہ مبدا ار تعین برزخیہ کبری است بفوق گذشتہ اند توہم کردہ
اند کہ برزخیہ کبری در میان حائل نماندہ است و از برزخیہ کبری حقیقت حضرت رسالت خاتمیت
علیہ و علے آلہ الصلوۃ والسلام مراد داشتہ اند و حقیقت معاملہ آنست کہ بالا گذشت و منشا آن غلط
جمعے دیگر را آنکہ چون سیر سالک در اسمی واقعشود کہ مبدا ار تعین او ست و آن اسم جامع جمیع اسما است بسبیل
اجمال چہ جامعیت انسان بوسطہ جامعیت ہمان اسم است پس ناچار در ضمن اسما کہ مبادی تعینات مشایخ
دیگر است بطریق اجمال نیز بایں سیر قطع خواہد کرد و از ہر یکے گذشتہ بمنتہای آن اسم خواہد رسید ناتوہم
فوقیہ خود پیدا خواہد کرد و نمیداند کہ انچہ او دیدہ است از مقامات مشایخ و از انہا گذشتہ انموذجی است
از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات و چون درینمقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزا خود میداند ناچار
لاجرم توہم اولویۃ خود پیدا می آرد و درینمقام شیخ بسطام میگوید لوای ارفع من لوا محمد از غلبہ سکر میداند
کہ ارفعیۃ لوای او ونہ از لوای محمد است علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام بلکہ از انموذج لوای او ست کہ در ضمن
حقیقت اسم او مشہود گشتہ است ازین قبیل است انچہ او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش و ما فیہ در
زاویہ قلب عارف بنہد ہیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباہ انموذج بحقیقت است والا عرش کہ حضرت حق
سبحانہ او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب وے چہ اعتبار و چہ مقدار ظہوریکہ در عرش است عشر عشیر آن
در قلب نیست اگرچہ قلب عارف باشد رویۃ اخروی بظہور عرشی متحقق خواہد شد این سخن امروز بر چند
بر بعضے از صوفیہ گران خواہد آمد اما آخر معقول ایشان خواہد شد این سخن را بمثالے واضح گردانیم انسان
کہ جامع عناصر و افلاک است ہرگاہ نظر بر جامعیت خود افتد عناصر و افلاک را اجزا خود بیند و چون از
دید غالب آید دور نباشد کہ بگوید کہ من از کرہ زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر درین وقت عاقلان
مے فہمند کہ عظمت و کلانی از اجزا خود است و کرہ زمین و سموات فی الحقیقت اجزا او نیستند بلکہ
اینہا الاجزا او ساختہ اند و کلانے او از ان نموذجات است کہ اجزا او وی گردیدہ نہ از حقیقت کرہ ارضے

وسهای دیگر و همین اشتباه انموذجی ست تحقیق شیخ صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است نمونه
از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل است بر حقایق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیدانند که این اشتمال ظلی از ظلال مرتبه
الوهیت است و انموذجی است از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه
که عظمت و کبریای از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست ما للتراب و رب الارباب هم درین مقام که سیر سالک
و اسمی که رب اوست واقع شود گاه هست که پندارد که بعضی از اکابر که یقین ازوی افضل اند بتوسط او بعضی
از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذا بالله سبحانه
که باین کمال خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوندد و چه عجب کدام فضیلت اگر پادشاه عظیم الشان
و تمام السلطان در تفرج زمین داری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات
برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید نهایت ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئی هست که خارج از بحث
است چه هر حجام و حائک بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذوفنون حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن
فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش را
نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتها اینحالت در او بود
مع ذلک حفظ خداوندی جل شانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر موی تذبذب نیافت و در اعتقاد مجمع
علیه فتوری راه نیافت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز
اعتبار نمی آورد و بر محامل نیک صرف میکرد و مجملا اینقدر رسیده است که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
راجع بفضل جزئی خواهد بود هرچند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر قرب الهی است جل سلطانه
و این زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه ها مسموع نمیگشت
و هیچ اعتبار نداشت بلکه توبه و استغفار و انابة و التجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف
ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر موی منکشف نگردد و در روزی این خوف غلبه کرد که
مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین توهمات مسائله فرمایند و غلبه این خوف بیقرار و بی آرام ساخت
التجا و تضرع را اینجا قدس من خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و اینحالت تا مدتی کشید اتفاقا
درینوقت گذر بر مزاری عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی

جلشانه در رسید وحقیقت معامله را کما ینبغی وانمود وروحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام که رحمت عالمیان است آنوقت حضور ارزانی فرمود وتسلی خاطر حزین نمود ومعلوم گشت که آن قرب آلهی بموجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص باسمی است که ربّ تست پس بموجب فضل کلی نباشد وصورت مثالی آنمقام را بر نهجی منکشف گردانیدند که جای ریب نماند ومحل این بالکلیه زایل گشت واین درویش بعضی از علوم که محل اشتباه دارند وگنجایش تاویل وتوجیه درکتب ورسائل خود نوشته بود منتشر گشته خواست که بنشر اغلاط آن علوم را که بمحض فضل خداوند جلشانه لایح گشته است بنویسد ومنتشر دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار است تا مردم از آن علوم خلاف شریعت فهم نکنند وبتقلید در ضلالت نیفتند یا بتعصب وتکلف تضلیل وتجهیل نورزند که درین راه عجیب الغیب این گلهای بسیاری شگفد جمعی را بهدایت میبرد وجمعی دیگر را بضلالت منجر میفرمایند از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروههای هفتاد ودو ملت که بضلالت رفته اند وراه راست را گم کرده منشاء آن دخل در طریق صوفیه است که کار بانجام نارسانیده غلطها کرده اند وبضلالت رفته والسلام مکتوب دوم صد وبست ویکم بسید حسین مانک پوری صدور یافته در بیان خصایص وکمالات طریقه علیه نقشبندیه مثل فضلیت این طریق واندراج نهایت در بدایت ان با بیان نهایات این طریق ومثل سفر در وطن وخلوت در انجمن وتقدیم جذبه بر سلوک ابتدا وسیر از عالم امر بودن این طریق اقرب طرق که البته موصل است وبودن این طریق بر نهجی که در ابتدا ازان حلاوت ووجدان است ودر انتها بی مزگی وفقدان که از لوازم یاس است وهمچنین در ابتدا این طریق قرب شهود است ودر انتها بعد وحرمان وکار این طریقه احوال ومواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند واذواق معارف را خادم علوم دینیه داشته ودرین طریق پیری ومریدی بتعلیم وتعلم طریقت است نه بکلاه وشجره ودرین طریق ریاضات ومجاهدات بالنفس اماره با تیان احکام شرعیه است والتزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة ودرین طریق تسلیک طالب بود بتصرف شیخ مقتدا است واین بزرگواران همچنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند در سلب این نسبت نیز قدرت تامه دارند ودرین طریق بیشتر افاده واستفاده بسکوت است والسکوت از لوازم طریق ایشان است وما یناسب ذلک الحمد لله رب العلمین والصلوٰة والسلام

فرق هفتاد ودو ملت که بضلالت رفته اند منشاء آن دخل در طریق صوفیه است که کار بانجام نارسانیده غلطها کرده اند

علے سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین خوبی غری سیادت پناهی میر سید حسین دور افتادگان را فراموش
نکرده باشند و رعایت آداب این طریقه علیه را که از سائر طرق مشائخ کرام بوجوه امتیاز دارد از دست نداده باشند
که فرصت ملاقات شما بسیار اندک بود بنابر ملاحظه این معنے بعضے از خصائص و کمالات این طریقه علیه و از بعضے
علوم بلند و معارف ارجمند در معرض تحریر مے آرد هر چند میداند که ادراک این قسم علوم و معارف بالفعل از
اذهان مستمعان بعید است اما اظهار اینچنین معارف بملاحظه است یکے آنکه مستمع را استعداد این علوم
هست اگرچه بالفعل محروم از کار او نیاید دوم آنکه اگرچه در ظاهر مخاطب معین است اما فی الحقیقت مخاطب
کسے است که محرم این معامله است السیف للضارب مثل مشهور است اے برادر سر حلقه این طریقه سنیه حضرت
صدیق اکبر است رضی الله تعالے عنه که بتحقیق افضل جمیع بنی آدم است بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و بهمین اعتبار در عبارات اکابر این طریقه واقع شده است که نسبت ما فوق همه نسبتها است چه نسبت ایشان
که عبارت از حضور و آگاهی خالص است همان نسبت و حضور حضرت صدیق است که فوق سائر آگاهی ها است
و درین طریق اندراج نهایت در بدایت است حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت را
در بدایت درج میکنیم مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ۞ اگر پرسند که چون نهایت دیگران در بدایت
ایشان مندرج شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود و ایضاً نهایت دیگران هرگاه وصول بحق باشد
سبحانه پس سیر ایشان از حق بکجا خواهد شد پس ورا الورا قرینه مثل مشهور است جواب گوئیم که
نهایت این طریقه علیه اگر میسر شود وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول
مطلوب فافهم فان کلامنا اشارة لا یدرکها الا الاقل من الخواص بل من اخص الخواص علامة حصول آن دولت
عظمے را برای این مذکور ساخت که جمعے از این طائفه دم از وصل عریان زده اند و طائفه دیگر بیاس از حصول
مطلوب قائل گشته اما جمع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است که جمع آنرا ضدین
انکار نمایند و از جمله محالات شمارند جمعے که ادعای وصل مینمایند یاس را حرمان میدانند و جماعتے که مدعی
یاس اند وصل را عین فضول مے انگارند این همه علامت نارسائی است بآن منزلت علیا غایة ما فی الباب
پرتوی از این مقام عالے بر باطن ایشان تافته است جمعے آنرا وصل انگاشته اند و جمعے دیگر یاس این
تفاوت از راه استعداد هر کدام منجر شد مناسب استعداد طائفه وصل است و موافق استعداد طائفه دیگر یاس

نزد این حقیر استعداد و پس نکوتر از استعداد وصل هر چند اینجا وصل و یابیں ملازم یکدیگر اند و جواب اعتراض دویم نیز ازین جواب لازم گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر

شتان ما بینهما والمعنی بالوصول العریانی رفع الحجب کلها و زوال الموانع باسرها ولما کان اعظم الحجب و

اقواها هی التجلیات المتنوعة والظهورات المختلفة لابد ان تنقضی و تتم تلک التجلیات والظهورات بتمامها

سواء کان التجلی والظهور فی مرایا الامکانیة او المجالی الوجوبیة فانهما فی حصول نفس الحجب سواء و ان کان

التفاوت بینهما فی الشرف والترتبة وهو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم می آید که تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشایخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که بے نهایتی تجلیات بر تقدیر یست که سیر در اسما و صفات بتفصیل واقع شود برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس میسر نیست و وصل عریان حاصل نه وصول بحضرت ذات تعالی و تقدس منوط بطی اسما و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتی را نیز بے نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بان تصریح نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه درست آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه نیز بے ملاحظه شئون و اعتبارات نیست که تجلی بے آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان آنیم امری است ماورای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی در ان موطن جایز نیست هر تجلی که باشد زیرا که تجلی عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا رابع الی ما شاء الله تعالی و اینجا مراتب همه ساقط گشته است و مسافت تمام طے شده اگر پرسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زائده است تجلیات صفاتیست و اگر بملاحظه معانی غیر زائده تجلیات ذات لهذا ظهور وحدت را که تعین اول است و زائد بر ذات نیست تعالی تجلی ذات گفته اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالی و تقدس که ملاحظه معانی را در ان موطن اصلا گنجایش نیست زائد باشند آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی تمام بطریق اجمال طے شده بحضرت ذات تعالی و تقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل ان موطن در رنگ سلطان بیچون و بیچگونه است اتصالے که عقل آنرا فهم کند از مبحث خارج است و شایان آن جناب قدس نیست زیرا که چون راه بیچون را نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه ؎ اتصالے بے تکیف بے قیاس

هست رب الناس را با جان ناس ع هیچکس از مشایخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر نداده است از ابتدا
طریقت خود گفته اند که نهایت را در آن اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت میز باشد نهایت هم
باید که مناسب آن بدایت باشد و آن همان است که این فقیر باظهار آن امتیاز یافت ع اگر بادشه بدر
پیرزن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ای برادر واصلان این نهایت
ازین طریق که از طرق دیگر اقل قلیل اند اگر بتعداد افراد آن نماید نزدیکست که نزدیکان دوربین چه بینند و
انکار بعیدان خود چه استبعاد نماید کل ذلک لکمال الوصول الی نهایت النهایة بصدقة حبیبه علیه وعلی آله
الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها از جمله خصایص این طریقه علیه سفر در وطن است که عبارت از سیر انفسی
است هرچند سیر انفسی در جمیع طرق مشایخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر میشود بعد از قطع سیر آفاقی
و درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع می یابد پس مشار این سیر که در ابتدا
حاصل میگردد اندراج النهایت فی البدایت گشت و خاصه دیگر خلوت در انجمن است که متفرع است
بر سفر در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق بحجره انفس راه نیابد
خلوت هرچند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق
گشت باید دانست که خلوت در انجمن بر تقدیری است که دروازه خلوتخانه وطن را بربسته باشد و روزنها را
مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملتفت احدی نگردد و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را
بتکلف معطل سازد که آن منافی این طریق است ای برادر اینهمه تحمل و تکلف در ابتدا و در وسط است در
انتها ازین تمحلات هیچ در کار نیست و عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر ازینجا کسی گمان نکند
که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقا مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در نفس جمعیت باطن
او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود قال الله
سبحانه امرا للنبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات
از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا یابد پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه باطن
در هیچ وقتی از اوقات جایز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم آن
برای حق شد تعالی باطن بتمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق باقی ماند

اما در ادای آن حقوق هرگاه امتثال اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه
الیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون و درین طریق تقدم جذبه است بر سلوک و ابتداء
سیر از عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر و قطع منازل سلوک در ضمن طی معارج جذبه مندرج است
و سیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار درین طریق اندراج البدایة فی النهایة هم بگویند
گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج است الخ از انتهای این سیر ابتدا فرود آیند
و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند ازینجا باطل شد زعم کسیکه میگوید که نهایت این طریق بدایت طرق
سائر مشائخ است اگر کسی گوید در عبارت بعضی از مشائخ این طریقه واقع شده است که ایشان را سیر در اسماء
و صفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع میشود پس درست آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شد
چه سیر در اسماء و صفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر در اسماء و صفات در ابتداست بلکه در ضمن همین سیر
سیر هم واقع میشود غایت ما فی الباب چون سیر اسمائی و صفاتی بسبب عروض بعضی از عوارض ظهور میکند سیر تجلیات
ذاتی مستور میگردد و متخیل میشود که آن سیر را تمام کرده داخل تجلیات اسمائی و صفاتی بسبب عروض گشته است
و تحقیق این است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی بعالم واقع میشود از برای دعوة خلق بحق
جل و علا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصرف کرده باشند بعید نیست اما چه میگوید
مشائخ او نیز در نهایت همین رجوع دارند و ایضا مراد از نهایت و بدایت نهایت ولایت است و این
سیر رجوع بولایت تعلق ندارد نصیبی است از مرتبه دعوة و تبلیغ و این طریق اقرب طرق است و البته
موصل حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه
و تعالی طریقی خواستم که البته موصل باشد و این خواست ایشان باجابت مقرون گشته است چنانچه در
رشحات از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا اقرب نباشد و موصل نبود که انتها در ابتداء
آن اندراج یافته است خیلی بیدولتی باشد که درین طریق داخل شود و استقامت نورزد و بی نصیب برود
خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست و تقصیر طالب کدام
زیرا که فی الحقیقت راه برِ این طریق موصل است نه نفس این طریق و درین طریق در ابتدا حلاوت و وجدان است
و در انتها بی مزگی و فقدان که از لوازم یاس است بخلاف طرق دیگر که در ابتدا بی مزگی و فقدان دارند

ودر انتها حلاوت و وجدان همچنین درین طریق در ابتدا قرب و شهود است و در انتها بعد و حرمان بخلاف دیگر
سائر مشائخ کرام تفاوت طرق از اینجا قیاس باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب و شهود
و حلاوت و وجدان از دوری و مهجوری خبر میدهد و بعد و حرمان و بی حلاوتی و فقدان از نهایت قرب
فهم من فهم در شرح این سخن اینقدر روا مینماید که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکتری ندارد و نسبت قرب و شهود
و حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را مفقود است و نسبت بغیر خود که با و مباینت دارد این نسبتها
موجود فالعاقل تکفیه الاشارة و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق
و معارف را خادم علوم دینیه داشته جواهر نفیس شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض
نمیکنند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند احوالیکه بارتکاب محظورات شرعیه و خلاف سنت سنیه
حاصل شود قبول ندارند و نخواهند از ینجاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذکر جهر اقبال نمیفرمایند
حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است ایشان را
دایمی است حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است بلکه کار خانهٔ
ایشان از حضور و تجلی بلند تر است چنانکه اشارتی بآن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند
که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کار خانهٔ ایشان بلند است
و درین طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشائخ رسم شده است حتی
که متاخران ایشان پیری و مریدی را منحصر بر کلاه و شجره ساخته اند از ینجاست که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم
طریق را مرشدی نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیری را در حق وی بجا نمی آرند این از کمال جهالت و
نارسایی ایشان است نمیدانند که مشائخ ایشان پیر تعلیم و پیر صحبت را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند
بلکه در عین حیات پیر اول اگر طالبی رسد خود را در جای دیگر بیند بی انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی
اختیار کند حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی از علمای بخارا فتوی درست فرموده بودند
آری اگر از پیری خرقه ارادت گرفته باشند از دیگری خرقه ارادت نگیرد و اگر گیرد خرقه تبرک گیرد از ینجا
لازم نمی آید که پیر دیگر اصلا نگیرد بلکه رواست که خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری
و صحبت با ثالث دارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت

از مشایخ متعدده استفاده نماید باید دانست که پیر آنست که مرید را بحق سبحانه رهنمائی فرماید و این معنی در تعلیم طریقت
بیشتر ملحوظ است و واضح تر است پیر تعلیم هم استاد شریعت است و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت
آداب پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و باسم پیری لایق و احق باشد و در طریق ریاضات و مجاهدات با نفس
اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة زیراکه
مقصود از ارسال رسل و انزال کتب رفع هواهای نفس اماره است بمعادات مولای خود جل سلطانه منتصب گشته
است پس رفع هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد از هوای
نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت نبود و خرابی او جز در تقلید
صاحب شریعت متصور نباشد ریاضات و مجاهدات که ماورای تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوگیه
و براهمه هند و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید
و بغیر خسارت راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدا است بی تصرف وی کار
نمیکشاید چه اندراج نهایت در بدایت اثر از توجه شریف ایشان است و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی نتیجه کمال
تصرف و کیفیت بیخودی که آن را راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار مبتدی نیست و توجهی که
که معرا از شش جهت است وجود آن درخور حوصله طالب ه نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره
پنهان بحرم قافله را این بزرگواران همچنانکه قدرت کامله بر اعطای نسبت دارند و حضور و آگاهی را
در اندک وقت بطالب صادق عطا میفرمایند در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک التفات
صاحب نسبت را مفلس می سازند بلی آنچه که میدهند می ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب اولیائه
الکرام و در طریقه علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت فرموده اند هر که از سکوت ما منتفع نشد از کلام
ما چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را بتکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا توجه
این بزرگواران باحدیت مجرده است از اسم و صفت جز ذات نمیخواهند و معلوم است که مناسب آن توجه
و ملایم آن مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است واختم هذه المقالة بالحمد لله
سبحانه والصلوة علی حبیبه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین والسلام

مکتوب دو صد و بیست و دویم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی احوال دنیا

قصور و نیم و شستن حسنات خود را و جمع شدن این دید قصور با کمالات ولایت بلکه این دید مبادی آن کمالات
و ما یناسب لک اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی طاعتک بحرمة سید الاولین والآخرین علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات بگذر فرموده است مرید صادق آنست که مدت بیست سال کاتب شمال او چیزی نیابد که بنویسد
بنویسد و این فقیر پر تقصیر بذوق و وجدان صحیح خود می یابد که کاتب یمین معلوم نیست که در مدت بیست سال
حسنه بیابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا داناست جل سلطانه که این سخن را بتصنع و تکلف نمیگوید بلکه
بذوق می یابد که کافر فرنگ از وی بمراتب بهتر است و اگر کسی از او پرسند از جواب عاجز نیاید و ایضا بطریق
ذوق خود را صاحب خطیات میداند و مشمول سیئات می انکار رد حسنات که بوجود می آید کاتب شمال
خود را بکتابت آن حق می بیند و می یابد که کاتب شمال او همیشه در کار است و کاتب یمین او معطل و بیکار و
صحف یمین را خالی و سفید میداند و صحف شمال را مملو و سیاه امیدی جز برحمت ندارد و دست او بغیر حبل
1 مغفرت نه دعا اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی ورحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال او است عجائب کار بو
است فیوض و واردات الهیه جل سلطانه که علی الدوام در مدارج کمال و بتکمیل فائض و واردات تائید این دید
قصور مینماید و تقویت این عیب بینی میفرماید بجای عجب منقصت می افزاید و در محل ترفع طلب تواضع و فروتنی
میکشاید و آن احدهم بکمالات ولایت مشرف است و هم بدید قصور متصف هر چند بالا تر میرود پایان تر خود را
می بیند بلکه همان بالا رفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظرفا این را باور دارند یا نه و اگر سر این معلوم کنند
شاید باور دارند سوال ها این جمع متنافیین چیست و وجود لصد المتنافیین بسبب چیست منافی دیگر خواهد باشد
جواب استحاله جمع متنافیین مشروط باتحاد محل است و در ما نحن فیه محل متعدد است بالا روندها لطائف
عالم امر است از انسان کامل و فرود آیندها از عالم خلق و لطائف عالم امر هر چند بالا تر روند بی مناسبت
میگردند بعالم خلق و همان بی مناسبتی سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق هر چند پایان تر
می آید سالک را بحلاوت تر میسازد و دید عیوب و نقایص را زیاده تر میگرداند از اینجاست که منتهیان مرجوع
از روی آن لذت و حلاوت تار ندارند که در ابتدا ایشانرا میسر شده بود و در انتها از دست رفته و هم که بجای
آن نشسته و هم اینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافر فرنگ صفتی هست بواسطه تنزل
عالم امر بعالم خلق را و در عارف این امتزاج زائل شده است عالم خلق تنها کانا از عارف بر دو می قدح

مانده است که سراسر بار ظلمت و کدورت است و هر چند لطائف عالم امر فرود می آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند
و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانچه در ابتدا داشتند مکتوبی که بدست اخوی خواجه محمد طاهر ارسال داشته بودند
رسید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان غیبت از نعمتهای عظیم شمرند و تا موانع مرتفع نشود
اکتفا بقرب قلوب نمایند و با وجود این قرب خواهش قرب ابدان را از دست ندهند که تمامی نعمت مربوط باین
قربست اویس قرنی با وجود قرب قلبی چون قرب ابدان نداشت بادنای آنجماعه که قرب ابدان داشتند نرسید
لهذا اتفاق کرده اند که وحشی با همه شعیر الشان که اتفاق کنند برابری نکنند فلا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان والسلام

مکتوب دویصد و بست و سیوم بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در تحریض بر اظهار احوال
و واقعات نمودن بشیخ بزرگوار خود اخوی خواجه جمال الدین حسین معلوم نیست که از کیفیات احوال خود
اعلام نداده اند شنیده اند که مشائخ کبرویه مرید را که تا سه روز از احوال و واقعات خود نرسانند کف پای
سفر مایند مضی ما مضی دیگر چنین نکنند و هر چه رو دهد نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اعزی را اغتنام
دانسته در خدمت و دلجوئی کوشند و صحبت گرامی ایشانرا عزیز دانند ع داده ایم ترا ز گنج مقصود نشان

مکتوب دویصد و بست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع
مظنهٔ آزار که توهم نموده بود و امر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن بجفای فقرا و نامرادی و بعضی
نصایح و تنبیهات که بملا یار محمد قدیم در پشت این مکتوب نوشته شده مکتوب شریف اخوی ارشدی
سیادت پناهی میر محمد نعمان وصول یافت مضمون مقدمات که ترتیب داده بودند و فحوای تشکیکاتی که نموده
بوضوح انجامید بعضی مردم شمارا عقل زمان میگویند از قسم سخنان رمبان آوردن باکسیکه از وی گزیر و چاره
نباشد چه مناسبت قطع نمیتوان کرد و مفارقت نمیتوان جست مع ذلک خیال کنند که ازین نوع سخنان غبار
بخاطر اینجانب راه یافته باشد که باز از آنجا مدد چه جای آنکه به بیزاری بکشد خوبیهای شما در نظر است و زلات شما
از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر خود را مشوش ندارند و هیچ وجه آزار اینجانب تصور ننمایند که بوجه من الوجوه
آزار واقع نیست چه آزار متصور شود که موجب آزار منتفی است اموریکه بسهو و نسیان بمقتضای بشریت سرزند
شایان مؤاخذه نیست توهم آزار را از خاطر بر آورده به تعلیم طریقه و افادهٔ طلبه سرگرم باشند امر باستخاره
از برای تاکید این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس بد قرین در کمین این مسکین باشند

از احتیاط و تاکید چاره نبود مبادا بمکر و حیله از جا ببرند و بتسویل مموه سیئات را بصورت حسنات نمایند
فرموده اند که دشمن لعین چون از راه طاعت و نصیحت در آید دفع کردن آن متعسر است لهذا همیشه ملتجی و
متضرع باید بود و از حق سبحانه و تعالی بشکستگی و زاری باید طلبید که ازین راه خراب او نخواهند و استدراج او
نطلبند طریق استقامت اینست که بسعادت ابدی رهنمائی فرماید دیگر فقر و نامرادی حال اینطائفه است
بسید کونین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم کفیل رزق عباد خود
شده است و ما و شما را ازین تردد فارغ ساخته هر چند اشخاص بیشتر رزق زیاده تر بجمع است متوجه مرضیات
حق باشند تعالی و تقدس و غم متعلقان را بکرم او سبحانه حواله نمایند والباقی عند التلاقی بعضی یاران
که از انطرف آمده اند اظهار نمودند که هنوز توهم آزار در خاطر شما متمکن است بنا علی ذلک بتاکید و مبالغه نوشته
شد که رفع توهم آزار نمایند دیگر کتابتی بملا یار محمد قدیم نوشته بود که متضمن نصایح و مواعظ باشد ظاهرا
مضمون آن کتابت مقبول طبیعتش نیفتاد که جواب کتابت نفرستاد بلکه در فرستادن جانماز خود را
معاف داشت که مقبول طبیعتش نیفتد جماعه که باین حقیر منسوب اند اگر مظان غلط و مواد خطا ایشان را
اعلام نکنند و حق را از باطل جدا نسازند از عهده چگونه بر آیند و در آخرت چه رو نمایند بگویند ٥ من
آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ بدانکه مقام شیخی و دعوة خلق بحق جل و علا
بس مقام عالی است الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنیده باشند هر بی سر و برگ را باین منزلت علیه چه نسبت
٥ هر گدای مرد میدان کی شود ٭ پشه آخر سلیمان کی شود ٭ علم بتفصیل احوال و مقامات و معرفت
بحقیقت مشاهدات و تجلیات و حصول کشوف و الهامات و ظهور و تعبیرات واقعات از لوازم این مقام
عالی است و بدون اینها خرط القتاد غایت ما فی الباب اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعضی از مریدان
خود را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میدهند و نحوی از تجویز میفرمایند
که بطالبان تعلیم طریقت نمایند که بر احوال و واقعات مطلع گردند درین نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم است
که آن مرید مجاز را امر باحتیاط درینکار فرماید و بتاکید مواد غلط را وانماید و بتکرار بر نقص او اطلاع
و بمبالغه ناتمامی او را بر او ظاهر سازد درینصورت اگر شیخ در اظهار حق مساهله نماید خائن باشد و اگر مرید را
بد آید بدولت بود مگر نشنیده اند که رضای حق جل و علا منوط برضای شیخ است و سخط او تعالی مربوط بسخط او

چه بلا باشد نمیفهمد که قطع کردن از ما منجر بکجا میشود اگر از ما قطع کند بکه خواهد پیوست و اگر عیاذا بالله سبحانه آنقسم
امری بخاطر او راه یافته باشد بمتوقف گویند که توبه کند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع
باشد که باین ابتلاء عظیم مبتلا نسازد و باین بلاء خطرناک گرفتار نگرداند لله سبحانه الحمد والمنة که از همه
ناپروائی و اضطراب یاران هیچ غباری و آزاری بر خاطر اینجانب راه نداده است از اینجا امیدوار است
که عواقب بخیر منجر گردد و باقی احوال و اوضاع را اخوی رشدی مولانا محمد صالح بتفصیل معلوم خواهند
ساخت و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب دو صد و بست و پنجم بملا طاهر لاهوری
صدور یافته در بیان آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالیکه دیگران را در نهایت میسر گردد و امیسر میشود لیکن
بطریق اندراج نهایت در بدایت که از لوازم این طریق عالی است و ظهور اینچنین احوال در بدایت مستلزم
آن نیست که صاحب آن احوال اکامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و ما یناسب ذلک بحمده
و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام مراسلات شریفه پیهم درپی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان
و انبوهی جمعیت ایشان اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود غایت ما فی الباب چون در طریق
اندراج نهایت در بدایت است مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوال رو میدهد که شبیه باحوال منتهیان
بحیثیتی که فرق درمیان این دو نوع احوال نتواند کرد مگر عارفیکه حدت نظر داشته باشد پس این تقدیر
اعتماد بر حصول احوال نموده آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که در قصور فرا آن
صاحب احوال فوق ضرر رسانیدن است و احتمال که بتخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول
جاه و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه او
نیافته مضی بامضی جمعی را که اجازت داده اند بملاحظه منقول آنها سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال
نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت
است و نصایحی که مناسب دانند در کار دارند و بر نقصان آنها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت
منع شان نکنند که شاید ببرکت نفس شما بحقیقت مقام ارشاد برسند و دیگر چون شروع درین امر عظیم
نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم باشند که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان

گردد والسلام مکتوب صد و بست و ششم به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود نموده اند در بیان آنکه
فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت
موجب فرحت گشت ای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی
متفرع بران حیف باشد که کسے این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتزم آلام مخلد گردد ای برادر
مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ می ریزند و شما قدر دولت خانگی را
ناشناخته در طلب دنیا دنیه بذوق تمام می دوید و بشوق خواهان حصول آنید حیا شعبة من الایمان حدیث
نبوی است علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم
جمعیت لله فی الله که امروز در سرهند میسر است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا
آرید و شما ازین ما جرا حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست داده اید و از جواهر نفیسه نجوی
در رنگ طفلان اکتفا نموده اید عشر عشرت باد ما هزار شرمت باد ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت نماند
واگر بعد این اجتماع بر پا نگذارند آن زمان علاج چیست و تدارک به چه بود و تلافی به چه چیز حاصل آید غلط
کرده اید و خطا فهمیده اید ملعبهای چرب شیرین مفتون نشوید و ملباسهای نفیس و فریب فریب نخورید
و نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال
خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل و دراندیشی بسیار دور است حق سبحانه و
تعالی عقل و دانا و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بی وفائی مثل است و اهل دنیا که در دنائت و خست مشهور
حیف باشد که عمر گرامی خود را از پی بی وفا و خسیس صرف نماید ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب صد و
بست و هفتم بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضے از نصائح و مواعظ که بمقام شیخی تعلق دارد
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت گشت از علاوت
والتذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه و تعالی که شما را این منصب کرامت
فرموده است شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود که باعث نفرت
خلایق گردد که وبال عظیم است نفرت خلق مناسب حال اهل ملامت است که شیخی و دعوت کار ندارند بلکه
مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مبادا این دو مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت کنند

که ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را متجمل دارند و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط ننمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنند که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه حضرت فرموده است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طالبان است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا اعمال عارفان اسباب تقلید است مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان اعمالی برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاصی که از برای نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بالعمل احتیاج نیست عیاذا بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال با سائر طالبان برابر اند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایت ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریا می نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلایق درین اوان هنگامه طلب اند کاری بوقوع نیاید که منافی این مقام باشد و جهال را الطعن اکابر رسانند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتها مسائل نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما بالمشافهه گفته شده است مادامی آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیاده چه نویسد السلام

مکتوب دو صد و بست و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از نصائح که بمقام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق دارد و ما یناسب ذلک

مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناه رسید موجب فرحت گشت ای برادر مکرر بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر تعبد بحدیکه بترک دنیای دنی و آنچه آن راضی نباید شد و رسوخ و ثبات بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بنهجی که اصلا بر وی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید عیاذا بالله سبحانه در امری از امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود و اگر بعنایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصائح و وصایا دیگر نیز گوش زد شما شده است در مراعات آن احتیاط فرمایند و بتضرع و زاری تلافی تقصیرات نمایند و در عشره این ذی الحجه اعتکاف نشستند

به نیت قضای اعتکاف عشره اخیره ماه رمضان که وقتی از ما ترک شده باشد تا باین نیت متلبس
باشند و دران عشره اعتکاف بتضرع و زاری والتجا و نیاز عذر تقصیرات جویند فقیر نیز دران عشره مدد شما
خواهد نمود ان شاء الله تعالی در تحریر اجازت نامه که اینهمه مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریقت
بشما داده است اگر او کفایت نکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد لازم نیست که هرچه در خاطر بگذرد آنرا انتها
سعی باید کرد چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است النفس بموجبت امری که پیش گرفت میخواهد
آنرا بانصرام رساند و بحقیقت و بطلان آن ملاحظه نمیکنند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق سبحانه
تا فعر آرد فکر کار خود باید کرد تا ایمان بسلامت ببرد اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد در ضمن کار
خود اگر شخصی بطلب صادق بیاید از تعلیم طریقت بکنند نه آنکه تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و معامله
خود را تابع آن سازند آن خود سراسر ضرر و خسران است مکتوب دو صد و بیست و نهم بمرزا
حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشانست و نسبت همان
نسبت لیکن بتکمیل صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی مراسلات شریفه که نامزد مخلص مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب ازدیاد
فرحت و باعث افراط محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملا بعضی از شبهات و ترددات که
اندراج یافته بود آنکه طریق ما طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت
شریفه آنحضرت کدام طریق از ان طریق عالی و کدام نسبت از ان نسبت علیه اولی و انسب است که کسی انرا اختیار
نماید غایت ما فی الباب بتکمیل صناعت و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است مثلا نحوی که در
زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار متاخران مع ه صد زیاده گشته است و محرر و منقح شده معهذا ذلک همان نحو
سیبویه است که افکار متاخران پیش از تشکل ملگی و تزیین آن نموده است مقوله شیخ علاء الدوله قدس سره
بسمع شریف رسیده باشد که فرموده هر چند وسایط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد تعمیم زیادتی
بران نسبت علیه بطریق شاملگی و تزیین پیدا شده باشد و دیگر گفت آمده جمعی را در تخیلات ائمه اختیار
است حقیقت معامله نیست که بی تکلف و تصنع نموده آید مکتوبات و رسائل این فقیر را به بینند که این
طریق را طریق اصحاب الکرام علیهم الرضوان ثابت کرده است و این نسبت را فوق همه نسبتها ساخته

مداحی این طریق عالیه و اکابر این طریق را بر همه نموده است که هیچکس از خلفای این خانواده بزرگ با یزید عشر عشیر
آن موفق نگشته والیضا این فقیر در روزمره و در نشست و برخاست رعایت آداب لوازم این طریق بر حد
اتم مینماید و سر موی مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب است که اینهمه هنرها از نظر مستور مانده است و اگر با فقیر
در ایام از آن نسبت ببعضی یاران در کلمه و کلام سخن نا ملائم واقع شده باشد در نظر در آمده عجب تر آنکه شما
این سخنان را باور میدارید و بمجرد شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص بجماعه است با مگر
قابل حسن ظن نیستیم بالجمله اگر مدار بر گفت و شنود است از دست سخن چینان خلاصی متصور نیست و خلاص
متوقع نه از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا خلاص متصور شود و در رفع کلفت دیرینه گردد
نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیرزادگان رسید و میگذرد و وصیت حضرت ایشان قدس سره
یاد داده بودند مخدوما مکرما سعادت خادمان است که بخدمت مخدوم زادهای خود فائز گردد لیکن در نیست
از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلوم خود را معاف میداشت و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میبرد حالا که
میدانند که مانعی نیست و در را گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده باینخدمت
اشتغال نماید و اگر نکته ملاحظه مینمایند میدانند که در نیکار مجرد امتثال امر وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر
و باطن شما ایشانرا کافی است احتیاج دیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبداللطیف مینمودند که میان
محمد قلیچ مخدوم زاده کلان را در حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز این معنی نموده اند
اهتمام این خبر و تعجب آورد و اگر او از نارسائی خود چیزی تخیل کند ایشان چون تجویز نمایند از ین معنی میترسد که
آزار محمد قلیچ جای دیگر سرایت کند **مکتوب دوصد و سی ام** بشیخ یوسف برکی صدور یافته در علو همت
و عدم اکتفا بانچه حصول شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون که ماوراء دید
و دانش است الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شمه از احوال گرامی شما میان هابو بار شما اظهار نموده
و استفسار حقیقت آن فرموده بنابر علی ذلک چند کلمه نوشته آمد مخدوما این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان
این راه بسیار دست میدهد و هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصل کو بنهایت کدام شعر کیف
الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حیوف الله تعالی بیچون و بیچگونه است هر چه در دید و دانش
و شهود و مکاشفه در آید غیر اوست سبحانه و او تعالی ورای الوراء است زنهار بجوز و مویز این راه مدر رنگ طفلان

کول نشوند و بوصول نهایت مغرور نگردند و واقعات احوال را پیش شیخان نا فقط ظاهر نسازند که ایشان باندازه نسبت
خود قلیل را کثیر می انگارند و بدایت را نهایت میشمرند لاجرم طالب مستعد در زعم کمال می افتد و فتور در طلب
راه می یابد شیخ کامل باید طلبید و معالجه امراض باطنیه را ازو باید خواست تا زمانیکه بشیخ کامل نرسد باید که ایام
احوال او تحت لا در آورده نفی بکنید و اثبات معبود برحق که بیچون و بیچگونه است نمایند حضرت خواجه نقشبند
قدس سره فرموده اند هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آنهمه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد
و بیشتر هر چه رو دهد نفی بکنید که او تعالی وراء الوراست در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ در نظر
نباشد طریق اکابر این طریقت اینست والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب دوصد و سی و یکم** بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالی که
نموده و پرسیده که فرق در میان حصول و وصول چیست و سوالی که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات
والتسلیمات همان اسما مبادی تعینات اولیاست یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکر
جهر میکنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبوده علیه الصلوة
والسلام منع نمی نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل بحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام دو مکتوب
شریف متعاقب رسید مکتوب اول هر چند مبنی از سوزش و اضطراب بود اما مکتوب ثانی نیز ملایم و هموار بوده است
و مشعر از شوق و سرگرمی محبت آثار از زمانیکه میر سعد الدین را می میشدند طالب کتابت نموده اند در انوقت
بیدماغ و مقبوض بوده بجدیکه بخط خود نتوانست نوشت بمولانا یار محمد حدید گفته که بنویسید در وقت بیدماغی
اگر کلمه نا ملایم مندرج شده باشد معذور خواهند داشت آنچه باید که باندک چیزی بیجا نکرده اند و معامله
برهم نزنند حق سبحانه و تعالی نخند کدورتی در میان باشد و یا از روی رنجش و اعراض چیزی نوشته آید از غم
نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار محظوظ ساخت حرارت بسیار می
در کار است پژمردگی و افسردگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق در میان حصول و وصول نمیتوانند فهمید
ای برادر حصول با وجود بعد متصور است و وصول متعذر عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت
که عنقا در مدرکه ما حاصل است اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور ثانی است
در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت را بر نتابد و ما فرقا ما لقینا پرسیده بودند

که اسمائی که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات همان اسما مبادی تعینات اولیاست یا نه و
اگر هست فرق چیست العزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کلیات اسما است و مبادی تعینات
اولیا جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسما است
که بقیدی از قیود ماخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المقیدة بشی و چون اولیا را بواسطه متابعت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق بمطلق خواهد بود و این فرق را در بعض
مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا پرسیده بودند که منع از ذکر جهر میکنند که بدعت است
با آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه و علی آله الصلوة والتحیات منع نمیکنند
مثل لباس فرجی و شلوار سراویل مخدوما اعمال آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بر دو نوع است از سبیل
عبادت است یا بر طریق عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم
و در منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین است و آن مردود است و عملی که بنا بر عرف و عادت است
خلاف آنرا بدعت منکر نمیدانیم که در منع آن مبالغه نمائیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف
و عادت است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار
تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتایج است و منتج سعادات ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی تابعیه کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها والسلام

مکتوب سیصد و دوم بخانخانان صدور یافت در بیان حقیقت دنیای دنیه و قبح مزخرفات
روی آن و علاج ازاله محبت این دنیه و ما یناسب ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت دنیای دنیه را
و قبح مزخرفات مموهات وی را در نظر بصیرت منکشف گرداناد و حسن و جمال آخرت را با طراوت جنات
و انهار آن و بازیافت لقای پروردگار در آن جل سلطانه جلوه گر گرداناد بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها تا ازین قبیح سریع الزوال بی رغبتی حاصل گشته بکلیه توجهی بعالم بقا که محل
رضای مولی است جل سلطانه میسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری این محال است
و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح و نجات اخروی متعسر حب الدنیا رأس کل خطیئة قضیه مقرر است
و چون معالجه با ضداد است علاج ازاله محبت این دنیه منوط باشد برغبت نمودن در امور آخرت و اتیان

اعمال صالحه بر وفق احکام شریعت غرا حق سبحانه و تعالی حیوة دنیا را منحصر بر پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانیده حیث قال
تعالی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد پس ناچار وقتیکه اشتغال باعمال
صالح نماید جزو اعظم آن که لعب و لهو است رو بنقصان آرد و اجتناب از لبس حریر و تلبیس بذهب و فضه که عمده
در تحصیل زینت اند فرماید جزو دیگرش که زینت است رو بزوال آرد و چون یقین نماید که فضیلت و کرامت
نزد خدای عز و جل بورع و تقوی است نه بحسب و نسب هر آئینه از تفاخر باز ماند و چون داند که اموال و اولاد
مانع ذکر حق اند سبحانه و معرض از جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر در آن تقاعد فرماید و تزاید آن را از معاصی
شمرد بالجمله ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا کیلا یضرکم شیء بیت دادیم ترا ز گنج مقصود نشان
گر ما نرسیدیم تو شاید برسی بقیة الکرام میان شیخ عبد المومن بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام رسانیده سلوک
طریقت صوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت بشری از قبیل اهل و عیال
منجر به بی اختیار مضطر میسازد این فقیر از برای رفع این اضطرار دلالت بجناب شما نموده من دق باب الکریم
انفتح والسلام مکتوب صد و سی و سیوم بجانب شیخ فرید در بعضی نصائح بحسن ادا صدور یافته ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی متابعة جدکم الامجد علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها در ایام
عرس حضرت خواجه قدس سره بحضرت دهلی رسید بخاطر داشت که در ملازمت علیه نیز برسد درین اثنا
خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمه نامربوط التصدیع داده گشت اگر در حضور است و اگر در غیبت
همگی همت خواهان سلامتی ایشان است از آنچه نباید و نشاید و در بعضی اوقات غلبه خیر اندیشی بر آن می آرد
که تکلفی ایشان را اختیار کرده از آنچه شایان همت علیه ایشان نباشد بتاکید و مبالغه مانع آید و در مجلس شریعت
ناملایم را انکار دارد امید است که جمیع آرزوها میسر نیست بضرورت بدعای ظهر الغیب رطب اللسان است شاید که
معرض قبول افتد حضرت خواجه احرار قدس سره از بزرگی و کلانی خود نقل فرمودند که هر چند کفر است که کسی
جهان کلان شود که اگر او برهم شود ما چه توان کرد که ما را بی ما کلان ساخته اند امروز آن قسم بزرگی و کلانی
نزدیک است که در ماده جناب شما صادق آید چه رفاهیت شما رفاهیت خلائق است و بالعکس از ینجا است
که نزد مردم دعای خیر شما در رنگ دعا در نزول مطر است که بعامه خلائق نافع است پس حیف باشد که بان
کلانی و بزرگی برابر دانه خشخاش جای انگشت بماند و این دانه خشخاش بر دل دوستان و خیر اندیشان

بار عظیم است کرم نموده ایشان را سبکسار سازند چندگاه است که این خیر اندیش ازین مقوله فرجی ننوشته است
که مبادا بتکرار و مبالغه گران آید بار بار گفتن از بار هوا رنجد همچو گلبرگ زآسیب صبا می رنجد اما از
دوستی دور نمود که بملاحظه گرانی خاطر در مقام سکوت آید حافظ وظیفه تو دعا گفتن است وبس
در بند آن مباش که نشنید یا شنید چندگاه است داعیه زیارت حرمین شریفین حرسهما الله سبحانه عن الآفات
پیدا شده است و باعث این سفر همان داعیه است و چون انجناب منوط باستخراج و استرضاء ایشان بوده جبر
آن داعیه را در تسویف انداخته الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام

مکتوب دوصد و سی و چهارم بحقائق آگاه
معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زاده کلان اعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله تعالی سبحانه وابقاه
و اوصله الی غایة ما تمناه صدور یافته در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشا
هر خیر و کمال و حقائق ممکنات عدمات اند که مبادی هر شر و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه
و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسبت و اعتبار است و معنی تاویلی کریمه الله نور السموات والارض و ما ینا
ذلک مع اسوله و اجوبه متعلق بتوضیح هذا المقام و تنبیهات تلیق بتلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد حمدا
بیچون و درود بیچگون بر همه و ان علوم فرزندی باید که حقیقت حق سبحانه وجود صرف است که امری دیگر با آن
انضمام نیافته است و آن وجود تعالی منشا هر خیر و کمال است و مبدا هر حسن و جمال و جزئی است حقیقی
و بسیطی است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لا ذهنا و لا خارجا و بحسب حقیقت ممتنع التصور است و محمول
بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هر چند نسبت حمل را نیز در آن موطن فی الحقیقت گنجایش نیست زیرا که
جمیع نسب در اینجا ساقط گشته اند و وجودی که عام و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی و اقدس وآن
ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس و بر اشیا بسبیل تشکیک اشتقاقا لا مواطاة و مراد از آن ظل ظل حضرت
وجود است تعالی در مراتب تنزلات از افراد آن ظل اولی اقدم و اشرف فردیست که محمول بر ذات است
تعالی اشتقاقا پس در مرتبه اصالت الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در مرتبه آن ظل الله تعالی
موجود صادق است نه الله تعالی وجود و چون حکما و طایفه از صوفیه که بعینیت وجود قائل گشته اند بحقیقت
این فرق اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا نساخته حمل اشتقاق و حمل مواطاة هر دو در یک مرتبه ثابت
نموده اند و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج به تعمل و تکلف گشته و بحق ما حققت بالهام الله سبحانه و این جهالت

در رنگ اصالة و ظلیت سایر صفات حقیقیه است زیراکه در هر مرتبهٔ اصالة که موطن اجمال است و غیب
الغیب حمل این صفات بطریق مواطاة است نه بطریق اشتقاق توان گفت الله تعالی علیم و نمیتوان گفت که
الله تعالی عالم زیراکه در حمل اشتقاق از حصول مغایرة چاره نبود ولو بالاعتبار و هو مفقود فی ذلک الموطن لان
اذ التغایر لا یکون الا فی المراتب الظلیة و الاظلیة ثمه لانه فوق التعین الاول بل حل لان النسب الملحوظة بطریق
الاجمال فی ذلک التعین لا ملاحظة شی من الاشیاء بوجه من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبهٔ ظل که تفصیل
آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است نه حمل مواطاة لیکن عینیة این صفات دران مرتبه فرع عینیة
وجود است تعالی که مبدا هر خیر و کمال است و منشا هر حسن و جمال و این فقیر در کتب و رسائل خود هر جا که نفی
عینیت وجود کرده است مراد ازان وجود ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبدا
آثار خارجیه است پس ماهیاتی که بآن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود
فافهم فانه ینفعک فی کثیر من المواقع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند و ممکنات نیز در خارج
موجود بودند ای فرزند سر این سخن بشنو که کمالات ذاتیه در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت
ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سایر صفات و ایضا دران موطن حضرت ذات بتمامه علم است
که همچنان بتمامه قدرت است نه آنکه بعض حضرت ذات علم است و بعض دیگر قدرت که تبعض و تجزی آنجا محال
است و این کمالات که گوئیا مستغرق حضرت ذات است تعالی در مرتبهٔ حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز
پیدا کرده مر اعتبار حضرت الذات تعالت و تقدست علی تلک الصرافت الاجمالیت الوحدانیت بعد ازان هیچ چیز
دران موطن نمانده که درین تفصیل داخل نشده و متمیز نگشته بلکه جمیع کمالات که هر کدام الشان عین ذات بود تعالی
در مرتبهٔ علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبهٔ ثانی وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام
ذات که اصل آنها است پیدا کرده اند و اعیان ثابته نزد صاحب فصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات
مفصله است که در خانهٔ علم وجود علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که مادای
شر و نقص اند با آن کمالات که در انها منعکس گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید
ارشدک الله تعالی که علم مقابل وجود است و نقیض او است پس با لذات منشا هر شر و نقص باشد بلکه هر
شر و فساد بود چنانچه وجود در مرتبهٔ جمال عین هر خیر و کمال است و چنانچه حضرت وجود که موطن جمال

محمول بر ذات تعالی بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیه عدمیه بطریق
اشتقاق نیست در آن مرتبه آن ماهیه را معدوم نمیتوان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که بان
ماهیت عدمیت تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاق در انها راست
می آید و مفهوم عدم گویا منتزع از آن ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است مران ماهیت را بر جمیع افراد
مفصلا آن بطریق اشتقاق حمل می یابد کما سیجیء و چون آن علم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در علم
الله سبحانه هر شری از شری دیگر جدا گشته و هر فسادی از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه
اجمال حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیری
از خیری دیگر جدا گشته پس هر کمالی ازین کمالات وجودیه در هر نقصی ازین نقایص عدمیه که مقابل او
در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با همدیگر مزجی پیدا کرده است و آن عدمات که عبارت از شرور
و نقایص اند با آن کمالات منعکسه که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات اند نهایت
ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات همچو صور حالّه در آن پس اعیان
ثابته نزد این حقیر عبارت ازین عدمات و ازان کمالات است که با یکدیگر ممتزج گشته اند و قادر مختار جل سلطانه
این ماهیات عدمیه را با لوازم آنها و با کمالات ظلال وجودیه که در آنها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات
ممکنات نام یافته هرگاه خواست بان وجود ظلی منصبغ گردانیده موجودات خارجیه ساخت و مبدا آثار
خارجیه گردانید باید دانست که منصبغ ساختن صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و
ماهیات ایشان نه بآن معنی است که صور علمیه از خانه علم بر آمده وجود خارجی پیدا میکنند که آن محال است و
مستلزم جهل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه بآن معنی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمیه وجودی
پیدا کرده اند ورای وجود علمی و وجود خارجی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد نجار
در ذهن صورت سریر تصویر نموده در خارج اختراع آن نماید در ضمن آن صورت ذهنیه سریر گردد معنی
ماهیت آن سریر است از خانه علم آن نجار بر آمده است بلکه در خارج آن سریر وجودی بر طبق آن صورت
ذهنیه پیدا کرده است فافهم بدانکه هر عدمی ظلی از ظلال کمالات وجودیه که مقابل او است و منعکس در و منصبغ
گشته بخارج وجود ذهنی پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متاثر نگشته است و رنگی نگرفته است

چگونه رنگی بگیرد که مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس عارف تام
المعرفة بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید بتوسل و این عدم نیز با آن حضرت انصباغی
پیدا کرده مزین بنگردد و مستحسن نشود و این زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقة جمیع مراتب ذاتیه
اوست اجمالاً و تفصیلاً حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع
مراتب ذاتیه سرایت نماید مخصوص باینچنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا منقصر
بر بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا در جمیع مراتب تفصیلیه او دویده است علی تفاوت الدرجات و
اخیر نیز نادر الوجود است اما در مرتبهٔ اجمال عدم که عین هر شر و نقص است هیچ یکی را از غیر آن عارف بوی
از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نکرده لهذا شیطان آن عارف که بخیریت تام متصف گشته
نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس اماره او مطمئنه گشته از مولای خود راضی گردد و ازینجاست که سید المرسلین علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات فرموده اسلم شیطانی لیس هیچ عارفی دیگر از روی سبقت نکند و مثل شیطان او
دلالت بخیر نماید سبحان الله معارفی که ازین حقیر بظهور می آید اگر اکثری جمع شده در تصویر آن
کوشند معلوم نیست که میسر شود مانا که خط وافر ازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان هم
بود ه اگر پادشه برد پیر زن ه بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ه فتبارک الله احسن الخالقین والحمد لله
رب العلمین بدان که ذوات ممکنات عدمات باشند که ظلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته مزین بها گشته است
لهذا چار ممکنات بالذات ما ورای هر شر و فساد باشد و ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در آنها فی العینیه
اند عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است کریمه ما اصابک من حسنة فمن الله
وما اصابک من سیئة فمن نفسک شاهد این معنی است و چون از فضل خداوند جل سلطانه این دید عاریت
استیلا یابد و کمالات خود را درست از آن طرف بیند خود را شر محض یابد و نقص خالص داند و هیچ کمالی در خود
مشاهده نکند اگرچه بطریق انعکاس باشد در رنگ شخصی که برهنه بود و جامهٔ عاریت در بر کرده باشد این دید
عاریت بر وی بکمال استیلا یابد برنهجیکه درست جامه ها را در تخیل بصاحبش بدهد سرآئینه خود را بذوق
برهنه یابد اگرچه جامهٔ عاریت واسطه باشد صاحب این دید مشرف بمقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات
ولایت است این اجتماع خیر و شر و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع نقیضین

نیست کہ تواند محال دانی زیرا کہ نقیض وجود صرف عدم صرفست و این مراتب ظلیہ چنانکہ در جانب وجود از
ذروہ اصل تخصیص تنزلات نزول فرمودہ اند در جانب عدم نیز از مراتب ظلیہ از حضیض صرافت عدم ارتقا نمودہ اند
اجتماع اینہا در رنگ اجتماع عناصر متضادہ است کہ صورت ضدیہ ہر کدام را منکسر ساختہ جمع فرمودہ اند فسبحان
من جمع بین الظلمۃ والنور اگر گفتہ شود کہ تو در بالا عدم صرف را نیز حکم بانصباغ کردہ بوجود صرف کہ نقیض
اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم کہ اجتماع نقیضین در یک محل محال است اما قیام یک نقیض
بنقیض دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکہ ارباب معقول گفتہ اند کہ وجود معدوم است و اتصاف وجود
بعدم محال نیست پس اگر عدم موجود شود و منصبغ بوجود گردد چرا محال باشد اگر گویند کہ عدم از معقولات
ثانیہ است کہ منافی وجود خارجی است پس بوجود خارجی چگونہ متصف گردد در جواب گوئیم کہ مفہوم عدم را
از معقولات ثانیہ گفتہ اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چہ فساد است چنانچہ ارباب معقول
در وجود گفتہ اند بطریق اشکال کہ وجود باید کہ عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا کہ وجود از
معقولات ثانیہ است کہ وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس در خارج موجود است
پس عین نباشد و در جواب این گفتہ اند کہ مفہوم وجود از معقولات ثانیہ است نہ جزئیات او پس جزئی
از جزئیات او منافی وجود خارجی نباشد و تواند بود کہ در خارج موجود بود سوال از تحقیق سابق معلوم شد
کہ وجود صفات حقیقیہ در مراتب ظلال است و در مرتبہ اصل ایشان را وجودی حاصل نیست این سخن مخالف
رای اہل حق است شکر اللہ تعالی سعیہم چہ صفات را ہیچ وقتی از ذات تعالی و تقدس جدا نمیدانند و ممتنع الانفکاک
تصور میفرمایند جواب آنکہ ازین بیان جواز انفکاک لازم نمے آید زیرا کہ این ظل لازم آن اصل است فلا انفکاک
نہایت ما فی الباب چون رفیا بہ قبلہ توجہ احدیت ذات تعالی و تقدس از ہمار و صفات ہیچ ملحوظ او نیست در ان موطن
ہر آئینہ ذات را می یابد تعالی و از صفات ہیچ ملحوظ او نمیشود نہ آنکہ صفات در انوقت حاصل نیستند پس انفکاک
صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس باعتبار ملاحظہ عارف ثابت نشد نہ باعتبار نفس امر تا با اہل سنت
مخالف باشد فافہم ازین بیان لایح گشت معنی قول من عرف نفسہ فقد عرف ربہ زیرا کہ کسے کہ شناخت حقیقت
خود را بشرارت و نقص و دانست کہ ہر خیر و کمال کہ در وی تعبیہ کردہ اند مستعار از حضرت واجب الوجود است
تعالی و تقدس پس ناچار حق را سبحانہ بخیر و کمال و حسن و جمال خواہد شناخت ازین تحقیقات منضح گشت

معنی تاویلی کریمه اللّه نور السموات والارض زیراکه مبین شد که ممکنات باسرها عدمات اند که سراسر ظلمت و شرارت
است و خیر و کمال و حسن و جمال را انجا از حضرت وجود است که نفس ذات است تعالی و تقدس و علی هذا خیر و کمال
لیس تا چار نور آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی و تقدس و چون این نور در آسمانها
و زمین بتوسط ظلال لعبده است ازبرای فهم و هم و اهام که بتوسط فهمند تمثیلی ازبرای آن نور آورده حیث قال
تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الی آخر الآیة الکریمة تا ثبوت وسایط فرماید و تفصیل تاویل
این کریمه انشاء اللّه تعالی در جای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن درینجا البسیار است و این مکتوب گنجایش
تفصیل آن ندارد و آنکه گفتیم که معنی تاویلی کریمه است زیراکه معنی تفسیری مشروط بنقل و سماعست من فسر
القرآن برایه فقد کفر شنیده باشند و در تاویل مجرد احتمال کافی است بشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد
پس مقرر شد که ذوات و اصول ممکنات عدمات است و صفات نقایص و رذایل ایشان مقتضیات آن عدمات
که بایجاد قادر مختار جل سلطانه بوجود آمده اند و صفات کامله در ایشان مستعار از ظل کمالات حضرت وجود است
تعالی و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته بایجاد قادر مختار جل سلطانه نیز موجود شده اند و مصداق حسن و قبح
اشیا آنست که هرچه رو باخرت دارد و برای آخرت معد است حسن است اگرچه بظاهر مستحسن نماید و هرچه رو
بدنیا دارد و برای دنیا معد است قبیح است اگرچه بظاهر حسن نماید بحلاوت و طراوت ظاهر شود
کالمزخرفات الدنیویه ازینجاست که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلاة والسلام والتحیة منع فرموده اند
از نظر کردن بمیل و خواهش بحسن امارد و نساء اجنبیه و مزخرفات دنیه که این حسن و طراوت از مقتضیات عدم
است که مادای هر شر و فساد است اگر منشا این حسن و جمال کمالات وجودیه می بود منع نمی فرمودند مگر ازین راه
که توجه نمودن بظل با وجود اصل مستهجن است و این منع منع استحسانی است نه وجوبی بخلاف منع سابق [illegible] حسنی
که در مظاهر جمیله دنیوی ظاهر و هویدا است نه از ظلال حسن اول است تعالی بلکه از لوازم عدم است که بواسطه مجاورت
حسنی در ظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقة قبیح و ناقص است در رنگ آنچه زهر را بشکر غلاف سازند و نجاست
را زر اندوده نمایند و آنکه تجویز تمتعات نساء جمیله نکاحیه و اماء جمیله فرموده است بواسطه تحصیل اولاد
و بقاء نسل است که مطلوبست در بقاء نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله و نغمات مستحسنه گرفتار اند
بتخیل آنکه این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است

واین گرفتاری حسن نیک و مستحسن بے انکارند بلکہ راہ وصول تصور مینمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شدہ است
چنانچہ شمہ از آن بالا مذکور شدہ است عجب کاریست بعضے از اینها دران مطلب خود این قول استدلال میزنند
کہ گفتہ ایاکم والمرد فان فیهم لونا کلون اللہ کلمہ کلون اللہ الشیا نزا در اشتباه می اندازد نمیدانند کہ این قول منافی
مطلب ایشان است و مؤید معرفت این درویش زیرا کہ کلمہ تحذیر آوردہ است منع توجہ بالیشان نمودہ است و منشاء
غلط را بیان فرمودہ کہ حسن ایشان مشابہ حسن و جمال حق است سبحانہ نہ حسن او تا در غلط نیفتند قال علیہ السلام
والصلوة ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری و درین حدیث نیز تصریح است بہ آنکہ
درمیان حسن و جمال اخروی تناقضہ و مباینت است و مقرر است کہ حسن دنیوی نامرضی باشد و حسن اخروی مرضی
پس شر لازم حسن دنیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشاء اول عدم بود و منشاء ثانی وجود اری
از اشیا هستند کہ یکوجہ بدنیا دارند و وجہ دیگر باخرت این اشیا از وجہ اول قبیح اند و از وجہ ثانیہ حسن و امتیاز
درمیان این دو وجہ و درمیان حسن و قبح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال اللہ سبحانہ ما آتیکم الرسول
فخذوه وما نهیکم عنہ فانتهوا و در خبر آمدہ است کہ از آنوقت کہ دنیا آفریدہ شدہ است حضرت حق سبحانہ تعالی
بروے نظر نکردہ است و مغضوب حق است سبحانہ اینهمہ بوسطہ قبح و شرارت و فساد اوست کہ از مقتضیات عدم
کہ ماوای هر شر و فساد است حسن و جمال دنیوی حلاوت و طراوت آن کالمطروح فی الطریق اند و منظور نظر
نیستند جمال آخرت است کہ شایان نظر است و مرضی حق است سبحانہ قال اللہ سبحانہ حکایة عن حالهم یریدون
عرض الدنیا واللہ یرید الآخرة صغر الدنیا باعیننا وکبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة من افتخر بالفقر وتجنب عن الغنا
علیہ وعلی آلہ الصلوات اتمها واکملها و چون شیخ اجل شیخ محی الدین العربی نظر بحقیقت شرارت و نقص و فساد
انداختہ است حقایق ممکنات را صور علمیہ حق جل و علا داشتہ است کہ آن صور در مرات حضرت ذات تعالی
وتقدس کہ در خارج جز او موجود نمیداند انعکاس پیدا کردہ نمود خارجے حاصل کردہ است و آن صور علمیہ را غیر
از صور شئون و صفات واجبی نداشتہ است جل سلطانہ لاجرم حکم بوحدت وجود کردہ است و وجود ممکنات
را عین وجود واجب گفتہ تعالی و تقدس و شر و نقص را نسبتے گفتہ نفی شرارت مطلق و نقص محض کردہ است از اینجاست
کہ هیچ چیز را قبیح بالذات نمیداند حتی کہ کفر و ضلالت نسبت بایمان و هدایت بد میداند نہ نسبت بذات خود کہ آنرا
عین خیر و صلاح مے انگارد و نسبت بارباب خود اینها را باستقامت حکم مینماید و کریمہ وما من دابة الا هو آخذ

مباحث ایشان را بر جادهٔ علمای طریق مستقیم شاهد بمعنی میسازد آری هرکه حکم بوحدت وجود نماید از امثال این سخنان چرا تحاشی
فرماید آنچه برین حقیر ظاهر ساخته اند آنست که ماهیات ممکنات عدمات اند با کمالات وجودیه که در آنها منعکس گشته
است و ممتزج شده کما مر مفصلا والله سبحانه یحق الحق وهو یهدی السبیل ای فرزند این علوم و معارف که هیچ یک از
اهل الله بدان تکلم نفرموده است نه بصریح و نه باشارت از اشرف معارف اند و کمل علوم که بعد از هزار سال در منصهٔ ظهور
آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس و حقایق ممکنات را کما یمکن و یلیق بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت
دارند و نه مباینت باقوال اهل حق مانا که مراد از دعای نبوی علیه و علی آله الصلوات والسلام گویا از برای تعلیم
است فرموده اند اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی این حقایق اند که در ضمن این علوم مبین گشته اند مناسب
مقام عبودیت اند در نقص و ذل و انکسار که ملایم حال بندگی است دلالت دارند بنده عاجز که خود را عین عدم و افاقه
خود داند چه لطائف و اسرار داند از کمال بی ادبی خبر میدهد ای فرزند این آن وقتست که در امم سابقه در چنین وقتیکه
پر از ظلمت است پیغمبر اولی العزم مبعوث میگشت و احیای شریعت جدیده میکرد و درین امت که خیر الامم است
و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات علما را مرتبهٔ انبیای بنی اسرائیل داده اند و بوجود علما
از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائه از علمای این امت مجددی تعین مینمایند که احیای شریعت
فرماید علی الخصوص بعد از مضی الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است در هر پیغمبری را در آنوقت
اکتفا نموده اند در مثل وقت عالمی عارف تام المعرفت در کار است که قائم مقام اولی العزم امم سابقه باشد

شعر
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ۞ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

ای فرزند وجود صرف را مقابل عدم
صرف است در بالا گذشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال هر چند ملاحظهٔ
این حیثیت هم اگرچه بر سبیل اجمال باشد در آنموطن گنجایش ندارد که شائبهٔ ظلیت دارد و عدم صرف که مقابل
آن وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با وراء نیافته است و عین هر شر و نقص است هر چند
این حیثیت نیز در آنجا نمیگنجد که بوی از اضافت دارد معلوم است که ظهور شی بر وجه اتم که مقابل حقیقی آن شی
صورت بندد و لهذا قیل تتبین الاشیاء پس ناچار ظهور وجود صرف بوجه اتم در مرآت عدم صرف خواهد گردید
و مقرر است که نزول باندازهٔ عروج است پس کسیکه عروج او بنهایت الله سبحانه بحضرت وجود صرف متحقق
شود نزول او ناچار بعدم صرف که مقابل اوست خواهد بود لیکن در وقت عروج آنجا استهلاک عارفست که جهل از آن

لازم است در وقت نزول صحو محقق است که مقام علم معرفت است در مقام صحو او را تجلی ذاتی که مبراست
از شائبهٔ ظلیت و منزه است از ملاحظهٔ شیون و اعتبارات ذاتیه مشرف میسازند و می دانند که بیش ازین
هر تجلی که حاصل شده بود در پردهٔ ظلی از ظلال اسما و صفات و شیون و اعتبارات بود هر چند عارف آن تجلی
را بی ملاحظهٔ اسما و شیون میداند و تجلی حضرت وجود صرف شمرد سبحان الله این علم که ما را داده اند شر و نقص را
بواسطهٔ ظهور تام حضرت وجود تعالی معنی حسن بیلی اگر دادن یافت که هیچکس نیافت قبیح لذاته بواسطهٔ حسن عارضی
مستحسن گشت نفس امارهٔ انسانی که بالذات بشرارت مایل است از همه مناسبت تمام بان علم دارد لهذا
در تجلی خاص از همه فایق آمد و بر همه ترقی گزید ع که مستحق کرامت گناهگارانند باید دانست که عارف
تام المعرفة بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت وجود نماید هر آئینه جمیع
کمالات اسمائی و صفاتی در روی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را واخواهد نمود و بالطافتیکه مقام اجمال متضمن تمام
آنست که اینه دولت غیر او امیسر نیست و این آئینه داری لباسی است فاخر که بر قد او دوخته اند در خزینهٔ حضرت
علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه داری در مرتبهٔ علم است و آئینهٔ آن عارف در مرتبهٔ
خارج که در خارج جمیع کمالات را وانموده است سوال یعنی مراتب عدم چیست و عدم که لاشی محض است
بکدام اعتبار مرات وجود گفته اند جواب عدم باعتبار خارج لاشی محض است اما در علم و امتیازی پیدا کرده است
بلکه بوجود علمی نیز حاصل نموده نزد مثبتان وجود ذهنی و او را مرات وجود بان اعتبار گفته اند که در مرتبهٔ عدم
هر چه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کمالیکه در مرتبهٔ علم
مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود لیس ناچار عدم سبب ظهور کمالات وجودی گشت و لا معنی للمرآتیة
الا هذا فافهم فانه ینفعک الله سبحانه الملهم ای فرزند این معارف که مسوده یافته است امیدست که از الهامات
رحمانی باشند که اصلا شائبهٔ وساوس شیطانی را در انجا مجال نبود و دلیل برین معنی آن دارد که چون در صدد تحریر
این علوم شد و ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانه گشت دید که گویا ملائکهٔ کرام علی نبینا و علیهم الصلاة
و السلام از نواحی آن مقام دفع شیطان میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد و الله سبحانه اعلم بحقیقة
الحال چون اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد است باظهار این نعم عظمی جرات نموده آمد امید است که از مظنهٔ عجب
مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصیب عین است

و کمالات همه منسوب باوست تعالی الحمد لله سبحانه رب العالمین اولا و آخرا والصلوة والسلام علی رسوله دائما و سرمدا و علی
آله الکرام و صحابه العظام والسلام علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها
و اکملها مکتوب دویست و سی و پنجم بملا عبد الغفور سمرقندی و حاجی بیگ فرکینی و خواجه اشرف کابلی صدور یافته
در بیان آنکه محبت این طائفه سرمایه سعادات دنیویه و اخرویه است و توفیق اتیان احکام شرعیه و تحصیل جمعیت
معنویه از ثمرات آن محبت است و مناسب آنکه بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان
حقیقی و مشتاقان تحقیقی باد که مکاتبات شریفه که مبنی از فرط محبت و اشتیاق بود در وصول آن مبتهج و مسرور
گردید ثبتکم الله سبحانه علی هذه المحبة این محبت سرمایه سعادات دنیویه و اخرویه دانسته از حضرت حق سبحانه
و تعالی ثبات و استقامت بران مسالت باید نمود و توفیق اتیان احکام شرعیه نتیجه این محبت است و تحصیل
جمعیت باطن ... این مودت اگر تمام عالم ظلمات و کدورت را در باطن بریزند و این محبت را برباد ندهند
غم نباید خورد بلکه امید وار باید بود و اگر کوه کوه انوار و احوال را در باطن افاضه کنند و سر مو ازین محبت
بردارند جز خرابی هیچ نباید دانست و استدراج باید شمرد و این شرته را نیک محکم داشته متوجه کار خود
باشند و امور لاطائل عمر گرانمایه را تلف نسازند سه همانند رزمن تو همین است که تو طفلی و خانه رنگین است
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوة افضلها و من التسلیمات
اکملها مکتوب دویست و سی و ششم بمخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی در بیان بعضی از
اسرار صدور یافت بعد الحمد و الصلوة معلوم فرزندی ارشدی باد که از مکتوب شما که در شرح احوال نوشته بودید
چنان مفهوم گشته بود که شما را مناسبتی بولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة پیدا شده است
از همین معنی شکر خداوند جل سلطانه بجا آورده که از مدتها آرزوی این دولت داشته که در حق شما بحصول پیوندد
و این زمان امیدوار گشته متوجه آن باشد که شما را باین دولت جذب نماید اتفاقا درین جست و جو شما را داخل ولایت
موسوی یافت علی نبینا و علیه الصلوة و التسلیمات و از آنجا کشیده داخل دائره ولایت خاصه ساخت لله سبحانه
الحمد و المنة علی ذلک چون شما را بقسر درین ولایت در آورده اند زیاده از نسبت ... که در کتاب خود
نگاه داشته پرورش نماید معلوم است که از ضعف این نسبت معلوم شما شده باشد حالا چون او را در آورده است امید است که معلوم شما نیز گردد و از انعامات حضرت حق سبحانه چه نویسد که ... باین عاصی

علی التواتر والتوالی فائض است * من آن جا کم که ابر نو بهاری * بگندار لطف بر من قطره باری * اگر بر روید
از تن صد زبانم * چو سوسن شکر لطفت کے توانم * دیگر فرزندی اعزی محمد سعید که در مکتوب خود اظهار احوال خود
نموده بود بسیار اصیل است آن خصوصیت از یاران کم کسے را رو داده است امیدوار است که حضرت حق سبحانه
وتعالی او را نیز بولایت خاصه مشرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل خداوندی جل سلطانه بالذات قابل
آن دولت است حضرت حق سبحانه وتعالی از قوه بفعل آرد بصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والسلام مکتوب دوصد
وسی و هفتم بملا محمد طالب بیانکے صدور یافته در ترغیب متابعة سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة در مدائح طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة الحقة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وعلی آله الکرام وصحابه العظام اخوی ارشدی اکابر طریقه علیه نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعة سنت سنیه نموده اند واختیار عمل بعزیمت فرموده اگر با این التزام واختیار
ایشان را باحوال و مواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدانند واگر احوال و مواجید با ایشان بدهند ودرین التزام
واختیار فتوری بابند آن احوال را نمی پسندند وآن مواجید را نمیخواهند وآن فتور را خرابے خود میدانند
زیرا که برهمنان جوکیان هند و فلاسفه یونان از قسم تجلیات صوری ومکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار
دارند اما غیر از خرابے ورسوائے نتیجه آن ندارند وجز بعد وحرمان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل
الهی جل سلطانه خود را در سلک ارادة این اکابر داخل ساخته است ناچار است که متابعت ایشان را التزام نماید
وسر موی مخالفت را گنجایش ندهد تا از کمالات ایشان سودمند و برخوردار گردد اولا تصحیح عقاید بر وفق معتقدات
اهل سنت وجماعت کثرهم الله سبحانه فرماید وثانیا علم فرض وسنت وواجب ومندوب وحلال وحرام ومکروه
ومشتبه که در علم فقه مذکور است وعمل بمقتضای این علم حاصل نماید ثالثا نوبت بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جناح درست
نکند طیران بعالم قدس محال است واگر احوال و مواجید بے حصول آن دو بازو میسر شد خرابے خود را دران باید
دانست وازان احوال و مواجید استعاذه باید نمود که آن نیست وغیر این همه هیچ نه وما علی الرسول الا البلاغ خواهر
میان شیخ داود اینجا آمده اند صحبت ایشان را مغتنم شمرند با نچه نصیحت ودلالت نمایند انقیاد نمایند که در صحبت
مریدان این اکابر بسیار بوده اند وراه وروش ایشان معلوم نموده یاران که اینجا اند وبتوسط خدمت میان نعمان
داخل این طریقه علیه گشته اند باید که صحبت مشار الیه را غنیمت شمرند ودر حلقه یکجا نشینند ودر یکدیگر فانی باشند

تا جمعیت حاصل شود و معامله بترقی انجامد مطالعه مکتوبات را لازم گیرند که سودمند است و داد و بیم ترا از گنج مقصود
نشان بود والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب
دو صد و هشتم بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان آنکه در تکثیر اخوان امیدوار بهاست و در تنبیه آنکه
مبادا احوال و معارف مریدان باعث توقف پیران شود و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه احوال بعض مریدان
باید که موجب حیا باشد که ترغیب ترقیات نماید الحمد لله رب العلمین والصلوة علی سید المرسلین وعلی آله الطیبین الطاهرین
اجمعین مکتوب شریف که مصحوب کس خواجه حمی ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت
و چون احوال مسترشدان و مریدان ایشان بتفصیل اندراج یافته بود فرحت افزود زیرا که در تکثیر اخوان
بموجب اکثروا الاخوان فانکم فی الدین امیدوار بهاست و کریمه سنشد عضدک باخیک نیز موید این معنی است لیکن باید
که منظور نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات
پیران گردد و حرارت مسترشدان در خانه مرشدان برودت اندازد از همین ترسان و لرزان باید بود و احوال
مقامات مریدان را در رنگ شیر و سیر باید دانست نه بآنکه بانها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا از آن راه
دروازه عجب گشاده گردد بلکه باید که بحکم الحیاء شعبة من الایمان ترقیات مریدان باعث خرسندگی و خجالت
باشد و حرارت طلب طالبان موجب غبطات و غیرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات لازم وقت بود
لسان حال و قال بکلمه هل من مزید مرطوب باشد هر چند متوقع از اوضاع پسندیده شما همین قسم معاملات است اما
ملاحظه اعدای دین که اماره و لعین بود و مودّه بطریق تاکید مبالغه کرده آمد ازین باب مبادا ابرودتی در سرگرمی توجه
طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دو دولت است اقتصار بر یکی از قصوریست خواجه حمی و سید احمد باید که
در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بروجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق توبه یافته اند
مدد نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعضی از طالبان طریقه قادریه التماس می نمایند باید که غیر از طریقه
نقشبندیه به هیچکس هیچ طریقه تعلیم نکنند که خلط در طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلب نمایند و استخاره راه دهند
والصحبة فرمایند والسلام علیکم وعلی سائر اصحابکم واحبابکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه
وعلی آله الصلوة والسلام اتمها واکملها مکتوب دو صد و نهم بملا احمد برسگی صدور یافت در جواب کتابتی
او که نوشته بود و استفسار نموده الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله وصحابه الطاهرین

اجمعین صحیفهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند بمطالعهٔ مضامین آن مبتهج و مسرور گردید نوشته
بودند که غرض احوال بر تقدیر احوال است نه مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری محول احوال است و چون
این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشد نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود که در حق شما تخم ریزی
بسیار کردیم نه مخدوما الواقع کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور والازمان حال الحیوة و بعد الممات
التبرد لا التعجل از مقولهٔ مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود از آن مقوله
متعرض نشده اما خیر است بخاطر هیچ نرسانند از سوی ادب رفته بود نوشته بودند از مخلصان التفات معفو است
بخاطر هیچ نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند الحمد لله سبحانه والمنة که شما را از مقبولان ساخته اند قبل من
قبل بلا علة نوشته بودند که دو سه بار اراده آمده بود که تلقین ذکر بگیرند نه مخدوما استخاره در هر امر مسنون است
و مبارک لیکن ضرور نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود در خواب یا در واقعه یا در بیداری که دلالت بر
بر فعل یا ترک نماید بلکه بعد استخاره رجوع بقلب باید نمود اگر در اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل
دارد اگر اقبال همانقدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نکرده هم منع نیست درین صورت استخاره را مکرر
سازد تا زیادتی اقبال مفهوم شود نهایت تکرار استخاره تا هفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی
در اقبال سابق مفهوم شد دلالت بر منع است درین صورت نیز اگر استخاره مکرر سازد گنجایش دارد بلکه بر هر تقدیر
استخاره مکرر ساختن اولی و انسب است و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام و درین امر معنی عبارت رسالهٔ
مبدأ و معاد که در بیان جسد مکتسب روح تحریر یافته است پرسیده بودند مخدوما مباشرت روح مر افعالی را که مناسب
افعال اجسام است بواسطهٔ آن جسد مکتسب است ازین قبیل است مددها که از روحانیت اکابر قدس الله
تعالی اسرارهم که مناسب افعال اجسام است که اهلاک الاعداء و نصرت الاحباء بوجوه مختلفه و بجهات شتی طلب الامان
از فتنهٔ ظلمه رفته بود حضرت حق سبحانه و تعالی شما را بلکه بقیه شما را از شر آن ظلمه محفوظ ساخته است بفراغ
خاطر متوجه جناب قدس او باشند تعالی و تقدس امید است که این خطر را موقت بتوفیق نسازند ان ربک
واسع المغفرة اما اهل آن بقعه را نصیحت فرمایند که تغیر وضع صلاح و خیر اندیشی مسلمانان نکنند قال الله
سبحانه و تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام مکتوب دو صد و چهلم بشیخ یوسف برکی
صدور یافت در بیان نهایت این راه و بعضی از فوائد کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین

مصطفی رساله که متضمن احوال خیر مآل شما بود رسید مطالعهٔ آن باعث مسرت گشت ع در عشق چنین بوالعجبیها باشد
اما باید که از احوال گذشته بمجمل احوال باید رسید که آنجا همه جهالت و نادانیست بعد از آن اگر بمعرفت مشرف
سازند زهی دولت بالجمله هر چه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگر چه شهود وحدت در کثرت باشد
چه آن وحدت در کثرت اصلا گنجائش نیست آنچه میباید شنید و شنائی آن وحدت است در پس مناسب حال شما در نفی
ذکر کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است و تکرار این کلمه تا بحدیکه در دید و دانش هیچ نگذارد و در خت را بحیرت و جهالت
نیر د و معامله را بفنا اندازد تا بحیرت و جهل بر د از فنا نصیبی نیست آنچه شما فنا دانسته اید متصر بعدم است
نه فنا و چون بعد از وصول بجهل فنا وست و هادا اول قدم در این راه زده باشند وصل کجا و بقا کجا ع اراه
کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف ❊ احوال شما درست اما گذشتن از آن
لازم است والسلام علی من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است با صول
شرعیه اگر عیاذا بالله سبحانه در قول و فعل خلافی با شریعه پیدا آید خرابی خود در آن باید دانست طریق بی
استقامت نیست والسلام مکتوب صد چهل و یکم بجانب ملا صالح محمد صدور یافت در بیان ترقی
بعضی یاران بعد الحمد والصلوٰة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال اینجا و دوستان موجب حمد است یاران اینجا
خرم و خوشوقت اند علی الخصوص ملا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند
و از اسم جزئی با اسم کلی ملحق شدند مع ذالک نظر بفوق دارند از اینجا الغیبت فرحاصل کرده شاید میل برجوع
نمایند والله بختص برحمته من یشاء گاه گاه از احوال خود و یاران که داخل طریقه شده اند و مشغول اند نوشته باشند
و چند روز در اینجا استقامت ورزند والسلام مکتوب صد چهل و دویم بجانب ملا بدیع الدین صدور
یافته در جواب بعضی سوالها نموده بودند بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که درویش
کمال صحیفهٔ شریفه رسانید و موجب فرحت گشت از دید قصور و متهم داشتن نیات اعمال خود نوشته بودند
موهوبه اینجا میباید از حضرت حق سبحانه و تعالی مزید این دید مسئول است و اتمام این تمام مطلوب درین راه
این هر دو دولت از ملاک امور است نوشته بودند استفسار نموده بودند که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجاست
و چه مقدار حجب از مداومت این اسم مبارک بر طرف میکردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و از ذکر
کلمهٔ منبرکه چگونه انسبا میش می آید و چه مقدار حجب مرتفع میشوند بدانند که ذکر عبارت از طرد غفلت است

و چون ظاهر را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر گشت نهایت فی الباب
در بعضی اوقات ذکر اسم ذات عز وجل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات مناسب باقی ماند حال
باطن پس اینجا نیز تا زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود و اینقدر هست که در ابتدا این ذکر متعین
است و در توسط و انتها این ذکر متعین نیست اگر بتلاوت قرآن و ادای صلوٰة نیز طرد غفلت نموده آید
گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب و ادای نماز نوافل مناسب بحال منتهی است باید دانست
که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که بلا ملاحظهٔ صفات باشد اگرچه دایمی بود نزد متوجهان حد تجرده داخل غفلت
است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بورا الورا باید رفت ؎ فراق دوست اگر اندک است اندک
نیست درون دیده اگر نیم موست بسیار است؂ از وقایع که رو میدهند نوشته بودند پیش ازین بیشتر در جواب
نوشته بود که اینها مبشرات اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند و کار کنند ؎ کیف الوصول الی سعاد
و دونها قلل الجبال و دونهن حتوف؂ والسلام مکتوب دو صد و چهل و سیوم بجانب ملا یوسف محتسب صاحب در یافت
در بیان غیبت طریقه علیه نقشبندیه بعد الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات معلوم اخوی عزیزی باد که چند دفعه در کتابتها
متعدده طلب نصائح نموده بودند اما این حقیر نظر بر جز اینهای خود انداخته اقدامی در اجابت آن مسئول نمی
نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت چند فقره نامربوط نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که آنچه بر مکلفین است
و لابد است و بران مکلف امتثال اوامر است و انتها از نواهی کریمه ما آتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فا
نتهوا بهمین معنی است و چون مامور باخلاص است الا لله الدین الخالص و آن بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت
ذاتیه متصور نمیشود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا و محبت ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص
صورت بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه متفاوت اصالت است پس هر طریقی که ملتزم متابعت
سنت سنیه باشد و اوفق باتیان احکام شرعیه باشد برای اختیار اولی و انسب بود و آن طریق طریق اکابر نقشبندیه
است قدس الله تعالی اسرارهم العلیه چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت نموده اند و اجتناب از بدعت
فرموده مهما امکن عمل برخصت تجویز نمیکنند اگرچه بظاهر و باطن نافع باشد و عمل بالعزیمت از دست نمیدهند
اگرچه بصورت و سیرت متضرر شوند احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم
علوم دینیه دانسته جواهر نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و ترهات صوفیه

مغرور و مفتون نمی گردند از نص بفص نمی گرایند و از فتوحات مدنیه بفتوحات مکیه التفات نمی نمایند از تجلیات
که حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان برستمرار نفوس ماسوی از باطن ایشان بنهجی تلاشی میگردد
که اگر هزار سال تکلف در احضار ماسوا نمایند میسر نشود و آن تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را
دائمی است حضوری که غیبت در عقب آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله بیان حال شان است معهذا طریق ایشان اقرب طرق است والبته موصل است
ونهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان که بحضرت صدیق منسوبست
رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتهای مشائخ است اما فهم هر کس بمذاق این کابر نرسد نزدیک است که قاصران این
طریقه علیه نیز از بعضی کمالات ایشان انکار نمایند ؎ قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور ؛ حاش لله که
برآرم بزبان این گله را ؛ شاعر عرب فرماید ؎ فذلک آبائی فجئنی بمثلهم ؛ اذا جمعتنا یا جریر المجامع ؛ حضرت
خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت
ندارند کارخانه ایشان بلند است ؎ حیف باشد شرح او اندر جهان ؛ همچو راز عشق باید در نهان ؛ لیک
گفتم وصف او تا ره برند ؛ پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند ؛ اگر دفاتر در بیان خصایص و کمالات این
برگزیدگان ثبت نموده آید حکم قطره باشد از دریای بی نهایت ع وادیم تر از گنج مقصود نشان ؛ والسلام علی
من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب دو صد
چهل و چهارم بملا محمد صالح کولابی صدور یافته در جواب کتابتی که نوشته بودند در بیان خرابی خود مکتوب شریف
اخوی ارشدی خواجه محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که از آن هم خرابتر
گردد ونهایت این خرابی در مکتوبی که بهم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته اندراج یافته است از آنجا
معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چند روز بسبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانند چند روز
دیگر هم مکث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دهلی دارد که استخارها و توجهات بر عزیمت
آن سفر اند وانتقام از فرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته اند فقیر اینجا
در تنگی مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل طریقه علیه شده اند علی الخصوص سید
مرتضی و مولانا شکر الله بسلام نظام و دعوات فراوان مخصوص اند فرزندی خواجه محمد صادق و سائر اولاد

تمام جمیع یاران را دعا میرسانند **مکتوب دو صد و چهل و پنجم** بملا صالح صدور یافت در جواب استفسارها که نموده
بود الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات مینماید که مکتوب شریف آن عزیز مصحوب ملا صفدار ارسال داشته بودند رسید موجب
فرحت گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا بیست و یک در رسانیده است اما مداومت نمیشود و غلبت
هم گاه گاه رو مینماید محبت آثارا در ذکر گفتن ظاهرا شرطے از شرائط مفقود است که نتیجه بران عدد مترتب نگشت
بالمشافه انشاء الله تعالی استفسار خواهند نمود دیگر استفسار نموده بودند معنی این قول را و نوشته بودند که حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرموده اند که ذکر اللسان لقلقة وذکر القلب وسوسة وذکر الروح شرک
وذکر السر کفر بدانند که چون ذکر مبنی از ذاکر و مذکور است هر ذکری که باشد و مقصود فنای ذاکر و ذکر است در مذکور
لاجرم ذکر را لقلقه و وسوسه و شرک و کفر فرموده * بهر چه از دوست وامانی چه کفر آن حرف چه ایمان * بهر چه از
راه وا افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا * اما ذکر را عروض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که
بعد از حصول بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از وهم موهوم نیست اگر در فهمیدن خفائی مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود
که حوصله کتابت تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصا بعد از تمامی کار مستحسن نیست
استفسار دویم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابو سعید ابو الخیر طلب دلیل بمقصود از ابو علی سینا نموده بودند او در
جواب نوشته که درآی بکفر حقیقی و برآی از اسلام مجازی و شیخ ابو سعید بعین القضاة نوشته که اگر لکهه سال
عبادت میکردم آنچه ازین کلمه ابی علی سینا حاصل شد از و نمیشد عین القضاة نوشته که اگر میفهمید مثل آن
بیچاره مطعون و ملام گمراه نمیشد باید دانست که کفر حقیقی عبارت از رفع اثنینیت است بالکل و استتار کثرت
است تمام که مقام فناست و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقا است کفر حقیقی نسبت
باسلام حقیقی نقصت تمام دارد از کوته نظری ابن سینا است که باسلام حقیقی دلالت ننموده و فی الحقیقت
او از کفر حقیقی هم نصیبے نبوده از روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم خط وافر نگرفته
و در خرخشهای فلسفے مانده امام غزالی تکفیر او مینماید و بحق که اصول فلسفه او منافی اصول اسلام است دیگر شیخ
ابو سعید از عین القضاة بسیار مقدم است باو چه نویسد اگر شائبه اشتباه باقی مانده باشد در حضور استفسار خواهند
نمود والسلام **مکتوب دو صد و چهل و ششم** بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان حصول مقام که متوقع و مترجی
بوده است و مراتب کمال و تکمیل و بیان وجه بے توفیقی که در بعضی اوقات طاری میگردد بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین وآله واصحابه الطاهرین اجمعین صحایف شریفه که بتواتر وتوالی رسید وخرسندی
فراوان رسانید قاصدی متوجه آن حدود نبوده تا جواب هر یک را علیحده مینوشت معذور خواهند داشت
بعد از وصول مکتوب که مصحوب میر دادار سال داشته بودند روزی بعد از نماز بامداد در حلقه یاران نشسته بود
نخواست بانخواست توجهی بجانب شما پیدا شد و در صدد رفع بقایای آثار که بنظر می درآمد گشت و اهتمام در دفع
ظلمات وکدورت که محسوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت وآنچه در آفتاب بطاهیت ودیعت
نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقی و منتظری نماند الا ان یشاء الله بعد
ذلک وما غدر بقدر وسعة شیئا فشیئا وتا زمان طویل صورت مثالیه این معنی را در نظر داشت تا یقینی که مصداق
صدق است حاصل آمد الحمد لله سبحانه علی ذلک حصول این دولت نادر الوقوع است که شما دیده بودید
وحصول آن را بمبالغه و تاکید مساله مینمودید لله الحمد سبحانه والمنة که وام شما تمام ادا یافت و موعود منجز شد معهود
موفی گشت امیدوار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و دشت و صحرا ران حدود بوجود شریف
شما منور گردد از بیتوفیقی خود نوشته بودند ظاهر اسباب آن قبض مفرط است و چون قبضهای شما مفرط و طویل
الذیل است سبب آن نیز باندازه سبب طویل خواهد بود مع ذلک خود را تکلف بر اتیان اعمال و ادای عبادات
دارند و متعمل به معنی باشند دیگر در رساله علوم بلند و معارف ارجمند بظهور آمده است از انجمله دو مسوده را
اخوند ملا محمد امین همراه آورده اند یکی در حل شرح بعضی از رباعیات حضرت خواجه ما است قدس سره که در
وقت قرارت یاران فیروزآبادی نوشته شده است و در آن رساله علوم توحید امیر بتقریب آن رباعیات
اندراج یافته است و تطبیقی داده در میان علما و صوفیه که بوحدت وجود قایلند در نهجی تحریر یافته است
که نزاع و لفین لفظ راجع گشته دویم از آن دو مسوده مکتوبی است که بفرزندی ارشدی باطناب و بسط تحریر
یافته است علو درجه آن علوم وقت مطالعه خواهند دریافت اگر امری از آنها ندانند استفسار نمایند مکتوب دو صد
و چهل و هفتم به عرفان پناهی میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه دلیل بر وجود حق تعالی
و تقدس همان وجود حق است جل سلطانه نه ما سوی و تعالی و ما یناسب ذلک عرفت ربی بفسخ العزایم لا بل
عرفت فسخ العزایم بربی جل و علا فانه سبحانه الدلیل علی ما سواه لا العکس فان الدلیل اظهر من المدلول و ای
شیء اظهر منه سبحانه لان الاشیاء انما ظهرت به ومنه سبحانه و تعالی فهو الدلیل علی نفسه و علی ما سواه فلا جرم

ربی بربی وعرفت الاشیاء بربه تعالی فالبرهان ههنا لمی فزعم الاکثر انه انی والتفاوت بتفاوت النظر والاختلاف باختلاف المنظر بل لا مجال للاستدلال والبرهان ثمه اذ لا خفاء فی وجوده سبحانه ولاریب فی ظهوره تعالی فهو جلی البدیهیات وما خفی ذلک علی احد الا المرض فی قلبه وغشاوة علی بصره والاشیاء محسوسة بالحواس الظاهرة ومعلوم بالضرورة ان وجودها منه تعالی وتقدس وفقدان هذا العلم للبعض بواسطه عروض المرض للبصر فی المطلوب والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اتمها واکملها

مکتوب دو صد و چهل و هشتم نیز بعالیجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه کمل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیب است بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ ولی بمرتبه نبی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بآن سرور علیه الصلوة والسلام گفته اند بچه معنی است

و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علیهم وعلی اتباعهم واعوانهم وخزینة اسرارهم کمل تابعان انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات بجهة کمال متابعت و فرط محبت بلکه بمحض عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیاء متبوعه خود را جذب مینمایند و بکلیت برنگ ایشان منصبغ میگردند حتی که فرق نمیماند درمیان متبوعان و تابعان الا بالاصالة والتبعیة والاولیة والآخریة مع ذلک هیچ تابعی اگرچه از تابعان افضل الرسل باشد بمرتبه هیچ نبی اگرچه ادون انبیاء باشد نرسد لهذا حضرت صدیق که افضل بشر است بعد از انبیاء سر او همیشه زیر قدم پیغمبری باشد که پایان ترجمیع پیغمبران است از اینجاست که مبادی تعینات جمیع انبیاء و ارباب ایشان از مقام اصل است و مبادی تعینات امتان از اعالی و اسافل و ارباب الشأن از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف یتصور المساوات بین الاصل والظل قال الله تبارک و تعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون

وآنکه گفته اند که تجلی ذات تعالی وتقدس درمیان انبیاء مخصوص بخاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوات والتحیات و کمل تابعان آن سرور را از آن تجلی نصیب است نه باین معنی است که تجلی ذات نصیب انبیاء نیست و به تبعیت نصیب کمل است حاشا وکلا من ان یتصور هذا المعنی فان فیه فضیلة الاولیاء علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلی بطفیل و تبعیت اوست علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات انبیاء را علیهم الصلوات والتحیات حصول آن تجلی بطفیل وست علیه الصلوات والسلام و کمل اولیاء این امت را به تبعیت او علیه الصلوة والسلام

وجود حق تعالی بدیهی است محتاج ببرهان نیست

هیچ تابع اگرچه تابع افضل الرسل باشد بمرتبه هیچ نبی نرسد

انبیا بر خوان این نعمت عظمی اند طفیلی جلیل ویند علیه وعلیهم الصلوات والتحیات و اولیا خادم او و تابع اویند و از طفیلی
طفیلی تا خادم او لیش خود فرق بسیار است اینمقام از مزلات اقدام است در تحقیق آن شبه ازالهٔ این فقیر
در مکتوبات و رسائل خود وجوه شتی ذکر کرده و بحق ما حققت فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و کرمه لعله تمام
شریف بوده باشد که هرچند جمیع انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بطفیل آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
ازان تجلی نصیب وافر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصه در اولیا امتان ایشان سرایت نکرده است
و از این تجلی نصیبی وافر نگرفته اند چه هرگاه در اصول آنها این دولت طفیلی و انعکاسی باشد بفروع بطریق عکس
چه رسد مصداق این معنی کشف صریح است نه استدلال عقلی آنچه سابقا مذکور شده که کمل تابعان تمام کمالات
متبوعان را جذب می نمایند مراد ازان کمالات اصلیه متبوعان است نه مطلقا تا منافی این سخن نشود بلکه ایشان
از ولایت مخصوصه هر کدام انبیا خود به تبعیت بهره ور گشته اند در میان امتان همین امت به تبعیت باین تجلی
مخصوص اند و باین دولت عظمی مشرف لهذا خیر الامم گشته و علما را اینها در رنگ انبیا بنی اسرائیل شده ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم خوب است که از فضائل و خصائص این ولایت خاصه شمه نوشته
وقت مساعدت نکرد و کاغذ گنجایش نداد و بعنایت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان
می ریزند و بر عجائب و غرائب اسرار اطلاع می بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد
یاران دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت از اینجا آمده اند هر چند ولی ولی باشد اما بمرتبه صحبت
نرسد شوق دریافت ملازمت مشغوف الحمد است صحیفه گرامی که بنام این حقیر فرموده بودند بورود آن مشرف
گشت دید حضور امثال از اجل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است افراط در رنگ تفریط از جاده
اعتدال بیرون است والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و چهل و نهم در بیان فضائل متابعت سید الاولین والآخرین و کمالات مرتبه بران و مراتب مخصوصه
آن بمیرزا داراب صادر شده الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمدی منوط بمتابعت
سید الاولین والآخرین است علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها لهذا متابعت او بمقام محبوبیت حق
جل سلطانه میرسند و بمتابعت او به تجلی ذات تعالی و تقدس مشرف میگردند و بمتابعت او بمرتبه عبدیت که فوق جمیع
مراتب کمال است و لهذا از حصول مقام محبوبیت است سرفراز میسازد و متابعان کمل را از انبیا ... نبی علیهم

سفر نمایند و پیغمبران اولو العزم آرزوی متابعت او مینمایند و لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی و قصه نزول روح الله
و متابعت حبیب الله معلوم مشهور ز امت او بواسطه متابعت او خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده فرموده اند بواسطه
متابعة ایشان پیش از جمیع امم ببهشت خواهند در آمد و تنعمات خواهند فرمود کذا و کذا ثم کذا و کذا فعلیکم
بمتابعته والتزام سنته واتیان شریعته علیه وعلی جمیع اخوانه من الصلوات فضلها ومن التسلیمات کملها ثانیا
سفارش شیخ اسماعیل مینماید از آشنایان معارف آگاهی حاجی عبد الحق است والسلام **مکتوب دویست**
و پنجاهم بملا احمد برکی صدور یافت در حل بعضی استفسارها که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد
والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرای اینجا مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه
عافیتکم صحیفه شریفه وصول یافت نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول داشت حالا خود نمی یابد و این تنزل
خود میداند معلوم اخوی باد که حالت اولی در رنگ حالت اهل وجد و سماع بوده است که جسد را در آنجا دخل تمام بود
و حالتیکه بحال سیر شده است جسد را اینجا قلیل النصیب است قلب و روح تعلق بیشتر دارد و بیان این معامله تفصیل
میطلبد بالجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی است بمراتب و عدم وجدان ذوق و فقدان فرحت فرح فوق
وجدان ذوق و فرح است چه نسبت هر چند بجهالت کشد و بحیرت انجامد و از جسد دورتر بود و اصیل است
و بحصول مطلوب نزدیکتر زیرا که در آن موطن خبر عجز و جهل را گنجایش نیست جهل را تعبیر بمعرفت میکنند و عجز را
ادراک می نامند نوشته بودند که آن نسبت را تاثیری که در اول بوده است حالا نمانده بلکه تاثیر جسدی
نمانده اما تاثیر روحی بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما باین فقیر بسیار
کم بوده است و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته باشد که صحبت میسر
شود و چند روز بهم باشیم ایضا استفسار نموده بودند که آیا باوجود زاد و راحله درین زمانه مکه رفتن فرض است
یا نه مخدوما روایات فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابو اللیث است که گفته است
اگر غالب ظن امن و عدم هلاک است در راه بر و بحر فرضیتش ثابت است والا فلا لکن این شرط شرط وجوب اداء است
نه شرط نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت بحج در صورت واجب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب استفسارات
دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام **مکتوب دویست و پنجاه و یکم** بمولانا محمد اشرف صدور
یافت در بیان فضائل خلفاء راشدین و فضل حضرات شیخین و بعضی از خصائص حضرت امیر و در بیان لعظم

و نود و نهم در فضائل اصحاب کرام علیهم الرضوان و در بیان محامل صحیحه از برای منازعات و مشاجرات ایشان و ما یتعلق بذلک

بعد الحمد و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی رشدی خواجه شرف باد بعضی از علوم غریبه و اسرار عجیبه و
مواهب لطیفه و معارف شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالات حضرات شیخین و ذی النورین و حیدر کرار
رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین داشته بحسب فهم قاصر خود می نویسد بگوش هوش استماع فرمایند که حضرت صدیق
و حضرت فاروق رضی الله تعالیٰ عنهما با وجود حصول کمالات محمدی و حصول درجات ولایت مصطفوی
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات در میان انبیا راسخ القدم و در طرف ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات الله
تعالیٰ و تسلیماته علی نبینا و علیه دارند و در طرف دعوت که مناسب مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسیٰ دارند صلوات
الله تعالیٰ و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت ذی النورین در هر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات الله
تعالیٰ و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت امیر در هر دو طرف مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند صلوات الله تعالیٰ و تسلیماته
علی نبینا و علیه و چون حضرت عیسیٰ روح الله است و کلمة الله لاجرم طرف ولایت در ایشان غالب است از طرف
نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطه این مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات خلفای اربعه صفة العلم
علی اختلاف الجهات اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل
و باعتبار برزخیت اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکه رب حضرت موسیٰ صفة الکلام است و رب حضرت عیسیٰ
صفة القدرة و رب حضرت آدم صفة التکوین بر سر اصل سخن در آئیم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل بار [illegible]
محمدی اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطه مناسبت حضرت عیسیٰ بنابر جانب ولایت حامل بار
ولایت محمدی اند و حضرت ذو النورین باعتبار برزخیت حامل بار هر دو طرف فرموده اند و تواند بود که باین
اعتبار نیز ایشان را ذو النورین گویند و چون حضرت شیخین حامل بار نبوت فرموده اند مناسبت بحضرت
موسیٰ بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبهٔ نبوت است در میان سائر انبیا اولو العزم پیغمبرها در ایشان تمام و کمل
است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله لهذا امت ایشان در امم راسخ القدم بیشتر و به بهشت خواهند
رفت هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملت او از جمیع شرائع و ملل افضل و اکمل است ازینجاست که پیغمبر افضل
الرسل را امر متابعت ملت او فرموده که ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا شاهد این معنی است و حضرت
موعود که رب او نیز صفت العلم است در رنگ حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند گویا یک قدم حضرت

عیسی بر سر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر مہد بمانند که ولایت موسی جانب یمین ولایت محمدی واقع شده است
و ولایت عیسوی جانب یسار آن ولایت و چون حضرت امیر حامل بار ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل
اولیا بایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر پیش از کمالات حضرات شیخین بر اکثر اولیاء عظام
که بکمالات ولایت مخصوص اند ظاهر شد اگر نه اجماع اہل سنت بر افضلیت شیخین بودی کشف اکثر اولیاء عظام
بافضلیت حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرات شیخین شبیه بکمالات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشوف بواسطه علو درجات آنها در ادراک
کمالات ولایت در جنب آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات ولایت زینه ها اند از برای عروج
بر کمالات نبوة پس مقدمات را از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امروز ✽ این سخن بواسطه
بعد عهد نبوت بر اکثری گرانست و از قبول دور لیکن چه توان کرد ه در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند
هر چه استاد ازل گفت همان میگویم ✽ اما الحمد لله سبحانه والمنة که درین گفتگو علماء اہل سنت شکر الله تعالی
سعیهم موافقم و باجماع ایشان متفق استدلالی ایشانرا بر من کشفی ساخته اند و اجمالی را تفصیلی این فقیر آنانکه
که بکمالات مقام نبوت بمتابعت پیغمبر خود نرسانیده اند و از آن کمالات بهره تمام نداده اند بر فضائل شیخین بطریق
کشف اطلاع نبخشیده اند و غیر از تقلید راهی ننموده اند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
لقد جاءت رسل ربنا بالحق روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت کرده اند
بخاطر رسید که حضرات شیخین را از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توجه تام ظاهر شد که دخول این امت در بهشت
باستصواب و تجویز این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق بر در بهشت ایستاده اند و تجویز دخول مردم
میفرمایند و حضرت فاروق دست گرفته بدرون می برند و مشهود میگردد که گویا تمام بهشت بنور حضرت صدیق
مملو است در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علیحده است و درجه منفرده گویا هیچ احدی
مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات گویا همخانه است اگر تفاوت است
بعلو و سفل است و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائر صحابه کرام با پیغمبر
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات نسبت هم سرائی دارند یا هم شهری یا ولیاء امت خود چه رسد ع این بس که رسد
ز دور بانگ جرسم ✽ پس اینها از کمالات شیخین چه دریابند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیاء معدود اند

و به فضائل انبیا مخصوص قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم لو کان بعدی نبی لکان عمر امام غزالی نوشته که در ایام
عزائی حضرت فاروق عبد الله عمر بحضور صحابه گفت مات تسعة اعشار العلم چون در بعضی در فهم این معنی توقف دیدند
گفت مراد من علم بالله است نه علم حیض و نفاس از حضرت صدیق چه گوید که جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنه
اوست چنانچه مخبر صادق ازان خبر داده و محسوس میگردد انحطاطی که حضرت فاروق را از حضرت صدیق است
زیاده ازان انحطاطست که حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات پس قیاس کن
که انحطاط دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشده اند و حشر
نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس افضلیت بواسطه اقربیت ایشان را بود و این حقیر قلیل البضاعت
از کمالات ایشان چه گوید و از فضائل ایشان چه بیان نماید ذره را چه یارا که سخن از آفتاب گوید و قطره را
چه مجال که حدیث بحر عمان بر زبان آرد اولیا را که برای دعوت خلق مرجوع اند و از هر دو طرف ولایت و دعوت
بهره مند دارند و علمای مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فراست صادقه و اخبار متتابعه
فی الجمله کمالات شیخین را دریافته اند و شمه از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم با فضلیت ایشان نموده اند
و بر همین معنی اجماع فرموده اند و کشفی که بر خلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرده اند
کیف وقد صح فی صدر الاول فضلیتهما کما روی البخاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال کنا فی زمن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم
لا نفاضل بینهم وفی روایة لابی داود قال کنا نقول و رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حی افضل امة النبی
صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بعده ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و آنکه گفته الولایة افضل من النبوة
از ارباب سکر است و از اولیای غیر مرجوع که نصیب وافر از کمالات مقام نبوة ندارند و منظر شما در آمده باشد که
فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن نبی باشد و حق
همین است و آنکه بر خلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت است چنانچه بالا گذشت و معلوم
که سلسله علیه نقشبندیه در میان سائر سلاسل اولیا منتسب بحضرت صدیق است پس صحو در ایشان غالب
باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت ایشان
فوق جمیع نسبتهای سائر سلاسل باشد پس دیگران بکمالات ایشان چه پی برند و از حقیقت معامله ایشان

چه دریابند نگوییم که جمیع مشایخ نقشبندیه درین معامله متساوی اند کیف بل یعد واحد من الالوف علی
هذه الصفة لا تغنم الکارم که حضرت مهدی موعود که با کملیت ولایت موصوف است نیز برین نسبت خواهد بود
و تتمیم و تکمیل این سلسله علیه خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات دون این نسبت علیه است زیرا که سایر
ولایات از کمالات مرتبه نبوت قلیل النصیب اند این ولایت بواسطه انتساب بحضرت صدیق از آن کمالات
حظ وافر دارد کما لا یخفی ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا آری اولاد حضرت امیر هم که حامل بار ولایت
محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب و ابدال و اوتاد که از اولیاء عزلت اند و جانب کمالات
ولایت در ایشان غالب است مفوض بامداد و اعانت آنحضرت است سر قطب الاقطاب که قطب مدار است زیر
قدم اوست قطب مدار بحمایت و رعایت او مهم خود را سرانجام مینماید و از عهده مداریت برمی آید حضرت
فاطمه و امامین نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند باید دانست که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات همه بزرگ اند همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت کند که رسول صلی الله تعالی
علیه و آله فرموده ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا و اختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی فیهم حفظه الله
ومن اذانی فیهم اذاه الله و طبرانی از ابن عباس روایت کند رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و ابن عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی
عنها که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام ان شرار امتی اجرأهم علی اصحابی و منازعات و محاربات که
در میان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیرا که آن
مخالفات مبنی بر اجتهاد و تاویل بوده نه بر هوا و هوس چنانکه جمهور اهل سنت برانند اما باید دانست که محاربان
حضرت امیر کرم الله وجهه بر خطا بوده اند و حق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطاء اجتهادی است
از ملامت دور است و از مؤاخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات جمل و صفین
از روی اجتهاد بوده شیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت برانند که معاویه با جمعی
از اصحاب که همراه او بودند بر خطا بودند و خطای ایشان اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که
منازعه معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و اینقول را از معتقدات اهل سنت فرموده و آنچه شارح
مواقف گفته که بسیاری از اصحاب ما برانند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از اصحاب کدام گروه را

داشته باشد اہل سنت بر خلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت و کتب القوم مشحونة بالخطاء الاجتهادی کما صرح به
الامام الغزالی و القاضی قال ابو بکر و غیرهما لیس التفسیق و تضلیل در حق محاربان حضرت امیر جائز نباشد قال
القاضی فی الشفا قال مالک رضی الله تعالی عنه من شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ابابکر
و عمر و عثمان و معاویة و عمرو ابن العاص رضی الله عنهم فان قال کانوا علی ضلال و کفر قتل وان شتمهم بغیر هذا من
مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا فلا یکون محاربوا علی کفرة کما زعمت الغلاة من الرفضة ولا فسقة کما زعم
البعض و نسبه شارح المواقف الی کثیر من اصحابه کیف وقد کانت الصدیقة و طلحة و الزبیر و کثیر من الاصحاب
الکرام منهم وقد قتل طلحة والزبیر فی قتال الجمل قبل خروج معاویة مع ثلثة عشر الفا من القتلی فتضلیلهم و تفسیقهم
مما لا یتجرأ علیه المسلم الا ان یکون فی قلبه مرض و فی باطنه خبث و آنچه در عبارات بعضی از فقها لفظ جور در حق
معاویه واقع شده است و گفته کان معاویة اماما جائرا مراد از جور عدم حقیت خلافت او در زمان خلافت
حضرت امیر خواهد بود نه جوری که مآلش فسق و ضلالت است تا با اقوال اہل سنت موافق باشد مع ذلک ارباب
استقامت از اتیان الفاظ موهمه خلاف مقصود اجتناب مینمایند و زیاده بر خطا تجویز نمیکنند کیف یکون
جائرا وقد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق الله سبحانه و فی حقوق المسلمین کما فی الصواعق و آنچه
مولانا عبد الرحمن الجامی که خطا منکر گفته است نیز زیادتی کرده است بر خطا هر چه زیادت کند خطا است
و آنچه بعد از آن گفته است که اگر او مستحق لعنة است الخ نیز نامناسب گفته است چه جای تردید است و چه محل اشتباه
اگر این سخن در باب یزید میگفت گنجایش داشت اما در مادهٔ حضرت معاویه گفتن شناعت دارد و در احادیث
نبوی به اسناد ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند اللهم علمه الکتاب
والحساب وقه العذاب و جای دیگر در دعا فرموده اند اللهم اجعله هادیا و مهدیا و دعاء آنحضرت مقبول است ظاهرا این سخن
از مولانا بر سبیل سهو و نسیان سر بر زده باشد و ایضا مولانا در همان ابیات تصریح باسم نا کرده گفته است
آن صحابی دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا و آنچه از امام شعبی
در ذم معاویه نقل کرده اند و نکوهش او را از فسق بالا گذرانیده اند ثبوت نه پیوسته است امام اعظم که از تلامذه
اوست بر تقدیر صدق آن او احق بود باین نقل امام مالک که از تابعین است و معاصر او و اعلم علماء
مدینه شاتم معاویه و عمرو بن العاص را بقتل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او مستحق شتم بودی چرا حکم

بقتل شاتم او میکرد پس معلوم شد که شتم او از کبائر است حکم بقتل شاتم او کرد ایضا شتم او را در رنگ شتم ابی بکر
و عمر و عثمان ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم و نکوهش نباشد ای برادر معاویه تنها درین معامله
نیست نصفی از اصحاب کرام کم و بیش درین معامله با او شریک اند پس محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند
اعتماد از شطر دین میخیزد که از راه تبلیغ ایشان بما رسیده است و تجویز نکند این معنی را مگر زندیقی که مقصودش
ابطال دین است ای برادر منشا اثاره این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه و طلب قصاص
نمودن از قتله او و طلحه و زبیر که اول از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص برآمدند و حضرت صدیقه نیز با ایشان
درین امر موافقت نمود و جنگ جمل که در انجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند و طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند
نیز بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد ازان معاویه از شام بیرون آمده با ایشان
شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در استیفای
قصاص در بدو خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز این معنی را از معتقدات اهل سنت گفته است
و شیخ ابو شکور سلمی که از اکابر علمای حنفیه است گفته است که منازعت معاویه با امیر در امر خلافت بوده
که پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات معاویه را فرموده بودند اذا ملکت الناس فارفق بهم ازینجا معاویه را
طمع در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر محق زیرا که وقت خلافت حضرت امیر بوده
و توفیق درمیان این دو قول آنست که منشا منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد ازان طمع خلافت
نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است اگر مخطی است یک درجه است و محق را دو درجه
بلکه ده درجه ای برادر طریق اسلم درین موطن سکوت از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات و اعراض از تذکر منازعات ایشان پیغمبر فرمود علیه الصلاة والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی
و نیز فرموده علیه الصلواة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرموده علیه الصلواة والسلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا بعدی یعنی بترسید از خدای جل و علا در حق اصحاب من بترسید از خدا جل و علا در حق ایشان
ایشان را نشانه تیر خود نسازید قال الشافعی وهو منقول عن عمر ابن عبد العزیز ایضا تلک دماء طهر الله عنها ایدینا
فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که خطای ایشان را هم بزبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر
ایشان نباید کرد هذا یزید بی دولت از زمره فسقه است توقف در لعنت او بنابر اصل مقرر اهل سنت است

که شخص معین را اگرچه کافر باشند تجویز لعنت نکرده اند مگر آنکه بیقین معلوم کنند که ختم او بر کفر بوده کابی لهب الجهنمی
وامرأته نه آنکه او شایان لعنت نیست ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة بدانند
که درین زمان چون اکثر مردم بحث امامت را پیش داشته همواره سخن از خلافت و مخالفت اصحاب کرام
علیهم الرضوان نصب عین ساخته اند و بتقلید جهلهٔ ارباب مرده اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را به نیکی یاد نمیکنند
وامور نامناسبه بجناب ایشان منتسب میسازند بضرورت شمهٔ از آنچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدو مسلمانان
مرسل داشت قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسبت اصحابی فلیظهر العالم علمه
فمن لم یفعل ذلک فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا اما بحمد الله سبحانه والمنة
که سلطان وقت خود را حنفی مذهب میگیرد و از اهل سنت میداند والا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد شکر این نعمت
عظمی بجا باید آورد و سعی باید که مدار اعتقاد را بر آنچه معتقد اهل سنت است دارند و سخنان زید و عمر را در گوش
نیارند مدار کار را بر افسانهای دروغ ساختن خود را ضایع کردن است تقلید فرقهٔ ناجیه ضرور است تا امید نجات
پیدا شود و بدونه خرط القتاد والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة
والسلام مکتوب دو صد و پنجاه و دویم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسارهای
که رفته بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی ارشدی سید فرحت فراوان رسانید
استفسارها رفته بود معلوم شریف بوده باشد که مبدأ التعین حضرت نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی
وتسلیماته سبحانه علی نبینا وعلیهما صفة العلم است چنانکه مبدأ التعین محمدی علیه الصلوة والسلام نیز همان صفت
است تفاوت بجهات و اعتبارات است چه آن صفت را وجهی بعالم است و وجه دیگر بمعلوم وجه اولی بوحدت
ملایم است و وجه ثانیه بکثرت و آن صفت را نیز اجمال است و تفصیل هر یک از اعتبار مبدأ التعین کسی شده است
ودیگر معارفیکه تعلق بمحملهای نبوت و ولایت داشته در مکتوبی که بخواجه محمد اشرف نوشته بتفصیل اندراج یافته است
بتکرار نوشته از آنجا طلبند دیگر خواسته در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفه نویسید مافوق
بروقت دیگر موقوف دارند والسلام مکتوب دو صد و پنجاه و سیوم بمشیخت مآب شیخ ادریس سامانی
صدور یافته در بیان جواب سؤال و در بیان بی نهایتی این راه و بتفصیل بعضی از مقامات و منازل
طریق بر سبیل رمز و اجمال بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرا اینجا

مستوجب حمد است الحمد لله بعد سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقة المرضیة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بیان احوال و مواجید که بلسان مولانا عبد المؤمن حواله نموده بودند و استفسار
جواب آن فرموده مولانا بتفصیل همه را وانمود و گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم
واگر بجانب آسمان نظری اندازم آنرا نیز نمی یابم و پیش کسیکه میروم او را نیز وجود نمی یابم و همچنین عرش
و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز وجود نمی یابم و خود را نیز وجود نمیدانم و وجود حق جلشانه بی پایان است
و نهایت او را هیچکس نیافته است بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و تا اینجا آمده از سیر مانده شده اند و زیاده
برین معنی اختیار نموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و درین مقامید پس من پیش شما برای چه بیایم
و تعلیم بجستم و تصدیع بدهم و اگر امری دیگر ورای این کمال است پس اعلام بخشند تا بار دیگر که در طلب
بسیار دارد بشما برسیم چندین سال توقف و آمدن بواسطه حصول این تردد بوده مخدوما این احوال و مثال
این احوال از تلوینات قلبیست مشهود میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب یک حصه از بیست طی کرده
است سه حصه دیگر از مقامات قلب طی باید کرد تا معامله قلب تمام طی کرده باشد از گذشت قلب روح است
و از گذشت روح سر است و از گذشت سر خفی است بعد ازان اخفی هر کدام ازین چهار باقی مانده احوال
و مواجید علاحده دارد و همه را جدا جدا طی باید کرد و به کمالات هر کدام متجلی باید شد که از گذشت این پنجگانه
عالم امر طی منازل اصول آنها مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج ظلال اسما و صفات که اصول این اصول است در جه
بعد درجه تجلیات اسما و صفات است و ظهورات شیون و اعتبارات از گذشت این تجلیات تجلیات ذات
تعالی و تقدس این زمان معامله با طمینان نفس می افتد و حصول رضای پروردگار جلسلطانه میسر می گردد کمالات نیکو
در همو طن حاصل میگردد در جنب این کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب دریای محیط بیکران اینجا
شرح صدر میسر گردد و به اسلام حقیقی متعرف شود کار این است غیر اینهمه هیچ تجلیات اسما و صفات که پیش
از قطع منازل این پنجگانه عالم امر اصول و اصول اصول متوهم شود ظهورات بعضی از خواص عالم امر است
و نصیبی از بیچونی و بهره از لامکانی ندارند تجلیات اسما و صفات سالکی درین مقام گفته است که سی سال
روح را بخدای پرستیدم لیکن وصول کجاست و سیری کرا شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال
و دونهن حیوف، چون التفات نموده طلب کشف حقیقت اینها فرموده بودند شما ازان بطریق اجمال

نوشته آمده الامر عند الله سبحانه والسلام علیکم وعلی من لدیکم **مکتوب دو صد و پنجاه و چهارم** بملا احمد برکی
صدور یافت در جواب بعضی سوالها که پرسیده بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضی
اکابر فرموده اند که آدمی هرچه کند بفرمان صاحب زبان کند تا نتیجه بدهد اگرچه کارها مشروع باشد اگر این سخن
صحیح است امیدوار فرمان است در کل مشروعات مخدوما سخن اکابر صحیح است و شما را اذن حاصل کرده
ماذون ساخت اما بدانند که مراد از نتیجه نتیجه معتد بها است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله تحریر یافته است
که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه عین جمع است یعنی از احدیت ذات
تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر یافته که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی است
چه باشد مخدوما مراد از احدیت ذات احدیت مجرده نیست که هیچ صفتی و شانی درانجا ملحوظ باشد
چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات ثمانیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه ایست
که از تلوینات صفات و شیونات برتر است پس تفوق آن را گنجایش شد نوشته بودند که در بعضی از نفائس
نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه و در جای دیگر نوشته
اند که در اول اسلام در سجده لک سجدت میگفتند مدلول ضمایر نفس ذات است تعالی و تقدس پس معنی آنچه در
رساله مبدا و معاد تحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق آن اشیا
است چه باشد مخدوما این از مسامحات عبارات است چنانکه میگویند آدم مسجود ملائکه است سجده مر خدای تعالی
راست جل سلطانه نه مخلوق را و مسجود او را هر مخلوقی که باشد والسلام علیکم و علی صحابکم و احبابکم علی الخصوص
ملا یابنده و شیخ محسن **مکتوب دو صد و پنجاه و پنجم** بملا طاهر لاهوری صدور یافت در تحریص احیای
سنت سنیه و منع بدعت نامرضیه الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب حافظ بها الدین
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان ساخت چه نعمتی است که محبان مخلصان همگی همت خود متوجه احیای
سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باشند و بکلیة خود خواهان قمع بدعتی از بدع منکره
نامرضیه بوند سنت و بدعت ضد یکدیگر اند وجود یکی مستلزم نفی دیگر است پس احیای یکی مستلزم اماتت
دیگری بود احیای سنت موجب اماتت بدعت است و بالعکس پس بدعت را حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع
سنت است اگر حسنی بعضی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق اینجا گنجایش ندارد چه جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطانه

وافساد و اغوا و فضیات شیطان مرور این سخن کو بسط شیوع بدعت بر اکثری کرده است اما فردا معلوم خواهند کرد
که با بر اهیم با ایشان منقولست که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیای سنت
فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا حسن پنداشته ملحق بدین ساخته از تعجب گوید که این مرد
رفع دین ما نموده و اماتت ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حسنه او را سیئه انگارد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم وعلی سائر من لدیکم نسیان برفقیر غالب
آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را بکه سپرده بود تا جواب بر استفسارها نوشته معذور خواهند داشت میان شیخ
احمد فرملی از محبان است چون در جوار شما واقع است التفات و توجه در مادهٔ مشار الیه مرعی خواهند داشت

مکتوب دو صد و پنجاه و ششم بمیان بدیع الدین صدور یافت در جواب سؤاله که نموده بود و پرسیده بود

که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه چیست و ما یتعلق بذلک و پرسیده بود از تحقیق حدیث لو وزن
ایمان ابو بکر الخ و غیر ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب درویشی ارسال
بوده بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه چیست و در کدام
بجه خدمت مامور اند و از خدمت خود اطلاع دارند یا نه و بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب بسید اجل
دارد یا اختراع وهم و خیال است باید دانست که کمل تابعان نبی علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات چون بتبعیت
کمالات مقام نبوة را تمام کنند بعضے ایشانرا بمنصب امامت سرفراز میسازند و بعضے را بمجرد حصول آن کمال
اکتفا میفرمایند این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابر اند تفاوت در منصب و عدم منصب است و در امور یکه
تعلق بآن منصب دارند و چون تابعان کمل کمالات ولایت را تمام کنند بعضے را بمنصب خلافت مشرف میسازند
و بعضی را بمجرد حصول آن کمالات اکتفا مینمایند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند
و در کمالات ظلیه مناسب منصب امامت منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا
این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب
مدار است نزد او و غوثیت منصب علاحده نیست از منصب قطبیت و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر قطب
مدار است بلکه ممد و معاون آن بزرگوار است قطب مدار در بعضی امور مدد از وی میخواهد و در نصب مناصب ابدال
نیز او را دخل است و قطب را باعتبار اعوان و انصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان و انصار قطب الاقطاب

حکمی اندازینجاست که صاحب فتوحات مکیه مینویسد ما من قریة مؤمنة کانت او کافرة الا وفیها قطب بدانند
که صاحب منصب البته صاحب علم است و آنکه کمال آن منصب وارد در منصب ولایت رد لازم نیست که از ارباب علم بود و از خدا
خود مطلع باشد و بشارتیکه از عالم غیب میرسد بشارت حصول کمالات آن مقام است نه بشارت منصب آن مقام که
منوط العلم است والضا پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث لو وزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح واقع شده
است چیست که سبب رجحان آن کدام است بدانند که رجحان ایمان بواسطه رجحان مؤمن به است و چون
متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان امت است هر آئینه راجح باشد مخدوما در عروجات عالم
تا بجای میرسد که اگر یک نقطه بالاتر رود کمالیکه بسبب عروجات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات
ما تقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ما تحت اوست افزون تر است همچنین است حال آن نقطه
که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه ما تقدم بآنچه در تحت اوست در جنب النقطه فوق حقیر و نفیر است علی هذا القیاس
پس هر کسیکه متعلق ایمان او کمال فوق بود هر آئینه راجح خواهد بود از جمیع آنچه ما تحت آن بود ازینجا گفته اند که معلم
عارف بجای میرسد که در طرفة العین کسب جمیع کمالات ما تقدم مینماید و باندازه تحقیق فقیر در یک لمحه تحصیل زیاده
از جمیع کمالات ما تقدم میفرماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والضا پرسیده بودند که شیخ
ابن العربی و تابعان ایشان نوشته اند که اقدر اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
کشته شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
حقیقت این سخن را بتفصیل نویسند بدانند که این سخن اصیل است زیرا که بتحقیق نوشته است که چنانچه یک
شخص را سبب حصول کمالات جماعه میگردانند همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یکشخص میسازند
پیر هر چند سبب کمالات مرید است لیکن مریدان پیر اسباب کمالات پیر اند همینی را فقیر در ماکولات و مشروبات
که اجزاء بدن خود میساخت نیز احساس میکرد که هر طعامی و شرابی که تناول میکرد سبب جامعیت استعداد او میگشت
و قابلیت دیگر پیدا میکرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات لذیذه مینمود ممنوع میشد بواسطه تحصیل این
جامعیت و ترک آن طعام لذیذ ماذون نمیگشت بسبب حصول آن قابلیت و بسا است که استعداد یکی بدیگری
انتقال کرده است کلا او بعضا و محسوس شده است که آن یکی خالی مانده است و دیگری جمعیت بهم رسانیده
پرسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا بتوسل او معلوم کنند که ایشان از [illegible]

زیر قدم کدام پیغمبر مدالعزیز فرموده که جهود تو در چه کار است شیخ ازین عبارت فهمیده‌اند که زیر قدم حضرت موسی علی
صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه ازین عبارت شیخ چه مفهوم گشت بدانند که جهود و غیر را اگر گویند که ما است
حضرت موسی بودند علی نبینا و علیه الصلوة والسلام پرسیده بودند که در نفحات منقول است که ولایت جمیع اولیا
بعد از مردن سلب می‌شود مگر چهار کس را بدانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور کرامات داشته باشند نه
ولایت که عبارت از قرب الهی است جل سلطانه و نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب
اصل آن ظهور با الجمله این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشد و چه فهمیده
طلب ظهور یعنی از کرامات اولیا نموده بودند منتظر باشند عجل الله بعد عسر یسرا پرسیده بودند که در نسیان
میزلیسیدان شانک هو الابتر اولیا بتحقیق حیث بهمزه است یا بیا بهمزه است و آنکه بیا نوشته قراءتی
خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب مشغولی می‌نمایند اگر مجاز مند چه مانع است والا در
نشستن و طریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که در سر راهی رباب حدیث ایام منهی قرار داده‌اند و حدیثی در بیان
نقل می‌فرمایند چه باید کرد والد فقیر قدس سره می‌فرمودند که شیخ عبدالله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین
بودند و در حرمین ایشان ملقب بشیخین بودند تقریباً به هندوستان آمده بودند می‌فرمودند که آن حدیث را
کرمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است احدیث ... در بیان الایام ایام الله العباد عباد الله
نیز می‌فرمودند که نحوست ایام بولادت رحمت عالمیان علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات زائل گشته است ایام
نحسات نسبت با امم المتقدم بوده و عمل فقیر نیز بر همین است و هیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمی‌دهد تا آنکه ترجیح
آنها از شارع معلوم نکنند کالجمعة و رمضان و نحوهما آن نوشته بودند که عارفی که تحمل بار نبوت تعلق دارد در مکتوب
خواجه محمد اشرف نیافتم کجا باشد که آن مکتوب بهمین ایام نوشته شده است و نقل آن بشما نرسیده مکتوب دیگر را
است زیاده از یک جزو خواهد بود گفته‌ام که نقل آن را فرستند والسلام مکتوب دویست و صد و پنجاه و هفتم در بیان
در بیان طریق به طریق اجمال بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرسانند که مکتوب شریف که مصحوب شیخ احمد فرملی
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب رساله بیان طریق نموده بودند مسوده‌ها افتاده است
اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد و الحال چند فقره در بیان طریق به طریق اجمال می‌نویسد بگوش
هوش استماع فرمایند سیادت پناها طریقی که ما اختیار کرده‌ایم ابتدای سیر آن از قلب است که از عالم امر است

گذشت قلب سیر و مراتب وجه است که فوق اوست و از گذشت روح این معامله با سر است که فوق اوست
و هکذا الحال فی الخفی والاخفی بعد از طی منازل این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق به هر کدام
از آنها علاحده علاحده دارد و بعد از تحقق احوال و مواجید که بهره یکی ازین پنجگانه علاحده علاحده مخصوص است شروع سیر
در اصول این پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هرچه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم
صغیر انسان است و از عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل
قالب انسان است و فوق آن اصل روح انسانی است فوق فوق آن اصل سر انسانی است و فوق اصل سر
اصل خفی است و فوق اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل طی کند و بنقطه آخر آن
برسد دائره امکان را اتمام کرده باشد و قدم در اول منزل از منازل فنا نهاده بود و بعد از آن اگر ترقی واقع شود
سیر در ظلال اسما و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود و این ظلال کالبرزخ اند بین الوجوب والامکان و اصول
این پنجگانه عالم کبیر را و سیر درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته است و اگر بفضل
ایزدی جل شانه منازل این ظلال را نیز طی کرده بنقطه آخر آن برسد شروع سیر در اسما و صفات واجبی
جل سلطانه خواهد بود و تجلیات اسما و صفات رو خواهد نمود و ظهورات شیون و اعتبارات جلوه خواهد فرمود
این معامله پنجگانه عالم امر را اتمام کرده باشد و حق آنها را ادا کرده بود و بعد از آن اگر بفضل خداوندی
جل شانه ازین مقام نیز ترقی واقع شود معامله به اطمینان نفس خواهد افتاد و حصول بمقام رضا که نهایت مقامات
سلوک است میسر خواهد شد و درین موطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود و کمالاتی
که درین موطن حاصل میشود در جنب این کمالات کمالاتیکه بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب دریای
محیط این همه کمالات که ذکر یافته است تعلق باسم الظاهر دارد و کمالاتیکه تعلق باسم الباطن دارد دیگر است
که باستتار و تبطن مناسبت دارد و چون کمالات این دو اسم مبارک بتمامها حاصل شود دو بازوی طیران از برای
سالک میسر گردد که بقوت آن دو بازو طیران بعالم قدس میسر آید و ترقیات بی اندازه نماید تفصیل این معامله
در بعضی مسودات تحریر یافته است فرزندی ملا رشیدی محمد آنجا است و دیگر اگر میسر شود خود ملک مرتبه اینجا
رسانند اما بشرطی که آنمقام را بذمای لنگر از ندوان رشته را بریده خود تنها بیایند و از یاران هر کرا
پیش قدم دانند پیشوای آنها ساخته متوجه اینجا گردند و الله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت دهند یا نه

والسلام **مکتوب دو صد و پنجاه و هشتم** بشریف خان صدور یافت در بیان اقربیت حق تعالی الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روی کرم نامزد فقرا ارسال نموده و ساخته بودند ورود آن مبتهج
گشت و مسرور گردانید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء مخدوما هرچند اقربیت او تعالی بما از ما بنص قطعی ثابت شده است
اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهام ما و از علوم و ادراکات ما وراء الوراء است با آنکه دانیم که این اقربیت
در جانب قریب است نه در جانب بعید که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است حتی که ذات احدیت او سبحانه
نزدیکتر می یابیم از صفات تیه یا افعال و آثار آن صفات ثم این معرفت در اطوار نظر عقل است زیرا که عقل از خود
نزدیکتر را نتواند تصور نمود مثالیکه توضیح این مبحث نماید هرچند تتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت
نص قطعی است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده
اند اما از اقربیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان عقائد در آن باب نفرموده عجائب کار و بار است اقربیت
او سبحانه سبب ابعدیت ما گشته است هذا الی ان یبلغ الکتاب اجله فافهم فان کلامنا اشارات و بشارات
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها
مکتوب دو صد و پنجاه و نهم بمخدوم زادگی خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه
در بیان فوائد ارسال رسل و عدم استقلال عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در مادهٔ شاهق
جبل و مشرکان زمان فطرة رسل و اطفال مشرکان وارد است بیان فرموده اند و در بیان تحقیق بعثت انبیاء در زمین
هند از اهل هند در امم سابق و ما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات و التسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام
دل اعتقاد متمم آن نموده آید و جوارح کو که باعمال حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این
بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان را بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطانه که دلالت می نمود قدمای فلاسفه
یونان با وجود زیرکیهای خود بوجود صانع جل شانه مهتدی نگشتند و وجود کائنات را به دهر منتسب ساختند و چون
روز بروز انوار دعوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات ساطع گشت متأخران فلاسفه ببرکت آن انوار رد
مذهب قدمای خود نموده بوجود صانع جل شانه قائل گشتند و اثبات وحدت او تعالی نمودند پس عقول ما بی تائید
انوار نبوت ازین کار معزول است و افهام ما بی توسط وجود انبیا علیهم الصلوات و التحیات ازین معامله دور

ستعری واذا واصحابنا الماتریدیة بین استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود الصانع تعالی و وحدته سبحانه
فکلفوا الشاهق الجبل العابد للصنم بهما وان لم تبلغه دعوة الرسول وحکموا بترک النظر فیهما بکفره وخلوده فی النار
ونحن لا نفهم الحکم بالکفر والخلود فی النار الا بعد البلاغ المبین والحجة البالغة المنوطة بارسال الرسل نعم العقل حجة
من حجج الله تعالی لکنه لیس حجة بالغة فی المحجة لیترتب علیه شدة العذاب سوال اگر شاهق جبل که عابد صنم است
در دوزخ مخلد نباشد در بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخول بهشت مشرکان حرام است و
ماوای ایشان دوزخ است کما قال الله تعالی حاکیا عن عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام انه من یشرک بالله
فقد حرم الله علیه الجنة وماواه النار و وسط میان جنت و نار ثابت نشده است اصحاب اعراف بعد از
چند روز به بهشت خواهند رفت پس خلود در جنت است یا در نار این سوال بسیار متعسر است آن فرزند
ارشدی میداند که مدتها برین فقیر تکرار این سوال میکرد و جواب شافی نمییافت آنچه صاحب فتوحات مکیه
در حل این سوال گفته و بعثت پیغمبری در روز قیامت از برای دعوت این قوم ثابت کرده و باندازه انکار و
قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه آخرت دار جزاست نه دار
تکلیف تا بعثت پیغمبری نموده اید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانه رهنمونی فرمود و حل این
معما نمود و منکشف ساخت که جماعه نه در بهشت مخلد خواهند بود نه در دوزخ بلکه بعد از بعث و احیای
اخروی ایشان را در مقام حساب داشته باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده
در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند فرمود پس خلود کرا بود و مخلد کدام
باشد این معرفت غریبه را چون در محضر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات عرضه نموده شد همه بتصدیق آن مترنم شدند
و مقبول داشتند والعلم عند الله سبحانه برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند بآنکه حضرت حق سبحانه و تعالی
با کمال رافت و رحمت خود بنده را بمجرد عقل که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه ابلاغ مبلغ
بتوسط انبیا علیهم الصلوات والتحیات فرماید در آتش مخلد دارد و به عذاب ابدی گرفتار سازد چنانچه گران است
حکم کردن او را با وجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری لعدم القول بالوسط بین الجنة والنار
فالحق الاهمت من انعدامه بعد استیفای محاسبه یوم الحشر کما مر و همین حکم است نزد فقیر در اطفال مشرکان
دار الحرب چه دخول بهشت منوط بایمان است باصالت یا بتبعیت اگرچه تبعیت در اسلام باشد چه آنجا

در میان جنت و نار ... اصحاب اعراف ... بعد از چند روز به بهشت ...

در اطفال اهل سنت و ایمان در حق اینها مطلق مفقود است پس دخول بهشت اینها را مقصود نباشد و دخول
دوزخ و خلود دران مربوط بشرک بعد ثبوت تکلیف شان نیز در حق اینها مفقود است بحکم حکم البهائم الا علیه
بعد البعث والنشور للحساب استیفاء الحقوق و همین حکم است در مشرکان زمان فترت رسل که دعوت پیغمبری
بایشان نرسیده است سلمه فرزند این فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را سیر دهد هیچ جائی نیابد که دعوت
پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات والسلام بانجا نرسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ آفتاب همه جا نور دعوت
علیه و علی آله الصلوة والسلام رسیده است حتی در یاجوج ماجوج نیز که سد حائل ایشان اند و در امم سابقه که ملاحظه
میکند کم بقعه می یابد که در انجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور ازین معامله می نماید نیز
می یابد که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصانع جل شانه فرموده اند و در بعضی از بلاد هند
محسوس میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ مشعلها افروخته اند و اگر خواهد
تعیین آن بلاد هند نماید و می بیند که پیغمبری است که هیچکس او را نگرویده است و دعوت او را قبول نکرده و
پیغمبری است دیگر که یک کس بوی ایمان آورده است و دیگری است که دو کس بوی گرویده اند و بعضی را سه کس
ایمان آورده اند زیاده از سه کس در نظر نیاید که در هند به پیغمبری ایمان آورده باشند تا چهار کس امت پیغمبر
بوند و آنچه رؤسای کفر هند از وجوب واجب تعالی و از صفات او سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات او تعالی
نوشته اند همه مقتبس از انوار مشکاة نبوت است چه در هر یک عصری در امم سابقه نبی از انبیا گذشته است و از وجود
واجب تعالی و از صفات ثبوتیه او سبحانه تعالی و از تنزیهات و تقدیسات او سبحانه تعالی خبر کرده و اگر نه وجود شریف
این بزرگواران بودی عقل لنگ کور این بیدولتان که ملوث بظلمات کفر و معاصی است کی باین دولت
مهتدی شدی عقول ناقصه این بیدولتان فی حد ذاتها بالوهیت خود حاکم اند و غیر از خودها الهی اثبات نمیکنند
چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من اله غیری نیز گفته لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و
چون از اخبار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات معلوم کردند که عالم را صانعی است واجب الوجود تعالی بعضی از
بیدولتان بسر قبح ادعاء خود اطلاع یافته بتقلید دست اثبات صانع نموده اند و او را در خود حلول و سرایت
دانسته اند و باین حیله مردم را به پرستش خود خوانده تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اینجا کوته اندیشی
سوال نکنند که اگر در زمین هند انبیا مبعوث میشدند هر آئینه خبر بعثت ایشان نیز بما میرسید بلکه آن خبر از حسن

از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند

توفر و دعی تواتر منقول نگشت ولیس علینا برا آنکه گوییم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه دعوت بعضی
مخصوص بیک قوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیک قریه و یا بیک بلده بوده و تواند بود که حضرت حق سبحانه
وتعالی در قومی یا در قریه شخصی را باید دولت مشرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه را دعوت معرفت

❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖

صانع جلشانه کرده باشد که منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اهل آن قریه انکار او کرده باشند
و تضلیل و تجهیل او نموده و چون انکار و تکذیب ایشان بنهایت رسیده باشد بغیرت حق جل و علا اهل آن قریه ایشانرا
هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبری دیگر به قومی یا بقریه مبعوث شده باشد و عامل معهم کما عامل الاولی
بالقوم الاول و فعل بهم ما فعل بالاولین و هکذا الی ماشاء الله تعالی و آثار هلاکت قری و بلاد در زمین هند بسیار است [illegible]
هرچند هلاک شدند اما کلمه دعوت در میان قراء آنجا باقی مانده و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون
خبر نبوة انبیاء مبعوثه وقتی بما رسید که جمعی کثیر از ایشان گرویده باشند و قوتی پیدا کرده یک کس آمده چند روز
دعوت کرد و گذشت و هیچکس او را قبول نکرد و دیگری آمد و همین کار کرد و یک کس او را گرویده و دیگری یا دو کس
یا سه کس گرویدند خبر از آنجا منتشر شد و کفار همه در مقام انکار بودند و مخالفین با بر خود را و میکردند تا قلیل
که بوده به که نقل کنند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب و فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر ما
علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوة والتسلیمات و این الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیاء مبعوثه هند را نبی یا رسول
یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشانرا یاد کنند و ایضا در جواب این سوال بطریق معارضه گوییم که اگر فرضا [illegible]
مبعوث نشده باشند و هم زبان ایشان با ایشان دعوت نکرده باشند هر آینه حکم اینها حکم شاهق جبل
بود با وجود تمرد و دعوی الوهیت بدوزخ نه درآیند و عذاب مخلد ایشانرا نشود و هذا مما لا یقتضیه العقل السلیم
ولا یساعده الکشف الصحیح فانا نشاهد بعض من هم فی وسط الجحیم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب دوصد و
وشصت و سیم بحقایق آگاه معارف دستگاه مظهر فیض الهی منبع رحمت نامتناهی مخدوم زادگی میان شیخ محمد
سلمه الله سبحانه و تعالی صدور یافته در بیان طریقی که حضرت ایشانرا بالطریق منها ساخته اند و متضمن است
کلن بیان مراتب ولایت سه گانه را که ولایت صغری است و آن ولایت اولیاست و ولایت کبری که ولایت
انبیاست و ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و مشتمل است بر بیان افضلیت نبوة بر ولایت

که باشد و بیان لطائف عشره انسانی که پنج ازان از عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عناصر اربعه باشد
با کمالاتیکه مخصوص هر کدام ازین لطائف است و بیان فضیلت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمالاتیکه مخصوص
به عنصر خاک است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب هر مقام است و امثال ذلک بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آله وصحابه الطیبین الطاهرین بدان ای فرزند
ارشدک الله تعالی وسبحانه که پنجگانه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزای عالم صغیر انسانی است اصول اینها
در عالم کبیر است در رنگ عناصر اربعه که اجزاء انسانست اصول خود در عالم کبیر دارد و ظهور اصول آن پنجگانه
فوق العرش است که بلامکانیت موصوفست ازینجاست که عالم امر را لامکانی گویند دائره امکان چه خلق
و چه امر و صغیر و چه کبیر بنهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشأ امکانست در همین موطن منتهی
گردد و چون سالک رشید محمدی المشرب پنجگانه عالم امر را بترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم کبیر
است فرماید و به بلند فطرتی بلکه بمحض فضل ایزدی جل سلطانه اینهمه را بترتیب تفصیل طی کرده به نقطه آخر
آن برسد هر آئینه دائره امکان را سیر الی الله تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع در دائره ولایت
صغری که ولایت اولیاست نموده بود و بعد ازان اگر سیر در ظلال اسماء وجوبی تعالت و تقدست که فی الحقیقت
آن ظلال اصول این پنجگانه عالم کبیر است و شائبه عدم آنجا راه نیافته واقع شود و اینهمه را بالفضل خداوندی
جل سلطانه بطریق سیر فی الله طی کرده بنهایت آن برسد دائره ظلال اسماء وجوبی را نیز تمام کرده باشد و در صعود
بمرتبه اسماء و صفات فنای حقیقی جل سلطانه حاصل نموده بود و نهایت عروج ولایت صغری تا اینجاست در همین موطن
شروعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
نهاده می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن مبادی تعینات خلائق است سوای انبیاء کرام و ملائکه
عظام علیهم الصلاة والسلام و ظل هر اسم مبدأ تعین شخصی است از اشخاص حتی که مبدأ تعین حضرت صدیق
که افضل بشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات نقطه فوق این دائره است و آنچه گفته اند که چون سالک
باسمی که مبدأ تعین اوست برسد سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد ازان اسم ظل آن اسم الهی جل شأنه باید داشت
و جزئی از جزئیات آن اسم نه اصل آن اسم و این دائره ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبه اسماء و صفات است
مثلا علم صفتی است حقیقی که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت است که باجمال مناسبت

بیان ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیا

دارد و هر جزئی آن صفت حقیقت شخصی است از اشخاص غیر از انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات والتسلیمات
و مبادی تعینات انبیاء و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلا صفة العلم و صفة
القدرة و صفة الارادة وغیرها و بسیاری از اشخاص در یک صفت که مبدأ تعین است شرکت دارند باعتبارات
مختلفه مثلا مبدأ تعین خاتم الرسل شأن العلم است و همان صفت العلم باعتباری مبدأ تعین حضرت ابراهیم است
علی نبینا و علیه الصلوات و نیز آن صفت باعتباری مبدأ تعین حضرت نوح است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و
و تعین این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد اشرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشائخ گفته اند که حقیقت محمدی
تعین اول است که حضرت اجمال است و مسمی است بوحدت مراد ایشان آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند و بنده سبحانه
علم مرکز همین دائره ظل است این دائره ظل را تعین اول انگاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحدت نامیده
اند و تفصیل آن مرکز را که محیط این دائره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دائره ظل را که دائره
اسما و صفات است ذات بیچون که مبرا است از تعین تصور نموده اند آنچه یقین است بلا گوییم که مرکز این دائره
ظل ظل مرکز دائره فوق است که اصل اوست و مسمی است بدائره اسما و صفات و شیون و اعتبارات ذاتیه و تحقیق
حقیقت محمدی همین مرکز این دائره اصل است که اجمال اسما و شیونات است و تفصیل اسما و صفات درین دائره
مرتبه واحدیت است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبه ظلال اسما نمودن مبنی بر اشتباه ظل است باصل
ازین قبیل است اطلاق سیر فی الله در اسم الظاهر چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیر الی الله است بعد از
اگر عروجی در دائره اسما و صفات که در اصل این دائره ظل است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات
ولایت کبری خواهد بود و این ولایت کبری مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات بالاصالة و بتبعیت
ایشان باصحاب کرام ایشان نیز باین دولت رسیده نصف سافل این دائره متضمن اسما و صفات زائده است
و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج بیگانه عالم امر تا نهایت این دائره اسما و شیونات
است بعد ازان اگر بمحض فضل ایزدی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائره
اصل الاصل خواهد بود و از گذشت این دائره اصل دائره اصل آن اصل است بعد ازان طی آن دائره قدسی
دائره فوق ظاهر خواهد شد آنرا نیز قطع باید نمود و چون ازان دائره فوق هم ترقی ظاهر نشد بهمان قوس
اقتصار نموده آمد درینجا سری خواهد بود که زبان بر اعلام آن نجنبیده اند و این اصول سه گانه اسما و صفات که در

مجرد اعتبارات اند و حضرت ذات تعالی و تقدس کسی سوای صفات و شیونات گشته حصول کمالات این اصول سه گانه
مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان مر او را درین موطن میسر میگردد و درهمین مقام شرح صدر حاصل
میشود و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و درهمین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و
بمقام رضا ارتقا مینماید اینموطن منتهای ولایت کبری ست که ولایت انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات
و چون سیر را تا باینجا رسانید موهم شد که مگر کار را تمام کرده باشند ندا در دادند که اینهمه تفصیل اسم ظاهر
بوده که یک بازوی طیران است و اسم باطن هنوز در پیش است که بازوی دیم است ازبرای طیران عالم
قدس چون آنرا بتفصیل بانجام رسانی دو جناح ازبرای طیران طیار کرده باشی و چون بعنایت الله
سبحانه سیر اسم باطن نیز بانجام رسید دو جناح طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا
ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ای فرزند اند میر اسم الباطن چه نویسید که مناسب حال این سیر
استتار و تبطن است اینقدر از ان بتمام وی نماید که سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در ضمن آنها
ذات ملحوظ گردد تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز هر چند سیر در اسما است اما در ضمن آنها ذات تعالی
ملحوظ است و آن اسما در رنگ سپرها اند که روپوش حضرت ذات تعالی و تقدس گشته مثلا در صفت العلم ذات
تعالی اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است که مر او را
علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سایر الصفات و الاسماء
و این اسما را با اسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکه ملا اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات
و شروع سیر درین اسما نمودن قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت ملا اعلی است و فرقی که در میان
علم و علیم در میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد که آن فرق را اندک خیال نکنی و نگویی که از علم تا علیم
اندک راه است لا بل فرقی که در میان مرکز خاک و محدب عرش است نسبت با آن فرق حکم قطره دارد
بنسبت بدریای محیط در گفت نزدیک است و در حصول دور و ازین قبیل است ذکر مقاماتیکه بر سبیل اجمال مر
بیان می آید مثلا گفته شده است که پنجگانه عالم امر را طی کرده سیر در اصول اینها نماید تا دایره امکان تمام شود
درین عبارت سیر الی الله تمام ذکر یافته است و حصول این سیر را التقدیر بمدت پنجاه هزار ساله راه نموده اند
کریمه تعرج الملائکة و الروح فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزی از همین مینماید غایت ما فی الباب

بد عنایت خداوندی جل سلطانه نزدیکست که کار این مدت مدیده را در طرفة العین میسر آرد ع باکریمان کارها دشوار
نیست ٭ و همچنین گفته است که دائره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید طی کردن
جمیع اسما و صفات و شیون و اعتبارات در گفتن آسانست و در طی کردن مشکل مشکل از صعوبت این طی مشایخ
فرموده اند نازل الوصول لا ینقطع ابد الآبدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را ٭ نه حسنش غایتی
دارد نه سعدی را سخن پایان ٭ بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی ٭ گمان نکنی که عدم انقطاع مراتب
وصول باعتبار تجلیات ذاتیه گفته باشند باعتبار تجلیات صفاتیه مراد از حسن حسن ذاتی داشته باشند نه حسن
صفاتی زیرا که گوییم که آن تجلیات ذاتیه بملاحظه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روی پوش
صفات جمالیه چه گفته شد و کورانی این بی روپوش را منوط بمحال نیست من عرف الله کل لسانه و تجلی ذاتی
طلبی طلب بی از ملاحظه شیون را مقام چاره نبود پس آن منازل وصول مراتب حسن داخل همان دائره اسما
و شیونات گشت که انقطاع آن نزد ایشان متعسر است و امر که برین درویش ظاهر ساخته اند ما ورای تجلیات
و ظهورات است چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و ورای حسن و جمال است چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی
بلند و مقاصد ارجمند را در سلک عبارات مختصر بطریق اجمال انتظام نموده است و دریاهای بی نهایت را در کوزه
چند در آورده فلا تکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بعد از حصول و جناح اسم الظاهر و اسم الباطن
چون طیران میسر شد و عروجات واقع گشت معلوم شد که این ترقیات بالاصالة عنصر ناری ست و عنصر
هوای و عنصر آبی که ملائکه کرام اعلی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات نیز ازین عناصر سه گانه نصیب است چنانکه وارد شده
است که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح ایشان سبحان من جمع بین النار والثلج است و در اثنای این
سیر در واقعه نمودند که گوییا براهی میروم و از بسیاری رفتن سخت درمانده شده ام آرزوی چوب عصا دارم
که بمدد آن شاید توانم راه رفت میسر نمیشود و بهر خس و خاشاک دست می اندازم که تقویت راه رفتن نماید چاره ندارم
غیر از راه رفتن و چون بتمام باین حال سیر نمودم فنای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فنا داخل آن شهر
واقع شد معلوم کردند که این شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات و شیون و اعتبارات است و اصول
و نیز جامع است مراتب این مراتب را و اصول اینها را و منتهای عبارات ذاتیه است که تمایز اینها
مناسبات ابداً از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود ای فرزند اطلاق تمام حصولی و علم حضوری

در حضرت جل سلطانه باعتبار تمثیل و نظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زائد است بر وجود ذات تعالی و تقدس
علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم آنها
مناسب علم حضوری و الا فلیس ثمه الا التعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فیه شی فافهم و این تعین اول
که آن شیون جامعه کنایت ازوست جامع جمیع ولایت انبیاء کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات و التسلیمات
و منتهای ولایت علیا است که مخصوص بملأ اعلی است بالاصالة درینمقام ملاحظه نموده آید که آیا این تعین اول
حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا التعین اول گفتن
باعتبار انست که آن مرکز ظل این تعین اول است باعتبار جامعیت اسما و صفات و شیون و اعتبارات و سیری
که فوق آن شیون واقع شود شروع در کمالات نبوة خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات
و التحیات و ناشی از مقام نبوت است کمل تابعان انبیا را نیز بتبعیت ازان کمالات نصیبست و در میان لطائف
انسانی حظ وافر ازین کمالات بالاصالة عنصر خاک راست و سائر اجزای انسانی چه از عالم امر و چه از عالم
خلق همه درینمقام تابع آن عنصر پاک اند و بطفیل و بواسطه او دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص بشر است
ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این عنصر را میسر شده است هیچکس را میسر نشده و بعد از
دنو حقیقت تدلی ازین موطن بظهور می آید و سر قاب قوسین او ادنی اینجا انکشاف می یابد و درین سیر معلوم
میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات
مقام نبوة اند و آن کمالات شبح و مثال اند مر حقیقت این کمالات را و لائح میگردد که نقطه که در ضمن این
قدم می یابد زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است لیس قلیلین بل یاید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت بود
بجمیع کمالات ما تقدم دریای محیط را نیز نسبتی است بقطره درینجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گوییم
نسبت مقام نبوة بمقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی سبحان الله جاهلی ازین سکر گوید
الولایة افضل من النبوة و دیگری از عدم آگاهی این معامله در توجیه او میگوید ولایت النبی افضل من النبوة
کبرت کلمة تخرج من افواههم و چون بعنایت الله سبحانه و صدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات این سیر
نیز بانجام رسانید مشهود گشت که اگر بالفرض قوم دیگر در سیر اقرار کند در عدم محض خود افتاد و لیس ورا ره الا العدم
المحض ای فرزند ازین ماجرا در توهم نیفتی که عنقا در شکار آمد و سیمرغ در دام افتاد عنقا شکار کس نشود دام

بازچینین کاینجا همیشه باد بدست است دام را فهو سبحانه بعید وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم هنوز ایوان استغنا بلند است
مرا فکر رسیدن ناپسند است آن ورائیت نه باعتبار وجود حجب است چه حجب بتمام مرتفع گشته است بلکه باعتبار
ثبوت عظمت وکبریائی است که مانع ادراک است ومنافی وجدان فهو سبحانه اقرب فی الوجود وابعد من الوجدان
آری بعضی از کمل مرادان باشند که دران سرادقات عظمت وکبریائی بطفیل انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
الشان راه دهند ومحرم بارگاه سازند وقلیل ما هم قلیل ما هم ای فرزند این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی
است که از مجموع عالم خلق وعالم امر ناشی گشته است معهذا کار بنموطن نیز رئیس همه عنصر خاک است وآنکه گفته
لیس مرا راه الا العدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب وجود خارجی ووجود علمی حصول عدم است که نقیض او است
وذات الله سبحانه وراء این وجود وعدم است همچنانکه عدم را انجا راه نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که
وجود دیگر عدم بر تناقض است او بر پا باشد چه شایان آنحضرت است جل سلطانه واگر اطلاق وجود در آن مرتبه کنیم
از تنگی عبارت وجودی خواهد بود که عدم را با و مجال تناقض نباشد وآنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته است
که حقیقت حضرت حق سبحانه وتعالی وجود محض است واز رسائل خود نوشته است بتحقیق این معامله واز قبیل
بعضی از معارف که در توحید وجودی وغیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است وچون از حقیقت کار
آگاه ساختند از آنچه در ابتدا و وسط نوشته است وگفته نادم ومستغفر گشته استغفر الله واتوب الیه من
جمیع ما کره الله سبحانه وتعالی از این بیان لائح گشت که کمالات نبوت در مراتب صعود است وایضا عروج
نبوة رو بحق است سبحانه نه آنچنان که اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق است سبحانه وتعالی ودر نبوة
رو بخلق وولایت در مراتب عروج است ونبوة در مدارج نزول از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل از نبوة
بوداری هر کدام ولایت ونبوة را عروج است وهبوط وعروج هر دو را رو بحق است سبحانه وتعالی ودر هبوط
رو بخلق نهایة ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق نیست بلکه باطنش بحق است وظاهرش بخلق
وسرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم نگرانی فوق همه وقت
دامنگیر اوست ومانع توجه اوست بکلیت بخلق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج را تمام کرده هبوط
فرموده است لهذا بکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحکم جل وعلا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة
وانها مما لا یتکلم بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالاتر رود در منازل هبوط

ان عنصر از همه پایان تر فرود می آید چرا پایان تر فرود نیاید که مکان طبعی ان از همه پایان تر است و چون از همه پایان تر
فرود آید ناچار دعوت صاحبان اتم بود و افاده آن اکمل باشد بدان ایها الفرزند چون در طریقه نقشبندیه
ابتدا سیر از قلب بوده که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده امد بخلاف سایر طرق مشائخ کرام که شروع
در تزکیه نفس مینمایند و تطهیر قالب فرمایند بعد ازان بعالم امر در آیند و الی ماشاء الله تعالی انجا عروج
مینمایند ازینجاست نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و اینطریق اقرب طرق
گشته است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر الشیان بوجه احسن میسر شده است که مسافت کوتاه گشته
لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانسته اند و بیکاری شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول
بمطلب یقین نموده اند زیرا که سالکان طریق بقدم تزکیه و بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیهای
صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی فهد بسیار است که باین
انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت ورزند و مظنه لامکانیه این عالم دامنگیر شان شود و شائبه بیچونی
این عالم از بیچون حقیقی باز دارد مگر درین مقام سالکی گفته است سی سال روح را بخدائی پرستیدم و دیگری
گفته که سر استوا و ظهور تنزیه فوق العرش از معارف غامضه است و از بیان سابق معلوم شده است که این
تنزیه نیز داخل دائره مکان است تنزیه نماست فی الحقیقت تشبیه است بخلاف بزرگان اینطریقه علیا که شروع از مقام
جذبه مینمایند و بعد التذاذ و ترقیات میفرمایند این انجذاب و التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات
است در حق دیگران پس آنچه دیگرانرا مانع وصول است این بزرگوارانرا ممد و معاون لامکانیت عالم امر
عین مکانیه تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه میفرمایند و بیچونی ان عالم را عین چون
دانسته به بیچون حقیقی ارتقا مینمایند لاجرم بغیر در وجد و حال در رنگ دیگران مفتون نمیگردند و بجوز و مویز
این راه بر مثال طفلان گول نمیشوند و بترهات صوفیه مباحات نمیکنند و بشطحیات مشائخ افتخار نمینمایند
متوجه احدیت صرفند و از اسم و صفت جز ذات مقدس نمیخواهند باید دانست که این عروج در ما تقدم ذکر یافته
است مخصوص بمحمدی المشرب است که تام الاستعداد است که از کمالات جواهر خمسه عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم
صغیر و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن نیز تا انجا که ظلال اسماء وجوبی است حظ وافر دارد و همچنین از وصول آن
ظلال که مقام اسماء و صفات است و آنکه گفتم که تام الاستعداد بود زیرا که بسیاست که بظاهر محمدی المشرب بود

نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است

که از کمالات اخفی که نهایت مراتب امر است نیز نصیب داشته باشد اما معامله اخفی را بانجام نرساند و بنقطه آخر او منتهی
نشود بلکه در ابتدا او در وسط او ماند و چون در اخفی کوتاهی کند در اصول آن نیز باندازه آن کوتاهی خواهد کرد
و کار را بانجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چهارگانه عالم امر که تمامی استعداد هر مرتبه وابسته بوصول است
بنقطه آخر مرتبه ابتدا و وسط از نقص خبر میدهد اگرچه برابر موی از نهایت کوتاهی کند ؎ فراق دوست اگر اندکست
اندک نیست ؛ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ؛ و این کوتاهی در اصول اصول الاصول نیز سرایت خواهد کرد
و از وصول بمطلب باز خواهد داشت و آنکه گفتم که این بیان مخصوص بمحمدی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب
کسی باشد که کمال او مقصور بر درجه اولی باشد از درجات ولایت و مراد از درجه اولی مرتبه قلب است و دیگری بود
که کمال او مقصور بر درجه ثانی باشد از درجات ولایت که مقام روح است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج
کمال او تا درجه ثالث بود که مقام سر است و شخصی رابع بود که نهایت عروج کمال او تا درجه رابع باشد که مقام
خفی است درجه اولی را مناسبت بتجلی صفات افعال است و درجه ثانیه را بتجلی صفات ثبوتیه ذاتیه و درجه
ثالث را بشیونات و اعتبارات ذاتیه مناسبت و درجه رابعه بصفات سلبیه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد
و هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء اولی العزم و درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت
آدم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رب او صفت التکوین است که منشاء صدور افعال است و درجه
ثانیه زیر قدم حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیهما الصلوات والتسلیمات
و رب شان صفت العلم است که جامع صفات ذاتیه است و درجه ثالث زیر قدم حضرت موسی است علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام و رب او از مقام شیونات شان الکلام است و درجه رابعه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا
علیه الصلوة والسلام و رب او از صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس و تنزیه است و اکثر ملائکه کرام علی نبینا
و علیهم الصلوات والسلام درین موطن مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم الشان را درین مقام حاصل است
و درجه خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و رب او علیه الصلوة والسلام رب الارباب
است که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز دائره این کمالات است و درین مرتبه
صفات و شیونات تعبیر از آن کرده شد بمرتبه شان العلم مناسبت است که این شان عظیم الشان جامع جمیع کمالات
است و بهمین مناسبت ملت او علیه الصلوة والسلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبله او علیهما الصلوات والتسلیمات

باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه باعتبار تقدم و تاخر درجات است تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران
وعلی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعد است از اصل و وطن منازل درجات ظلال کثرة و قلت
پس روا بود که صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب اخفی که آن قرب پیدا نکرده است کیف و
ولایت النبی التی فی الدرجة الادنی من الولایة افضل قطعا من ولایة الولی والذی فی الدرجة الاخری
پوشیده نماند که سلوک لطائف بترتیب مذکور که از قلب بروح روند و از روح بسر و از سر بخفی و از خفی باخفی
نیز مخصوص بجمهور مشربیست که بر ترتیب این پنجگانه عالم امر را تمام ساخته بترتیب وصول نهایت سیر
بعد از آن در وصول اصول همین ترتیب را مرعی داشته کار را بانجام رسانیده اند و این راه بترتیب مذکور شاه
راه است مر وصول را و صراط مستقیم است مر متوجهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در آنجا گویا از
هر درجه نقبی کنده اند تا بمطلوب رسانیده اند مثلا از مقام قلب نقبی کنده اند و بصفات فعال که اصل
اوست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا نقبی کنده اند و بصفات ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس
و شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات او منفک نیست اگر انفکاک است در ظلال است پس در این موطن
واصلان افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب
اخفی را بعد از تمامی کار این دولت میسر خواهد شد اگرچه تفاوت باعتبار علو و سفل باقی خواهد ماند و صاحب
قلب با صاحب اخفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی که این تفاوت در میان اولیا با یکدیگر منصوص است
که صاحب ولایت قلب دون است از صاحب ولایت اخفی بعد از وصول هر دو بمرتبه کمال اما اولیا را نسبت
بانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی شده است
افضل است از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی گشته است اگرچه آن ولی کمالات اخفی را بانجام رسانیده
باشد و سر این صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تعالی ولقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون آری این تفاوت در میان انبیا با یکدیگر
منصوص است و صاحب علو افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
نیز بآخر دائره کمالات عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط باین علو و سفل نیست تواند که صاحب
سفل در آن موطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاهدنا التفاوت فی ذلک الموطن بین نوح و عیسی علیهما و علی نبینا

وعلیهم الصلوات والتسلیمات فان هو ذو شان عظیم النبی الکریم علی نبینا وعلیهما الصلوات والسلام تعالی سبحانه وا
الشان فعلمنا ان التفاوت فی ذلک الموطن بامر آخر وراء ذلک العلو والسفل وما انا ابینه من بعد مفصلاً ان شاء الله
تعالی بحسن توفیقه وکمال منه وکرمه تعالی وکذلک وجدنا التفاوت بین خلیل الرحمن وسائر الانبیاء غیر خاتم الرسل
علیهم الصلوات والتسلیمات فی الکمالات التی تتعلق بحقیقة الکعبة الربانیة التی هی فوق جمیع الحقایق البشریة والملکیة
فان للخلیل ثم شاناً عظیماً ومرتبه رفیعة لم یتیسر لاحد ذلک الشان والرتبة و درین مقام تشرف که
مناسب مقام ظهور سراوقات عظمت وکبریائی ست کمالات مرکز این مقام که مقام جمال است نصیب خاتم الرسل است
و باقی همه مفصل بحضرت خلیل مسلم هر که دیگر ست در انجا طفیلی ایشانست از انبیاء و کمل اولیاء علیهم
الصلوات والتسلیمات ما ناکه حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوات والسلام تفصیل آن جمال طلب فرموده اند
انجا که تشبیه داده اند صلوات وبرکات مسئول خود را به صلوات وبرکات حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوات
والتسلیمات و برین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضی هزار سال ان تفصیل ایشان را نیز میسر شد و مسئول مجاب گشت
الحمد لله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع نعمائه و کمالات این مقام عالی فوق کمالات ولایات وکمالات نبوت و
رسالت است چرا فوق نباشد که حقیقت مسجود الیها ست مر انبیاء کرام وملائکه عظام را علیهم الصلوات والتحیات
وآنچه این فقیر در رساله مبدأ ومعاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام حقیقت کعبه
که فوق اوست رسیده متحد گردد و حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلی از ظلال آن حقیقت
بوده در وقت عدم ظهور این حقیقت همان را حقیقت انگاشته این اشتباه بسیار واقع میشود که ظل را در وقت
عدم ظهور اصل اصل می انگارد و بحقیقت منی مدار نیجاست که یک مقام چند مرتبه ظاهر میشود و سر ش آنست
که ظهورات آن مقام باعتبار ظلال آن مقام است فی الحقیقه حقیقت آن مقام همان است که در مرتبه اخیر ظاهر شده
اگر گویند از کجا معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظهورات اوست تا بحقیقت دانسته شود گوئیم
که حصول علم بظلیت ظهورات سابق شاهد عدل ست بر آخریت این ظهور چه این علم در وقت ظهورات سابق
حاصل نیست بلکه هر ظهور را حقیقت میداند که هیچ یکی را ظلال نمی انگارد اگرچه بداند که اختلاف این حقایق
از کجا آمده است فافهم ای فرزند از معارف سابق معلوم شد که کمالاتیکه بعالم امر تعلق دارند بمقدمات ثنه
درجات مرکمالاتی را که بعالم خلق متعلق اند و کمالات اولی از ظلیت ظلها نیستند و مخصوص اند بمقامات ملائکه

کمالات ثانیه از متشابهات ظلیت که مناسب طبعی لات این نشأه‌اند نیز برآمده‌اند و از مقامات نبوة نصیب کاملا یافته
پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط‌اند خادمان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبه نبوة است و ولایت
زینه باشد مر عروج نبوة را از این بیان معلوم شد که سیری که اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اختیار
کرده‌اند و ابتدا از عالم امر نموده اولی و انسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق
است باید نمود نه از اعلی با دنی چه توان کرد این معما را بر همه نکشوده‌اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم
خلق را پست دیده شروع از پستی به بلندی صوری ارتقا نموده‌اند ندانسته‌اند که حقیقت کار دیگرگون است
و پستی فی الحقیقت بلندی است و بلندی پستی بلی نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است بنقطه
اولی که اصل الاصل است این قرب بنقطه دیگر را میسر نشده است آری که مستحق کرامت گناهکاران‌اند و این دولت
مقتبس از مشکاة نبوة است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل النصیب‌اند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
شروع سیر از عالم امر نموده‌اند و از حقیقت بشریعت آمده‌اند غایت ما فی الباب اولیاء کمل را که سیر ایشان
موافق سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده است در ابتدا صورت شریعت است و در وسط طریقت
و حقیقت که بولایت تعلق دارند و مناسب عالم امرند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوت است
پس مقرر شد که حصول طریقت مقدمه است مر حصول حقیقت شریعت را پس بدایت اولیاء کمل و بدایت
انبیاء مرسل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت فلا معنی لقول من قال بدایت الاولیا نهایت
الانبیا رد از بدایت اولیا و نهایت انبیا شریعت است اگر آن بیچاره چون از حقیقت کار آگاهی نداشت
لاجرم باین شطح تکلم نمود این معارف هر چند کسی نگفته است بل اکثری بر عکس آن گفته‌اند و مستبعد از ادراک
است اما منصفی که جانب بزرگی انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید و عظمت شریعت بروی مستولی
بود محتمل که قبول این اسرار غامضه فرماید و این قبول را وسیله زیادتی ایمان خود نماید ای فرزند بشنو که انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را مقصور بر عالم خلق ساخته‌اند بنی الاسلام علی خمس چون قلب را مناسبت
بعالم خلق بیشتر بود بتصدیق او نیز دعوت فرموده‌اند و از ماورای قلب سخن نفرموده‌اند و آنرا کالمطروح فی الطریق
ساخته‌اند و از مقاصد نشمرده‌اند بلی تنعمات بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار و بی دولتی حرمان همه وابسته
بعالم خلق است عالم امر را با آن تعلق نیست دیگر عملی که فرض و واجب و سنت است اتیان آن بقالب تعلق دارد که آن از عالم

طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند

معنی قول من قال بدایت الاولیا نهایت الانبیا

خلق است و آنچه نصیب عالم امر است از اعمال نافله است پس قربی که ثمرهٔ ادای این اعمال است باندازهٔ عالم
خواهد بود پس ناچار قربی که ثمرهٔ ادای فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قربیکه ثمرهٔ ادای نوافل است
نصیب عالم امر و شک نیست که نفل را باندازهٔ فرض هیچ اعتدادی نیست کاشکی حکم قطره داشت نسبت
دریای محیط بلکه نفل را باندازهٔ سنت نیز همین نسبت است اگرچه درمیان سنت و فرض نیز نسبت قطره
و دریاست پس تفاوت درمیان دو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت
باید دانست اکثر خلایق چون ازین معنی بی نصیب اند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میکوشند صوفیهٔ
خام ذکر و فکر را از اهم مهام دانسته در اتیان فرائض و سنن مساهلات مینمایند و اربعینات و ریاضات
اختیار نموده ترک جمعه و جماعت میکنند نمیدانند که ادای یک فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر
آری ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیه بهتر و مهم تر است و علمای بی سرانجام نیز در ترویج نوافل سعی دارند
و فرائض را خراب و ابتر میسازند مثلا نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بصحت
نه پیوسته است بجماعت و جمعیت تمام میگذارند و حال آنکه میدانند که روایات فقهیه بکراهت جماعت نافله
ناطق است و در ادای فرائض کسل میورزند کم است که فرائض را در وقت مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم
تجاوز میکنند و بجماعت نیز چندان تقیید ندارند بیک کس یا بدو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسا است
که به تنهایی کفایت میکنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف
در اسلام پیدا است و از ظلمت این کردار هوا و بدعت هویداست ه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ، و ایضا ادای نوافل قربی که از ظلال میبخشند و ادای فرائض قرب اصل
که تا ی ظلیت ندارد دیگر نوافل که برای تکمیل فرائض ادا کرده شود آن نیز ممد و معاون قرب اصل است و از
ملحقات فرض پس ناچار ادای فرائض مناسب عالم خلق بود که باصل متوجه است و ادای نوافل مناسب عالم امر
که رویش بظلال است فرائض هرچند قرب اصل میبخشند اما افضل و اکمل آنها صلوات است الصلاة
معراج المومن شنیده باشی و اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوات و وقت خاص که حضرت پیغمبر را بود
علیه و علی آله الصلاة والسلام که تعبیر از آن به لی مع الله وقت فرموده نزد فقیر در نماز بوده نماز است که
مکفر سیئات است و نماز است که نهی از فحشا و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه الصلاة والسلام راحت جان

مردان هیچ نیابد اینجا که پیغمبر ما باید ارحنی یا بلال و نماز است که ستون دین است و نماز است که فارق اسلام و کفر گشته بر
اصل سخن رویم و از مزیت عالم خلق بر عالم امر گوییم که عالم امر اینجا حظ خود را از گرفته است و مشاهده و معاینه
حاصل کرده فردا در بهشت معامله بعالم خلق است فقد رؤیة بلا کیف در امیر آید و ایضا متعلق مشاهده ظلی است
از ظلال وجوب میری و در آخرت واجب الوجود لیس هر قدر که فرق در میان مشاهده و رؤیة است و دنیا
ظلیت دارد همانقدر فرق عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بدان که مشاهده ثمره ولایت است و رؤیة ثمره نبوت
که بتبعیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات تامه متابعان کامل را نیز میسر خواهد شد ازینجا تفاوت در میان ولایت
و نبوت نیز دریابی تنبیه هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر
خواهد بود و هر کرا بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر ازینجاست که حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیاده تر
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا ملحق بروحانیان گشت و جانب
خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیهما الصلوة و السلام لهذا بمشاهده اکتفا نمود و طلب رؤیة بصر فرمود
انیست بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوة که در ما تقدم وعده بیان آن کرده بودم بعلو بعضی
لطائف و سفل آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است والله سبحانه اعلم ای فرزند چون
علوم نبوت که شرایع و احکام است تعلق بقالب بیشتر داشت و انبیا را علیهم الصلوات و التسلیمات نیز مناسبت بعالم
خلق بیشتر بوده ازینجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول و رجوع بخلق است بعد از عروج بمقامات
قرب که بولایت تعلق دارند ما النسبة اند که نهایت عروج و نهایت قرب نصیب موطن است قربیکه سابق حاصل
شده بود ظلی از ظلال این قرب بوده که بعد از رجوع بتصور میگردد و عروجیکه اول میسر شده بود ظلی از عروج
این عروج بوده که بظاهر نزول مینماید نمی بینی که مرکز دائره بعد نقطه است نسبت بمحیط دائره و حال آنکه
فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه اجمال است و این نسبت
نقطه دیگر را میسر نشده است عوام صورت بین این قرب نتوانند دریافت حکم به ابعدیت آن نقطه مینمایند و حکم
اقربیت آن نقطه را جهل مرکب تصور میکنند و حال آنکه این حکم را تجهیل و تحمیق مینمایند والله المستعان علی ما تصفون
باید دانست که مطمئنه بعد از حصول شرح صدر که از لوازم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرمود

وجه فرق در میان انبیا علیهم السلام

بر تخت صدارت ارتقا نمیاید و آنجا تمکین و سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالک قرب می فرماید این تخت صدارت نفس حقیقت
فوق جمیع مقامات عروج مرتبه ولایت کبری است بر آینده این تخت را نظر بالبطن بطون نفوذ میکند و هم
غیب الغیب سرایت مینماید بلکه کسیکه از رفع امکنه صعود فرماید بعد از آن تا بالبعد العاد نفوذ خواهد نمود و ابتدا تمکین این
مطمینه عقل نیز ازین مقام خود بر آمده باو ملحق خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو باتفاق یکدیگر بتمام
متوجه کار خود خواهند بود ای فرزند این مطمینه را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت
خود متوجه مطلوب است و بتمامی گرفتار مقصود همتش جز برضای پروردگار نیست جل سلطانه و طلبش جز
طاعت و عبادات او تعالی نه سبحان الله اماره که اول بدترین خلایق بود بعد از اطمینان و حصول
رضای حضرت سلطان رئیس لطائف عالم امر گشته است و راس اقران خود شده بلکه مخبر صادق فرموده
علیه و علی آله الصلوة والسلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا بعد ازین اگر صورت خلاف
و سرکشی است منشاء آن طبایع مختلفه عناصر اربعه است که اجزای قالب اند اگر قوت غضبیه است ازینجا ناشی
است اگر شهوت است هم ازینجا و اگر حرص و شره است هم ازینجا خاسته است اگر خست و دنائت است
هم ازینجاست یعنی سائر حیوانات که نفس اماره ندارند این اوصاف رذائل در ایشان بوجه اتم و اکمل حاصل
است پس توان بود که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر جهاد با قالب بود نه جهاد با النفس کما قیل که النفس با طمینان انجامیده است و راضی و مرضی
گشته پس صورت خلاف و سرکشی از وی متصور نیز نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزای قالب عبارت
از ارادت ترک اولیست و ارتکاب امور رخصه و ترک عزیمت نه اراده ارتکاب اشیای محرمه و ترک فرائض
و واجبات که آن در حق نفس اعلی اگشته است ای فرزند هر چند کمالات عناصر اربعه فوق کمالات مطمئنه
است چنانکه گذشت اما مطمینه بواسطه آنکه مناسبت بمقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته است صاحب
سکر است و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وی نمانده و عناصر را چونکه مناسبت بمقام نبوت
است صحو در ایشان غالب است ناچار صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل بعضی
منافع و فوائد که بآن مربوط است و ما فهم باید دانست که منصب نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان را نصیب کامل است این کمالات

در طبقهٔ صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز اند و کست و به سبیل قلت کثرت کرده است لطف آن که در باستتار آورده است و غلبهٔ کمالات ولایت ظلی جلوه گر گشته است اما امید است که بعد از مضی الف ثانی دولت از سر تازه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کند و حضرت مهدی علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نسبت علیه باشند ای فرزند تابع کامل نبی علیه و علی آله الصلوة والسلام چون تبعیت کمالات مقام نبوة را اتمام کند اگر از اهل مناصب است بمنصب امامت سرفراز میسازند و چون کمالات ولایت کبری اتمام کند و از اهل منصب باشد بمنصب خلافتش مشرف میسازند و از مقامات کمالات ظلی مناسب منصب امامت نصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است غوثیه منصب علیحده نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب مدار است قطب از وی مدد بعضی امور مدد خواهد و در نصب مناصب ابدال در انیز دخل است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم تذییل علوم و معارفی که مناسب مقام نبوت است و ولایت آن نبوت شرایع انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و چون در اقدام نبوت تفاوت است در شرایع انبیا نیز باندازهٔ آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است و معانی که مناسب مقام ولایت اولیاست شطحیات مشائخ است و علومیکه از توحید و اتحاد خبر دهد و از احاطه و سریان انبا نماید و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرآتیت ظلیت اشعار فرماید و شهود و مشاهده اثبات کند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه و قیاس کن ز گلستان من بهار مرا و ولایت اولیا بقرب حق برد و ولایت انبیا نشان قربیت او تعالی نماید و ولایت اولیا بشهود نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول الکیفیه اثبات فرماید و ولایت اولیا قربیت را نشناسد که چیست و جهالت را اندازه که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین بعد داند و شهود را النفس غیب شمرد گر بگویم شرح این بیحد شود ای فرزند سخن را به بیان کمالات نبوت و مزیت آن بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیا است و معارف و مناسب کدام و معارف متعلقه هر یک طویل الذیل ساخت و فقرها مکرره و مکثره در بیان آن معنی اندراج نمود و نابود که از کمال غرابت از استنباط افهام بر آید و از مظان انکار و ارهد این علوم کشفی است

بیان کمالات نبوت و ولایت

و ضروری نه استدلالی و نظری ذکر بعضی مقدمات از برای تمهید است و تقریب بفهام عوام بلکه تبیین و تشریح
برای ادراک خواص نا تمام نیست بیان طریقی که حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته
است از بدایت تا نهایت و بنیادش نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است برین
بنیاد عمارتها ساخته و کوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد نمی بود معامله تا باینجا نمی انجامید تخم از بخارا و سمرقند
آورده در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحاست کشتند و آب فضل سالها از آن سیراب داشتند و بتربیت
احسان مربی ساختند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا لهذا
و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق باید دانست که سلوک این طریق عالی مربوط
برابطه محبت شیخ مقتدا که بسیر مرادی باین راه رفته باشد و بقوت انجذاب باین کمالات منصبغ گشته نظر او
شافی امراض قلبیه است و توجه او رافع علل معنویه صاحب این کمالات امام وقت است و خلیفه روزگار
و مدلا بظلال مقامات او خرسند ندوا و تا در بحار کمالات او بقطره قانع نور هدایت و ارشاد در رنگ
نور آفتاب بیخواست او بر همه کس فایض است فکیف که بخواهد هر چند که خواهش در اختیار او نباشد چه بسیار
که طلب خواهش امری نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود و لازم نیست جماعه که بنور او مهتدی شوند و بمدد
او رشد پیدا کنند این معنی را بدانند بلکه بسیار است که اهل هدایت و رشد خود را نیز کما ینبغی ندانند بهر تقدیر بکمالات
شیخ مقتدا مستحق شوند که عالمی را هدایت نمایند چه علم را مدخلی نیست و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را لازمی
آری شیخی که مدار بنا خصوصیت طریقی از طرق و وصول منوط بوجود شریف اوست البته صاحب علم است
و از تفصیل سیر آگاه دیگر از العلم او کفایت نموده بتوسط او بمرتبه کمال و تکمیل میرسانند و بفنا و بقا مشرف
میسازند حق خاص کند بنده مصلحت عام را و افاده و استفاده ما انعکاسی و انصباغی است مرید برابطه محبت
که بشیخ مقتدا دارد ساعةً فساعةً برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس با نوار او منور میشود در نفع
علم چه درکار بود و هم در افاده و هم در استفاده و خربزه که بتابش خورشید ساعةً فساعةً پخته میگردد
و به مرور ایام می پزد چه درکار است که او را علم به پختگی خود بود و با آفتاب ماند که آنرا پخته میسازد آری علم ازینجا
سلوک و تسلیک اختیاری درکار است که بسلاسل دیگر مربوط است و در طریق ما که طریقه اصحاب کرام است
علیهم الرضوان علم بسلوک و تسلیک هیچ درکار نیست هر چند شیخ مقتدا که هم جویای آن طریقه است بکمال علم و تفصیل

معرفت متحقق است پس ناچار در طریق عالی در حق وصول احیا و اموات و صبیان و شیوخ و جوان و کهول
مساوی باشند که برابطه محبت یا بتوجه صاحب دولت بمنتهای مقاصد برسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم اما بدانند که منتهی هرچند صاحب علم بود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد که او در ان
ظهور اختیار نبود و بلکه بسا است علم بظهور ان نیز نباشد مردم از وی خوارق بینند و او را از ان اطلاع نه و
آنکه گفته شد که منتهی صاحب علم بود مراد از عدم علم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقا بحیثیتی که
احوال خود هیچ نفهمد کما مرت الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بی واسطه و بواسطه و بوسائط تا
... ما لیست که طریقه مخصوصه او را بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث نساخته و بالحاق مخترعات و مبتدعات
خراب نگردانیده ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عجب آنکه جماعه این تبدیلات را تکمیلات
الطریقه گمان میبرند و ان الحاقات را تتمیمات ان نسبت تصور مینمایند نمیدانند که تتمیم و تکمیل آن کار
بهر بی سر و پایی نیست و بحاق و اختراع فراخور هر بی سر و پا کی نه ع هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند به نور سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ظلمات بدعتها
مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه علی مصدرها الصلوات والسلام والتحیة بکدورات امور محدثه
ضائع گردانیده عجب آنکه جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و ان بدعتها را حسنات می انگارند
و تکمیل دین و تتمیم ملت از ان حسنات میجویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط
نمیدانند که دین پیش از ین محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضاء حضرت حق سبحانه و تعالی
بحصول پیوسته کما قال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا پس کمال
دین از ین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن است بمقتضای این کریمه بیت اندکی پیش تو گفتم غم
دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * علمای مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند نه احداث
ما لیس منه پس احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشند بلکه از اصول دین بوده اند ان الاصل الرابع هو القیاس
معرفتی در رساله مبدا و معاد در باب افاده و استفاده که بقطب ارشاد تعلق دارد نوشته است چون مناسبت
بانمقام داشت مسوده بود این معرفت را درین مکتوب نیز نوشته از اینجا اعتبار نماید قطب ارشاد
که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و ازمنه بیشمار این قسم گوهری بظهور

می آید و عالم ظلمانی از نور ظهور او نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا
مرکز فرش هر کسی را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و از و مستفاد میگردد بی توسط
او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلا نور او در رنگ دریا محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است اصلا
حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است و باو اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در وقت
توجه گویا روزنی در دل طالب کشاده میشود و ازان راه بقدر توجه و اخلاص ازان دریا سیراب میگردد و همچنین
شخصی که متوجه ذکر الهی است جل شانه و باین عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم
افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصی که منکر آن بزرگ است و یا آن
بزرگ ازو در آزار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است
همان انکار و آزار سد راه فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید
حقیقت هدایت ازوی مفقود است صورت رشد است صورت بی معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت
آن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی جل شانه خالی باشند نیز ایشانرا بواسطه مجرد محبت نور رشد و هدایت
میرسد لیکن هذه المعرفة آخر المکتوب ۵ بس کنم این زیرکی را این اصل است ؛ بانگ دو کردم اگر
در ده کس است ؛ الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم اولا و آخرا الصلوات والسلام علی رسوله محمد و آله دائما و سرمدا

مکتوب دو صد و شصت و یکم بسیادت مآب میر نعمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات

مخصوصه آن در ضمن معارف بلند و حقایق ارجمند بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشدی نموده
سبحانه باد که نماز رکن دویم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات است جزویست از آن که از جامعیت
حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع مقربات اعمال آمده دولت رویت که سرور عالمیان را علیه و علی آله الصلوة
والتسلیمات در شب معراج در بهشت میسر شده بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشاءه آن دولت ایشانرا در نماز
میسر میشد لهذا فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام الصلوة معراج المؤمن و نیز فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و کمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوات والتحیات ازان دولت درین نشاءه
در نماز حظ وافر است و نصیب کامل اگرچه رویت نیست که این نشاءه آنرا بر نتابد اگر نماز کردن نمی فرمود نقاب
از چهره مقصود که میکشود و طالب را بمطلوب که دلالت می نمود نماز است که لذت بخش غمگساران است نماز است

که راحت ده بیمار است ارحنی یا بلال رمزیست ازین معنی و قرة عینی فی الصلوة اشارتیست باین تمنا
از اذواق و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان و تلوینات و تمکینات و تجلیات متکیفه و غیر
متکیفه و ظهورات متلونه و غیر متلونه هرچه از نماز در بیرون نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز رو دهد منشاء
آن ظلال و امثال است بلکه ناشی از وهم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه است در وقت ادای صلوة
گویا از نشاء دنیوی می برآید و در نشاء اخروی می درآید لاجرم درین وقت دولتی که مخصوص بآخرت است
نصیبی از آن فرا میگیرد و حظی از اصل بی شائبه ظلیت بدست می آرد چه نشاء دنیوی مقصور بر کمالات ظلیات است
معامله که بیرون ظلال است مخصوص بآخرت است پس از معراج چاره نبود و آن نماز است در حق مومنان که دولت
مخصوص باین امت است که بتبعیت پیغمبر خود علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که در شب معراج از دنیا بآخرت
رفت و به بهشت در آمده بدولت رؤیت مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستسعد شدند اللهم
اجزه عنا ما هو اهله واجزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن امته واجز الانبیاء کلهم جزاء خیرا فانهم دعاة الخلق الی الله سبحانه
و هداتهم الی تقدس لهم العصمة جمعی را ازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه نساختند و بکمالات مخصوصه آن اطلاع نبخشیدند
معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را باشیای دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی ازینها
نماز را دور از کار دانسته مبنای آن را بر غیبت و غیریت داشتند و صوم را از صلوة افضل انگاشتند صاحب فتوحات
مکیه میگوید که در صوم که ترک اکل و شرب است بصفت صمدیت متحقق شدن است و در نماز بغیبت و غیریت آمدن و عابد
و معبود دانستن و هو کما تری مبنی علی مسئلة التوحید الوجودی الذی هو من احوال السکاری از عدم آگاهی حقیقت
نماز است که جمعی غفیر ازین طائفه تسکین اضطراب خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجد جستند و مطلوب خود را در
پردهای نغمه مطالعه نمودند لاجرم رقص و رقاصی را دیدن خود گرفتند با آنکه شنیده باشند ما جعل الله فی الحرام شفاء
بلی الغریق یتعلق بکل حشیش و حب الشیء یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات صلوتیه بر ایشان منکشف میشدی
هرگز دم از سماع و نغمه نزدندی و با بوجد و تواجد نگردندی چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ای برادر
هر قدر فرق که درمیان نماز و نغمه است همان قدر فرق درمیان کمالات که منشاء آن نماز است و کمالاتیکه
منشاء آن نغمه است بدان العاقل تکفیه الاشارة این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و خبر نتیجه
است که برنگ اولین بر آمده مگر اینجا فرموده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اولهم خیر ام آخرهم فرموده

اولهم خیر ام اخرهم چه مناسبت آخر را به اول بیشتر دیده که محل تردد گشته و در حدیث دیگر فرموده علیه
وعلی آله الصلوة والسلام که بهترین این امت اول وست یا آخر و در میان آن کدرست آری در متاخران
این امت اگرچه نسبت علویت است اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هر چند نسبت بآن علویت نیست لیکن کثیر
است بل اکثر و بکل وجه کمیت و کیفیت باقلیت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و بسابقان
مناسبت داده و معتبر ساخته قال علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات الاسلام بدا غریبا وسیعود کما بدا فطوبی
للغرباء و شروع غربت این امت از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
زیرا که مضی الف را خاصیتی است عظیم در تغیر امور و تاثیر نسبت قوی در تبدیل اشیا و چون درین امت نسخ
و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است و تائید
شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گواه عادل این سخن حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
و حضرت مهدی است علیه الرضوان ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
* ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق گران است و از افهام اینها دور دور اما اگر بمیزان انصاف بیایند و علوم
و معارف یکدیگر را موازنه کنند و نسبت و تمیز احوال را به مطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقه آن ملاحظه نمایند و تعظیم
و توقیر شریعت نبوت را به بینند که در کدام یکی بیشتر است شاید از سوء اعتقاد برایند دیده باشند که فقیر در کتب
و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت
آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاشکی حکم قطره
داشتی نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصا در مکتوبی که بنام فرزندی در بیان
طریق نوشته است آنجا ملاحظه نماید مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این
طریقت بتفصیل خود بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند
فکیف از اکابر دین ابیات ولی چون شد ابر و بهشت از خاک * سبزه گر بکند نم ز سر افلاک * من آن
خاکم که ابر نوبهاری * کند از لطف بر من قطره باری * اگر بر روید از تن صد زبانم * چو سوسن شکر لطفش کی
توانم * بعد از مطالعه این مکتوب اگر شوقی بتعلم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصه آن شما پیدا شود
و میل آرام سازد بعد از استخاره ها متوجه این حدود گردند شرطی آنکه عمر متعلم نماز صرف نماید و [illegible]

الی سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اتمها واکملها

مکتوب دو صد شصت و دویم بمولانا محب علی صدور یافت دربیان آنکه ارتباط ماضی است

ونسبت ما انعکاسی در قرب و بعد تفاوت ندارد و ما یناسب لک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

صحیفه شریفه که از روی التفات مرقوم فرموده بودند بوصول آن مبتهج گردید چون مبنی از فرط محبت و کمال

اختصاص بود ازدیاد فرحت بخشید سخن از وفا بعهد سابق اندراج یافته بود مخدوما بهر وضعی که باشند از

اوضاع شرعیه محل مضایقه نیست بشرط آنکه رشته این محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند

و نایره این اشتیاق سر زند گردد بلکه ساعة فساعة در التهاب بیفزاید چه ارتباط ما حبی است و نسبت ما

انعکاسی است در قرب و بعد تفاوت ندارد مگر در سرعت و بطوء علم و بعضی از خصوصیات طریق و عدم

علم بآن تحقیق اینمعنی را از خاتمه مکتوبی که بنام فرزندی رشدی دربیان طریق نوشته است طلب فرمایند

نقل این مکتوب را یاران سیادت پناه اخوی میر محمد نعمان آورده اند از انجا طلبند زیاده چه اطناب نماید والسلام

مکتوب دو صد شصت و سیوم بجناب معارف آگاه میان تاج الدین صدور یافت دربیان معارف

که تعلق بکعبه ربانی وارد و دربیان فضائل صلوتیه و ما یناسب لک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

خبر قدوم مسرت لزوم صحبان مشتاق را فرحت فراوان ساند لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک الانصاف بیده

ای فلک مینا فام تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام خورشید جهانتاب از جانب شرق یا ماه جهان گرد من از جانب

شام چون قدم رنجه فرموده اند زود تر تشریف آرند که مشتاقان بر بار انتظار زند و از روی استماع جناب

بیت الله دارند نزد فقیر چنانچه صورت کعبه ربانی مسجود الیها است مر صور خلایق را چه بشر و چه ملک حقیقت

آن نیز مسجود الیها است مر حقایق آن صور را لاجرم آنحقیقت فوق جمیع حقایق آمده است و کمالات متعلقه

آن فوق کمالات متعلقه سایر حقایق گشته گویا این حقیقت برزخ است در میان حقایق کونی و

حقایق الهی جل سلطانه مراد از حقایق الهی مراتب عظمت و کبریایی داشته که هیچ رنگی و کیفی بدامان

قدس آن نرسیده و هیچ ظلیتی بآن راه نیافته نهایت عروجات دنیوی و ظهورات آن ما منتهای حقایق

کونی است نصیبی از حقایق الهی جل سلطانه مخصوص باخرت است الا در نماز و معراج مومن است و در آن معراج

که گویا از دنیا بآخرت رفتن است خطی از انچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد و الکرام که عمده در حصول

این دولت در نماز توجه بمصلی است بجهت کعبه که موطن ظهورات حقایق الهیه است تعالت و تقدست پس کعبه اعجوبه ایست در دنیا بصورت از دنیا است و فی الحقیقت از آخرت است نماز هم بتوسط آن نیز این نسبت پیدا کرده است و بصورت و حقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق پیوسته است که حالتی که در ادای نماز میسر میشود فوق جمیع حالاتی است که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دایره ظل بر آمده اند هر چند ملون پیدا کنند و این حالت نصیبی از اصل دارد هر قدر فرق که درمیان ظل و اصل است همان قدر فرق درمیان آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهده میگردد که حالتی که بعنایت الله سبحانه در وقت موت روخواهد داد فوق حالت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرت است و هر چه با آخرت نزدیکتر است اتم و اکمل است چه اینجا ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت شتان ما بینهما و همچنین حالتی که بکرم الهی جل سلطانه در برزخ صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت برزخ کبری را که روز قیامت است با برزخ صغری که شهود آنجا اتم و اکمل است و شهود جنات النعیم نسبت به شهود برزخ کبری اتمیت و اکملیت دارد و فوق جمیع انبیا آن موطن است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده فرموده ان الله جنة لیس فیها حور و لا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا الیسیر یابان تر جمیع ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالاتر جمیع انها آن جنت با کمه دنیا اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال و نمود امثال که مخصوص بدنیا است نزد فقیر معدود از امور دنیویه اند و فی الحقیقت داخل دائره امکان اند آن ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات صفات گویند و خواه تجلیات ذات تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا فقیر دنیا را بتمام ملاحظه مینماید خالی محض می یابد و آنچه از مطلوب آنجا بتمام و نسیه نمایند نافی لباب مزرعه الیست مر آخرت را مطلوب را اینجا جستن خود را پریشان کردن است یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانچه اکثری بآن گرفتارند و بخواب خیال آرام گرفته نماز است در همین موطن که خبری از اصل دارد و بوی از مطلوب می آرد و دون خرط القتاد

مکتوب دویصد و شصت و چهارم بمیر سید باقر سهارنپوری

صدور یافت در بیان آنکه معامله خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال کشوف نباید کرد و در ضمن آن که بعضی از مشائخ نوامی اظهار نموده بودند ذکر یافته و بتعبیر آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان رسانید متوجه کار خود باشند

وبذکر اسم ذات و تقدس نمی ملاحظه اسما و صفات اشتغال نمایند تا معامله بجهالت نکشد و کار بحیرت انجامد چه ملاحظه
اسما و صفات بسیار است که باعث ظهور احوال گردد و در واسطه وجود و مواجید آید شنیده باشند که احتمال خطا
در احوال و مواجید بسیار است و اشتباه باطل بحق دران موطن بیشتر بشنوند که درین ایام یکی از مشایخ
نواحی باین فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجائی رسیده است که بهر چه نظر میکنم هیچ
نمی یابم آسمان و زمین را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که ملاحظه میکنم هیچ
نمی یابم و پیش کسی میروم او را نیز نمی یابم و خدای عز و جل و علا بی نهایت است نهایت او را کس نیافته حضرت
مشایخ همین را کمال دانسته اند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس مطلب حق جل و علا برای چه پیش تو بیایم و اگر
امر دیگر را کمال میدانی نیز بنویس فقیر در جواب نوشت که این احوال از تلوینات قلب است و قلب هنوز او
ازین راه و صاحب این احوال ربعی از مقام قلب طی کرده است سه حصه دیگر از قلب او را طی باید کرد بعد از ان
برزخیه دویم که عبارت از روح است عروج باید نمود لله ماشاء الله تعالی بعد از مدتی ازین ماجرا یکی از
یاران فقیر که طریقه اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد و چون بیان احوال خود معلوم شد که حال او
موافق حال آن شیخ متفسر است بلکه این در مقام از قدمی بیشتر دارد و چون نیک بحال و ملاحظه نموده آمد
ظاهر شد که آن فنا و محویت او در عنصر هوا است که محیط هر ذره از ذرات است و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست
و هوا را خدای بی نهایت دانسته است تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا مرتبه دیگر او را طلبیده تفتیش احوال
او نمود و یقین شد که گرفتاری او بغیر عنصر هوا با امر دیگر نبوده است و او را نیز بر همین معنی مطلع ساخت و چون
او بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل او غیر از هوا امر دیگر نیست و از ان احوال مستغفر گشته قدم
پیشتر گذاشت بدانند که قلب برزخ است درمیان عالم خلق که عالم عناصر اربعه است و درمیان عالم ارواح
و رنگی از هر دو عالم دارد پس گوئیا که نصف قلب از عالم خلق است و نصف دیگر او از عالم ارواح و نصف
عالم خلق آنرا که متصف سازیم معامله بعنصر هوا خواهد افتاد پس ربع قلب عبارت از مقام هوا باشد که قلب
متضمن است پس آنچه آخر ظاهر شد موافق جواب اول است و بیان کشف حقیقت اوست الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق زیاده برین گنجایش وقت نبود
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

مکتوب دو صد و شصت و پنجم بشیخ عبد الهادی بداونی صدور یافت در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق مسلمانان ضائع نشود با بیان حقوق و ما یناسب ذلک

الحمد لله و الصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب مرغوب اخوی ارشدی سید فرحت فزا وارد ساخت لله سبحانه الحمد و المنة که تمادی ایام مفارقت تاثیری در محبت و اخلاص مودت و اختصاص نکرده مع ذلک اگر میرسیدند مناسب بوده الخیر فیما صنع الله سبحانه از روی عزلت نموده بودند بلے العزلت منیة الصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار کنند و انزوا گزینند لیکن مراعات حقوق مسلمانان از دست ندهند قال علیه و علی آله الصلوات و السلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام و عیادة المریض و اتباع الجنائز و اجابة الدعوة و تشمیت العاطس اما در اجابت دعوت شرائط است فی الاحیاء و یمتنع من الاجابة ان کان الطعام طعام شبهة او الموضع او البساط المفروش حراما او کان هناک منکر من فرش دیباج او آنیة فضة او تصویر حیوان علی سقف او حائط او سماع شیء من المزامیر و الملاهی او التشاغل بنوع من اللهو و اللعب کل ذلک مما یمنع الاجابة و یوجب تحریمها و کراهتها و کذلک ان کان الداعی ظالما او مبتدعا او فاسقا او شریرا او متکلفا طالبا للمباهات و الفخر کذا فی شرعة الاسلام و لا یجیب الی طعام ضعریه و فی المحیط لا ینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها العب بغنا او قوم یغتابون او یشربون الخمر کذا فی مطالب المومنین اگر این موانع همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هرچند درین زمانه فقدان این موانع دشوار است و نیز بدانند که عزلت از اغیار باید نه از یاران که صحبت با همراهان سنت مؤکده این طریقه علیه است حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است و در شهرت آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که فنا در یکدیگر شرط صحبت داشته اند که بے موافقت میسر نشود و عیادهٔ مریض سنت است اگر آن مریض از شخصے متعهد بود و تیماردارے او نماید و الا عیادهٔ آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه مشکاة گفته است و بجنازه حاضر شده لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میت ادا کرده باشند و حضور جمعه و جماعت پنجگانه و نماز عیدین از ضروریات اسلام است که از آن چاره نبود باقی اوقات را بعزلت مستغرق بگذرانند اما اول تصحیح نیت کنند و عزلت را به لوث هیچ غرضی از اغراض عاجله ملوث نسازند و هیچ مقصد غیر از جمعیت باطن ندرکر الہی جل سلطانه و اعراض از اشتغال لا طائل و ملاهی هیچ نبود و در تصحیح نیت نیک احتیاط نمایند مبادا غرضی نفسانی در ضمن آن مختفی باشد و درین تصحیح التجا و تضرع بسیار نمایند و عجز و الحاح

ف: درین مکتوب رعایت حقوق مسلمین ضرور است

ف: اجابت دعوت را شرائط است

بیش آرند تحمل که تحقیقت نیت میسر شود و در هفت استخاره ادا نموده به نیت درست عزلت گزینند امیدست
که ثمرات عظیمه بران مترتب شود و باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشته والسلام **مکتوب دو صد و شصت
و ششم** بحضرت پیرزاده های اعنی خواجه عبدالله و خواجه عبدالله صدور یافت در بیان بعضی از عقاید کلامیه
بر وفق آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که حضرت ایشانرا از روی الهام و فراست حاصل گشته
نه از روی تقلید و تخمین و در اوائل احوال حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بخواب دیده بودند
که میفرمایند تو از مجتهدان علم کلامی و این واقعه را بحضرت خواجه خود گذرانیده بودند از آنروز حضرت ایشانرا
در هر مسئله از مسائل کلامیه رای علاحده است و حکم جداگانه لیکن در اکثر مسائل موافقت بمشائخ ماتریدیه دارند
با بیان رد فلاسفه و ذم نکوهش ایشان و رد ملاحده و زنادقه که مراد صوفیه را نافهمیده بضلالت رفته اند و
در بیان بعضی از احکام فقیه که بصلوٰة متعلق اند و در بیان کمالات طریقه نقشبندیه و التزام ایشان بمتابعت
سنت را در بیان منع استماع غنا و منع از حضور مجلس رقاصان و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ
الدعوات بجناب مخدومزاده های کرام مینماید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانهای والد بزرگوار شماست
در طریق سبق الف و بی از ایشان گرفته است و هجی حروف این راه از ایشان آموخته و دولت اندراج
النهایة فی البدایة ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن بصدقه خدمت ایشان یافته
توجه شریف ایشان در دو نیم ماه این ناقابل را بنسبت نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این اکابر را
عطا فرموده و درین مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و الوان بی رنگیها و بی کیفیها که بطفیل
ایشان و داده چه شرح دهد و چه بیان تفصیل آن نماید همین توجه شریفان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید
و اتحاد و قرب و احاطه و سریان که برین فقیر بخشانده و از حقیقت آن اطلاع نداده اند شهود وحدت در کثرت
و مشاهده کثرت در وحدت از مقامات و مبادی این معارف است بالجمله که نسبت نقشبندیه است و خصوص
خاص این اکابر نام این معارف بزبان آوردن و نشان این شهود و مشاهده را بیان نمودن از کوته نظری
است کارخانه این اکابر بلند است بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارد هر گاه این طور دولتی رفیع القدر
از حضرت ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مده عمر سر خود را پایمال اقدام خدمه عتبه علیا شما کرده باشد
هیچ نکرده باشد از تقصیر است خود چه عرض نماید و از شرمندگیهای خود چه اظهار نماید اما معارف آگاه خواجه

حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه از ما جزای خیر دهاد که مونت ما مقصران را بر خود التزام نموده مگر همت را و خادمه
خدمه علیه عالیه بسته اند و باد دور افتادگان را فارغ ساخته ع گر بر تن من زبان شود هر موی یک شکر وی
از هزار نتوانم کرد مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن
بر من غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود و در حضور خود شما را طلبیدند و شما
در حجوره صحبت بودید و لفقیر امر کردند که با ایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجه کرده
سجدیکه ظاهر اثر آن توجه نیز ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز غائبانه توجه بکن
حسب الامر غائبانه توجه نموده آمد امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتایج باشد تصور نکنند که از
امر واجب الامتثال و وصیت لازمه ایشان تهاونی واقع شده است یا تغافلی زده باشد کلا بل انتظار اشارة دارد
وارد و منتظر اذن است الحال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می آید بگوش هوش استماع خواهند فرمود
اسعدکم الله سبحانه فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقائد است بموجب آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله
سعیهم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه که در اینجا نوع خفا بوده بیان آن می نماید باید دانست که الله تعالی
بذات مقدس خود موجود است و اشیا بایجاد او تعالی موجود اند و تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در
افعال و هیچکس را در هیچ امری با و تعالی فی الحقیقت شرکتی نیست چه وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی مناسبت
نقطه از بحث خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه اند و بصفات و
افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارد و مثلا صفت العلم مر او را سبحانه صفتی است قدیم و بسیطی است حقیقی که
هرگز تعدد و تکثر بان راه نیافته است اگر باعتبار تعدد تعلقات باشد زیرا که انجا یک انکشافی است
بسیط که معلومات ازلی و ابدی بهمان انکشاف منکشف میگردد و جمیع اشیا را با احوال مناسبه متضاده ایشان
کلیت و جزئیت با اوقات مخصوصه هر کدام در ان امر واحد بسیط دانسته است در همان آن زید را هم موجود دانسته
و هم معدوم و جنین هم دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر فننده دانسته است و مرده و قائم دانسته
و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع و خندان هم دانسته است و گریان و متلذذ هم دانسته است و متالم و عزیز
دانسته است و ذلیل هم در برزخ دانسته است هم در حشرات هم جنت دانسته است هم متلذذ ذات است بلکه
تعدد تعلق نیز در این موطن مفقود باشد چه تعدد تعلقات تعدد ذات میطلبد و تکثر از انه میخواهد و لیس ثم الا امر

واحد و بسیط من الازل الی الابد لا یتعدد فیها اصلاً اذ لا یجری علیه تعالی زمان و لا تقدم و لا تاخر پس علم او تعالی
اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق گشته است و آن تعلق نیز مجهول
الکیفیت است و در رنگ صفت العلم بیچون و بیچگونه است استبعاد این تصور را بمثالی زایل گردانیم و بگوییم
که روا است که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده ادراک کند یعنی
در همان وقت کلمه را هم اسم داند و هم فعل و هم حرف و هم ثلاثی و هم رباعی و هم معرب داند و هم مبنی و هم متمکن داند
و هم غیر متمکن و هم متصرف داند و هم غیر متصرف و هم معرفه داند و هم نکره و هم ماضی داند و هم مستقبل و هم
امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص بگوید که اینهمه اقسام و اعتبارات کلمه را و مرات کلمه در یک وقت
بتفصیل می بینم هرگاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع ضدا و متصور بود در علم واجب تعالی و له المثل الاعلی
چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان اینها ضدیت مفقود است
زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود
او مثلاً بعد از هزار سال سنه هجریه است و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او
بعد از هزار و یکصد سال است فلا تضاد بینهما فی الحقیقت التغایر الزمان و علی هذا القیاس سائر الاحوال فافهم
ازین تحقیق واضح گشت که علم او تعالی هر چند بجزئیات متغیره تعلق گیرد شائبه تغیر در وی راه نمی یابد و نقطه
حدوث در آن صفت پیدا نمیشود کما زعمت الفلاسفه زیرا که تغیر بر تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از دیگر
دانسته باشد و چون همه را در آن احد بداند گنجایش تغیر و حدوث نبود لیس حاجت نباشد باثبات تعلقات
متعدده مر او را تا تغیر و حدوث راجع بآن تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لو فرد شبهة الفلاسفه
آری اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام بسیط است که از ازل
تا ابد بهمان یک کلام گویا است اگر امر است از همانجا ناشی است و اگر نهی است هم ازانجا اگر اعلام است
هم ازانجا ماخوذ است و اگر استعلام است هم ازانجا اگر تمنی است هم ازانجا مستفاد است و اگر ترجی است
هم ازانجا جمیع کتب منزله و صحف مرسله ورقیست ازان کلام بسیط اگر توریت است ازانجا که انتساخ یافته
است و اگر انجیل است هم ازانجا صورت لفظی گرفته است اگر زبور است هم ازانجا مسطور گشته و اگر فرقان است
هم ازانجا نزول فرموده ۹ [illegible] کلام حق که علم الحق [illegible] لیس منزل تخلف [illegible]

یک فعل است ومصنوعات اولین مع آخرین ہمان یک فعل بعموم این آیۂ کریمہ وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر ضروری است
ازین اگر احیاست واگر اماتت مربوط بان فعل است واگر انعام واگر ایلام منوط بہمان فعل وہمچنین اگر ایجاد
واگر اعدام ناشی ازان فعل است پس در فعل حق سبحانہ نیز تعدد وتعلقات ثابت نبود بلکہ بیک تعلق مخلوقات
اولین وآخرین با وقات مخصوصہ وجود خود بوجود می آیند این تعلق نیز در رنگ فعل وی تعالی بیچون و
بیچگونہ است زیراکہ چون را بہ بیچون راہ نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاہ واشعری چون از حقیقت
فعل حق جل سلطانہ اطلاع نیافتہ تکوین را حادث گفت وافعال وی سبحانہ را حادث دانست ندانست کہ
اینہا آثار فعل ازلی حق اند سبحانہ نہ افعال وی تعالی وازین قبیل است آنچہ بعضے از صوفیہ تجلی افعال اثبات نمودہ
اند ودر انمودج مرآت افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانہ ندیدہ اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل
حق است سبحانہ نہ تجلی فعل وی تعالی زیراکہ فعل او تعالی کہ بیچون وبیچگونہ وقدیم است وقایم بذات اوست
تعالی کہ آنرا تکوین گویند در مرایای محدثات گنجایش نیست ودر مظاہر ممکنات ظہوری نہ ع در تنگنای
صورت معنے چگونہ گنجد ﴿ در کلبۂ گدایان سلطان ہیچ کار دارد ﴿ تجلی افعال وصفات نزد فقیر بے تجلی ذات متصور نیست
چہ افعال وصفات را از حضرت ذات تعالی وتقدس انفکاکے نیست تا تجلی آنہا بے تجلی ذات متصور بود
وآنچہ منفک از ذات است تعالی وتقدس ظلال افعال وظلال صفات اوست سبحانہ پس تجلی آنہا تجلی ظلال
افعال وصفات بود نہ تجلی افعال وصفات الا فہم ہر کس باین کمال نہ رسد ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ
ذو الفضل العظیم برسر اصل سخن رویم او تعالی در ہیچ چیز حلول نکند وہیچ چیز در وی حال نبود اما او تعالی محیط
اشیا بود وقرب ومعیت بالشان دارد نہ آن احاطہ وقرب ومعیت کہ در خور فہم قاصر ما باشد کہ آن
شایان جناب قدس او نیست تعالی آنچہ بکشف وشہود معلوم کنند ازان نیز منزہ است چہ ممکن را از حقیقت
ذات وصفات وافعال او تعالی جز جہل وحیرت نصیبے نیست ایمان بالغیب باید آورد وہر چہ مکشوف ومشہود گردد
تحت لا نفی باید ساخت ع عنقا شکار کس نشود دام باز چین ﴿ کاینجا ہمیشہ باد بدست است دام را
بیتے از مثنوی حضرت الشان مناسب این مقام است ع ہنوز ایوان استغنا بلند است ﴿ مرا فکر رسیدن
نا پسند است ﴿ پس ایمان آریم کہ او تعالی محیط اشیاست وقریب است باشیان وبا ایشان است اما معنی
احاطہ وقرب ومعیت او را تعالی نہ دانیم کہ چیست احاطہ وقرب علمی گفتن از تاویلات متشابہ است

وما قابل تبدیل نیستیم و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با وی سبحانه نیز متحد نگردد و آنچه از بعضی
عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موهم
اتحاد است اذا تم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید باقی نمیاند مگر الله تعالی
نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا
و حضرت خواجه ما قدس سره میفرموده اند که معنی عبارت انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم
و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدیل را بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست فسبحان من لا تتغیر
بذاته ولا بصفاته ولا فی افعاله بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند
نه از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات
کمال او تعالی اعتبار کرده اند بی آنکه تغیری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی
غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود
محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمالات اسمائی
و صفاتی بما محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میداند که مقصود از آفرینش ایشان حصول
کمالات است مر ایشان را کمالی که عاید بجناب قدس او باشد تعالی و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون ای لیعرفون موید همین معنی است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان
بود که کمال ایشان است نه امری که عاید بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت
الخلق لاعرف مراد از انجا نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسط معرفت ایشان کمالی
حاصل نمایم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه و مبرا است
جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال در او ثابت است از انجمله هشت صفت کمال در وی
موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیاة و علم و قدرت و اراده و بصیر و سمیع
و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بوجود زائد از وجود ذات و در خارج
نفس ذات اند تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند ع از روی تعقل
همه غیر اند صفات با ذات تو از روی تحقق همه عین ذات که آن فی الحقیقت نفی صفات است چه نفات صفات

معتزله و فلاسفه نیز تغایر علمی و اتحاد خارجی گفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت
و اراده است باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغایر وجود خارجی اعتبار نکنند از نفاة صفات خارج
نشوند و التغایر الاعتباری لا یجدیهم نفعا کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است غیر او را قدم و ازلیت ثابت
نبود جمیع ملیین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسیکه بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل گشته است
بکفر رو نموده اند امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل
بقدم عقول و نفوس اند و بقدم هیولی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم
دانسته اند و حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که شیخ محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است
این سخن را از ظاهر مصروف باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا باجماع اهل ملل مخالف نشود و
او تعالی قادر مختار است از شائبه ایجاب مصئون و از تطرق اضطرار منزه و مبرا است فلسفه بیخرد کمال او را در ایجاب دانسته
نفی اختیار از واجب تعالی نموده اثبات ایجاب کرده اند این بیخردان واجب تعالی و تقدس را معطل و بیکار
داشته اند و جز یک مصنوع که آنهم بایجاب است از خالق سموات و ارض صادر ندانسته وجود حوادث را
نسبت بعقل فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال آورند و بحق
سبحانه هیچ رجوعی نکنند که او تعالی در وجود حوادث مدخلی نداده اند گویند که عقل فعال است که بایجاد حوادث
تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بیدولتان
در حق و بدایت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه
از او تعالی میطلبند بخلاف این سفیهان و دو چیز درین بیدولتان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است
یکی کفر و انکار است باحکام منزله عنادا و عنادا و دوم ترتیب مقدمات فاسده
و تلبیس دلائل و شواهد باطله در اثبات مقاصد و مطالب واهیه آنقدر خبط در اثبات مقاصد خود که ایشان
خورده اند هیچ سفیهی نخورده سموات و کواکب که همه وقت بیقرار و سرگردان اند مدار کار را بر حرکات
و اوضاع ایشان داشته اند و از خالق سموات و موجد کواکب که محرک اینها و مدبر امر ایشان است چشم پوشیده
و دور از معامله دانسته زهی بیخردان زهی بیدولتان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را از زیرک دانند و صاحب خرد

[illegible]

فطانت انکار و از علوم منسق و منتظم ایشان علم هندسه است و مالایعنی محض است و ما لا طائل حرف مساوات
زوایای مثلث مثلث هر دو قایمه را بچکار می آید و شکل عروسی و مامونی که جانکاه ایشانست بکدام غرض
مربوط است علم طب و علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیا ما تقدم علی
نبینا و علیهم الصلوة والسلام سرقه کرده ترویج اباطیل خود نموده اند کما صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن
الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوة والسلام اگر در دلائل و براهین غلط کنند باکی نیست
که مدار کار ایشان بر تقلید انبیاست علیهم الصلوة والسلام دلایل و براهین بر اثبات مطالب عالیه خود
بر سبیل تبرع می آرند همان تقلید ایشان را کافیست بخلاف این بیدولتان که از تقلید خود را آورده
اند و در صدد اثبات بدلائل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام چون با فلاطون که کلان تر این بیدولتان بوده رسید گفت نحن قوم مهتدون لا حاجة بنا الی
من یهدینا زهی سفیه مالایعنی شخصیکه احیای اموات مینماید و ابرای اکمه و ابرص میکند که خارج از طور حکمت
ایشان است او را ندید و تفحص احوال او نکرد نادیده جواب او داد این از کمال عناد و سفاهت است
فلسفه چون اکثرش باشد سفه پس کل آن هم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است نجانا الله سبحانه عن
ظلمات معتقداتهم السوء درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثنای سبق
او قباحتهای این بیخردان بوضوح آمد و فائدها بران مترتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بایجاب است
و در نفی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از قادر تجویز نمی نماید و جانب فعل را لازم میداند
عجائب کاری است و ما بسیاست شیخ محی الدین از مقبولان در نظر می آید و اکثر علوم او که مخالف آرای اهل حق
اند خطا و ناصواب ظاهر میشود مانا که بخطای کشفی معذور داشته اند و در رنگ خطای اجتهادی از ملامت
مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در ماده شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند
و علوم مخالف او را خطا و مضر می بیند جمعی هستند ازین طائفه که هم شیخ را طعن و ملامت میکنند و هم
علوم او را تخطیه مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند
و بدلائل و شواهد حقیت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط و تفریط

اختیار کرده اند و بتوسط حال و معامله شیخ را که از اولیاء مقبولان است بواسطه خطای کشفی جایز نه رد کرد
شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آراء اهل حق اند چگونه بتقلید قبول توان کرد فالحق هو المتوسط
الذی وفقنی الله سبحانه بمنه و کرمه آری در مسئله وحدت وجود هم غیر از بعض طائفه با شیخ شریک اند هرچند
لیکن شیخ درین مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله نیز هرچند بظاهر مخالفت دارد
بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجیه است و شایان جمع این فقیر بعنایت الله سبحانه در شرح
شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئله را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را
بلفظ عاید داشته و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته بنهجی که محل ریب و اشتباه نمانده کما لا یخفی
علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات باسرها چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه
افلاک و چه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار اند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است و چنانکه اینها
در وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه محتاج اند وجود اسباب و وسائط را روپوش فعل خود ساخته
است و حکمت را نقاب قدرت گردانیده لا بلکه اسباب را دلایل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را دلیل
وجود قدرت فرموده زیرا که ارباب فطانت که بصیرت ایشان بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
مکحل شده است میدانند که اسباب و وسائل که در وجود و بقا باو سبحانه محتاج اند و ثبوت و قیام از وی
بوی دارند تعالی و تقدس و فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگری که مثل آنهاست تاثیر کنند و
احداث و اختراع آن نمایند قادری است ورای آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات لا تعد و لا تحصی عطا
مینماید چنانکه عقلائی فعلی از جماد محض می بینند از آنجا پی برند به فاعل و محرک او و چه میدانند که این فعل و حرکت
حال از نیست فاعلی است ماورای او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل
حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر بجمادیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی فکذا هذا آری در فهم ابلهی فعل جماد
روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوت جماد محض را بواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته
است و از فاعل حقیقی کافر گشته یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این معرفت مقتبس از مشکاة نبوت است
فهم هر کس اینجا نرسد جمعی کمال ادراک در رفع اسباب میدانند و ابتدا اشیاء را بی توسط اسباب بحضرت
حق سبحانه و تعالی منسوب میسازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندان مصالح

ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا باطلا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب مینمایند و تفویض امر با جل
مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ملاحظهٔ چشم زخم
نموده پسران خود را وصیت فرمود یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة با وجود این
مراعات تفویض امر بحق فرموده جل سلطانه گفت وما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت
وعلیه فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت او را تحسین فرموده است و بوجود نسبت
داده که بعد ازان فرموده وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون و حضرت حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید حضرت پیغمبر ما را نیز بتوسط اسباب بشارت میفرماید یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین
باقی ماند تاثیر اسباب و آن است که حضرت حق سبحانه در بعضی اوقات در اسباب تاثیر تاثیر نیز خلق فرماید
تا مؤثر افتد و در بعضی اوقات تاثیر در آنها خلق نکند لیس ما چار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده
مینمائیم اینمعنی را در اسباب که وجود مسببات گاهی بر آن اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن
بظهور نمی آید از خلق تاثیر اسباب چاره است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن مسببات
باید از حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست رای فقیر درین مسئله اینست والله سبحانه اعلم ازین بیان
ظاهر گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند گمان برده اند بلکه در
توسط اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مراعات سبب با تفویض
امر بحق جل و علا توکل فرموده علیه توکلت و علیه فلیتوکل المتوکلون واو تعالی مرید خیر و شر است و خالق
این هر دو اما از خیر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت
حق سبحانه و تعالی اهل سنت را بان فرق مهتدی ساخته است سائر فرق بواسطه عدم اهتدا باین فرق
در ضلالت مانده اند معتزله ازینجا عبید را خالق افعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی با و منسوب
ساخته از کلام شیخ محیی الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرضی اسم الهادی
است کفر و معاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و میلی بایجاب دارد
بلکه منشا رضا گشته است چنانکه گویند که اشراق و اضاءت مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه و تعالی
عباد را قدرت و اراده داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

منسوب است و گسستن با شان عبادت الله سبحانه برین جا جاری شده است و بعد از قصد عبد مر فعل خود را خلق حق سبحانه
و تعالی آن فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار او صادر گردید بنابرین متعلق مدح و ذم و ثواب
و عقاب بود و آنچه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است
و اگر ضعف باین معنی گفته اند که در اداء فعل مامور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یکلف
بما لیس فی وسعه بل یرید الیسر ولا یرید العسر غایت ما فی الباب جزاء مخلد مر فعل موقت را مفوض بتقدیر حق است
کفر موقت را عذاب مخلد جزاء وفاق فرموده و تلذذات دائمی را متوسط با یمان موقت نموده ذلک تقدیر
العزیز الحکیم این قدر بتوفیق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر ورزیدن نسبت بحضرت حق سبحانه و تعالی که مولی
نعم ظاهره و باطنه است و موجد سموات و ارض است و هر بزرگی و کمالی که هست مرجناب قدس اورا ثابت
است جزاء آن کفر باید که از شداید عقوبات بود و آن خلود است در عذاب همچنین ایمان آوردن بغیب
این چنین منعمی بزرگ را و دوست داشتن او را با وجود مزاحمت نفس و شیطان باید که جزاء او بهترین جزاءها
بود و آن خلود است در تنعمات و تلذذات بعضی از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط
بفضل حق است سبحانه و منوط ساختن آنرا با یمان بنابر آنست که جزاء اعمال بوده باشد و نزد فقیر
دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانه و عطیه او تعالی و دخول
نار مربوط بکفر است و کفر ناشی است از هوای النفس اماره ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من
سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را با یمان فی الحقیقت تعظیم ایمان است
بلکه تعظیم مومن به است که این چنین اجر عظیم القدر بران مترتب شده است و همچنین منوط ساختن دخول
دوزخ را بکفر تحقیر کفر است و تقبیح آنانکه نسبت باو این کفر بوقوع آمده است که این خلود عقوبتی بر ایشان
مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است القاء در دخول نار کسی
عدل اوست مثل این وجه تسمی نیست چه دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر است والله سبحانه اعلم
نها و حضرت حق سبحانه و تعالی را مومنان در آخرت در بهشت خواهند دید بی جهت بی کیف و بی شبه و بی مثال
این مسئله ایست جمیع فرق اهل ملت و غیر اهل ملت غیر اهل سنت همه منکر اند رویت بی جهة و بی کیف
را تجویز نمی نمایند حتی که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بتجلی صوری فرود می آرد و بجز آن

تجلی تجویز نمایند روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویة را بمرتبه تنزیه مقید میکردند
و به تشبیه نیز قایل میگشتند و رویة را باین تجلی نیز میدانستند هرگز از رویة انکار نمیکردند و محال نمیدانستند
یعنی انکار ایشان از جهتی وبی کیفی است که مخصوص بمرتبه تنزیه است بخلاف این تجلی که جهة و کیف
دران ملحوظ است پوشیده نماند که رویت آخرت را بتجلی صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار
کردن است مر رویت را چه آن تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوریه دنیا جدا بود در رویت حق تعالی نیست
س یراه المؤمنون بغیر کیف و ادراک و ضرب من مثال ج بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات رحمت
عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود ما گمراهان را معرفت ذات و صفات واجب الوجود
تعالی و تقدس که دلالت میفرمود و مرضیات مولا ما را جلشانه از عدم مرضیات او سبحانه که تمیز می نمود
عقول ناقصه ما بی تایید نور دعوت ایشان از ینمعنی معزول است و افهام ناتمام ما بی تقلید این بزرگواران
درین معامله مخذول آری عقل هرچند حجت است اما در حجیت ناتمام است و بمرتبه بلوغ نرسیده بالغ
بعثت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات که عذاب و ثواب اخروی دایمی منوط به آنست سوال چون
عذاب اخروی دایمی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن بچه معنی بود جواب بعثت
عین رحمت است که سبب معرفت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدس که متضمن سعادات
دنیویه و اخرویه است و بدولت بعثت معلوم و ممیز گشته است آنچه مناسب جناب قدس او تعالی است از آنچه
نامناسب جناب قدس اوست سبحانه زیرا که عقل ما که بداغ امکان و حدوث متسم است چه داند
که مناسب حضرت وجوب قدم از لوازم اوست از اسماء و صفات و افعال و کدام است و نامناسب کدام
تا اطلاق آن نموده آید و اجتناب از ین کرده شود بلکه بسا است که از نقص خود کمال را نقصان داند و نقص
را کمال و انکار و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بیدولت ترآنکه امور نامناسبه بجناب
قدس او تعالی نسبت دهد و اشیاء ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد بعثت است که باطل را
از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده بعثت است که براه حق جل و علا
بتوسط آن دعوت میفرمایند و بندها را السعادت قرب و وصل مولی جلسلطانه میرسانند و بوسیله بعثت
اطلاع بر مرضیات مولی جلشانه میسر میشود و کمال مرجحات تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز آن متمیز میگردد و امثال

ف رؤیت ... انبیاء

این فواید بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت رحمت است و آنکه مشغول هوای نفس اماره شدند بحکم شیطان
لعین انکار بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل نکند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود و سوال تکمیل
نفس حد ذاته هر چند در احکام الهیه جبلتانه ناقص و ناتمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه
عقل را مناسبتی و اتصال غیر متکیف بمرتبه وجوب تعالی و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال
احکام از انجا اخذ نماید و حاجت بعثت که بتوسط ملک است نشود جواب عقل هر چند آن مناسبت و اتصال
پیدا کند اما تعلقی که با این پیکر هیولانی داشت بالکل از این نگردد و تجرد تمام پیدا نکند پس و همه
بود بتخیل سر از خیال و را نگذارد و قوت غضبیه و شهویه همواره مصاحب او بوند در رذیله حرص
ندیم او باشند سهو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و منفک نبوند و خطا و غلط که از خواص
اند از و جدا نباشند پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از سلطان وهم و تصرف خیال
نبوند و از شائبه نسیان و مظنه خطا محفوظ نباشند بخلاف ملک که ازین اوصاف ملک است
رذایل مبرا این جا ر شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه او از شائبه وهم و خیال و مظنه نسیان
مصون باشند و در بعضی اوقات محسوس میگردد در علوم مکتسبه نظری روحانی اخذ نموده است در اثنای
تبلیغ آن بقوی حواس بعضی از مقدمات مسلمه غیر صادقه که از راه وهم و خیال یا غیر آن حاصل شده
بی اختیار با آن علوم منضم میشود بحیثیتی که در آن وقت اصلا تمیز نتواند کرد و در زمان حال گاه بود که علم
تمیز دهند و گاه نه دهند پس لاجرم آن علوم بواسطه خلط آن مقدمات هیئت کذب پیدا میکنند و از اعتماد
یا آنکه گوئیم که حصول تصفیه و تزکیه مشروط است باتیان اعمال صالحه که مرضیات مولی باشند سبحانه
موقوف بر بعثت است چنانکه گذشت پس بغیر بعثت حصول حقیقت تصفیه و تزکیه میسر نشود
گر کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفای نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از ضلالت نیست
و بجز از خسارت و ضلالت نمی افزاید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق
دست میدهد استدراج است که منظور از آن هوای و خسارت انجام ده است نجانا الله سبحانه عن ذلک
بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و علی آله   ازین تحقیق واضح گشت که تکلیف
شرعی که از راه او ثابت شده است نیز رحمت است. آنچنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده

وزنادقه گمان برده اند وتکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول انگاشته اند وگویند کدام مهربانی است که عباد
را بامور شاقه تکلیف کنند وگویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند به بهشت خواهند رفت واگر خلاف آنرا
مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند وگذارند که بخورند وبخسپند وبطور خود باشند این بیدولتان
وبیخردان مگر نشنیده اند که شکر منعم واجبست عقلا واین تکلیفات شرعیه بیان اتیان آن شکر است
پس تکلیف بعقل واجب باشد وایضا نظام عالم منوط باین تکلیف اگر هر یکی را بطور خود میگذاشتند غیر
از شرارت وفساد بظهور نمی آمد هر بوالهوسی در نفس ومال دیگر دست درازی میکرد وبه خبث وفساد پیش
می آمد وهم خود ضایع میشد وهم اورا ضایع میساخت عیاذا بالله سبحانه اگر زواجر وموانع شرعی نمی بود
ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب کند زنگ مست در کعبتی اگر چوب حاکم نباشد توی ویا آنکه
گوئیم که او تعالی مالک علی الاطلاق است وعباد مملوک وی سبحانه پس هر حکمی وتصرفی که در ایشان فرماید
عین خیر وصلاح است واز شائبه ظلم وفساد منزه ومبرا است لا یسئل عما یفعل کرا زهره آنکه از بیم
او بگشاید زبان جز بتسلیم او واگر همه را بدوزخ فرستد وعذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست در
ملک غیر تصرف نمی تا شائبه ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقت املاک اوست سبحانه جمیع تصرفات
از ما در آنها عین ستم است زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح آن املاک را بما نسبت داده است
وفی الحقیقت املاک اوست سبحانه پس تصرف ما در آنها بهمان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را
تجویز فرموده است ومباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات با علام حق جل وعلا
اختیار نموده اند وبیان احکام فرموده همه صادق اند ومطابق واقعه در احکام اجتهادیه این بزرگواران علیهم
الصلوات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند وگفته اند که
زود ایشان را بر آن خطا متنبه میسازند وتدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعتداد بذلک الخطاء وعذاب
قبر مر کافران را وبعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات از آن خبر
داده وسوال منکر ونکیر مومنان را وکافران را در قبر نیز حق است قبر برزخی است درمیان دنیا وآخرت عذاب
او نیز بیک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد وانقطاع پذیر است وبوجه دیگر مناسبت بعذاب اخروی
که فی الحقیقت از عذابهای آخرت است کریمه النار یعرضون علیها غدوا وعشیا نزلت فی عذاب القبر وهمچنین حسنات

قبر نیز بر دو وجه دارد سعادتمند کسیست که از زلات و معاصی او بکمال کرم در گذرند و اصلا مواخذه
نفرمایند و اگر در مقام مواخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او آلام و محن دنیوی سازند و اگر بقیه
مانده باشد بضغطه قبر و محنتهائی که در آنموطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بمحشر مبعوث گردد
و بعضی را چنین نکنند و مواخذه او را بآخرت اندازند عین عدل است اما وای بر گناهگاران و شرمساران
لیکن اگر از اهل اسلام است مآل برحمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا اتمم لنا
نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات روز قیامت
حق است و در آن روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نباتات و معادن همه معدوم و ناچیز
خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتثار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها هباء منثور شوند
این اعدام و افنا بنفخه اولی تعلق دارد و بنفخه ثانیه از قبرها برانگیزند و بمحشر روند فلاسفه اعدام سموات
و کواکب را تجویز نکنند و فنا و فساد در اینها جائز ندارند اینها را ازلی و ابدی گویند مع ذلک متاخران ایشان
از بیخردی خود را در زمره اهل اسلام میگیرند و اثبات بعضی از احکام اسلام مینمایند عجب آنکه بعضی از اهل اسلام
اینها را از ایشان باور میدارند و بی تحاشی ایشانرا مسلمان میدانند عجب تر آنکه بعضی از مسلمانان
اسلام بعضی را که اینجماعه اند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را منکر میانگارند و حال آنکه اینها منکر نصوص
قطعی اند و انکار اجماع انبیا مینمایند علیهم الصلوات والتسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم
انکدرت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذنت لربها و حقت و قال الله تعالی و فتحت السماء فکانت
ابوابا الی شقت و امثال ذلک فی القرآن کثیرة میدانند که مجرد تفوه بکلمه شهادت در اسلام کافی نیست
تصدیق جمیع ما علم مجیئه من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز درکار است تا اسلام صورت
بندد و بدو نه خرد التقاد و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات والسلام
از آن خبر داده استبعاد بعضی از جاهلان طور نبوة از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است چه طور نبوة
وراء طور عقل است اخبار را بصادقه انبیا بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوة است
اینجا معامله بر تقلید است ندانند که طور نبوة مخالف طور عقل است بلکه طور عقل بی تائید تقلید انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بآن مطالب عالیه نتواند مهتدی شد مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالفت بعد از

رسیدن متصور بود و بهشت و دوزخ موجود اند بعد از محاسبهٔ روز قیامت گروهی را بهشت خواهند فرستاد و گروهی را بدوزخ و ثواب و عقاب هر دو ابدی است که انقطاع ندارد کما دلت علیه النصوص القطعیة الموکدة صاحب فصوص میگوید که مآل همه برحمت است ان رحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تا مدتی ثابت کند بعد از آن گوید که نار در حق ایشان برد و سلام گردد چنانچه بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام شده بود و خلف در وعید حق جائز دارد و گوید که هیچکس از اهل السنة بخلود عذاب کفار نرفته است درین مسئله نیز از صواب دور افتاده است ندانسته است که وسعت رحمت در حق مومنان و کافران مخصوص بدنیا است و در آخرت بوی از رحمت بکافر نرسد کما قال الله تعالیٰ انه لا ییئس من روح الله الا القوم الکافرون و قال الله تعالیٰ بعد قوله سبحانه و رحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون و یوتون الزکوٰة والذین هم بآیاتنا یومنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر آنرا نفرموده و کریمه و لا تحسبن الله مخلف وعده رسله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف وعده تواند بود که اقتصار بر عدم خلف وعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا تعذیب رسل است و عذاب نیز بر کفار و آن متضمن وعد و وعید است وعد مر رسل را و وعید است مر کفار را پس گوئیا درین کریمه هم خلف وعد منتفی شد و هم خلف وعید فالآیة مستشهدة علیه لا له و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعد مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل سلطانه زیرا که در ازل السنة بود که کفار را عذاب مخلد خواهم کرد مع ذلک برای مصلحتی مخالف علم خود گفته که عذاب مخلد خواهم کرد این معنی را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین اجماع اهل السنة بر عدم خلود عذاب کفار کشفی شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار است فلا اعتماد به مع کونه مخالفا لاجماع المسلمین ملائکه بندهای خدا اند جل سلطانه که از معاصی معصوم اند و از خطا و نسیان محفوظ لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون از خوردن و آشامیدن پاک اند و از زناشوئی منزه و مبرا و تذکیر ضمائر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است از صنف نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضمائر فی حق نفسه و حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بعضی از ایشان را برسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس جمهور علماء اهل حق برآنند که خواص بشر افضل اند از خواص ملک ام

غزالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکیه با فضلیت خواص ملک از خواص بشر قائل اند و آنچه برین فقیر ظاهر
ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیه الصلوٰة والتسلیمات اما در نبوة و در رسالت
درجه ایست مر نبی را که ملک را بآن نرسیده است و آن درجات را عنصر خاک آمده است که مخصوص بشر است
و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ اعتدادی نیست کاش
حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس مزیتی که از راه نبوة آمد باضعاف مضاعف زیاده خواهد بود از آن
مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس فضیلت مطلق مر انبیا را بود علیهم الصلوات والتسلیمات و فضل
جزوی مر ملائکه کرام راست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات فالصواب ما قال الجمهور من العلماء شکر الله
تعالی سعیهم ازین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از انبیا نرسد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه سر آن ولی
همیشه زیر قدم آن نبی بود و باید دانست که در هر مسئله از مسائل که از علما و صوفیه در آن اختلاف واقع شود چون
نیک ملاحظه نمایند حق بجانب علما می یابد سرش آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بکمالات نبوة و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف
آنست پس ناچار علمی که از مشکاة نبوة اخذ نموده شود اصوب و احق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت
ماخوذ شود و تحقیق بعضی از معارف در مکتوبیکه بنام فرزندی رشیدی در بیان طریق نوشته است اندراج
یافته است اگر خفا نماند بانجا رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بانچه از دین بطریق
ضرورة و تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد و علامت این تصدیق
تبری است از کفر و بیزاری از کافری آنچه در کافر است از خصائص و لوازم آن همچنان بستن زنار و مثل آن
و اگر عیاذا بالله سبحانه با دعوی این تصدیق تبرا از کفر ننماید مصداق مبین است که دلیل از ارتداد مسلم
است و فی الحقیقت حکم او حکم منافق است لا الی هولاء و لا الی هولاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر
چاره نبود و ادنای آن تبری قلبیست و اعلای آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است
با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب
سر و در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم مؤید این معنی است
چه محبت خدای عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بی دشمنی دشمنان صورت نبندد

ع تولی بی تبری نیست ممکن پس اینجا صادق است شیعه که این قاعده را در موالات اهلبیت جاری ساخته اند
و تبری خلفای ثلثه وغیر ایشان را شرط آن موالات داشته نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط موالات
دوستان داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات والتحیات دشمن ها شدند و حال آنکه این بزرگواران در محبت او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اموال
و نفس خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست را بر باد داده چگونه دشمنی اهل بیت را با ایشان منسوب
توان ساخت و حال آنکه بنص قطعی محبت اهل قرابت آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ثابت شده
است و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ومن
یقترف حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام اینهمه بزرگی که
یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی لقد کان لکم اسوة حسنة
فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآؤا منکم ومما تعبدون من دون الله کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوة
والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده و هیچ عملی در نظر فقیر از برای حصول رضا حق جل و علا برابر این تبری
نیست می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آلهٔ آفاقی مثل لات
وعزی و عبده ایشان ابد الاباد دشمنان حق اند جل سلطانه و خلود نار جزاء این عمل شنیع است و آله موافقی
وسائر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت بآنها ذاتی نیست اگر غضب است بصفات
منسوبست و اگر عقاب است غالبست بافعال اجر لهذا خلود نار جزاء این سیئات نگشته بلکه مغفرت ایشان
منوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون بکفر و کافران عداوة ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت
و رافت که از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند
چه آنچه بذات تعلق دارد اقوی و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای
ذات نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی
باید داشت که مقصود بعصاة مومنانست نه غضب ذاتی که بمشرکان مخصوص است سوال اگر گویند که در
دنیا کافران را از رحمت نصیبست چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت
ذاتی چگونه نمود جواب گوییم که حصول رحمت در دنیا کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت

استدراج وکید است در حق ایشان کریمهٔ ایحسبون انما نمدهم به من مال وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون و
کریمهٔ سنستدرجهم من حیث لا یعلمون واملی لهم ان کیدی متین شاهد این معنی است فلیفهم فائده جلیله عذاب ابدی
دوزخ جزای کفر است پس اگر بپرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجا می آرد و تعظیم مراسم اهل کفر مینماید
وعلما بکفر او حکم میکنند واو را از اهل ارتداد میشمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند باین بلا مبتلا اند پس بفتوی
علما باید که این شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسیکه
در دل او مقدار ذره از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت
تحقیق این مسئله نزدیک تو چیست گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب او ست اعاذنا الله
سبحانه منه اگر با وجود ایمان مراسم کفر ذره از ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما ببرکت
آن ذره ایمان امید است از خلود عذاب خلاص شود واز گرفتاری دایمی نجات یابد فقیر یکباری
بعیادت شخصی رفته بود که معامله او قریب باحتضار رسیده بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات
بسیار دارد هر چند متوجه دفع آن ظلمات شد که آن ظلمات متحلل نگردد بعد از توجه بسیار معلوم شد که
آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون است ومنشا آن کدورات است موالات او ست
با کفر واهل کفر توجهات دفع آن ظلمات ننماید تنقیه او از آن ظلمات مربوط بعذاب نار است که جزای
کفر است ونیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که ببرکت آن آخر او را از دوزخ خواهند بر آورد چون
این حال او مشاهده نمود بخاطر گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید
کرد پس مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر مینمایند وتعظیم ایام ایشان میکنند بر جنازه اینها نماز
باید کرد وبکفار ملحق نباید ساخت کما هو لعمل الیوم وامیدوار باید بود که آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی
نجات یابند پس معلوم شد که اهل کفر را عفو ومغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشرک به اگر کافر صرف است
عذاب ابدی جزای کفر او ست واگر ذره ایمان نیز دارد جزای او عذاب موقت است از نار دوزخ وسایر کبایر
انشاء الله تعالی مغفور ان شاء ربنا در تغییر عذاب برزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است وبصفات
کفر کما هو حقیقته واهل کبایر که گناهان ایشان بمغفرت نه آمده اند بتوبه یا بشفاعت یا بمجرد عفو و
احسان ونیز آن کبایر را بالام ومحن دنیوی باشد یا بسکرات موت مکفر نساخته امید است که

در عذاب آنجا جمعی را بعذاب قبر کفایت کنند و جمعی دیگر را با وجود محنتهای فزع اهوال قیامت و شداید آن
بروز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب دوزخ گردند کریمه الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم
اولئک لهم الامن مؤید این معنی است چه مراد از ظلم شرک است والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها اگر گویند
که در جزای بعضی از سیئات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال الله تعالی ومن قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه
جهنم خالدا فیها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعمدا قضا کند یک حقبه او را در دوزخ
عذاب کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گوییم که عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است و مستحل قتل
کافر است کما ذکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از شایبه صفات کفر خالی
نخواهد بود مثل استخفاف آن سیئه و عدم مبالات باتیان آن و خوار داشتن اوامر و نواهی شرعیه را
در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبایر من امتی و در جای دیگر فرموده هی امة مرحومة لا عذاب لها فی الاخرة
الخبر و کریمه الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن مؤید این معنی است کما مر و احوال اطفال
مشرکان و مشاهقان جبل و مشرکان زمان فترة رسل در مکتوبی که بنام فرزندی محمد سعید نوشته است
بتفصیل ثبت یافته از آنجا معلوم فرمایند و در زیادتی و نقصان ایمان علما را اختلافست امام اعظم کوفی
رضی الله تعالی عنه میفرماید الایمان لا یزید و لا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یزید و ینقص و
شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در آنجا گنجایش نیست
و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل دایره ظن است نه یقین غایت ما فی الباب ایتان اعمال صالحه
انجلای آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را مکدر میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار اعمال
در انجلای آن یقین ثابت شد نه در نفس آن یقین جمعی یقین را که منجلی در روش (?) یافتند زیاده گفتند
از آن یقینی که آن انجلا و روشنی ندارد گویا بعضی غیر منجلی یقین را یقین ندانستند بلکه بعض منجلی را
یقین دانسته ناقص گفتند و جمعی دیگر که حده نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات
یقین است نه بنفس یقین لاجرم یقین را غیر زاید و ناقص گفتند مثل آنکه دو آینه برابر که در انجلا و نورانیت
تفاوت دارند شخصی بیند آینه را که انجلا زیاده دارد و نمایندگی در وی بیشتر است گوید که این آینه
زیاده است از این آینه دیگر که آن انجلا و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آینه برابرند زیاده

ونقصان نپذیرد تفاوت در تجلا و نمایندگی است که از صفات آن ذاتیه است پس بنظر شخص تا بے صاحب بصیرت
در حقیقت شی نافذ و نظر شخصے اول مقصور بر ظاهر است و از معرفت بذات نرفته و یرفع الله الذین آمنوا
منکم والذین اوتو العلم درجات از ین تحقیق که این فقیر باظهار آن موفق شده است اعتراضات نحاریر علما از
که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زایل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام تجلے و نورانیت
ثمرات و نتایج باضعاف زیاده دارد از ایمان عامه مومنان که ظلمات و کدورات دارد تعلق تفاوت
درجاتهم و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از ایمان این است است باعتبار تجلی
و نورانیت باید داشت و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
با عامه در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت و ذات همه متحد تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است
آنکه صفات کامله ندارد گویا از انواع خارج است و از خواص و فضائل آن نوع محروم با وجود این
تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمی توان گفت که آن انسانیت قابل
زیادتی و نقصان است والله سبحانه الملهم للصواب ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعض تصدیق
منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان در نفس ایمان گنجایش گشت لیکن
صحیح آنست که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل ظن هم بود امام اعظم
گوید انا مومن حقا و امام شافعی گوید انا مومن ان شاء الله تعالی فی الحقیقت نزاع ایشان لفظی است در معنی
اول باعتبار ایمان حال است و مذهب ثانی باعتبار مال و عاقبت کار اما تحاشی از صورت استثنا اولی و
احوط است کما لا یخفی علی المنصف و کرامات اولیاء حق است ما از کثرت وقوع خوارق عادات از
ایشان این معنے از ایشان عادت مستمره گشته است و منکران منکر علم عادی ضروری است معجزه نبی مقرون
بدعوی نبوت است و کرامت ولی از ین معنی خالی است بلکه مقرون است باعتراف متابعت آن نبی فلا
اشتباه بین المعجزة والکرامة کما زعم المنکرون و ترتیب در میان خلفاء راشدین ترتیب خلافت
است افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از جماعت
از اکابر ائمه که یکے از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر

ثم عمر علی بقیة الامة قطعی قال الذهبی وقد تواتر عن علی فی خلافته وکرسی مملکته وبین الجم الغفیر من شیعته
ابابکر وعمر افضل الامة ثم قال ورواه عن علی کرم الله تعالی وجهه نیف وثمانون نفسا وعدد منهم جماعة ثم قال
فقبح الله الرافضة ما اجهلهم وروی البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام ابوبکر
ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین وصحح الذهبی وغیره
عن علی انه قال الا وانه بلغنی ان رجالا یفضلونی علیهما ومن وجدته فضلنی علیهما فهو مفتری علیه ما علی المفتری
واخرج الدار قطنی عنه لا اجد احدا فضلنی علی ابی بکر وعمر الا جلدته جلد المفتری امثال ذلک منه
ومن غیره من الصحابة متواترة بحیث لا مجال فیها لانکار احد حتی قال عبد الرزاق من اکابر الشیعة افضل
الشیخین بتفضیل علی ایاهما علی نفسه والا لما فضلتهما کفی بی وزرا ان احبه ثم اخالفه کل ذلک مستفاد
من الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی الله عنهما پس اکثر علماء اهل سنت برانند که افضل بعد از شیخین
عثمان است پس علی ومذهب ائمه اربعه مجتهدین نیز همین است وتوقفی که در فضیلت حضرت عثمان از امام
مالک نقل کرده اند قاضی عیاض گفته که او رجوع کرده است از توقف بسوی تفضیل عثمان وقرطبی گفته است
هو الاصح ان شاء الله تعالی وهمچنین توفیقی که ازین عبارت امام اعظم رحمه الله فهمیده اند که من علامات السنة
والجماعة تفضیل الشیخین ومحبة الختنین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محمل دیگر است که چون ظهور فتنه
واختلال وساوس مردم در زمان خلافت حضرت ختنین بسیار شده بود ودر دلهای مردم ازین راه کدورتی
راه یافته امام ابوحنیفه را ملاحظه فرموده در حق ایشان لفظ محبت اختیار نموده است ودوستی ایشانرا از
علامات سنت ساخته بی آنکه شایبه توقف ملحوظ بود وکیف وکتب الحنفیة مشحونة بان فضیلتهم علی ترتیب
خلافتهم بالجمله فضیلت شیخین یقینی است وفضیلت حضرت عثمان دون آن است اما احوط آنست که
منکر فضیلت حضرت عثمان را بلکه فضیلت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم ومبتدع وضال دانیم چه علما را در تکفیر
او اختلافست ودر قطعیت این اجماع قیل وقال این منکر قرین یزید بیدولت است که بواسطه احتیاط
در لعن او توقف کرده اند ایذائیکه بحضرت پیغمبر ازراه ایذاء خلفاء راشدین او میرسد [illegible] ایذای لا است
که ازراه ایذای امامین بابرکت رسید علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات قال علیه الصلوات والسلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی

فقد اذی الله ومن اذی الله ورسوله فیوشک ان یوخذ وقال عز وجل ان الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله
فی الدنیا والاخرة وآنچه مولانا سعد الدین در شرح عقائد نسفی درین فضلیت انصاف ما انسبه است
از انصاف دور است و تردیدی که نموده است بی ما حصل است چه مقرر علماست که فضلیت باعتبار کثرت
ثواب نزد خدای جل وعلا اینجا مراد است نه فضلیتی که بمعنی کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عقلا را اعتبار
نباشد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آن قدر فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی
منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی ومع ذلک ایشان
حکم کرده اند بافضلیت خلفاء ثلثه پس معلوم شد که وجه فضلیت دیگر است وراء این فضائل و مناقب
اطلاع بران فضلیت مشاهدان دولت وحی را میسر است که بصریح یا بقراین معلوم نموده باشند وآن
صحابه پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح عقائد نسفی گفته است اگر مراد از فضلیت
کثرت ثواب است پس توقف راجحست است ساقط است زیرا که توقف را وقتی گنجایش باشد که آن فضلیت
صاحب شریعت صریحاً او دلالة معلوم نکرده باشند وچون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند واگر معلوم
نکرده باشند چرا حکم بافضلیت کنند وآنکه همه را برابر دانند وفضل یکی بر دیگری فضول انگارد بوالفضول
است عجب بوالفضولی که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل را باین فضولی برده است وآنچه
صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب ترتیب خلافتهم مدة اعمارهم دلالت بر مساوات در فضلیت نمی کند
چه امر خلافت دیگر است وبحث فضلیت دیگر ولو سلم این وامثال این از شطحات اوست که شایان
تمسک نیست اکثر معارف کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت
نکند از آنها مگر کسی که دلش مریض است یا مقلد صرف وآنچه درمیان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته
بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی کرم الله
وجهه ما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته بل عن خطاء فی الاجتهاد وفی حاشیة
الخیالی علیه فان معاویة واحزابه بغوا عن طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه وانه الاحق بالامامة منه
بشبهة هی ترک القصاص عن قتلة عثمان رضی الله عنه ونقل فی حاشیة کمال القری عن علی کرم الله
وجهه انه قال اخواننا بغوا علینا ولیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التاویل مخفی نیست که خطاء اجتهادی

از ملامت دوست و از طعن و تشنیع مرفوع مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات والتحیات
نموده جمیع اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ایشان را دوست
باید داشت قال علیه و علی آله الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی
که با اصحاب من تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق شده است و همچنین بغضے که با ایشان تعلق
گیرد همان بغض است که بمن تعلق گرفته است ما را با محاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جائے
آنست که از ایشان در آزار باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبر اند که ما بمحبت ایشان مأموریم و از بغض و ایذای
ایشان ممنوع ناچار همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و از بغض و ایذای
ایشان گریزان که آن بغض و ایذا منجر بآن سرور میشود و لیکن محق را محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر
برحق بودند و مخالفان ایشان برخطا زیاده برین فضولیست تحقیق این مبحث در مکتوبیکه بخواجه محمد
اشرف نوشته است بتفصیل مذکور یافته است اگر خفائی مانده باشد بآن مکتوب رجوع فرمایند بعد از
تصحیح عقائد از تعلم احکام فقه چاره نبود و از دانستن فرض و واجب و حلال و حرام و سنت و مندوب
و مشتبه و مکروه گذر نه و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقهیه از ضروریات شمرند
و سعی بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمه از فضائل و ارکان صلوة و عماد دین است ایراد نموده
استماع فرمایند اول از اسباغ وضو چاره نبود هر عضو را سه بار بتمام کمال باید شست تا بوجه سنت ادا یابد
و در مسح سر استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تخلیل اصابع رجل بخنصر دست چپ
از جانب زیران اصابع آمده است آنرا مراعات فرمایند اتیان مستحب را اندک ندانند مستحب محبوب و مرضی
شده حق است جل و علا و مرضی او تعالی اگر بتمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه معلوم شود و عمل
بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است حکم آن دارد که کسے بخزف ریزه های چند جواهر نفیس را بخرد و بجماد لا طائل
روح را بدست آرد بعد از طهور کامل و اسباغ وضو قصد نماز که معراج مومن است باید فرمود و اهتمام باید نمود
که نماز فرض بجماعت ادا نماید بلکه تکبیره اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا باید نمود و در قرائت
مراعات قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طمانیت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول
مختار و در قومه راست باید ایستاد و بر نهجے که استخوانها بمقر خود رجوع نمایند و بعد از راست ایستادن طمانیت

در کار است نیز باید که فرض است یا واجب یا سنت علی اختلاف الاقوال همچنین در جلسه که میان دو سجده است
بعد از نشستن رسیدن به اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و اکثر آن
تا هفت بار یا یازده بار علی الاختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدیان است شرم می باید کسی را که
در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر تواند پنج بار یا هفت بار بگوید
و در وقت سجده رفتن آنچه به زمین نزدیکست اول بر زمین نهد پس اول دو زانو بر زمین نهد بعد از آن
هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن جبین را و در وقت وضع زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود
و در وقت رفع راس آنچه به آسمان نزدیکست اول آن را باید برداشت پس ابتدا در رفع از جبین باید نمود
و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر پشت پاهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نرمه
بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه باید نمود چون نظر را از پراگندگی دوخته
شود و بر موضع مذکور گماشته گردد نماز بجمعیت میسر شود و صلاة بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی
علیه و علی آله الصلاة والسلام و همچنین تفریج اصابع در دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن انگشتان در وقت
سجود سنت است آن را مراعات فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بی تقریب نیست فوائد در ضمن آن
ملاحظه نموده صاحب شرع عمل آن آورده است ما را هیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه
و علی آله الصلوة والسلام این همه احکام در کتب فقهیه مذکور است بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا ترغیب
بر اعمال است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه و ایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعیة بعد ان
وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقائد الدینیة بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها اگر شوقی بفضائل صلاة و دانستن کمالات مخصوصه آن در خود یابند پس سه مکتوب
که متصل و قریب یکدیگرند آن را مطالعه فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است
و مکتوب دویم بنام میر محمد نعمان و مکتوب سیوم بنام مشیخت مآب شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی
و عملی اگر توفیق ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه است نه از برای آن غرض
که چیزی زائد از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر جدید بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت معتقدات
یقینی و اطمینانی حاصل کنند که هرگز بتشکیک مشکک زائل نگردد و بایراد شبهه باطل نشود چه پای استدلال

چو بین است و مستدل به تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب بنسبت با عمال بسری و سهولتی حاصل کنند
و کسل و سرکشی که از اماره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست که
صور و اشکال غیبیه را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و
انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنای صور و انوار غیبی نماید
چه این صور و آن صور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات داله بر وجود
او تعالی و در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران
التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از
احوال هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند از اینجا
که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالی که بر آن مترتب شود اعتبار ننموده اند بلکه ذکر جهر را بدعت
دانسته منع آن فرموده اند و ثمراتی که بر آن مترتب شود التفات بآن ننموده روزی بمجلس طعام آن
ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت ابتدای
طعام در حضور ایشان بسم الله بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع
کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا
را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند
که ذکر جهر بدعت است مکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این طریقت هرگاه در منع ذکر جهر
اینهمه مبالغه نمایند از سماع و رقص و وجد و تواجد چه گویند احوال و مواجیدی که بر اسباب نامشروعه مترتب شوند
نزد فقیر از قبیل استدراجات است چه اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید
و مکاشفه و معاینه در مرایای صور عالم بظهور می آید حکمای یونان و جوگیه و براهمه هند درین معنی شریک اند
علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از ارتکاب امور محرمه و مشتبهه بدانکه
که سماع و رقص فی الحقیقت داخل لهو و لعب است آیه کریمه و من الناس من یشتری لهو الحدیث در شان منع
سرود نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است از کبار تابعین گوید که مراد از لهو الحدیث
سرود است فی المدارک لهو الحدیث السمر و الغناء و کان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم یحلفان

انه الغناء وقال مجاهد فی قوله تعالی والذین لا یشهدون الزور قال لا یحضرون الغناء وحکی عن امام الهدی
ابی منصور الماتریدی من قال لمقری زماننا احسنت عند قرائته یکفر وبانت منه امرأته واحبط الله تعالی
کل حسناته وحکی عن ابی نصیر الدبوسی عن القاضی ظهیر الدین الخوارزمی من سمع الغناء من المغنی وغیره
او یری فعلا من الحرام فیحسن ذلک باعتقاد او بغیر اعتقاد یصیر مرتدا فی الحال بناء علی انه ابطل حکم الشریعة و
من ابطل حکم الشریعة فلا یکون مومنا عند کل مجتهد ولا یقبل الله تعالی طاعته واحبط الله کل حسناته
اعاذنا الله سبحانه من ذلک از آیات واحادیث وروایات فقهیه در حرمت غنا بسیار است بحدیکه احصای
ان متعذر است مع ذلک اگر شخصی حدیث منسوخ یا روایة شاذ را در اباحت سرود بیارد اعتبار نباید کرد
که فقیهی در هیچ وقتی و زمانی فتوی با باحت سرود نداده است و رقص و پاکوبی را مجوز نداشته چنانکه
در ملتقط رساله امام همام ضیاء الدین شامی مذکور است عمل صوفیه در حل و حرمت سند نیست همین
بس نیست که ما ایشانرا معذور داریم وملامت نکنیم وامر ایشانرا بحق سبحانه تعالی مفوض داریم اینجا قول
امام ابی حنیفه و امام ابی یوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابوبکر شبلی و ابی الحسن نوری صوفیان خام
عمل پیران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را دین وملت خود گرفته اند وطاعت وعبادت ساخته اند
الذین اتخذوا دینهم لهوا ولعبا واز روایة سابق معلوم شده است کسیکه فعل حرام را مستحسن داند از زمره اهل
اسلام بر می آید ومرتد می گردد پس خیال باید کرد که تعظیم مجلس سماع ورقص نمودن بلکه آنرا طاعت وعبادت
دانستن چه شناعت دارد الله سبحانه الحمد والمنة که پیران ما باین امر مبتلا نشده اند و ما متابعان را از تقلید
این امر رهانیده اند شنیده میشود که مخدوم زاده ها میل بسرود دارند ومجلس سرود و قصیده خوانی شبهای
جمعه منعقد میسازند و اکثر یاران در این امر موافقت مینمایند عجب عجب از مریدان سلاسل دیگر عمل پیران
خود را بهانه ساخته ارتکاب این امر مینمایند و حرمت شرعی را بالعمل پیران خود دفع میکنند اگرچه فی الحقیقت
در این امر محق نباشند یاران در این ارتکاب چه معذرت خواهند نمود حرمت شرعی یکطرف و مخالفت
طریقت پیران خود یکطرف اهل شریعت ازین فعل راضی اند و نه اهل طریقت اگر حرمت شرعی بودی
مجرد احداث امر در طریقت حسنه کبوده فکیف که حرمت شرعی با آن جمع شود و یقین است که جناب میرزا نیز
باین امر راضی نخواهند بود و امر اعات اداب ایشان نمود و منع هم نمیکنند و یاران را ازین جمله نهی

می‌نماید این فقیر چون در امان خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملازمت
مرزا جیو گذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند والسلام **مکتوب دویست و شصت و هفتم** بمرزا
حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقایق که حضرت ایشان بان متمیز گشته اند شمه
ازان بظهور نمی توان آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن سر اقتباس از مشکات
نبوت است و ملائکه علیین نیز درین دولت شریک اند ودایا نسب فی تلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت جزاکم الله
سبحانه خیرا از انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چه شکران نماید علوم و معارفی که افاضه میشود و فیوضی
که داده اند جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل و نااهل میرسد اما اسرار و دقایقی که بان
متمیز است شمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد فرزند
اعزی که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک و جذبه رمزی ازین اسرار دقیقه با او در میان
نمی آرد و به شیخ تمام در ستر آن می کوشد با آنکه میداند که فرزند از محرمان اسرار است و از خطا
و غلط محفوظ اما چه کند که دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لب را می بندد و تضیق صدر ولایت نطق
لسانی نقد وقت ان اسرار نه ازان قبیل اند که در میان نهاید بلکه در بیان نمی آرند ع فریاد حافظ
این همه آخر بهرزه نیست هم قصه غریب حدیث عجیب است ٭ این دولت که ما در ستر آن میکوشیم مقتبس از
مشکات نبوت انبیا است علیهم الصلوة والتسلیمات و ملائکه ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
شریک این دولت اند و از تابعان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هر کرا باین دولت مشرف سازند ابوهریره
گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آله و صحابه دو نوع علم اخذ نمودم یکی از ان
دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم
اسرار است که فهم هر کس بان نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثانیا مرقوم آنکه
کتابی که بحضرات خواجهای ما نوشته است بنظر شریف خواهد گذشت مخدوما مکرما احداثی که در طریقت
پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فایض است
که احداثی در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض برکات آن طریق

ف قول ابوهریره رضی الله عنه که من از رسول خدا دو نوع علم اخذ نمودم

مسدود گشت پس محافظت طریقت از اہم مہام امد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس
ہر جا که از سر مخالفت طریقت خود ببینند زجر و مبالغه منع آن فرمایند و در تصحیح تقویت آن طریقت کنند والسلام
والاکرام مکتوب دو صد و شصت و ہشتم بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیهم الصلوٰة
والتسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث العلماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل واقع شده اند کدام اند و در بیان
آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوٰة والتسلیمات غیر آن اسرار است که اولیاء
است بآن تکلم کرده اند از علم توحید وجودے و بیان احاطه و سریان و قرب و معیت و مایتعلق بذلک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمد است المسئول من
الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم چون بحث علم وراثت درمیان بود چند کلمه از آن
مقوله بمقتضای وقت نوشته آمد در خبر آمده العلماء ورثة الانبیاء علمے که از انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات باقی مانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار عالم وارث کسی است که او را از ہر دو نوع
علم سهم بود نه آنکه او را از یک نوع نصیب بود نه از نوع دیگر که آن منافی وراثت است چه وارث را از جمیع
انواع ترکه مورث نصیب است نه از بعض دون بعض و آنکه او را از بعض معین نصیب است داخل غرما است
که نصیب او بجنس حق او تعلق گرفته است و ہمچنین فرموده علیه و علی آله الصلوٰة والسلام علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل مراد از علما علماء وارثان اند نه غرما که نصیبی از بعض ترکه فرا گرفته اند چه وارث را بواسطه
قرب و جنسیت ہمچو مورث می توان گفت بخلاف غریم که ازین علاقه خالی است پس ہر که وارث نبود
عالم نباشد مگر آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم و گوییم که عالم علم احکام است مثلا و عالم مطلق آن
بود که وارث باشد و از ہر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از
علوم توحید وجود است و شهود وحدت در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت و کنایه است از معارف احاطه و سریان
وجود و قرب و معیت او تعالی بر ہیچیکه مکشوف و مشهود ارباب احوال است حاشا و کلا ثم حاشا
و کلا که این علوم و معارف از علم و اسرار بوند شایان مرتبه نبوة باشند زیرا که مبنای
این معارف سکر وقت و غلبه حال که منافی صحو است و علم انبیا علیهم الصلوٰة والتحیات
چه علم احکام و چه علم اسرار ہمه صحو در صحو است و علم انبیا علیهم الصلوٰة والتحیات چه علم احکام و چه علم

اسرار ہمہ صحو در صحو ست کہ شمہ از سکر بآن ممتزج نگشتہ ست بلکہ این معارف مناسب مقام ولایۃ اند کہ قدم
راسخ در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایۃ بوند نہ از اسرار نبوۃ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات ہر چند
ولایۃ نیز ثابت ست اما احکام آن مغلوب اند و در جنب احکام نبوۃ مضمحل ست بلی ہر جا شود مظہر آشکارا ٭ سہا را
جز نہان بودن چہ یارا ٭ فقیر در کتب و رسایل خود نوشتہ ست و تحقیق نمودہ کہ کمالات نبوۃ حکم دریائی
محیط دارد و کمالات ولایۃ در جنب آن قطرہ ایست محقر اما چہ توان کرد جمعی از نارسائی بہ کمالات نبوۃ گفتہ اند
کہ الولایۃ افضل من النبوۃ و جمعی دیگر در توجیہ آن گفتہ اند کہ ولایۃ نبی افضل ست از نبوۃ او و این ہر دو
فریق حقیقت نبوۃ را نا دانستہ حکم بر غائب کردہ اند نزدیک باین حکم ست حکم بہ ترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت
صحو میدانستند ہرگز سکر را بہ صحو نسبت نمی دادند ع چہ نسبت خاک را با عالم پاک مدعا آنکہ صحو خواص را نیز مثال
صحو عوام دانستہ سکر را بر آن ترجیح دادہ اند کاش سکر خواص را مثال سکر عوام دانستہ اند تا باین حکم نمی نمودند
چہ مقرر عقلا ست کہ صحو بہتر از سکر ست اگر صحو و سکر مجازی ست این حکم ثابت ست و اگر حقیقی ست نیز این
حکم ثابت ولایت را از نبوۃ افضل گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست کہ کسے کفر را بر اسلام ترجیح
دہد و جہل را از علم بہتر داند زیرا کہ کفر و جہل مناسب مقام ولایت ست و اسلام و معرفت مناسب مقام
نبوۃ منصور گوید ع کفرت بدین اللہ والکفر واجب ٭ لدی و عند المسلمین قبیح و محمد رسول اللہ تعالی علیہ
و علی آلہ و سلم از کفر استعاذہ مینماید قل کل یعمل علی شاکلتہ چنانچہ در عالم مجاز اسلام بہتر از کفر ست در حقیقت
نیز اسلام را بہتر از کفر باید دانست فان المجاز قنطرۃ الحقیقۃ اگر گویند کہ در مقام ولایۃ چنانچہ در مرتبہ
جمع کفر و سکر و جہل ثابت ست در مرتبہ فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق پس کفر و سکر و جہل
را بمقام ولایت مناسب گفتن بچہ معنی بود گوئیم کہ صحو و مانند آن در فرق مرتبہ اثبات نمودن نسبت بمرتبہ
جمع ست کہ سراسر سکر و استتار ست والا صحو آن مرتبہ نیز ممتزج بسکر ست و اسلام آن مختلط بکفر و معرفت
مشوب بجہل اگر در کتابت گنجایش بیدا نست احوال و معارف مرتبہ فرق را بتفصیل ذکر کردہ امتزاج سکر
و مانند آن را در آن مرتبہ بیان مینمود اسباب مظانستہ شاید بعضی را بتفرس نیز دریابند العجب کل العجب این قدر باید
فہمید کہ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات این ہمہ بزرگی و کلانی کہ یافتند از راہ نبوۃ یافتہ اند نہ از راہ ولایت
بیش از خادمی نیست ابن رای نبوۃ و اگر ولایت را بر نبوۃ مزیت میبود ملایکہ ملاء اعلی کہ ولایت ایشان اکمل است

از سایر ولایات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افضل میشمرند و گروهی ازین طایفه چون ولایت را افضل از نبوة
دانسته و ولایت ملا اعلی را اکمل از ولایت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه علیین را
از انبیا افضل گفتند علیهم الصلوة والتسلیمات و جمهور اهل سنت جدا اتفاق دعاند کل ذلک لعدم الاطلاع
علی حقیقة النبوة و چون در نظر مردم بواسطه بعد عهد نبوة در جنب کمالات ولایة حقیر می در آیند
لاجرم سخن را درین باب مبسوط ساخت و شمه از حقیقت معامله وا نمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا
و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین خوب ارشدی همان شیخ داود چون مستردان صعد بودند باعث
این تصدیع گشتند مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی خان صدور یافته در ترغیب اهانت رسانیدن
باعدای دین و تخریب و توهین الهه باطله این بیدولتان والتماس تمنا و خودها این امر عظیم القدر و
ما بناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی هر کسی را در دل تمنایی است از امور و
تمنای این فقیر شدت نمودن ست بدشمنان خدا جل وعلا و دشمنان پیغمبر او علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات واهانت رسانیدن ست باین بیدولتان و خوار داشتن ایشانرا و الهه باطله ایشانرا و یقین
میداند که هیچ عملی نزد حق جل وعلا ازین عمل مرضی تر نیست بنابران مکرر ایشانرا باین عمل مرضی ترغیب
می نماید و ابنان باین عمل از اهم مهام اسلام میداند چون بدولت انجا تشریف برده اند و بهای تحقیر و
اهانت رسانیدن آن بقعه شنیعه و اهل آن متعین شده اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که جمع کیشوهای
تعظیم و توقیر آن مقام و اهل آن میرفت لله سبحانه و تعالی الحمد والمنة که ما را باین بلا مبتلا نساخت و بعد از شکر این
نعمت عظمی در تحقیر و توهین این بیدولتان و الهه باطله ایشان سعی بلیغ باید فرمود و هر قدر که میسر شود تخفیه
یا جهر در تخریب این جماعه باید کوشید و انواع اهانت باین بت تراشیده تا ترشیده باید رسانید همیشه است که
بعضی از اهنتها که واقع شده است باین عمل تلافی آنها نمایند و کفارة سازند ضعف بدن و شدت سرما مانع آمد است
والا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر مینمود و باین تقریب یکبار دیگر همان سنگ می انداخت و آنرا سلسله
سعادت میساخت زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب دویست و هفتادم بشیخ نور محمد صدور یافته در بیان
ترجیح بعضی صحبتها بر عزلت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی خوب شیخ نور محمد دور افتاده کانزا هیچ
فراموش ساخته اند که بلاهای و بپیامی هم یاد نمیکنند تمنای شما عزلت و انزوا بوده که میسر شد اما لبعضی از صحبتها است

که بر عزلت می چسپید و پاس از حال و لیس فرق نمایند که چون عزلت اختیار کرده بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایه اولی بدرجه دوم رسید لعنایت الله سبحانه صحبت هر روز بطرز دیگر است من استوی یوماه فهو مغبون والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتحیات مکتوب دویست و هفتاد و یکم بشیخ حسن برکی صدور یافته در حل استفسار و قعه که دیده بود الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حسن احسن الله سبحانه حاله و اوصله الی کماله رسید و قعه روشن که رو داده بود و نوشته بودند بوضوح انجامید امید وار باشند و بانچه مامور اند در اتیان آن بجان کوشند و سرموی از اتیان احکام شرعیه تجاوز تجویز نکنند و به معتقدات حقه اهل سنت و جماعت متحلی باشند کار اینست و غیر این همه هیچ * اگر والدین شما تجویز نکنند و خوشنود نباشند سیر هندوستان را مغتنم شمرند والسلام مکتوب دویست و هفتاد و دوم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان بالغیب و ایمان شهودی و بیان توحید شهودی و توحید وجودی و انچه در حصول فنا درکار است توحید شهودیست توحید وجودی هیچ درکار نیست و در بیان آنکه اول کسی که اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات مشایخ المتقدم هر چند از توحید و اتحاد خبر میدهند اما محمول بر توحید شهودی اند و اینا سب ذلک بعد الحمد والصلوة سیادة پناه اخوی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که ایمان بالغیب بوجود واجب تعالی و بسایر صفات او سبحانه نصیب انبیاست و نصیب اصحاب انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات و نصیب اولیائی که بالکلیت مرجوع اند و نسبت ایشان نسبت اصحاب است اگرچه اینها قلیل اند بل اقل و نصیب علما و نصیب عامه مومنان و ایمان شهودی نصیب عامه صوفیه است از ارباب عزلت بوند یا از ارباب عشرت چه ارباب عشرت هر چند مرجوع اند اما بالکلیت رجوع ننموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر بخلق اند و باطن بحق جل سلطانه پس هر وقت ایمان شهودی نصیب شان است و انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات چون بالکلیت مرجوع اند و ظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان غیب نصیب شان است این فقیر در بعضی از رسایل خود تحقیق نموده است که باوجود رجوع نگرانی فوق علامت نقص است و عدم وصول بانجام کار و رجوع بالکلیت علامت وصول به نهایة النهایة صوفیه کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند و جامع تشبیه و تنزیه را از کمل

و در بیان اصناف هر کدام و فضل دادن ایمان غیب را بر ایمان شهادت و در

شمرده هم ان ایشانند وهمین حسبنم یارب انبیا علیهم الصلوة والسلام چون از مقام دعوة فارغ میکردند و متوجه
عالم البقا می شوند و مصلحت رجوع تمام میشود و بشوق تمام ندا الرفیق الاعلی برآورده بکلیت متوجه حق جل شانه
میکردند در مراتب قرب بحضرت بینهایت میرسند ه هنیئا لارباب النعیم نعیمها + وللعاشق المسکین ما یتجرع + نزد فقیر کمال
آنست که در وقت عروج کثرت بالکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز ملحوظ نباشند و جز احادیث
مجرده هیچ مشهود نبود ثم عومل معه ما عومل معه و در وقت رجوع نظر تمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ
عامه مومنان هر دیگر مشهود او نبود و غیر از ادای طاعت و دعوت خلق بحق جل وعلا او را کار نباشد
و چون هر دعوت تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود درخت از غیب بشهادت
کشد و معامله را از گوش به غوش برد . ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ناقصی رجوع
کلیت را نقص خیال نکند و توجه باطن را که بحق است جل سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و
تکمیل ایشان است نداند زیرا که صاحب رجوع باختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه بمراد حق جل سلطانه
از اعلی به سفل نزول کرده است و از وصل به هجر خود را قرار داده پس صاحب رجوع قایم بمراد حق است جل شانه
و فانی از مراد خود صاحب توجه بوصل و شهود محفوظ است و به قرب و معیت شادان ه هجری که
بود مراد محبوب + از وصل هزار بار خوشتر + الا ان فی الوصال عبید النفس + وفی الهجران مولی للموالی
وشغلی بالحبیب لکل حال + احب الی من شغلی بحالی + و فضایل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه
نسبت بصاحب رجوع قطره ایست نسبت بدریای محیط این رجوع از فضایل نبوت است و ان توجه از
آثار ولایت شتان ما بینهما اما فهم هر کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم العجب از جماعه
تنزیه و تشبیه گویند که ایمان بتنزیه همه مومنان را حاصل است عارف آنست که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را مظهر خالق بیند
و کثرت را کسوت وحدت داند و صانع را در صنع مطالعه کند بالجمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است و شهود وحدت بی ملاحظه
کثرت عیب اینجماعه متوجهان احدیت صرف را ناقص میشمرند و ملاحظه وحدت را بی مطالعه کثرت تجدید بیدانند و تقید
انکارند سبحان الله بمجرد دعوت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات تنزیه صرف است و کتب سماوی ناطق بایمان تنزیهی است انبیا
علیهم الصلوة والتسلیمات نفی الهه باطله آفاقی و انفسی مینمایند و بابطال آنها دعوت میفرمایند و به وحدت واجب الوجود و بیچون بیچگونه است
دلالت مینمایند هیچ شنیده که پیغمبری دعوت با ایمان تشبیه نموده است و خلق را مظهر خالق گفته جمیع پیغمبران علیهم الصلوة والتسلیمات در

کلمه توحید واجب الوجود تعالی و تقدس شنفتند و تلقی ارباب مادون م

او سبحانه می نمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله
و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون این جماعه ارباب
بی نهایت اثبات می نمایند و همه را ظهورات رب الارباب تخیل میکنند و کتاب و سنت را که در مطالب خود
مستشهد می آرند الکتاب هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و السنة اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس
بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء هیچ استشهادی نیست زیرا که این
عبارات حصر از برای نفی کمال وجود از ماسوا است به ابلغ وجه نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده لا صلوة الا بفاتحة
الکتاب و فرموده لا ایمان لمن لا امانة له و امثال آن در کتاب و سنت بسیار است این توجیه نه تاویل نصوص
چنانکه گمان برده اند بلکه حمل نصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام به امر رسالت شخصی مینمایند
میفرمایند که دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است که ابلغ از حقیقت است و چون فعل از
اندازه قدرت فاعل که عبد مملوک صاحب قدرت کامله است زیاده بوقوع آید و التفات و توجه آن مالک قادر در آن
فعل معلوم باشد مالک را میرسد که بگوید این فعل را من کرده ام نه تو این سخن را هیچ دلالت نیست به اتحاد فعل و نه بر ذات
اتحاد ذات حاشا و کلا که فعل عبد مملوک عین فعل مالک معتقد بود و یا ذات او عین ذات او این جماعه مذاق انبیا را
علیهم الصلوات و التسلیمات نکو نفهمیده اند که مدار دعوت ایشان بر ثنینیت است و وجود غیر و غیریت عبارات ایشان را
بر توحید اتحاد فرود آوردن از تکلفات بارده است اگر فی الحقیقت موجود یکی بود و ماسوای او ظهورات او بودند
و عبادت ماسوی عبادت او باشد چنانچه این جماعه گمان برده اند چرا انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مبالغه و
تاکید در منع آن نمایند و عقوبتهای ابدی بر عبادت ماسوی مترتب سازند و عابد آنها را دشمنان خدا گویند
چون در منشأ غلط ایشان را اطلاع نبخشند و دید غیریت را که از جهل همه ایشان ناشی شده است زائل
نگردانند و عبادت ایشان را عین عبادت حق جل و علا ندانند بعضی ازین جماعه گویند که پیغمبران علیهم
الصلوة و التسلیمات بواسطه قصور فهم عوام اسرار توحید وجودی را پوشیده بنای دعوت را بر غیر و غیریت
کرده اند و وحدت را پوشیده به کثرت دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع است پیغمبران
علیهم الصلوات و التسلیمات حق اند به تبیین آنچه نفس الامر است هر گاه نفس الامر موجود یکی بود و غیر او نا موجود

نباشد چرا پوشیده و نهفته اظهار خلاف نفس امر نماید علی الخصوص احکامی که بذات و صفات و افعال واجب الوجود
تعالی و تقدس تعلق داشته باشد باظهار و اعلان حق اند گوته اگرچه در فهم ان قاصر لعلی بینی که متشابهات
قرانی و آنچه در احادیث آمده است از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز در فهم ان عاجزند مع ذلک در اظهار
ان ممنوع نشدند و غلط عوام مانع اظهار انها نگشت اینجماعه کسیکه بدو وجود قائل است و از عبادت ماسوی او تنفر
تنزه می نماید او را مشرک می نامند و انکه بیک وجود قائل است او را موحد میگویند اگرچه عبادت هزار صنم نماید
بتخیل انکه اینها ظهورات حق اند سبحانه و عبادت ایشان عبادة حق است تعالی شانه انصاف باید نمود که ازین
صنفان مشرک کدام است و موحد کدام انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بوحدت وجود دعوت نکرده اند و دو وجود
گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بوحدت معبود است جل سلطانه عبادت ماسوی را شرک گفته اند اکثر
صوفیه وجودیه ماسوا را بعنوان غیریت نمی دانند دفع شرک نمی کنند ماسوی را ماسوی است دانند یا ندانند بعضی از
متاخران ایشان عالم را عین حق جل سلطانه میگویند و از غیریت تحاشی مینمایند و طعن و تشنیع بقائلان
غیریت میکنند و شیخ محی الدین و تابعان او را این راه به الکار پیش می آیند و بنیاد میکنند مع ذلک اینجماعه عالم را
غیر حق جل سلطانه نمی گویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا میدانند این سخن از صواب دور است الاثنان
متغایران قضیه مقرر است منکر و نفی آن مصادم بدیهه عقل است غایته ما فی الباب متکلمین در صفات واجبی
جل سلطانه لا هو و لا غیره گفته و از غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک در متغایرین مراعات نموده اند چه
صفات واجبی جل سلطانه از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک نیستند و جواز انفکاک درمیان
ذات و صفات قدیمه او تعالی و تقدس متصور نیست پس لا هو و لا غیره در قدیمه صادق است بخلاف عالم که
این نسبت در وی مفقود است کان الله و لم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بلغت و هم باصطلاح
از صدق دور است اینجماعه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص انرا اینجا اطلاق
نموده و اینجماعه چون به نفی غیریت عالم قائل گشته اند لازم است بایشان که بر غیریت عالم قائل شوند و از زمره ارباب
توحید وجودی برایند و به وجودات متعدده حاکم گوند در توحید وجود این گفتن چاره نیست چنانچه شیخ محی الدین و
تابعان او گفته اند و عین گفتن بدان معنی است که عالم با حق تعالی متحد است حاشا و کلا بلکه بدین معنی است که عالم معدوم است
و وجود واجب است تعالی و تقدس چنانچه این فقیر در بعضی رسائل خود تحقیق این معنی نموده است سوال صوفیه وجودیه گوینده و

که شرک گویند به اعتبار آنست که او دوبین است و دوبین مشرک طریقت است جواب دفع دوبینی که شرک طریقت است بتوحید
شهودی حاصل میشود و توحید وجودی دران موطن هیچ در کار نیست باید که مشهود سالک و ملحوظ او غیر از یک ذات مقدس
امری دیگر نبود تا فنا متحقق شود و شرک طریقت مندفع گردد در روز که آفتاب را تمامی بیند و ستارها را نمی بیند
دفع دوبینی حاصل است هرچند هزاران از ستارها در روز موجود بوند مقصود آنست که یک آفتاب مشهود بود ستارها
معدوم باشند یا موجود بلکه گوییم که کمال فنا در الضرورت است که اشیا موجود باشند و سالک از کمال گرفتاری
که بمطلوب حقیقی دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند و هیچ چیز در دیدهٔ بصیرت او نه در آید و
اگر اشیا موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فانی از که بود و کرا فراموش سازد اول کسیکه تصریح بتوحید وجودی کرده است شیخ
محی الدین بن العربی است عبارات مشایخ متقدمه هرچند که از توحید و اتحاد خبر میدهد اما قابل حمل اند بر توحید شهودی چه هر کا
غیر حق را جا تماشا نه بیند بعضی گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضی ندای سبحانی زنند و بعضی لیس فی الدار غیره دیار اند ادر
این همه گلهاست که از شاخ یک بینی میشکفد هیچ کدام را دلالت بر وحدت وجود نیست ولکه میساید وحدت وجود را مبوب و مفصل ساخته
است و در رنگ صرف و نحو مدون نموده شیخ محی الدین است و بعضی از معارف غامضه این مبحث را مخصوص بخود گرداینده
چنانکه گفته خاتم النبوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم الولایت اخذ میکنند و خاتم الولایة محمدی خود را می داند
و شراح در توجیه آن گفته اند که بادشاه اگر از خزینه داخود چیزی بگیرد چه نقصان دارد بالجمله در تحصیل فنا و بقا و
حصول کمالات ولایت صغری و کبری توحید وجودی هیچ در کار نیست توحید شهودی باید تا فنا متحقق شود و نسیان ماسوی
حاصل گردد تواند بود که سالکی از بدایت تا نهایت سیر کند و از علوم و معارف توحید وجودی هیچ بروی ظاهر نشود
بلکه نزدیکست که انکار این علوم نماید نزد فقیر راهی که بظهور این معارف بسلوک میسر شود اقرب است از ان راهی که
این ظهور نبود و ایضا سالکان این راه اکثر شان بمطلوب میرسند و رونده های آن راه اکثرشان در راه می مانند و ان
دریا بقطره میسپارند و توهم اتحاد ظل که فنا می نمایند و از وصل محروم میشوند و همعنی را تجربها معلوم ساخته است
والله سبحانه الملهم للصواب و سیر فقیر هرچند براه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحیدی خطی وافر یافته اما
چون عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده و سیر محبوبی داشته بوادی و مفاوز راه را بامداد فضل و عنایت
طی نموده است و از کمال کرم او را از ظلال گذراینده به اصل رسانیده و چون معامله به مسترشدان افتاد دید که راه دیگر اقرب
بوصول است و سهل بحصول الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق تنبیه

از تحقیق سابق معلوم شد که اگرچه موجودات متعدد باشند و ماسوی حق جل و علا موجود بوده است که فنا و بقا متحقق شود و ولایت صغری و کبری حاصل اید چه نسیان ماسوی فناست نه عدم ماسوی و دید ماسوی باید که مفقود شود نه انکه ماسوی معدوم و ناچیز بود این سخن باوجود ظهور بر اکثر خواص پوشیده مانده است از عوام چه گوید توحید شهودی را همین توحید وجودی خیال کرده معرفت وحدت وجود را از شرائط راه دانسته اند و وحدت وجود گوینده را اجمال و تفصیل انگاشته حتی که بسیاری از ایشان معرفت حق را جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجود خیال کرده اند و شهود وحدت را در مرایای کثرت از انجام کار تصور نموده تا انکه بعضی از ایشان تعبیر کرده که حضرت پیغمبر را علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات نبوة در مقام شهود وحدت در کثرت بوده است لمسیان ما یعنیا ان اللتوفر را اشارة بان مقام مینمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت میکنند بدبینند که داویم ترا شهود وحدت در کثرت تا انکه از تو سواد و کثرت در میان خزون کثرات بشارت را فهمیده اند حاشا و کلا که انبیا معارف شایان مقام نبوة باشد چه انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بجزای بجوان جل سلطانه دعوت مینمایند هرچه در مرایای چون انجا راه نی دارد از بی چونی بی نصیب است و بدانچه چونی و چندی ندارد شتر مشتاق سبحانه و تعالی ایشان را اضعاف و ما دکر امثیا را علیهم الصلوة و التسلیمات به ترادی کمالات خود بخشیده کمالات ایشان را امثال کمالات خود میدانند کبرت کلمة تخرج من افواههم سخن کرمی که در تنگر نهان است ضمنین و نهان ادنهان است و لیکن است او را ازین قسم معرفت که اول حاصل شده بود ندیست و بیتوق عار است و آن شهود را در نار حلول اتحاد انجناب قدس نفی مینماید حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرمایند هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد پس شهود وحدت در کثرت نیز شایان نفی گشت و هرچه شایان نفی است از انجناب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجه مرا از ین شهود برآورده است و اگر فتار بهای مشاهده و معاینه نجات بخشیده در جت را از علم بجهل کشیده و از معرفت بحیرت برد چنیر الله سبحانه عنی خیر الجزا من بها این یک سخن مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوش ایشان و بحق از اولیا کم کسی بمثل این عبارة تکلم نموده است و جمیع مشاهدات و معاینات را باین نهج نفی ساخته درین مقام حقیقت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدای بر بهاء الدین حرام اگر ابتدای او نهایت بایزید نباشد باید جست چه بایزید با آن بزرگی از شهود و مشاهده نگذشته است و از تنگنای سبحانی قدم بیرون نزده بخلاف حضرت خواجه ما که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات او فرموده اند و همه را غیر حق ساخته

جل سلطانه تنزیه او نزد خواجه تشبیه است و همچون او چون کمال او نقص ناچار انتهار او که از تشبیه نا نشسته است
ابتدا خواجه ما باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت تنزیه مگر بایزید را در آخر حال برین نقص اطلاع بخشیدند که
نزدیک با نقضا میگفت ما ذکرتک الا عن غفلة و ما خدمتک الا عن فترة حضور سابق را غفلت دانست که حضور
او نبود تعالی بلکه حضور ظلی بود از ظلال و ظهوری بود از ظهورات پس ناچار از و غافل باشد جل سلطانه او تعالی
وراء ورا است ظلال و ظهورات همه از مبادی و مقدمات اند واز معارج و معدات و آنچه حضرت خواجه فرموده اند
ما نهایت را در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که از ابتدای توجه ایشان به احدیت صرف است و از اسم و صفت
جز ذات نمی خواهند تعالی مبتدیان رشید این طایفه علیه را این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که باین کمال
مشرف شده است حاصل میشوند اند پس ناچار نهایت کمل در بدایت این بزرگواران مندرج باشد غایة ما فی
الباب این توجه احدیت در ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگ باطن منصبغ سازد سالک از مشاهدات
سفلی که در مرایای ممکنات ظاهر شود آزاد است و از معارف تشبیهی خلاص و اگر این توجه غلبه پیدا نکرد و بر باطن مقصور
گشت باستهلاک ظاهر شهود وحدت در کثرت ملتذ بوده به توحید و اتحاد محظوظ باشد اما این شهود در حق ایشان مقصور بر
ظاهر است بباطن سرایت نکرده باطن شان متوجه احدیت صرف است و ظاهر شان مشاهد وحدت از کثرت
باشد که توجه باطن بواسطه غلبه نسبت ظاهر معلوم نشود و غیر از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نبود چنانچه در اوایل حال کاتب
این سطور بوده است که بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجه بباطن که باحدیت صرف بود آگاهی نداشت و بکلیت خود را
متوجه شهود وحدت در کثرت مییافت بعد اندکی حضرت حق سبحانه بر توجه باطن اطلاع بخشید و باطن را بر ظاهر نصرت
داد و معامله را تا باینجا رسانید الحمد لله سبحانه علی ذلک ازین قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات سفلی که از
بعض خلفاء این خاندان بزرگ سر بر زده است نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند و گرفتار این معرفت
بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهود اند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند همچو
هر چند باطن ایشان نیز ایمانی به تنزیه صرف دارد اما گرفتن دیگر است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم
دیگر جماعه که ایمان به تنزیه صرف ندارد و جز مشاهده سفلی دیگر را معتقد نیستند از ملاحده اند که از بحث
خارج اند نزد فقیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات که جماعه از صوفیه آنرا کمال می شمرند و جمع بین التنزیه
والتشبیه می انگارند شهود شهود حق نیست جل و علا و مشهود ایشان جز تخیل منحوت ایشان نه آنچه در ممکن

می بیند و واجب نیست تعالی و تقدس و آنچه در حادث می یابند قدیم نه و هرچه در تشبیه ظاهر شود تنزیه نه زنهار
بتزهات صوفیه مفتون نگردی و غیر حق را جل سلطانه حق ندانی اینجا هم بواسطه غلبه حال اگر معذور اند و در رنگ
مجتهد مخطی از مواخذه مرفوع اما با مقلدان ایشان تا چه معامله کنند کاش در رنگ مقلدان مجتهد مخطی باشند
و اگر چنین نکنند کار مشکل است قیاس و اجتهاد اصلی است از اصول شرعیه که ما به تقلید آن مامور ایم بخلاف کشف
و الهام که ما را تقلید آن امر نفرموده اند الهام به غیر حجت نیست و اجتهاد بر متقلد حجت است پس تقلید
علما مجتهدین باید کرد و اصول دین را موافق آرای ایشان باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالف آرای
علما مجتهدین آنرا تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطحیات ایشان باید شد و
و از ظاهر مصروف باید ساخت عجب است که بسیارے که از صوفیان عوام را بایمان ضرورتینیه الهامیه خود
هیچو وحدت وجود مثلا دلالت می کنند و ترغیب به تقلید اینها مینمایند و بر عدم آن ایمان تهدید است کاش سکینیه
دلالت بر عدم انکار این امور مینمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند چه ایمان دیگر است و عدم انکار
دیگر ایمان این امور لازم نیست اما از انکار اینها محافظت باید نمود تا مباد انکار این امور به انکار ارباب
این امور کشد و به اولیای حق جل و علا بغض و عداوتی پیدا کند بر دفق آرای علمای اهل حق کار باید کرد
و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم جرات نباید کرد هذا هو الحق المتوسط ما بین الافراط
والتفریط والله سبحانه الملهم للصواب عجایب کاره باست جمعی از مدعیان این راه باین شهود و مشاهده
قناعت ندارند بلکه این شهود را منزل الکاشته درین اثنا به رویة البصر قائلند می گویند که ذات بیچون
واجب الوجود را جل سلطانه می بینیم و میگویند که ان دولت که حضرت پیغمبر را علیه الصلوات والسلام
یکبار در شب معراج میسر شده بود ما را هر روز میسر است و نویکه مرشد ایشان میشود از ابا سفارهمه تبتیه مینمایند و نورا مرتبه بلقی می الکا زند
و نهایت مراتب عروج را تا همان نور تصور مینمایند تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا اثبات کلام مکالمه
با آن حضرت جل شانه می نمایند و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان گاهی در حق دشمنان
خود از آن حضرت جل شانه وعیدها نقل میکنند و گاهی در دوستان خود ابشارتها بیان میکنند بعضی از ایشان گویند که البقیه ثلث شب
بار به شب تا تمام صبح با حق سبحانه و تعالی مکالمه داشتم و از هر باب سخنان پرسیدم جواب یافتم لقد استکبروا
فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا این سخنان این جماعت را هم میشود که ان نور مرئی را عین حق میدانند

تجلی سلطانه و آن نور را ذات او تعالی تصور میکنند نه آنکه اثر ظهوری از ظهورات او تعالی انگارند و ظلی از
ظلال او دانند و شک نیست که این نور را ذات حق گفتن جل سلطانه افترا محض است و الحاد صرف و زندقه
خالص نهایت تجلی خداوندی است جل شانه که امثال این مقربان را بعد ابهای گوناگون استجلال میفرمایند
و استیصال نهانی مینمایند سبحانک علی حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسی علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام بمجرد طلب رؤیة هلاک گشتند و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بعد از طلب رؤیة
بحکم لن ترانی خود و بیهوش افتاد و از ان طلب تائب گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که محبوب
رب العالمین است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت معراج بدنی مشرف شد و از عرش و کرسی
در گذشت و از مکان و زمان بالا رفت علما را در رؤیة او علیه و علی آله الصلوة و السلام با وجود اشارتهای قرآنی
اختلاف است اکثر علما بعدم رؤیة او علیه و علی آله الصلوة و السلام قایل گشته قال الامام الغزالی و الاصح
انه علیه و علی آله الصلوة و السلام ما رای ربه سبحانه لیلة المعراج این بی سعادتان بزعم باطل خود هر روز خدا را می بینند
جل شانه و حال آنکه علما در یک دیدن محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم قیل و قال دارند قبحهم الله
سبحانه ما اجهلهم و ایضا از سخنان این جماعه معلوم میگردد که آن کلام را می شنوند نسبت آن بحضرت حق سبحانه همچو نسبت
کلام بمتکلم میدانند و این عین الحاد است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود بطریق تکلم که در وی
ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر بود که آن علامات حدوث است سخنان مشایخ کبار ایشان را در غلط انداخته است چه
مشایخ نیز اثبات کلام و مکالمه بحضرت جل سلطانه نموده لیکن باید دانست که مشایخ نسبت آن کلام را بحضرت
حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم نمی توانند بلکه همچو نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند درینجا هیچ محظوری نیست حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که از شجره مبارکه کلام حق شنید جل شانه نسبت این کلام بحق جل سلطانه
همچو نسبت مخلوق بود بخالق نه همچو نسبت کلام بمتکلم و همچنین کلامیکه از حضرت جبرئیل
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی
همچو نسبت مخلوق بود بخالق غایة ما فی الباب این کلام حق است جل سلطانه و منکر آن
کافر و زندیق گویا کلام حق مشترک است در میان کلام نفسی و کلام لفظی که بی توسط امری حضرت
حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علا ناچار

منکران

تا چار منکران کافر بود فافهم فان هذا التحقیق ینفعک فی کثیر من المواضع والله سبحانه الموفق باید دانست وجود دیگر
در ممکنات اثبات میکنیم وجودیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکن علم ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار
ست و قدرت حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار همچنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لاشی محض
ست چه جای آن دارد که ناظر بواسطه تفاوت مراتب این دو وجود در شک افتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد
بطریق حقیقت ست یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت ست و بر فرد دیگر بطریق مجاز مبنی بر همین که جمع غفیر از
صوفیه تشبث بالیقین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند و وجود ممکنات را اثبات
نکنند مگر عوام یا اخص خواص مراد از اخص انبیا اند علیهم الصلوة والتسلیمات و از اتباع ایشان کسی که بولایات
اصلیه ایشان مشرف شده ست و دایره ظلال را بتمام طی کرده عوام ظاهربین اند وجود واجب تعالی و وجود
ممکن را از اقسام مطلق وجود دیده اند و هر دو را موجود تصور مینمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را
از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود مینمایند نه راجع
بحقیقت و ذات وجود تا یکے حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعه متوسطان که از مرتبه عوام قدم فوق مانده اند و از کمالات
اخص خواص کوتاه درست نه مشکل ست که قائل بوجود ممکنات کردند و اطلاق وجود بر وجود ممکن بطریق حقیقت
نمایند ازینجاست که گفته اند که ممکن را موجود به این علاقه میگویند که او را نسبتی ست بوجود کما یقال الماء المشمس الخ
وجودی بوی قایم ست تا بطریق حقیقت موجود شود و بعضی ازین جماعه از وجود ممکن ساکت اند بنفی و اثبات
آن تصریح نمی نمایند و بعضی منها ینفی و موجود و جز واجب تعالی را نمیدانند و لا لیقه ایشان وجود ممکن را غیر وجود کاذب
نمیدانند چنانچه عین نمیدانند و گروهی از ایشان تصریح کرده اند بانکه وجودی که واجب تعالی آن وجود موجود
ست ممکن نیز بهمان وجود موجود ست این عبارت نیز نفی وجود از ممکن مینماید بالجمله در اثبات وجود ممکن حدت
نظر باید تا در عین شعشعان انوار وجود واجب تعالی توان آن را دید نیز بینان در روز با وجود شعشعان نور آفتاب
ستارها را می بینند و آنکه تیزبین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستارها ست در روز هر که حدید
البصر ست تواند دید هر که ضعیف البصر ست این دید بلی نصیب ست اگر بر سند که عوام با وجود ضعیف البصر در کوچه بعیده
چگونه وجود ممکنات را میتوانند دید و حال آنکه شعشعان انوار وجود واجب تعالی مانع رویت اوست گوییم که عوام از ارباب علم اند
نه از ارباب دید سخن ما در ارباب دید ست نه در ارباب علم چه ارباب علم از سخت خارج اند پس گویا ظهور الغرض نفی

واجب تعالی در حق ایشان مفقود است پس مانع رویت وجود ممکنات نباشد آنکه گوییم که ظهور انوار مانع شهود
وجود ممکنات است نه مانع علم بوجود ممکنات چه علم اشیا بسا است که بسماع و تقلید نیز حاصل شود و نظر و استدلال هم صورت
بندد چنانچه علم بوجود ستارها در روز چه ما را نیز حاصل است با وجود ظهور انوار آفتاب عوام را علم بوجود ممکنات
است نه شهود وجود آنها چه شهود از صفات بصیره است و بصیرة ایشان کور است مشهود ملک بود یا ملکوت جبروت
باشد یا لاهوت ای عزیز عوام چنانچه درین جهت مشارک خواص خواص اند در جاهای دیگر نیز در میان ایشان شرکت
حاصل است ازینجاست که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند و در
معاشرت با خلق و با اهل و عیال خیر البشر با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرماید چنانچه حسن معاشرت خود علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات مشهور است منقول است که روزی سید البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام تقبیل امامین
میفرمودند و باهتمام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یازده پسر دارم
و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوة والسلام که این رحمتست که به بندها
رحیم خود عطا میفرماید و چون خواص خواص در بعضی اوصاف بعوام مشارک اند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد
ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشانرا در رنگ خود ها خیال میکنند و آنکه در
در اوصاف و شمایل از ایشان جدا بود او را میکردند بزرگ میدانند ازینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا
که از اوصاف و اخلاق ایشان جدا است بهتر میدانند از اوصاف و اخلاق که مشابه اخلاق ایشان است
اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بوده علیهم الصلوات والتسلیمات شنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید گنج شکر که چون
یکی از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان راه نمییافت و میگفتند که
بچه مرده است بیرون اندازید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه و علی آله الصلوات والسلام فوت کرد حضرت
پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والسلام بروی گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون
بتاکید مبالغه بیان حزن خود فرمودند گنج شکر بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله اول بهتر است و آنرا بی
تعلق میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء و چون
این دار دار آزمایش و ابتلا است عوام را شبهه ساختن و در شبهه انداختن عین حکمت و مصلحت است
اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه بحرمت سید البشر علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات

افضلها و من التسلیمات اکملها بر سر اصل سخن رویم و گوییم که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ایمان اصحاب اینها
و ایمان اولیا که ملحق به اصحاب اند بعد از شهود بواسطهٔ رجوع بدعوت بغیبت قرار یافته است در رنگ آنکه شخصی آفتاب را
در روز ببیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل بایمان غیبت
گردد و ایمان علماء ظاهر هر چند بغیب است اما غیب ایشان بواسطهٔ نور متابعت انبیا علیهم الصلوات والتحیات حکم حدس
پیدا کرده است و از نظریه برآمده است مراد از علما اینجا علمای آخرت است نه علمای دنیا زیرا که علمای دنیا داخل عامهٔ
مومنان اند و ایمان بالغیب که بعامهٔ مومنان منسوب است بهترین اقسام او ایمانی است که بتقلید انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات مربوط است و بقال الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم منوط سوال علماء نموده اند ایمان استدلالی
بهتر است از ایمان تقلیدی حتی که بسیاری از علماء استدلال را شرائط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را معتبر
نداشته و تو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب ایمانی که بتقلید انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات حاصل شود ایمان
استدلالی نیست زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ رسالت صادق اند
چه شخصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس انبیا که مؤید بمعجزات اند
صادق باشند علیهم الصلوات والتسلیمات تقلید غیر معتبر آن است که در ایمان تقلید آبا خود نماید و صدق انبیا
علیهم الصلوة والتحیات و حقیقت تبلیغ ایشان هیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیاری از علمای امت بمثابت آنی مانند
استدلالی که بمقدمات ارباب نظر حاصل کنند و بترتیب صغری و کبری ایمان نتیجه پیدا سازند آن استدلالی
امریست که بامکان نزدیکست و از وقوع دور در مقام استدلالی بر اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین
دوانی از ارباب نظر معلوم نیست که کسی گذشته باشد غیر از آنکه او هم محقق است و هم متاخر و در اثبات این مطلب سعی
بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که محشیان رسایل او بر آن مقدمه بمنع یا بنقض
پیش نیامده باشند و دخلها موجه نکرده باشند وای بر صاحب استدلال که ایمان را بمجرد استدلال حاصل نماید اتباع انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات نماید ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین مکتوب دویست هشتاد و
سوم بمیرزا حسام الدین احمد در بیان آنکه سالک باید که ملازم طریق شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگر التفات
نکند و اگر فایده برخلاف آن رو دهد اعتنا نکند که شیطان دشمنی است قوی از مکر و کید او غافل نباید شد و انیاسب
ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم من الصلوات اتمها و التسلیمات

این طریق اجتناب نماید و مطالب بطرق دیگر منظور نظر او بنا شد حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند یانه
این کار میکنیم و نه انکار میکنیم یعنی این کار بنای طریق خاص ما است لیس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند بر آن
انکار هم نمائیم لکل وجهة هو مولیها فیروز آباد که ملجا و ملاذ فقیر است و قدوه ما پیران هر گاه در وی امری حادث
شود که مخالف این طریقه علیه بود جای اضطراب ما فقیر است مخدوم زاده ها حق اند بمحافظت طریق اند بزرگوار
خود فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر والد بزرگوار ایشان طریق اصل را ایشان محافظت نمودند
و با تغیر کنندگان مجادله فرمودند چنانچه لمسه شریف شما نیز رسیده باشد از مشرب قومی العذب حضرت خواجه ها نوشته
بودند آری در اوایل حال بعضی امور رعایت نه بسبب البته نموده سها به سیر مندند ملامت را ترجیح داده ترک عزیمت
در بعضی اشیا از ارتکاب ننمودند اما در اواخر این امور هم اجتناب داشتند و یاد ملامت و ملامتیه می کردند به نظر الضعفات
بیبنید و اگر فرضا حضرت ایشان درین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشد لیا با این امر رضی
میشدند این اجتماع را می شنیدند نه یانه یقین فقیر آن است که هرگز این معنی تجویز نمی فرمودند بلکه انکار می نمودند مقصود
فقیر اعلام بود قبول کنند یا نه کنند هیچ مضایقه نیست و گنجایش مشاجره نه اگر مخدوم زاده ها و یاران انجای بر صراط
مستقیم باشند فقیران را از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولا و آخرا
مکتوب دویست و هفتاد و چهارم به شیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بلند همتی و عدم التفات به شهودات سفلی
که تعلق بمراتب کثرت دارد و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند رسایل ثلث شما که ارسال داشته
بودید رسیده از وقایع احوال و کرامات که اندراج یافته بود بوضوح انجامید حالیکه در آخر حال شهود وحدت در کثرت
نوشته اند و این عبارت ادا نموده اند که دیگر انتها است که بحال اول شود و کم شدن کم کند یعنی بنده ام و خلقم و
امت محمد مصطفی ام صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم آن حال اصیل است و فوق احوال مذکوره است اما انتها
دیگر است و نهایت ماندن حال بمراحل بعید است هنوز مطلوب ان استغنا بلند است مدام افکر رسیدن نا ممند است
مقصود از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود بوده که بکثرت
تعلق داشت الله سبحانه الحمد والمنه که ببرکت این کلمه طیبه این شهود از شما زایل گشت همت بلند دارند و
بجوز و مویز این راه اکتفا ننمایند ان الله سبحانه یحب معالی الهمم از کوچه تنگ توحید آمده به شاه راه بر افتاده اند
چه نعمت است اگر تذکر احوال سابق نکنند و یاد لذتهای شهود گذشته نیز ننمایند و به استقامت عمر در دین تبلیغ

خوابند بسیاری از یاران را دیده ایم که کوکنار را گذاشته اند و به وجه آن حصول علم گشته اتفاقا بعد از ملی تذکر
احوال کوکنار خوردن و یاولذتهای آن حالت نمودن باز ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است مجذوبان شهودی
که مبتلای کثرت تعلق دارد لذت بخش است و شهود دنیز هیچ که او جهل دارد از آلت از لیه است بلی مدد شیخ مقتدا
به آن راه فتن متعذر است خوبی اغوای مولانا احمد به کسی که عوام او را از علمای ظاهری دانند و او نیز علم با حوال خود و
احوال یاران خود ندارد دستر است که باطن او متوجه شهود دنیز هیچ است که موطن جهل است و ایمان او در رنگ علما
ایمان به غیب است باطن او از بلند فطرتی التفاتی به شهود و کثرت هیچ نکرده است و ظاهر او به تبرکات صوفیه مقرون
و معمور گشته وجود شریف او در آن نواحی مغتنم است این حالت که شما از حصول آن خبر داده آید مولانا دریست
که با آن حالت متحقق است علم او لم یعلم نزد فقیر دارا ن لعمه بر وجود مولانا است عجب است که با اهل کشوف آن نواحی
این معنی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیع دهد
الناس و عاد فاتحه دارد والسلام مکتوب دویست و هشتاد و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفسار
که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری انبیاران خود نموده بود و تحریص نمودن بر تعلیم علوم شرعیه و نشر
احکام فقهیه بما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوٰة و تبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه شریفه که مصحوب شیخ حسن
وغیره ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خواجه و پسر نموده اند
و در صحیفه دیگر استفسار از قبول خود فرموده درین اثنا توجهی بحال شما نموده اند دید که مردم آن نواحی همه بجانب
شما رو دوند و التجا بشما می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آنجا را بشما مربوط
داشته الله سبحانه الحمد لله والمنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله واقعات نه انگارند که از غلطات ریب و اشتباه است بلکه از محسوسات
و مشاهدات شمرند عمده در تحصیل این دولت شما را تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقهیه در موضعی که جهل غالب
گشته شده و بدعت شیوع پیدا کرده و با آن محبت و اخلاصی که شما با دوستان خود مخصوص فضل عطا فرموده است تعالی فعلیکم
بتعلیم العلوم الدینیة و نشر الاحکام الفقهیة ما استطعتم فانهما ملاک الامر و مناط الارتقاء و مدار النجاة کمر
همت را مضبوط بسته خود را در جرگه علما دانند و به امر معروف و نهی از منکر خلق را به راه حق
جل سلطانه دلالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی
ربه سبیلا و ذکر قلبی که یاران مجازند نیز موید ایشان احکام شرعیه است و دافع سرکشی نفس اماره

ملاک الامر و مناط الارتقا و مدار النجاة کمر همت را مضبوط بسته خود را در جرگهٔ علما دارند و بامر معروف و نهی که منکر
خلق را براه حق جل سلطانه دلالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا
ذکر قلبی که بآن مجازند نیز مؤید اتیان احکام شرعیه است و دافع سرکشی نفس اماره آن طریق را نیز جاری دارند و از نصائح
اطلاع به احوال خود و احوال یاران خود در ازمنه باشند و انبلا دلیل بیجامیلی خود نداشند احوال یاران در آئینه احوال
کمالات شما کائی است احوال شماست که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است شیخ حسن یکی از ارکان دولت
شماست و ممد و معاون معاملهٔ شما اگر رضا شما را میل سیر ماوراء النهر و یا سیر هندوستان پیدا شود نایب مناب شما انجا
شیخ حسن است التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه ضروریه زودتر
فارغ شود و این سیر هندوستان هم در حق او مغتنم بود و هم در حق شما رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة
علی ملة الاسلام علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نوشته بودند که آن بیداری شش ماه است که ترقی واقع شده
است اکنون در غیبت و بی شعوری هستها از ارواح طیبات حالا در افاقت می بینند مخدوما این دید را هیچ دلالت
بر ترقی نیست در شعور ببینند یا در بی شعوری قدم اول درین راه است که غیر حق را سبحانه هیچ نه بینند و ان ما سوای
او سبحانه در سویدا اندیشه او هیچ نماند نه باین معنی که اشیا را غیر او تعالی نه بینند و بعنوان ما سوای ندانند این
خود کثرت بینی است بلکه غیر او را سبحانه اصلا نه بینند و ندانند این حالت معبر بفناست و منزل اول است
از منازل این راه و بدون خرطه القتاد است هیچکس را تا نگردد او فنا نیست ره در بارگاه کبریا * مکتوباتی که درین
ایام نوشته شده است بسیار عزیز الوجود است و فواید غریبه در اینجا اندراج یافته نقل از شیخ حسن آورده اند
نیک ملاحظه خواهند فرمود التماس دعا مغفرت والده مرحومهٔ خود نموده بودند اجابت نموده اند باقی احوال این حدود
شیخ حسن تفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التحیات اکملها فقیر و فقیرزاده ها التماس دعاء سلامتی خاتمه دارند والسلام مکتوب
دویست و هفتاد و ششم بجانب شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات و متشابهات قرآنی و بیان
علماء راسخین و بیان کمالات ایشان و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
علیهم و علی آله و صحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و ایاکم من الراسخین فی العلم ای برادر حضرت
حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را دو قسم ساخت محکمات و متشابهات قسم اول منشاء علم شرایع و احکام است

دو قسم ثانی مخزن علم حقایق و اسرار ابد مدرجه و قدم و ساق موصله و انامل که در قران و حدیث آمده است همه
از متشابهات است و همچنین حروف مقطعات که در اوایل قرانی واقع شده اند نیز از متشابهات اند که بر تاویل
آنها اطلاع نداده اند مگر علماء راسخین را خیال نکنند که تاویل عبارات از قدرت است که ید تعبیر از آن نموده اند و حروف
مقطعات قرانی چه لوییکه هر حرفی ازان حروف بحرکت موله از اسرار خفیه عاشق و معشوق در رمزیست خاص
از رموز دقیقه محب و محبوب محکمات هر چند امهات کتاب اند اما نتایج و ثمرات ان که متشابهات اند از مقاصد کتاب
اند امهات اند و وسایل پیش نشیمنان برای حصول نتایج پس لب کتاب متشابهات اند و محکمات کتاب قشر ان لب
متشابهات اند که بر فرو اشارة بیان اصل مینمایند و از حقیقت معامله آن مرتبه نشان میدهند بخلاف محکمات
متشابهات حقایق اند و محکمات نسبت بمتشابهات صور ان حقایق عالم راسخ کسے بود که لب را به قشر تواند جمع ساخت
و حقیقت را بصورت تولد فرود آورد علما قشر به قشر خرسند و به محکمات اکتفا نموده و علما راسخین علم محکمات را
حاصل نموده از تاویل متشابهات حظ وافر فرا میگیرند و جمع صورت و حقیقت را که محکم و متشابه است مینمایند اما
کسیکه بعلم محکمات نرسیده بمقتضای ان محکمات تاویل متشابهات جوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس جاهل
است که از جهل خود بیخبر است و ضال است که از ضلالات خود بی شعور میباشد که این نشاء مرکب از صورت و حقیقت است
تا این نشاء است هیچ حقیقت از صورت منفک نیست قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت کما
قال المفسرون عبادت را تا زمان موت منتهی ساخت که منتهای این نشاء است لان من مات فقد قامت
قیامته و در نشاءة اخروی که ظهور حقایق است انفکاک صور از حقایق آنجا حاصل است
پس حکم هر نشاءة علاحده است خلط نکند یکی را بدیگرے مگر جاهل یا زندیق که مقصود ش
ابطال شرائع است چه هر حکمے که شریعت را بر متبدل است همان حکم بر منتہی است عامه مومنان و
اخص خواص از عارفان درین معنے متساوی الاقدام اند متصرفان خام و ملحدان بی سرانجام
در صدد اند که گردنهاے خود را از ربقه شریعت برارند و احکام شرعیه را مخصوص بعوام خیال میکنند
که خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانکه از جهل امرا و سلاطین را بجز عدل و انصاف مکلف نمیدانند
و میگویند که مقصود از اتیان شریعت حصول معرفت است و چون معرفت میسر شد تکلیفات
شرعیه ساقط گشت و این کریمه را واعبد ربک حتی یاتیک الیقین سلے الله کما قال

و در تاویل اشتباه است که بر وجدان آن را معتبر ساخته علما و اهل باطن از اسرار غامضه حروف که با اخص خواص آن را نموده اند

کما قال سهل التستری مستشهد می آرند یعنی انتهای عبارت تا حصول معرفت حق تعالی ظاهر الشیکه بیان
کرده است الیقین را بعبد سبحانه مرادش انتهای کلفت عبادة بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل وعلا نه نفس
عبادت که آن منقضی بایجاد و زندقه است و می انگارند که عبادة عارفان ریائی است برای آن میکنند که
مبتدیان و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند نه آنکه عارفان محتاج بعبادات اند و نیز مؤید این قول
از مشایخ نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشد مرید از وی منتفع نگردد خذلهم الله سبحانه ما اجهلهم
این قدر احتیاج که عارفان را بعبادات است عشر آن مبتدیان را از آن احتیاج حاصل نیست چه عروجات
ایشان مربوط به عبادات است و ترقیات ایشان منوط باتیان احکام شرعیه اند و ثمرات عبادات که عوام را
متوقع است عارفان را ثمرات هر روزینه است پس ایشان احق بعبادت باشند و احوج باتیان شریعت
شریعت بوند باید دانست که شریعت عبارة از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است
و حقیقت باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم و متشابه هر دو افراد آن علماء ظاهر
قشر آن کفایت نموده اند و علماء راسخین قشر از لب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر
گرفته اند پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد جمعی بصورت آن گرفتاری
پیدا کرده اند و از حقیقت آن انکار نموده اند و پیر مقتدای خود را غیر از مداهنه و بزود وی ندانسته اند این جماعه علمای
قشر اند جماعه دیگر گرفتار آن حقیقت گشته اند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته اند بلکه شریعت را مقصور
بر صورت داشته اند و قشر انگاشته اند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانسته اند بلکه شریعت را مقصور
بر صورت و قشر انگاشته اند و لب ورای آن تصور نموده اند مع ذلک سر موئی از اتیان احکام شریعت بانشامند
و صورت را از دست نداده اند و تارک حکمی از احکام شریعت را بطال و ضال شمرده اند اولیاء خدا اند جل سلطانه
و محبت او تعالی از ما سوی او سبحانه بریده اند جمعی دیگر آنانند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته و مجموع
قشر و لب یقین نموده حصول صورت شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن
بی اثبات صورت ناتمام و ناقص بلکه حصول صورت بلکه بی ثبوت حقیقت بود از اهل اسلام نیز میدانند و بنجات حشر تصور میکنند کما قال علماء ظواهر
و عوام المؤمنین و حصول حقیقت بلا ثبوت صورت از جمله محالات تصور می نمایند و قایل آن را زندیق و ضال می دانند
بالجمله کمالات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعیه است و علوم و معارف الهیه مقصود بر عقاید کلامیه

کمالی

که به سعی اهل سنت به ثبوت پیوسته است هزاران شهود و مشاهدات را به یک مسئله بیچونی و بیچگونگی حق جل و علا
که از مسائل کلامیه است برابر نمی اندازند و احوال توحید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعیه
ظاهر گردند به نیم جو نمی خرند و آن ظهور را از مظان استدراج می شمرند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده
ایشانان علماء راسخان اند که بحقیقت معامله ایشان را اطلاع بخشیده اند و ببرکت مراعات آداب شریعت
ایشان را بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هر چند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند در
اتیان احکام شرعیه مهما امکن سرموی تجاوز نمی نمایند اما چون علاج حقیقت را ورای شریعت دانسته اند و
شریعت را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و بحقیقت معامله آن
حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی است و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علماء راسخ
که اصلی است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت آن اولیا ظل ولایت انبیا علیهم الصلوات والتحیات و علماء راسخان را غیر از
ایمان بمتشابهات نصیبی نمی یافت و تاویلاتی که علماء صوفیه بیان کرده اند نه از الایق شان آن متشابهات
نمی دانست و از همراهی که تا قابل استتار باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین القضاة در تاویل بعضی
از متشابهات گفته مثلا از الف لام میم الم خواسته که بمعنی دردیست که لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانه تعالی بمحض فضل خود شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر ساخت و
جدولی از آن دریای محیط به زمین استعداد این مسکین گشاده گردانید دانست که علماء راسخان نیز از تاویلات
متشابهات نصیب وافر هست الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
تعبیرات وقایع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله به حضور داشته از آن مقوله هیچ ننوشت چه گنجایش قلم بعبارت
دیگر جاری گشت و معامله دیگر پیش آمد معذور خواهند داشت والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب دویست و پنجاه و دوم
بملا عبد الحی صدور یافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم سابقه است
که در توسط حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معاملی که چیز نوشته اند
شهود انفسی را در رنگ شهود آفاقی بی ما حصل دانسته و رای انفس و آفاق شهود اثبات نموده اند

در رنگ شهود آفاقی نه بسا حصول دانسته ورای النفس والآفاق شهود اثبات نموده اند بلکه النفس شهود را در دروازه
وصول الی الله دانسته اند و ورای آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه ابعضی از کتب و رسایل ایشان لایح است
بدان ارشدک الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود آیاتیست که دال اند بر
قدرت او تعالی و تقدس و شهود آن آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی جز در سیر نفسی متصور نیست
و آن خود در نفس سالک نیست باغد ~~~ ذره گر بس نیک در بیش بد بود + اگرچه عمری تک زند در خود بود + و انچه
در بیرون خود مشاهده میکنند همه از قبیل مشاهده آثار و دلایل است بر ذات او تعالی نه مشاهدهٔ ذات عز سلطانه
قطب المحققین سید العارفین ناصر الدین خواجه عبید الله قدس الله سره الاقدس فرموده اند که سیر بر دو نوع است
سیر مستطیل و سیر مستدیر مستطیل بعد در بعد است و سیر مستدیر قرب در قرب سیر مستطیل مقصود از خارج دایره خود
طلبیدن است و سیر مستدیر گرد دل خود گشتن است و مقصود را از خود جستن پس تجلیاتی که در صور حسی مثالی
و همچنین در پرده انوار میباشند داخل علم الیقین اند هر صورتیکه باشد و هر نوریکه ظاهر شود ولکن باشد آن نور یا
بیرنگ متناهی باشد یا غیر متناهی محیط کائنات بود چنانچه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن الجامی قدس الله
سره السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان این بیت ~~~ ای دولت تو بهر مکان میجستم + هر دم
خبرت زاین و آن میجستم + که این اشارت بمشاهده آفاقیست که مفید علم الیقین است و این شهود چون الّا متضمن
جهتی و حضوری نمی بخشد الا بالامارات و الاستدلال لاجرم در رنگ شهود دود و حرارت باشد که دلالت
میکند بر ذات آتش پس این شهود از دایره علم بر نیاید و مفید عین الیقین نشود و مفنی وجود سالک نباشد
عین الیقین عبارت از شهود حق است سبحانه بعد ان کان معلوم بالعلم الیقینی و این شهود مستلزم فنای
سالک است در غلبه این شهود و تعیّن او بالکلیه گم میگردد و در دیده شهود او اثری از آن باقی
نمیماند و در شهود فنائی و مستهلک میگردد این شهود نزد طایفه علیه قدس الله تعالی اسرارهم بحیث
بادراک بسیط و معرفت نیز گویند و درین ادراک عوام و خواص شریک اند لیکن فرق انست که خواص را
شهود خلق مزاحم شهود حق جل و علا نیست بلکه در دیده شهود شان غیر حق جل و علا مشهود نیست و عوام را مزاحم است
لهذا از آن شهود ذهول تمام دارند و از ادراک خبر ندارند و این عین الیقین حجاب علم الیقین است کما ان علم الیقین
حجابه در وقت تحقیق این شهود همه حیرت و نادانی است علم را در آن هیچ وطن اصلا گنجایش نیست قال الحضر الکبرای

قدس الله تعالى سره علم اليقين حجاب عين اليقين وعين اليقين حجاب حق اليقين وقال ايضا وعلامة
من عرف حق المعرفة ان يطلع على سره فاذا يجد علامة فذاك الكامل في المعرفة اعني لا معرفة ورائها وقال
بعضهم ايضا قدس الله تعالى سره اعلى سره العلية اعرفهم بالله اشدهم تحيرا فيه حق اليقين عبارت از شهود اوست
سبحانه بعد از ارتفاع التعين واضمحلال المتعين این شهود او حق را سبحانه بحق ست جل سلطانه باو لا يحمل عطايا
الملك الا مطاياه واین در بقا بالله است که مقام بی یسمع و بی یبصر است صورت بندد و کمالات بعد از تحقق بفنای
مطلق که فنای ذات و صفات ست حق سبحانه و تعالی بمحض عنایت خویش از نزد خود وجودی می بخشد
و از سکر حال و بیخودی بصحو و افاقت می آرد و این وجود را وجود موهوب حقانی گویند و آن
موطن علم و عین حجاب یکدیگر نمی شوند در عین شهود عالم و در عین علم شاهد همین تعین است
که عارف در آن موطن آنرا عین حق می یابد عز شانه تعین کونی چه اثری از آن در دیده شهود
او نمانده است و از تجلیات صوریه که تعینات و صور ظهورات حق است پابند تعالی شانه آن تعینات
کونیه است که فنای باوراء پیوسته است فاین احدهما عن الآخر التراب ورب الارباب الا که بحسب ظاهر
عبارت نزد عوام موهم عدم فرق است میان تجلی صوری که در آنجا حق یافته است و میان حق الیقین
که در آنجا حق را حق یافته است اما در تجلی صوری انا برصورت می بینند و در حق الیقین بر حقیقت و نیز در
تجلی صوری حق را خود می بینند و درین موطن حق را بحق می بینند تعالی شانه حق را بخود نمیتوان دید و نیز
اطلاق شهود در تجلی صوری بر سبیل تجوز است چه حق را جز بحق نمیتوان دیدن در مرتبه حق الیقین
است که حقیقت شهود در آن مقام متحقق است و لبعض شیوخ الزمان لما لم یطلع على هذا الفرق ولم یعلم التعين
الا التعين الكوني اطال لسان الطعن على الاكابر قدس الله تعالى اسرارهم في تفسيرهم حق اليقين على النهج الذي
قرره وزعم ان هذا التعين فی تحصیل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم فی السلوک وهم فسروا به حق الیقین الذی
هو نهاية الاقدام فكيف يستقيم بل حكم ان حق اليقين الذي حصل لهم في النهاية يحصل لنا في التجلي
الصوري الذي هو اول اقدامنا والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم والسلام مکتوب
دویست و هفتاد و هشتم بملا عبد الکریم سنامی صدور یافت در بیان آنکه لازم بر هر کسی
بعد از تصحیح عقائد عمل بمقتضای شریعت غرا و سلامت داشتن قلب لازم است ار نساد و ن

حق جل وعلا که نسیان ماسوی است دمدامی طریقه علیه نقشبندیه و در تحریص بامداد و اعانت موثق و ایناسب
ذلک الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیان
کرده و میکنند الست که بعد از تصحیح عقاید بر وفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم بعد از اتیان
کلام فقهیه از فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه اجتناباً او انتهاءً سلامت شین
قلب است از گرفتاری ماسوای حق سبحانه و تعالی و سلامتی قلب وقتی میسر شود که در قلب ماسوی حق جل و علا
مخطور نشود و هذا اگر هزار سال حیات وفا کند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند نه بان معنی که اشیاء از خاطر
گذرند و اظهار غیر حق نماند جل سلطانه زیرا که این معنی در ابتدا مراقبات توحید را نیز میسر است
بلکه بان معنی که اشیاء اصلاً در دل خطور نکند و این عدم خطور مبنی بر نسیان قلب است ماسوای حق سبحانه
بر نهجی که اگر بتکلف اشیا را بیاد داده بدهند یاد نکنند این دولت معبر بفنای قلب است و قدم اول است در این راه
و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند شعر هیچکس را تا نگردد او فنا + نیست ره در بارگاه کبریا
واقرب طریق از طرق وصول باین دولت عظمی طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم اربابها
چه این بزرگواران ابتدای سیر از عالم امر نموده اند و از قالب بمقلب قلب راه جسته اند ازین جاست که ریاضات
و مجاهدات دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند
طریق ما اقرب طرق است اما التزام سنت کار مشکل فطوبی لمن توسل بهم و اقتدی بهدیهم مولوی
الجامی شعر نقشبندیه عجب قافله سالارانند + که برند از ره پنهان بحرم قافله را + از دل سالک ره جاذبه
صحبتشان + می برد وسوسه خلوت و فکر چله را + قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور + حاش لله
که برارم بزبان این گله را + همه شیران جهان بسته این سلسله اند + روبه از حیله چسان بگسلد
این سلسله را + ثانیاً مرفوع انکه صحیفه محبت اطوار قاضی محمد شریف رسید چون مبنی از فرط محبت فقرا بود
موجب فرحت گشت دعا فقیر را بایشان رسانند ثالثاً لا یخفی باد که مکتوب مرغوب اخوی شیخ حبیب الله رسید از
فوت والد مرحوم خود نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رسانیده عزای مصیبت نمایند
و گویند که بدعا و فاتحه و صدقه و استغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة
تلحقه من ولد او اب او ام او اخ او صدیق رابعاً مکشوف انکه شیخ احمدی طریقه این بزرگواران را نموده متاثر گشته است

حضرت

حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت بران کرامت فرمایند که مشار الیه چون در اسلام نو در آمده است اول تعلیم
عقاید کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و
مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نماید و تعلم و تعلیم کتاب گلستان
و بوستان دخل بیکاریست والسلام مکتوب دویست و هفتاد و نهم بملا حسن کشمیری صدور یافت
در اداء شکر نعمت دلالت او بر طریقه علیه نقشبندیه و تحریص بر صحبت و خدمت حضرت ایشان قدس سره
الاقدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل سلطانه که بتوسط ان متبرک گشته و ذکر یافته الحمد لله
والسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات نامزد این فقیر ساخته بودند جناب
مولانا مهدی علی رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفته بود از عبارت
شیخ محی الدین بن العربی قدس سره که سبب تیب خاطر فهم مده اما تم که در کدام کتاب از مصنفات ایشان
واقع شده است مخدوما فقیر این عبارت را ندیده است که در فتوحات یکبه دیده بود در ینولا هر چند تفحص کرد لتعیین الموضع
میسر نشد اگر مره ثانیه بنظر در آید اعلام خواهد نمود انشاء الله تعالی دیگر فقیر در اداء شکر نعمت دلالت شما اعتراف
بقصور دارد و در مکافات آن احسان شما معترف بعجز است همه کار و بار مبتنی بران نعمت است و این همه دیده و داد
مربوط باحسان محسن توسط شما ان داده اند که کم کسی دیده است و بمین توسل شما ان بخشیده اند که کم کسی شنیده
است از خواص عطایا القدر عطا فرموده اند اکثری را از علوم عطایای آن مقدار میسر شده است احوال
و مقامات و اذواق و مواجید علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زینه ها راه عروج ساخته بمدارج قرب و
و منازل وصول رسانیده اند لفظ قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است والا فلا قرب ثمه و لا وصل
لا عبارة و لا اشارة و لا شهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا احاطه و لا سریان
و لا علم و لا معرفت و لا جهل و لا حیرت ؎ چه گویم با تو از مرغی نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه * ز عنقا هست
نامی پیش مردم * ز مرغ من بود آن نام هم گم * چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب از ظهور
آنها شریف است بران نعمت شما بوده است متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است در ضمن چند فقره مندرج ساخته
بقید کتابت در آورده بود که لختی از شکر آن نعمت شما ادا یابد والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی و التزم متابعة
المصطفی علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مکتوب دویست و هشتادم بحافظ محمود صدور یافته در تحقیق آنکه طلب لیلة سرمایه سعادات

هر کرا این نعمت مشرف سازند و استقامت دهند همه چیز خواهند داد و بعد الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند
که مکتوب شریف که مصحوب جناب مولانا محمد بیگ ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت لله سبحانه الحمد که
محبت فقرا که سرمایه سعادت دنیویه واخرویه است رسوخ تمام دارد و بعد از ایام مفارقت تاثیرے دران نکرده دو چیز را
محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة والسلام ومحبت واخلاص با شیخ مقتدا باین
دو چیز هرچه دهند نعمتی است و اگر هیچ ندهند و این دو چیز صحیح باشد غم نیست آخر خواهند داد و اگر عیاذا بالله سبحانه در
یکے ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال و اذواق بحال خود است آنرا استدراج باید دانست و خرابی خود باید انگاشت
طریق استقامت این است والله سبحانه الموفق والسلام مکتوب دویست و هشتاد و یکم بسیادت مآب میر محمد نعمان
صدور یافت در شکر نعمت انتساب بطریقه علیه نقشبندیه و آنکه درین طریق راه بکمالات نبوت بطریق تبعیت و وراثت می
کشایند و هر که درین طریق بنا اعتماد بر وقایع و منامات خود سازد و اختراع امور محدثه نماید و مراعات آداب آن
نکند خاسر و خایب است ربنا لک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی شکر این نعمت عظمی بکدام زبان
بجا آرد که حضرت حق سبحانه وتعالی ما فقرا را بعد از تصحیح عقاید بموجب آراء اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم
بسلوک طریقه علیه نقشبندیه مشرف ساخت و از مریدان منتسبان این خاندان بزرگ گردانید نزد فقیر یک گام
درین طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است راهیکه بکمالات نبوت بطریق تبعیت و وراثت کشاده میشود مخصوص
باین طریق عالیست منتهای طریق دیگر تا نهایت کمالات ولایت است از انجا راهے بکمالات نبوت نکشاده اند
و اینجاست که این فقیر در کتب و رسایل خود نوشته است که طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان
چنانچه اصحاب کرام وراثة از کمالات حظ وافر گرفته اند منتهیان این طریق نیز از ان کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل
می یابند مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امیدوار اند
المرء مع من احب بشارتی است دور افتادگان را خایب خاسر درین طریق کسی است که داخل این طریق شود و مراعات آداب
این طریق نکند و امور محدثه درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند در نتیجه
کناه طریق چیست او براه منامات و وقایع خود متمسک است که روی بترکستان آرد و به خیال آنکه از راه کعبه منحرف گشته است
ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی + این ره که تو میروی بترکستان است + خوش می آید که باوجود جمعیت یاران و سرگرمی طالبان
اینطرف تعلل را انجا بجا سازم نیز این اکتساب بسیار بعید و دررفته بود مشروط بشرایط بود حال نیز مشروط بشرایط است بعماد

وبعد از اجلاس دیگرے بجای خود در نتیجه هیچ فتوری بوضع سابق راه نیابد اگر متوجه باشند و دستور نگذارند لیکن دائم
وبدون این شرائط معاملہ انجام باہم نرسند و جمعیت طالبان فتور نه انداند زیاده چه مبالغه نماید والسلام

مکتوب دویست هشتاد و دویم بمیان بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و حضرت خضر علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام وشمه از احوال ایشان

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مدتی بود که یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام استفسار مینمودند فقیر را از احوال ایشان اطلاع بر احوال ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقاً امروز در حلقه بامداد می بینم که حضرت الیاس وحضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوة والتسلیمات بصورت روحانیان حاضر شدند و به تلقی روحانی حضرت خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه وتعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است که بصورت اجسام متمثل شده کارهاے که از اجسام بوقوع می آید از ارواح ما صدور می یابد از حرکات و سکنات جسمانی و طاعات و عبادات جسدی درین اثنا پرسیده که شما نماز بمذهب امام شافعی ادا مینمائید فرمودند ما البته ما مکلف نیستیم چون مهمات قطب مدار را بما مربوط ساخته اند و قطب مدار بمذهب شافعی است ما هم در پس او نماز بمذهب شافعی ادا مینمائیم و دران وقت معلوم شد که بر طاعات ایشان جزا مترتب نیست در ادای طاعات موافقت با اهل طاعت مینمایند و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کمالات ولایت را موافقت بفقه شافعی است و کمالات نبوة را مناسبت بفقه حنفی اگر فرضاً درین امت پیغمبرے مبعوث میشد موافق فقه حنفی عمل میکرد درین وقت حقیقت سخن حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره معلوم شد که در فصول سته نقل کرده اند که حضرت عیسے علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه عمل خواهد کرد دران وقت بخاطر رسید که ازین دو بزرگوار دریوزه نماید فرمودند کسے را که عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بود ما را درینجا چه مدخل باشد گویا خود را از میان کشیدند وحضرت الیاس علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام درین گفتگو هیچ تکلم نفرمودند والسلام

مکتوب دویست هشتاد و سوم بصوفی قربان صدور یافته در بیان رویت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات در شب معراج که در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرة واقع شده است

پرسیده بودند که اجماع اهل سنت وجماعة است که رویة در دنیا واقع نیست حتے که اکثر علما اهل سنت منع رویة حضرت رسالت خاتمیت

حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام والامام
انه علیه الصلوة والسلام ما رای ربه لیلة المعراج وتو در رسایل خود بوقوع رؤیة آن سرور علیه الصلوة والسلام در
شب معراج در دنیا اعتراف نموده وجه آن چه باشد در جواب گوییم که رؤیت آن سرور علیه الصلوة والسلام در شب معراج
در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آن سرور علیه الصلوة والسلام در آن شب چون از دایره
امکان و زمان بیرون جست و از تنگی امکان برآمد ازل و ابد را آن واحد یافت و بدایة و نهایت را در یک نقطه متحد دید
اهل بهشت که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند یافت در بهشت دید عبد الرحمن بن عوف که بعد از پانصد سال
از فقراء اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به بهشت خواهند رفت دید که بهشت بعد از مضی آن مدت در آمد و سر توقف را
از وی پرسید پس رؤیتی که در آن موطن شود داخل رؤیة آخرت خواهد بود و منافات با اجماع بر عدم وقوع آن
نخواهد داشت و آن رؤیة دنیوی گفتن محمول بر تجوز است و مبنی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها مکتوب بیست و دو
هشتاد و چهارم بملا عبد القادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم امر است و علم باحوال
نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معامله اینست که در مکتوبات حضرت مخدوم زاده کلان
علیه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست و از عالم امر که باطن
اوست احوال و مواجید و مشاهدات و تجلیات که در ابتدا و توسط ظهور مینمایند نصیب عالم امر است که باطن انسان
است و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یاس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است که باطن انسان است
ظاهر را بحکم وللارض من کاس الکرام نصیب + در وقت قوت داد ازین ماجرا نیز نصیب است هر چند ثبات و
استقامت نیست الاخری از اضطراب پیدا کرده و با صالحه کاری که بظاهر تعلق دارد علم بآن احوال است زیرا که
باطن را حصول احوال است نه علم بآن احوال اگر ظاهر نمی بود راه دانش و تمیز نمی کشود ظهور صدور شالیه و
معارج مقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن راست علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
که اولیائی که صاحب علم اند و آنانکه از علم بی نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر فرقی هست
از راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلاً شخصیکه حالت جوع بروی طاری شده است ولی قرار و
آرام بر ساخته میداند که این حالت را جوع می نامند و همچنین شخصی دیگر است که طریان آن حالت در حق
وی ثابت شده است اما نمی داند که آن حالت معبر بجوع است پس این هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابرند

فرقے ندارند مگر در علم و عدم علم باید دانست جماعه که علم ندارند دو قسم اند طایفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و از تلوینات انها اصلا وقوف نیستند و جمعی دیگر تلوینات احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این جماعه هر چند تشخیص احوال نمی توانند کرد اما داخل ارباب علم اند و شایان شیخت و تشخیص احوال کار شیخ نیست بلکه این دولت بعد از فرودن شطار که ظهور نهایت تا یکی را این دولت بنوازند و دیگران را بالعلم احواله فرموده طفیلی او سازند ابنیاء اولو العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم اجمعین که هلے مدید مبعوث بشدند باحکام شمایزه هر یک امر از ایشان مخصوص گشت و ابنیاء دیگر علیهم الصلوات والتحیات مامور به تبعیت انها بشدند و دعوت بهمان احکام اکتفا می فرمودند هم خاص کند بنده مصلحت عام را + والسلام مکتوب دو بیست و هشتاد و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی از معارف که بروح تعلق دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ببایان ارشد کم الله تعالی طریق الرشاد و الهمکم سراط الرشاد که سماع و وجد جماعه را نافع ست که بتقلب احوال متصف اند و بتبدل اوقات متسم وقتی حاضر اند و وقتی غایب گاہے واجد اند گاہے فاقد ایشان اند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی متنقل و متحول اند تلون احوال نقد وقت ایشان ست و آنیت اما ل حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محال ست و استمرار وقت و رشان ایشان ممتنع زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت و مغلوبه فمرة یعرجون و اخرے یهبطون ارباب تجلیات ذاتیه که بتمام از قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت از رقیت ایشان دایمی ست و حال شان سرمدی لابل لا وقت لهم و لا حال فهم ابناء الوقت و ارباب التمکین و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا و لا فقد لهم قطعا فمن لا فقد له لا وجد له اربے قسمی از منتهیان اند که سماع باوجود استمرار وقت ایشان نیز نافع ست بیان ان تفصیل در اخر این بحث تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات والتحیة فرموده ست لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب لا نبی مرسل ازین حدیث مفهوم می شود که وقت دایمی نمیباشد جواب گوییم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ ازین وقت وقت مستمر خواسته اند لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گوییم که در وقت مستمر کیفیت خاصه احیانا دست میدهد تواند بود که از وقت وقت نادره مراد

دارند واین کیفیت نادره خواهند این زمان نیز اشکال مرتفع میشود اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل
این کیفیت نادره مدخلی داشته باشد پس حتی نیز راهی تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جواب گوییم که تحقیق
این کیفیت غالبا در حین ادای نماز است و اگر در بیرون نماز احیانا دست دهد نیز از نتایج و ثمرات آنست تواند بود
که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و ایضا در خبر است اقرب مایکون العبد من الرب
فی الصلوة و قال تبارک و تعالی واسجد واقترب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی جل شانه میسر است گنجایش
غیر دران وقت منتفی و پس ازین خبر و از کریمه نیز مفهوم میشود که این وقت در نماز است دلیل بر استمرار وقت و دوام وصل
اتفاق مشایخ است قال ذو النون المصری ما رجع من رجع الا من الطریق و من وصل لا یرجع و یاد داشت که عبارت از دوام
حضور است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه در طریقه حضرات خواجگان قدس الله ارواحهم امر مقرر است بالجمله
انکار از دوام وقت علامت نارسائی است و شرذمه قلیله از مشایخ کابن العطا و امثاله که بجواز رجوع واصل بصفات
بشریت قایل گشته اند و از اینجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع چه رجوع
البته واقع نیست کما لا یخفی علی اربابه پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد و خلاف بعض با ایشان بجواز
رجوع گشت هذا الطایفه انتهایا نمله بعد از وصول بدرجه از درجات کمال وصول مشاهده جمال لایزالی ایشان را
برودت قویه دست میدهد و نسبت تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد و چه منازل وصول
هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند و از روی کمال قرب
در خصوص سماع ایشان را سودمند است و حرارت نغمه هر زمان با وجد سماع ایشان را عروج بمنازل قرب میسر میشود و بعد از
تسکین بازان منازل فرود می آیند اما رنگی از آن مقامات عروج همراه می آرند و باین رنگ منصبغ میگردند ازین وجه بعضی
فقد نیست چه فقد در حق ایشان مفقود است بلکه با وجود دوام وصل از برای ترقی بمنازل وصول است ازین قبیل است
سماع و وجد منتهیان و واصلان ای بعد از فنا و بقا ایشان را هر چند جذبه عطا فرمایند لیکن چون برودت قوت دارد
جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایت نمیکنند محتاج بسماع میگردند طایفه دیگر از مشایخ اند قدس الله تعالی اسرارهم
که بعد از وصول بدرجه ولایت نفوس شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس در مقام
اصلی خود متوجه جناب تقدس اند هر زمان از مقام نفس مطمینه که در مقام بندگی تمکن و راسخ گشته است مددی بروح میرسد
روح را بواسطه آن امداد مناسبت خاصه بمطلوب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادات است و تسکین . در ادای

حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهاد ایشان کم است و شوق صعود در باطن شان قلیل هنوز متابعت
ملت حنیف در فطرت ایشان لامع است و بکحل اتباع سنت دیده بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر مانده در جمیع
مے بینند که نزدیکان دور اند و ابعادان عاجز اند هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند که بنور اصل منور و به مقام
شان عظیم دارند و جلیل القدر اند ایشان را احتیاج به سماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نور
اصل از عروج کفایت می بخشد حاجت مقلد از اهل سماع و وجد که بر عظم شان این بزرگواران واقف نیستند خود را
از عشاق میگیرند و ایشان را از زهاد و گویا عشق و محبت را منحصر در رقص و وجد میدانند و طائفه دیگر از منتهیان
اند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق به بقاء بالله ایشان را جذب قوی عنایت میفرمایند و بقلاب الجذب
کشان کشان به میبرند برودت آنجا از رایت ممنوع است و تسلیه ایشان را غیر جائز دیده عروج محتاج با مور غریبه نیستند
سماع و رقص را در تنگنای خلوت ایشان بار نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه با این عروج انجذابی تا
نهایت مرتبه ممکن الوصول میرسند و بوسطه متابعت آنسرور علیه الصلوات والتسلیمات والتحیات از تمامیا منصوص
بآنسرور است علیه الصلوات والتحیة نصیبے میابند این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از این مقام نصیب
ندارند اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه این نوع وصول نهایت النهایت را بعالم بازگردانند و تربیت مستعدان
با و حواله نمایند نفس او در مقام بندگی فرود می آید در روح میر غ نفس متوجه جناب مقدس است او سزاوار جامع
کمالات فردیت و حاوی تکمیلات قطبیه یعنی بالقطب بینا قطب الارشاد و لا قطب الابدال و تا د علوم مقامات ظلی و
معارف مدارج اصلی و امیر است بلکه آنجا کار او ست ظل است و نه اصل از ظل و اصل واگذاشته اند این کامل
بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و از منه متباعده بظهور آید هم مغتنم است عالمی از او منور گردد نظر او شفای
امراض قلبیه است و توجه او دافع اخلاق ردیه امر ضیه او ست که ما جر عروج را اتمام کرده در مقام بندگی فرود آمده
و آرام و انس بعبادات گرفته بمقام عبدیه که فوق آن مقامی نیست در مقامات ولایت ازین طائفه بعضی را انجاب
عنود و مشرف ممتاز اند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت
است و حاوی تمام مقامات و رجه دعوت از ولایت خاصه و نبوت بهره مند است بالجمله در شان او این
مصرع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ، پس مبتدی را سماع و وجد مضر است
و منافی عروج هر چند بشرائط واقع شود شمه از شرائط سماع در آخر این رساله بتحریر خواهد یافت

از فشار القعة المعادی جدا و معلول است حال او وبال است حرکت او طبعی است تحرک او منسوب بهوای نفسانی و حج
بالتبدی من لا یکون من ارباب القلوب ارباب القلوب متوسطون بین المبتدین و المنتهین المنتهی هو الفانی
فی الله والباقی بالله وهو الواصل الکامل الانتهاء درجات بعضها فوق بعض وللوصول مراتب لا یمکن
قطعها ابد الآبدین بالجمله سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتهیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست
که ارباب قلوب نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه است که بدولت جذب مشرف نشده اند بریاضات
ومجاهدات شاقه میخواهند که قطع مسافت نمایند سماع ووجد درین صورت اینجماعه را ممد و معاون است واگر ارباب
قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشان را بمدد جذبه است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع
ارباب قلوب غیر مجذوبان مطلقا نافع است بلکه انتفاع ازان مشروط بشرائط است و بدون آنها خرط القتاد
واز جمله شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش واگر بتمامی خود معتقد است محبوس است از سماع او را نیز بحو
از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از انمقام فرود می آید و شرائط در کتب اکابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف
ونحوها مبین شده اند که اکثر آنها درابنای این وقت مفقود است بلکه انقسم سماع و رقص که درینوقت شایع
شده است واین نوع اجتماع که درین دوران متعارف گشته شک نیست که مضر محض است و منافی صرف عروج
در اینجا معنی ندارد و صعود در انصورت متصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات
موجود تنبیه سماع و رقص هر چند نسبت ببعضی منتهیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج
در پیش دارند از او ساقط اند تا مراتب عروج ممکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتها از ینها مفقود است
نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است و نهایت این سیر اسمی است که سالک مظهر آنست لهذا آن سیر
در آن اسم و ما یتعلق به است و چون از اسم و ما یتعلق به مما ینکشف علی ارباب گذشته بمسمای حقیقی برسد و در آن
فنای مع البقای پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درینصورت است نهایت اول که
نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند باعتبار فنای مع البقای که در آن مرتبه حاصل است
اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست این سیر در وقت بقاست و بعد
از طی منازل عروج معنی بی نهایتی آن سیر آنست که اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه
در آن متحقق گردد هرگز بنهایت آن نرسد چه هر اسم مشتمل بر شیونات مندرجه وبی نهایت است اما در وقت عروج

اگر خواهند که او را از آن اسم گذرانند توانند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بنهایة النهایة برسد و اگر فی
مستهلک گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آورند زهی فضیلت گمان نکنی که وصول
بآن اسم امر آسان است جای ملاحظه باید کرد تا باین دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت قصوی
سرفراز گردانند و آنچه تو از تنزیه و تقدیس خیال میکنی بسا است که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری از
مراتب که تو از تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است تنزیهی که فوق العرش ترا متخیل میشود
نیز داخل دائره تشبیه است و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات و منتهای العالم است و
عالم ارواح ماورای عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نمیگنجد و روح را ماورای عرش
اثبات نمودن ترا در وهم نیندازد که روح از تو بعید است و مسافت دور و دراز در میان تو و روح است چه جهت
روح را نسبت با جمیع امکنه با وجود لامکانیت برابر است ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد تا بانجا نرسی توانی
دریافت طائفه از صوفیه که بتنزیه روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته تنزیه الهی جلشانه تصور نموده اند
و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته و سر استوا را در همین مقام حل کرده و حق آنست که آن نیز نور روح است
این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه
از آن ورطه گذرانیده دانسته که آن نور نور روح است نه نور الهی جل سلطانه الحمد لله الذی هدانا الله و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد والله
یحق الحق و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و بآن بقای
پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیه و التنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند بمقام فرق بعد الجمع
تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم عن مظان الاغلاط و محال الاحتیاط
باید دانست که روح هر چند نسبت بعالم بیچون است اما نظر به بیچون حقیقی داخل دائره چون است گویا برزخ است
در میان عالم چون و در میان جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد هر دو اعتبار در وی صحیح است بخلاف
بیچون حقیقی که چون را اصلا بوی راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج نماید بآن اسم نرسد پس اول از
جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکانی باید برآمد بعد ازان مراتب
لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود آنزمان تا بآن اسم رسد ٥ خواجه جنید آرد که مرد واصل است

حاصل خواجه بجز پندار نیست فهو سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء در این عالم خلق عالم امر است و ورای عالم امر مراتب اسماء و شیونات ظلاً و اصالةً و اجمالاً و تفصیلاً و در بعد از این مراتب ظلی و اصلی و کونی و الهی اجمالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می باید جست تا کرا باین جست و جو نوازند و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف سازند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست افتد قناعت نباید کرد و ما وراء را وراء می باید جست کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن حیوف تنبیه آخر دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم است که بعد از تحقق فناء مطلق بالله مشرف شده باشد و علم حصولی او بعلم حضوری تبدیل یافته این بحث را به بیان واضح واضح تر گردانیم بدانکه هر علمی که عالم را از ما وراء ذات خود حاصل میگردد بطریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذهن عالم و هر علمی که محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم بذات خود است علم حضوری است چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است در ذهن متوجه بمعلوم است و چون آن صورت از ذهن زائل گشت آن توجه ذهن نیز زائل گشت پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از معلوم در آنجا غیر متصور است چه منشأ تحقق آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز بذات دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقاء بالله علمی است حضوری که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقاء بالله عبارت است از آنکه خود را عین حق یابد چنانکه بعضی از این طائفه حق الیقین را باین عبارت تعبیر نموده اند چنین است بقاء بالله که بعد از فناء مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت ندارد این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسب بقاء است که در خانه دست میدهد بقائی که مقصود ماست دیگر است ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی پس استمرار توجه و دوام حضور در صورت بقاء بالله ثابت شد پیش از تحقق بقاء بالله دوام ممکن نیست اگرچه بسیاری را پیش از رسیدن باین مقام بمعنی متوهم میشود علی الخصوص در طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و بحق ما حقیقت و الصواب ما الهمت والله تعالی اعلم بالصواب الیه تعالی المرجع والمآب الحمد لله رب العلمین اولاً و آخراً والصلوة والسلام علی رسوله دائماً و سرمداً

مکتوب دو صد و هشتاد و ششم بمولانا امان الله فقیه صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح ماخوذ از کتاب و سنت است بر وفق آراء صائبه اهل سنت و جماعه در همانچه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه فهمیده اند و یا بکشف خلاف اهل حق معلوم ساخته

بسم الله الرحمن الرحیم بدان ارشدک الله تعالی والهمک سواء الصراط که از جمله ضروریات طریق سالک اعتقاد صحیح است که علمای اهل سنت آنرا از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول داشتن بر معانی که جمهور علمای اهل حق یعنی علمای اهل سنت و جماعت آن معنی را از آن کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف و الهام امری ظاهر شود از آن اعتبار نباید کرد و از آن استعاذه باید نمود مثلاً آیات و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه معلوم میگردد چون علمای اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نفهمیده اند اگر ... منکشف شود و موجود جز یکی نیابد و او را بالذات محیط داند و قریب ذاتاً یابد هرچند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باشد که او را ازین ورطه برآورده امور یکه مطابق آرای صائبه علمای اهل حق است بروی منکشف گرداند و سر موئی از خلاف معتقدات حقه ایشان ظاهر نسازد بالجمله معانی مفهومه علمای اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محک الهام خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومه ایشانست از حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مبتدع و ضال معتقدات خود را از کتاب و سنت میداند و باندازه افهام رکیکه خود از آن معانی غیر مطابقه می فهمد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و آنکه گفتم که معانی مفهومه علمای اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنابر آنست که آن معانی را از تتبع آثار صحابه و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت ایشان اقتباس نموده اند لهذا نجات ابدی مخصوص بایشان گشت و فلاح سرمدی نصیب شان آمد اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون و اگر بعضی از علما با وجود حقیقت اعتقاد در فرعیات بدایت نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلق علما نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است و مکابره صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقدان جیده از ردیه ایشان لولا نور بصیرتهم لما اهتدینا ولولا تمییزهم الصواب عن الخطاء لغوینا وهم الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الدین القویم وسلکوا طوائف کثیرة من الناس علی الصراط المستقیم فمن تابعهم نجی و افلح و من خالفهم ضل و اضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخره یعنی بعد از تمامی منازل سلوک و وصول باقصی درجات الولایت همین معتقدات علمای اهل حق است علما را بنقل یا باستدلال است و صوفیه را بکشف و الهام اگرچه بعضی صوفیه را در اثنا راه بواسطه سکر وقت و غلبه حال

مخالفه ان معتقدات ظاهر میشوند لیکن اگر او را ازان مقامات گذرانیده بنهایت کار رسانند آن مخالفات بنابر
منسوخ میکردند والا بر بطلان مخالفت مینماید آیا امیدست که او را بان مخالفت اخذ نکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است
مجتهد در استنباط خطا نموده او در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طایفه حکم بوحدت وجودست و احاطه و
قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجود
زاید بر ذات غیر ساطانه زیراکه علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بوجود زاید بر وجود ذات
تعالی انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که درینوقت مشهود ایشان فی الست تعالی و تقدس مرات عین صفات
و معلوم است که مرات از نظر رائی مختفی میباشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند
و گمان برده اند که اگر موجودی بودند مشهود میگشتند فمیث لا شهود لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان بوجود صفات
طعنها کرده اند بلکه بکفر و تثنیه حکم نموده اعاذنا الله سبحانه عن الجرادت فی الطعن اگر ایشان ازین مقام
ترقی واقع میشد و شهود ایشان ازین پرده می برآمد و حکم مراتیه زایل میگشت صفات را جدا میدیدند و
حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان بطعن با کابر علما نمیکشید و از جمله مخالفات آن بعض حکم بعضی ازیشان است که مسئله
ایجاب واجب اند تعالی و تقدس اگرچه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمیکنند و اثبات ارادت مینمایند اما فی التحقیق
نافی اراده اند و درین حکم جمیع اهل ملل را مخالفند یکی از انجمله امور حکم ایشان است بانکه حق سبحانه قادر است
بقدرت بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل ما شرطیه اولی واجب الصدق میدانند و ثانیه را ممتنع الصدق
و این قول با ایجاب است بلکه انکار قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت
فعل و ترک است و لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین هذا من ذلک مذهب ایشان درین
مسئله بعینه مذهب حکماست و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه خود را
باین اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص احد المتساوئین است و چون حیث لا تساوی و لا اراده و
هنا التساوی معدوم للوجوب و الامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشان است تحقیق مسئله قضا و قدر را که بنهج
اظهار مشعر ایجاب است و از جمله عبارات ایشان درین بحث اینست که الحاکم محکوم و المحکوم حاکم قطع نظر از آنکه
حق سبحانه را محکوم احد ساختن و حاکمی بر وی گماشتن بسیار مستقبح است انهم یقولون منکرا من القول و زورا
و امثال اینها از مخالفات بسیارست کقولهم بعدم امکان رؤیة الحق سبحانه الا بتجلی صوری و این قول مستلزم انکار

رویۀ حق است سبحانه رویتی که بتجلی صوری تجویز نموده اند فی الحقیقت رویت حق نیست سبحانه فهو بری است از شبه و
مثال که یراه المومنون بغیر کیف وادراک وضرب من مثال کقولهم بقدم ارواح اکمل از بینها و هذا القول ایضا مخالف
لاهل الاسلام فان عندهم العالم بجمیع اجزائه محدث والارواح من جملة العالم لان العالم اسم لجمیع ما سوی الله تعالی فافهم
پس سالک را باید که پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف و الهام خود تقلید علماء اهل حق لازم
داند و علماء اهل حق خود را مخطی انکار در چه مستند علماء تقلید انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات که بوحی قطعی معصوم
و از خطا و غلط معصوم و کشف و الهام و بر تقدیر مخالفت با احکام ثابته بوحی خطا و غلط است پس کشف خود را بر قول
علما مقدم داشتن فی الحقیقت مقدم داشتن است بر احکام قطعیه منزله و هو عین الضلالت و محض الخسارت
و ایضا همچنانکه اعتقاد بموجب کتاب و سنت ضروریست عمل بمقتضای آنها بنهجی که ائمه مجتهدین از کتاب و سنت
استنباط فرموده اند و استخراج احکام از انها نموده از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب و مکروه و مشتبه و علم
باین احکام نیز ضروری است مقلد را نمی رسد که خلاف رای مجتهد از کتاب و سنت احکام اخذ کند و بران عامل باشد
و در عمل قول مختار را از مذهب مجتهدی که خود را تابع او ساخته اختیار کند و از رخصت اجتناب نموده بعزیمت
عمل نماید و مهما امکن در جمع کردن اقوال مجتهدین سعی نماید تا بر قول متفق علیه عمل واقع شود مثلا امام شافعی در وضو نیت را
فرض میگوید بی نیت وضو نکند و همچنین ترتیب در غسل اعضا و ولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و ولاء
کند و امام مالک دلک را در غسل اعضا فرض میگوید البته دلک کند همچنین لمس نساء و مس فرج را ناقض وضو
گفته اند بر تقدیری که وقوع لمس نساء و مس فرج تجدید وضو کند علی هذا القیاس بعد از حصول این دو جناح اعتقادی
و علمی متوجه عروج مدارج قرب ایزدی گردد جلشانه که طالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد لیکن
بداند که این قطع منازل و عروج مدارج وابسته بتوجه و تصرف شیخ کامل مکمل راه دان راه بین راه نما است
که نظر او شافی امراض قلبیه ست و توجه او دافع اخلاق ردیه نامرضیه پس اول طلب شیخ نماید اگر بمحض فضل خداوند
جلشانه شیخ را بیابد وجود او را نعمت عظمی تصور کرده خود را ملازم او سازد و تمام منقاد تصرفات
او گردد شیخ الاسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت
و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت اختیار خود را بالکلیه در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات تهی
کند کمر همت را در خدمت او بندد و بهر چه شیخ او را امر فرماید سرمایه سعادت خود را دانسته در امتثال آن بجا آ

شیخ مقتدا اگر مناسب استعداد او ذکر خواهد دید بآن امر خواهد نمود و اگر توجه و مراقبه مناسب اوست بآن اشارت خواهد کرد
و اگر در مجرد صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود و بالجمله با وجود دریافت صحبت شیخ احتیاج بذکر هیچ
شرطی از شرائط راه نیست هرچه مناسب حال طالب خواهد دید خواهد فرمود و اگر در بعضی از شرائط راه تقصیر
واقع خواهد شد صحبت شیخ آنرا تلافی خواهد کرد و توجه او جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر بشرف صحبت
اینچنین شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مرادان است جذبش خواهد کرد و بمحض عنایت بغایت کار او را کفایت
خواهد نمود و هر شرطی و ادبی که در کار شود او را اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی
اکابر را وسائل راه او خواهند ساخت چه بطریق جری عادت الله سبحانه در قطع راه سلوک توسط روحانیت
مشائخ در کار است و اگر از مریدان است کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان وصول شیخ میباید که
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که او را بشیخ مقتدا رساند و نیز میباید که رعایت شرائط را لازم داند شرائط در کتب
مشائخ بتفصیل بیان یافته است از آنجا ملاحظه نموده مرعی دارد که عمارت معظم شرائط راه مخالفت بالنفس است
و آن موقوف بر رعایت مقام ورع و تقوی است که عبارت از انتها از محارم است و انتها از محارم صورت نبندد
تا از فضول مباحات اجتناب نکند چه ارخای عنان در ارتکاب مباحات باشیاء مشتبهات میرساند و مشتبه بمحرم
نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی تر و من حام حول الحمی یوشک ان یقع فیه پس اجتناب از محرمات موقوف
شد بر اجتناب از فضول مباحات پس ورع اجتناب از فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج وابسته
بورع است بیانش آنست که اعمال او دو جزو است امتثال اوامر و انتها از مناهی در امتثال اوامر قدسیان
نیز شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیان را نیز واقع میشد و انتها از مناهی در قدسیان نیست چه ایشان
بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا از آن نهی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین جزو است
و این اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای رفع هواهای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است
زیرا که مقتضای طبیعت نفس یا ارتکاب محرم است یا فضولی که بانجام بمحرم رساند پس اجتناب از محرم و فضول
عین مخالفت نفس است اگر سوال کنند که در امتثال اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمیخواهد که بعبادات
اشتغال نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون ملائکه در امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی
نشد فالقیاس مع الفارق جوابش آنست که عدم رضای نفس در ادای عبادات بواسطه آنست که او خواهان

فرغت خود است میخواهد که خود را بچیزی مقید گرداند و این فرغت و عدم تقید نیز داخل محرم است یا فضول
پس در امتثال و امر مخالفت بالنفس از راه اجتناب ازین محرم یا فضول آمده نه از راه ادای اوامر فقط که ملائکه
نیز دارند فالقیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقرب طرق است و شک نیست
که رعایت مخالفت نفس از سائر طرق در طریقه علیه نقشبندیه بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار
کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جزء اجتناب محرم و فضول مرعی است
بخلاف رخصت که اجتناب از محرم است و بس اگر گفته شود که تواند بود که سائر طرق نیز عزیمت اختیار
کرده باشند گوئیم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تحمل بسیار کار برخصت میرسد عزیمت را در آن چه محل
و همچنین ذکر جهر که بیش از رخصت در آن متصور نیست و ایضا مشائخ سلاسل دیگر در طرق خود بواسطه بعضی
نیات حقانیه امور محدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم بر رخصت است بخلاف اکابر این سلسله علیه
که سر موی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابداع و احداث روا نداشته پس مخالفت نفس در این طریق اتم
پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انسب باشد چه راه بنهایت اقرب است و مطلب
در کمال رفعت و جماعه از متاخرین خلفای ایشان ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور در
طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده منشأ آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر
این خانواده بزرگ خیال کرده اند که باین محدثات و مبتدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند ندانسته اند
که در تخریب و اضاعت آن میکوشند والله یحق الحق و هو یهدی السبیل **مکتوب دو صد و هشتاد و هفتم**
بحقایق آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صادر یافته در بیان جذبه و سلوک و معارف که مناسب
این دو مقام اند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق و ختمهم بافضلهم و اکملهم محمد ان الذی جاء بالصدق صلوات الله سبحانه و برکاته علیه و علیهم
و علی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان بواسطه دنائت همت و پستی فطرت در عدم
دریافت صحبت شیخ کامل مکمل مسالک طویله و مطالب رفیعه را براه قصیره و مقاصد حقیره فرود آورده اند
و بهرچه ایشانرا در راه میسر شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده اند و همانرا مقصد پنداشته و خود را بحصول آن کامل
و منتهی انگاشته اند احوالیکه منتهیان راه و واصلان درگاه از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان

فریفته اند اینجا عجبست فطرتهای باستیلاء قوت متخیله خود آن احوال کامله را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده
اند همان قصه است هم بخواب اندر مگر موشی شتر شد ه از بحر عمیق بقطره بلکه بصورت قطره و از دریای عمان بترشح
بلکه بصورت ترشحه قناعت کرده اند چون را بیچون تصور کرده از بیچون بچون آرام گرفته اند و مانند را بیمانند
تخیل نموده از بیمانند بمانند گرویده اند احوال جماعه که بتقلید ایمان به بیچون آورده اند و بیمانند را گرویده
از احوال این طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است از محق تا مبطل و
از مصیب تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان مطلب نارسیده که محدث را قدیم میدانند و چون را بیچون
می انگارند اگر کشف صحیح ایشان را معذور ندارند و باین خطا و غلط مواخذه نمایند ربنا لا تواخذنا ان نسینا
او اخطانا مثلا شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا در اثنا راه خانه شبیه بخانه کعبه
او را پیش آمد اگرچه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است و همانجا معتکف گشت و شخصی
دیگر خواهش کعبه را از واصلان کعبه معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هرچند گامی از طلب براه کعبه
نزده است اما غیر کعبه را کعبه ندانسته است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور
بهتر است آری حال طالبی که هرچند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب ندانسته است از حال مقلد
محق که قدمی در راه مطلب نزده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه
مطلوب نموده فی الجمله کرده است پس مرتبه او را متحقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
وهمی خود را مسند شیخی و اقتدار خلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش استعداد بسیاری از مستعدان کمالات را
ضایع ساخته اند و بشومی بدعت صحبت خود حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا فاضلوا
اضاعوا فاضاعوا این تخیل کمالات و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان مجذوب
نارشید بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب مشارکند و بظاهر در عشق محبت متساوی اگرچه فی الحقیقت
با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر جدا است چه نسبت خاک را با عالم پاک و در ابتدا هرچه هست
حلول است و بر عرض محمول و در انتها چون بحق است برای حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی این مشابهت صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود و چون در طریقه علیه
نقشبندیه جذبه بر سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند مقیم تخیل و انوع

پر بسیار است و جمعی را هم از ایشان که متقلبه در مقام جذبه حاصل می‌شود از حالی بجا می‌برند قطع منازل سلوک و طی
مسایل سیر الی الله می‌انگارند و بآن تقلیبات خود را مجذوب سالک می‌پندارند بخاطر فاتر قرار یافت که فقره چند
نوشته شود در بیان حقیقت جذبه و سلوک و فرق در میان این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص ممیزهٔ هر یک
از دیگری و فرق در میان جذب مبتدی و جذب منتهی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر که مناسب این مقام
باشند لیحق الحق و یبطل الباطل ولو کره المجرمون فشرعت فیه بحسن توفیقه سبحانه وهو سبحانه یهدی السبیل و
نعم المولی و نعم الوکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول در بیان معارفی که بمقام جذبه
متعلق باشد و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک دارد و در خاتمه بیان بعضی علوم و معارف متفرقه است که
طالبان را دانستن آنها کثیر المنفعت است مقصد اول بدانکه مجذوبان سلوک تمام ناکرده هر چند جذب قوی داشته
باشند و از سر راهی که منجذب شوند داخل جرگه ارباب قلوب اند بی سلوک و تزکیه نفس از مقام قلب نمی‌توانند
گذشت که بمقلب قلب پیوست انجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است
نه اصلی چه نفس با روح درین مقام ممتزج است و ظلمت با نور درین مقام مختلط بالکلیه از ضیق مقام قلب بیرون آمدن
و بمقلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس و برای توجه بمطلوب و جدا شدن
نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادام که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند اما حقیقت
جامعه قلبیه محکم و برپا است انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی
مسالک سیر الی الله و تحقق سیر فی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که بسیر عن الله بالله تعلق دارد صورت
بندد ۵ هر گدائی مرد میدان کی شود ۵ پشه آخر سلیمان کی شود ۵ فظهر الفرق بین جذب المنتهی و جذب المبتدی
شهود این مجذوبان ارباب قلوب پرده کثرت است یعنی را علوم کنندیانه و شهود شان درین کثرت نیست

الا عالم ارواح که بلطافت و احاطه و سریان موجد خود بصورت شبه است ان الله خلق آدم علی صورته و باین
مناسبت شهود روح را شهود حق می‌انگارند تعالی و تقدس و احاطه سریان و قرب و معیت همین قیاس است زیرا که
نظر سالک عبور نکند مگر تا بمقام فوق نه بمقام فوق فوق و فوق فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظر ایشان
از مقام روح بالاتر نرود و شهود مستبر روح او دیگر نباشد نظر فوق او موقوف است بر رسیدن بمقام روح و محبت
و انجذاب هم در رنگ شهود است شهود حق سبحانه بلکه محبت و انجذاب بجناب قدس او والبته بحصول فنا است

که نهایت سیر الی الله عبارتست ازو هیچکس را تا نگردد او فنا * نیست ره در بارگاه کبریا * الملاق شهود و مقام
از تنگی میدان عبارتست و الا کار خانه این بزرگواران بماوراء وراء شهود متعارفست همچنانکه مقصد ایشان
بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان هم بوی سبحانه نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست لا یحمل
عطایا الملک الا مطایاه * اتصال بی تکیف بی قیاس هست رب الناس را با جان ناس * احاطه و سریان
و قرب و معیت حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق
شکر الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیحاصلی و دوراست نزدیکان
حکم بقرب نمیکنند بزرگی میفرماید هر که گوید نزدیکم دوراست و هر که دوراست نزدیکست تصوف نسبت علمیه
متعلق بتوحید وجود است منشاء آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب که جذبه پیدا نکرده اند و براه
سلوک قطع منازل مینمایند این علم بایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانی که بسلوک از قلب بکلیت
متوجه بمقلب اند ازین علوم تبری مینمایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند براه سلوک
در آیند و طی منازل نمایند اما نظر شان از مقام مالوف قطع نشود و در و لقوق پیدا نکنند امثال این
علوم دامن ایشان نمیگذارد و ازین ورطه نمیتوانند برآمد لهذا از عروج بمدارج قرب و صعود بمعارج
قدس کند و لنکم اند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک
نصیرا علامت وصول بنهایت مطلب تبری ازین علوم است چه هر چند به تنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود
عالم را با صانع بی مناسبت مییابد این زمان عالم را عین صانع دانستن و یا صانع را محیط عالم یافتن
بالذات معنی ندارد ما للتراب و رب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس
فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت آنست که انجذاب و محبتی که منتهیان را در نهایت
میسر میشود در این طریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی از روحست و
مبتدی جذب قلبی چون قلب برزخ است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و
تخصیص کردن این اندراج را باین طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنابر آنست که اکابر این
خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و سلکی از برای وصول این مطلب تعین کرده اند و
دیگران را این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارند و ایضا این بزرگواران را در مقام جذبه

شان خاص ایشانست که دیگرانرا نیست واگر هست نادر است ولهذا البعض ایشانرا درین مقام فی الجمله قطع منازل
سلوک نمایند وفنای ولقای شبیه بفنای وبقای ارباب سلوک حاصل میشود وشربی از مقام تکمیل که شبیه بمقام
سیر عن الله بالله است نیز بدست می آید که بآن تربیت مستعدان بنمایند تحقیق این مبحث عنقریب بتحریر خواهد
یافت انشاء الله تعالی اینجا دقیقه است باید دانست که روح را پیش از تعلق به بدن نحوی از توجه بمقصود
حاصل بود چون ببدن متعلق گشت آن توجه زائل شد اکابر این سلسله علیه طریقی از برای ظهور آن توجه
سابق وضع نموده اند لیکن چون روح متعلق ببدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است
وشک نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است اما توجه روحی که منتهیان راست بعد از فنای روح است
وبقای او بوجود حقانی که معبر ببقای بالله است وتوجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش
از تعلق ببدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی روح است که فنا بادراه نیافته است وفرق در میان
توجه روح با وجود هستی روح وتوجه روح با فنای روح بسیار است پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را
باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند وبس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج
صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است تواند بود که عدم اتیان
لفظ صورت برای ترغیب طلب این طریق بوده باشد وبحقیقت ما حققت بعون الله تعالی وسابقان که انجذاب
ایشان بی تعمل وکسب است بلکه بتوجه وحضور آمده اند آن انجذاب نیز قلبی است واثری است از توجه سابق
روح که بالکل بواسطه تعلق ببدن زائل نشده است کسب وتعمل از برای ظهور آن توجه سابق جامد راست که بواسطه
این تعلق توجه سابق را فراموش کرده اند که کسب یا از برای تنبیه بر توجه سابق است وتذکیر است مر آن
دولت گم شده را لیکن ناسیان توجه سابق از سابقان مکورین لطیف الاستعداد اند وجه نسیان توجه
سابق بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل وگم شدن آن خبر میدهد وعدم نسیان توجه چنین است غایت ما
فی الباب در سابقان آن توجه وشمول معرفتها در کلیه ایشان پیدا میکند وبدان ایشان نیز حکم روح شان
میگیرد کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبان وشمول سابقان در رنگ فرق
میان حقیقت شی وصورت شی است کما هو الظاهر علی ارباب آن سر محبان اهل و مریدان کامل را این قسم
شمول نیز متحقق است لیکن کالبرق است دایمی نیست شمول دایمی خاصه محبوبان است معرفت مجذوبان ارباب

قلوب ایشان در مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفتی و صحوی که مناسب این مقام است ایشان را میسر شود منتهی
که طالبان را فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جماعهٔ طلاب را حاصل شود هر چند اگر ایشان
بکمال نرسند چه ایشان خود هیچ بکمال نرسیده اند دیگری را واسطهٔ حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است که ناقص
ناقص کامل نماید افادهٔ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادهٔ ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک
رسند و جذب منتهیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان را الطریق سیر عن الله بالله فرود نیاورده باشند
چه منتهی غیر مرجوع بعالم مرتبهٔ تکمیل و افاده ندارد چه او را با عالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند نمود
و شیخ مقتدا را که برزخ میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب فرود آمده است و از
هر دو جهت روح و نفس حظی وافر گرفته است از جهت روح از فوق استفاده میکند و از جهت نفس بما دون
خود افاده مینماید زیرا که او را توجه حق سبحانه با توجه خلق جمع شده است که هیچ یک ازهم حجاب دیگری نیست پس
افاده و استفاده معا او را حاصل است بعضی از مشایخ ازین برزخیت برزخیت بین الحق و الخلق میخواهند و
شیخ برزخ را جامع بین التشبیه و التنزیه میگویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که بنا آن بر سکر است لایق
مقام شیخی که مبنای آن بر صحو است نیست زیرا که نفس شان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان
اندراج منشأ سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جدا است پس ناچار سکر را دران گنجایش
نباشد بلکه آنجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است اذا شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند بواسطهٔ
برزخیت مناسبت بعالم پیدا میکنند و واسطهٔ حصول کمالات میشود و مجذوب متمکن نیز چون در مقام قلب است
بعالم مناسبت دارد توجه را از ایشان دریغ نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه قلبی باشد نیز نصیبی بدست
آورده است لاجرم راه افاده بروی گشاده است بلکه گوئیم که کمیت افادهٔ مجذوب متمکن بیش از کمیت افادهٔ
منتهی مرجوع است و کیفیت افادهٔ منتهی زیاده از کیفیت افادهٔ مجذوب است زیرا که منتهی مرجوع را هر چند بعالم
مناسبت پیدا شده است اما در صورت است نه در حقیقت جا است منصبغ برنگ اصل است و باقیست باو
و این مجذوب را بعالم مناسبت فی الحقیقت است و از جملهٔ افراد عالم است و باقی است ببقای عالم بان بقای باقی
پس ناچار طالبان بواسطهٔ مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتهی مرجوع کمتر لیکن افاده مرتبهٔ
کمالات ولایت مخصوص بمنتهی است پس لاجرم در کیفیت افاده منتهی راجح باشد و ایضا منتهی باقی است بحقیقت

همت و توجه نیست و مجذوب صاحب همت و توجه هست بهمت و توجه کار طالب را پیش میبرد هر چند بعد کمال سا
و ایضا نهایت توجهی که طالب را از مجذوب بآن حاصل میشود همان توجه سابق بوده هست که فراموش کرده بود و
و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف توجهی که در صحبت منتهیان
پیدا میشود توجه حادث هست که بیشتر اصلا موجود نبوده و موقوف بود بر فنای روح بلکه بر بقا او بوجود حقانی
پس لا بد توجه اول اسهل الحصول باشد و توجه ثانی متعسر الوجود و هر چه اسهل است بیشتر هست و هر چه متعسر است
کمتر ازینجا هست که گفته اند که در تحصیل جهت جذبه شیخ مقتدا واسطه نیست چه آن نسبت او را اول حاصل شده
بود که بواسطه نسیان بتنبیه و تعلیم محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نه شیخ تربیت و در جهت
سلوک از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا در کار هست و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که آنقسم
مجذوب متمکن را بافاده عام رخصت بدهد و در مقام تکمیل شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد
ایشان بلند افتاده باشد و قابلیت کمال تکمیل بوجه اتم داشته باشند در صحبت این مجذوب اگر افتند
محتمل که آن استعداد ضایع شود و آن قابلیت برطرف گردد مثلا زمینی که قابلیت تمام از برای زراعت گندم
داشته باشد و اگر تخم جید گندم در آن زمین اندازند بار باستعداد اندازه و نیکو می آرد و اگر در آن زمین تخم رو
گندم یا تخم نخود اندازند چه جای آنکه مساوات القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت
او بیند و معنی افاده در وی یابد باید که افاده او را مقید سازد به بعضی قیود مثل ظهور مناسبت طالب بطریق
افاده او و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او و دین ریاست و اقتدا چه هوا
نفسانی از وی زایل نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس و چون معلوم کند که طالب از وی بنهایت افاده او
رسیده است و در استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوجه لطیفه اظهار سازد و او را رخصت بدهد
تا کار خود را از شیخ دیگر باتمام رساند و خود را منتهی نداند و باین حیله راه زنی مردم نکند و امثال این
شرایط که مناسب وقت و حال او داند کور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد تا منتهی مرجع
افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بجمیع طرق استعدادات مناسبت است هر کس
از وی بقدر استعداد و مناسبت بهره تواند گرفت هر چند تفاوت در سرعت و بطو بواسطه قوت مناسبت و ضعف
آن مع صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل افاده متساوی الاقدام اند شیخ مقتدا را در وقت اجازت

طالب التجا بجناب حق سبحانه و اعتصام بحبل متین او و خوف المکاره سبحانه فی ضمن طریقه الاستشهار لازم است و این التجا چه در این مرتبه و چه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است در هیچ وقتی از اوقات و در هیچ حالی از وی منفک نمیشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی در بیان آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالب چون بطریق سلوک متوجه بفوق گردد اگر بآنچه که رب اوست برسد و در آن فانی و مستهلک گردد اطلاق فنا بر وی درست می آید و بعد از آن که ببقا بدان هم اطلاق بقا بر وی مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبه اولی از ولایت مشرف میگردد و لیکن اینجا تفصیل است که بسط سخن در آن ضروریست تمهید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوع است نوعی است که بایجاد و ابقا و تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و امثال آنها تعلق دارد نوع دیگر بایمان و معرفت و سائر کمالات مراتب ولایت و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و لیس نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی دیگر را بتوسط شیونات است و فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است الا یظهر الا علی احاد من الاولیاء المحمدی المشرب لم یعلم انه تکلم به احد با لجمله صفات در خارج موجود اند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات مجرد اعتبارات اند در ذات عز سلطانه این بحث بمثالی روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا بپایان فرود می آید این فعل طبیعی در وی اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه آب بعلم بواسطه ثقل خود بمقتضای علم از بالا بپایان می آید و توجه فوق نمیکند و علم تابع حیوة است و اراده تابع علم است و قدرت نیز ثابت است چه ارادت تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات آب ثابت کرده شود بمنزله شیونات است اگر با وجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب ثابت کرده شود بمنزله صفات موجوده است بوجود زائد آب با اعتبارات اولی حی و عالم و قادر و مرید نمیتوان گفت از برای این اسامی ثبوت صفات زائده درکار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکوره از برای آب واقع شده است مبنای آن عدم فرق است میان شیون و صفات همچنین حکم نفی وجود صفات نیز محمول است بر عدم این فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون مواجه ذی الشأن است او مقام صفات نه چنین است محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و اولیائی که بر قدم وی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین وصول فیض تا نوی ایشان را بتوسط شیونات است و سائر انبیا و جماعه که بر قدم ایشان اند صلوات الله تعالی

ازان هم نیز عروج میفرمایند و ترقیات بی‌نهایت الی ماشاء الله مینمایند شعر ومن بعد هذا ما یدق صفاته وما کتمه احظی
لدیه واجمل هرچند واصلان سایر ارباب سلوک بجهت ثانی بالیشان مشارکند و بفنای فی الله والبقاء به متحقق لیکن
مسافتی که ارباب سلوک بریاضات ومجاهدات قطع میکنند و در ازمنهٔ طویله بمنتهای آن میرسند اکابر این خانوادهٔ بزرگ
بالتذاذ دولت شهود وذوق یافت مقصود آن مسافت را بزمان قلیل قطع میفرمایند و بکعبهٔ مطلوب میرسند بعد ازان سیر
ترقیات بی‌نهایت مینمایند که منتهیان ارباب سلوک ازان ترقی و قرب قلیل النصیب اند چه اقدم جذبه بر سلوک بمعنی
از معنی محبوبیت مطلبیت و مرادیت باشد جذب میکنند چون بکشند سر آمینه نزدیکتر افتد و قرب بیشتر پیدا کنند از خواسته شده
و ما خواهند فرق بسیار است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مثنوی** عشق معشوقان نهانست
و ستیر عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان تن زه کند عشق معشوقان خوش و فربه کند
اگر گویند که مراد ان سلاسل دیگر هم وصول این ترقی و قرب تیز کنند چه جذبه بر سلوک شان مقدم است پس نسبت این طریق بطرق
دیگر چه باشد و اقربیت طرق برای چه گفته شود جواب آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول این معنی نیستند بلکه
بعض ایشانرا بسبیل اتفاق این دولت دست میدهد و این طریق موضوع از برای حصول این دولت است و باید دانست
که در عبارات اکابر این سلسلهٔ علیه واقع میشود که بعد از تحقق هر دو جهت جذبه و سلوک منتهی میشوند و نهایت گفته اند
او را باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است و الا نهایت مطلق در راه نیست تفصیلش آنست که شهود یا در مرایا
صورت است یا در مرآت معنی یا ورای صورت و معنی این شهود بی‌پرده را برقی گفته اند یعنی حصول آن شهود کالبرق
است باز در پرده میشود همین شهود اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه دوام پذیرد و تمام از ضیق پرده‌ها برآید تعبیر آنرا
بیاد داشت میفرمایند که حضور بی غیبت است چه هرگاه شهود در پرده آمد غیبت متحقق گشت مادام که دوام
بی‌پردگی پیدا نکند نام یاد داشت بران اطلاق نمیشود اینجا دقیقه ایست باید دانست که برهر واصلی که رجوع
باشد و آگاهیش دایمی است اما سریان آن نسبت در کلیه وکالبرق است بخلاف محبوبان که جذبه بر سلوک شان
مقدم است این سریان دایمی است و کلیهٔ ایشان حکم سر گرفته است و کار سر میکنند کما مرت الاشارة الیه لاجرم
اجسادهم کمالات ارواحهم حتی صارت ظواهرهم بواطنهم و بواطنهم ظواهرهم لیس لاجرم غیبت را در آگاهی ایشان گنجایش
نباشد پس این نسبت فوق همه نسبتها باشد و همین معنی در کتب رسایل این حضرات آن عبارت شایع
است که نسبت عبارت از آگاهی است و نهایت مراتب آگاهی آنست که بی‌پرده میسر شود و دوام پذیرد و منتهی

او گشت و کمل ایمان او چون از راه او فیض میگیرند ایشان نیز ازین مقام شربی بدست آمده دیگر انرا چون
وسایط صفاتی در میان نیست و صفات بوجود زاید موجودند حاجز حصین در میان افتاد و تجلی صفاتی نامزد
ایشان گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند اعتباری است وجود زاید ندارد چه صفات موجودند
قابلیات اینها اما چون قابلیات در رنگ برازخ در میان ذات و صفات بلکه میان شیون و صفات برزخ
رنگ طرفین خود میگیرد و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند و فراق درست اگر
اندک است اندک نیست و درون دیده اگر نیم موست بسیار است الیس همان لاجرم گشت که ظهور ذات تعالی و تقدس
بی پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است لهذا آن سرور را علیه الصلوة والسلام
والتحیة در جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت حایلی در میان نیامد و در جانب وصول فیض وجودی حایلی
در میان آمد که قابلیت اتصاف است چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون قابلیات اینها از اعتبارات عقلی
باشند وجود ذهنی ثابت شد و ازان حجاب علمی لازم آمد نهایت ما فی الباب حجب صفات خارجی است و حجب
شیون علمی زیرا که گوییم که موجود ذهنی در میان دو موجود خارجی پرده نمیشود موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود
خارجی والسلم فالحجاب العلمی یکون لا تقاده من البین بحصول بعض المعارف بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون
این مقدمات معلوم گشت پس میگوییم که اگر محمدی نیست منتهای سیر او که سیر الی الله است تا ظل شان است که اسم وست
و بعد از فنا دران اسم بقای فی الله مشرف میگردد و اگر بان اسم باقی گشت بقا بالله او را نیز میسر گشت و باین فنا
والبقا در مرتبه ادنی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة داخل میشود و اگر محمدی مشرب
نیست قابلیت صفت یا نفس صفت که رب اوست میرسد و اگر در اسم فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق
نباید کرد و همچنین برای تقدیر بقا بان اسم باقی بالله نیست چه اسم عبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون
و صفات است و چون مجموعه شیون یا د و اعتباریست عین ذات اند و همین یکدیگر پس فنا در یکی ازینها فنا در
اعتباریست یا در همه و ذات تعالی و تقدس و همچنین بقا بیک اعتبار بقا بجمیع اعتبارات است پس فانی فی ذات
و باقی بالله و عینیت گفتن درست میشود بخلاف جانب صفات که موجودند بوجود زاید بر ذات متمایز
اینها با ذات و با یکدیگر تحقیقی است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و کذا الحال
فی البقا پس اینجا فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله بلکه فانی و باقی مطلق میتوان گفت

با مقید بصفتی یعنی فانی در صفت علم یا باقی بآن صفت پس ناچار فنای محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و افضل
عروج محمدی چون بجانب شیون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفات است نه ظل شیون پس فنای
سالک در شانی مستلزم فنای مطلق او باشد بر نهجی که هیچ بقا وجود سالک اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا بهم
خود بآن شان باقی میگردد بخلاف فانی در صفت که تمام از خود [illegible] و اثرش زائل نمیگردد چه وجود سالک
اثر همان صفت است و ظل آن پس ظهور اصل مانع وجود ظل بالکل نباشد و بقا باندازه فنا است پس محمدی
از رجوع بصفات بشریت امین باشد و از خوف و محفوظ چه او بکلی از خود بر آمده است و باو سبحانه باقی گشته
درین محل عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فنای صفاتی که عود دراینجا بواسطه بقای اثر وجود سالک ممکن است
ازینجا تواند بود اختلافیکه در میان مشایخ در جواز رجوع واصل و عدم جواز آن واقع است حق آنست که اگر محمدیست
محفوظ است از عود والا در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فنا واقع است
بعضی بزوال عین اثر قائل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جائز نداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است
اگر محمدی است عین اثر هم دور او کم میسازد و غیر او را اثر زائل نمیشود چه اصل صفت که اصل و ست باقی است
پس زوال ظل او را اصلا ممکن نباشد اینجا دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین اثر زوال شهود است
نه وجود چه قول بزوال وجود مستلزم الحاد و زندقه است جماعه ازین طائفه زوال وجود تصور کرده از زوال
اثر ممکن گریخته اند و از الحاد و زندقه دانسته اند و حق حقیقت با علامه سبحانه عجیب است که با وجود قول بزوال
وجود بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین [illegible] حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است
بالجمله زوال وجود در عین و اثر محال است و شهود [illegible] ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشربانست
پس محمدیان تمام از قلب بر آیند و مقلب قلب [illegible] میرسند از تقلبات احوال او نیز وارسته اند [illegible] بالکلیه
محروم [illegible] دیگران را چون وجود آثار در میان گیرست و تقلب احوال نقد وقت [illegible] از مقام قلب [illegible] زند چه وجود
آثار و تقلب احوال از شعب حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود دیگران [illegible] در پرده باشد چه بر تقدیر
بقای وجود سالک [illegible] پرده مطلوب [illegible] هر قدر [illegible] پرده بهمان قدر است
اگر سالک از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق اسمی که رب او است برسد بیچ آنکه بآن اسم رسد
در مرتبه فانی و مستهلک گردد فنای فی الله در آن صورت گفتن نیز درست است و همچنین است بقا بآن مرتبه پس حصول [illegible]

بان اسم اعتبارست که آن مرتبه اعلی است از مراتب سائر اقسام **معرفت** سلوک نوعیست بعضی را بی تقدم
جذبه است و بعضی دیگر را جذبه بر سلوک شان مقدم است و جماعه را در اثنای قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود
و جمعی را بعد از منازل سلوک میسر میشود اما تا بجذبه میسر نشد تقدم جذبه محبوبان راست و باقی اقسام بمحبین
تعلق دارد و سلوک محبوبان عبارت از طی مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه
مقامات عشره حاصل میشود و به ترتیب تفصیل کاری ندارند علم توحید وجود و مانند آن از احاطه و سریان
و معیت ذاتیه بجذبه متقدم یا متوسط وابسته است سلوک خالص و جذبه منتهیان را با مثال این علوم مناسبت
نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبه توحید وجود مناسبت نیست مرجذبیان
حق الیقین بمقام مجذوبان مناسب بمقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی باشد
است **معرفت** بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجذبه برسد بعد از آن رهبر همان جذبه است و بس
یعنی احتیاج بتوسط راهبر دیگر ندارد همان جذبه کافی است اگر ازین جذبه جذبه سیر فی الله بعد اراده نموده اند بلی کافی
است اما لفظ راهبر منافی این اراده است چه بعد از سیر فی الله مسافتی نیست که در قطع آن محتاج براهبر باشد
و همچنین جذبه متقدم هم مراد نیست چنانکه مبادر از عبارتست پس یا جذبه متوسط اراده نموده باشند
کفایت او در وصول بمطلوب معلوم نمیشود چه بسیاری از متوسطان در وقت حصول این جذبه از عروج بفوق التفات
نموده اند و همان جذبه را جذبه نهایت انگاشته اند اگر کافی میبود در اثنای راه نمیگذاشت آری جذبه متقدم چون
بمحبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد ۰:۰ محبوبان را بقلاب عنایت خواهند کشید و در اثنای
طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوع است جذبه که انجام کار او بسلوک
کشد کافی است و اگر بسلوک نیاید مجذوب ابتر است از محبوبان نیست **خاتمه** طائفه از مشایخ قدس الله تعالی
اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی نزد اهل شعور است و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند ۰:۰
که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بی حس و بی حرکت افتاده بودند و مردم مرده می انگاشتند و بعضی دیگر
نیز کلام هم جز آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده ایست از پرده های
بقا پرده بواسطه بقایای اثر وجود صاحب تجلی است و آن بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت
و بقا بالله مشرف میشد آن تجلی هرگز او را بی شعور نمیساخت **شعر** یحرق بالنار من یکن بها • ومن مع النار کیف یحترق

بلکه گوییم آن تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آنحضرت است علیه الصلوة
والسلام والتحیة تجلی بی پرده است وعلامت پرده بی‌شعوری است وبی شعوری از دوریست ودلیل بی پردگی
شعور است وشعور در کمال حضور است بزرگی از کمال صاحب این تجلی که بالاصالة والاستقلال است چنین خبر داده
علیه الغفران آنجا که گفت ع موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات ٭ تو عین ذات مینگری در تبسمی ٭ همین
تجلی ذاتی که بی پرده است محبوبان را دائمی است ومحبان را برقی زیرا که ابدان محبوبان رنگ ارواح شان
گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است ودر محبان این سرایت بر سبیل ندرت است وآنچه در حق
موسی علیه من الصلوة اتمها واکملها واقع شده است لی مع الله وقت مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که
این تجلی در حق آن سرور که پادشاه مرادانست علیه الصلوة والسلام دائمی است بلکه نوعی از خصوصیت این تجلی
دائمی است که آن بر سبیل قلت وقعت کما لا یخفی علی ارباب معرفة مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم در بیان
حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل وطائفه اند جمعی از وقت وقت مستمر اراده نموده
اند ودیگر جمعی بندرت وقت قائل گشته اند وحق آنست که با وجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است
کما مرت الاشارة الیه الفا نزد این حقیر تحقق آن وقت نادر در وقت ادای نماز است وهمانا که آن سرور علیه الصلوة
والسلام در حدیث قرة عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است وایضا آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام
والتحیة اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة وقال تبارک وتعالی واسجد واقترب پس در هر وقتی که قرب الهی
جلشانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتفی تر است وآنچه بعضی از مشایخ قدس الله تعالی فرموده اند
وقت حال خود را استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة فی الاحادیث
المذکوره بل النص المذکور ینفی المساوات والاستمرار را باید دانست که استمرار وقت متحقق است سخن در ندرت است
که با وجود استمرار حالتی نادره هم واقع است یا نه جمعی را که بندرت وقت اطلاع نداده اند نفی آن قائل گشته اند
وجمعی دیگر را که از آن مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند وبحق کسی را که بطفیل آنحضرت علیه الصلوة
والتحیة در نماز جمعیت داده اند واز دولت قرب آن ثمره ارزانی داشته اند قلیل اند رزقنا الله سبحانه
بکمال کرمه نصیبا من هذا المقام بحرمة محمد علیه وعلی آله الصلوة والتحیة والسلام معرفت منتهیان ارباب
صفات در علوم ومعارف بمجذوبان نزدیک اند ودر شهود هر دو شان نیز یک رنگ چه هر دو از ارباب قلوب اند

نهایت نافی لباب ارباب صفات از تفاصیل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا ارباب صفات بواسطه سلوک
و عروج بفوق قرب بیشتر دارند از مجذوبان عروج نا کرده لیکن محبت اصل دامنگیر شان است اگرچه حجب
در میان است چه عجب اگر بحکم المرء مع من احب در مجذوبان نیز قرب معیت اصل اعتبار کرده شود پس
مجذوبان محبت مناسبت بمجذوبان دارند چه حب ذاتی ولو مع الحجب در مجذوبان نیز متحقق است
معرفت در عبارت بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفات است و افراد را تجلی ذات و این
محال است چه قطب محمدی مشرب است محمدیان را تجلی ذات است آری این تجلی نیز تفاوتها است قرب
افراد را هست اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوییم که از قطب قطب ابدال مراد داشته
باشند که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد **معرفت** ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی بیچون
و بیچگونه است روح آدم که خلاصه او است بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفریدیش همچنانکه حق سبحانه لامکانیست
روح نیز لامکانی آمده و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج
نه متصل نه منفصل بیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی
قیوم عالم است قیومیت او تعالی مر بدن را بواسطه قیومیت روح است هر فیضی که وارد میشود محل ورود آن فیض
ابتدا روح است و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت بیچونی و بیچگونگی آفریده شد لاجرم
بیچونان و بیچگونان حقیقی را در وی گنجایش آمد لا یسعنی ارضی و لا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چه ارض و سما
با وجود وسعت و فراخی چون داخل دایره امکانند و بداغ چونی و چگونگی متسم گنجایش لامکانی که مقدس از چندی
و چونی است ندارند لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون در چون آرام نگیرد پس ناچار گنجایش در قلب
عبد مؤمن که لامکانی است و مبرا از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مؤمن بنا بر آنست که
قلب غیر مؤمن کامل از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتار چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته پس بواسطه
این نزول و گرفتاری چونکه داخل دایره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضایع ساخته
است اولئک کالانعام بل هم اضل و از مشایخ هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مراد وی لامکانیت قلب بوده
باشد چه مکانی هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانی است هر آینه در جنب لامکانی
در وسعت حکم دانه خردل دارد بل اقل باید گوییم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقدیم یافته

عرش و ما فیها اگر بهذا فتند محو و متلاشی گردند و اثر ازینها باقی نماند کما قال سید الطائفه فی هذا المقام ان المحدث
اذا قورن بالقدیم لم یبق له اثر این کار است یکتا که خاص قدر و حروح دوخته اند ملائکه نیز این خصوصیت ندارند
داخل دائره امکانند و متصف بچونند لاجرم انسان خلیفه رحمن آمد جل سلطانه چه صورت شئے خلیفه شئے است
تا بر صورت شئے مخلوق نباشد خلافت شئی را نشاید تا خلافت شایان را نباشد تحمل بار امانت متحمل خود
نتواند کرد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده
ولا توابع وجوده اثرا و لا حکم کثیر الجهل حتی لا یکون له ادراک یتعلق بالمقصود ولا علم بالنسبة الی المطلوب بل
العجز عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک والاعتراف بالجهل معرفت اکثرهم معرفت بالله اشدهم فیه تحیرا تنبیه
اگر در بعضی عبارات لفظی که موهم ظرفیه یا مظروفیه است در سبحانه و تعالی و تقدس واقع میشود حمل بر تنگی
میدان عبارت باید کرد و مراد کلام را مطابق آرای اهل سنت می باید داشت معرفت عالم چه صغیر و چه کبیر
مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالی شانه و مرایای شئونات و کمالات ذاتیه او سبحانه گنجی بود مکنون و سری بود مخزون
خواست که خلاء و ملاء و مکنون از اجمال بتفصیل آرد عالم را آفرید تا دلالت کند بر حقیقت خویش و علامت باشد بر حقیقت
خود پس عالم را با صانع هیچ نسبتی نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست و دلیل است بر کمالات مخزونه او تعالی و تقدس
و ما ورای این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر وقت و غلبه حال است اکابر مستقیم الاحوال
الله قدس اسرارهم چون صحو ایشان اتم بود ازین علوم و امثال آن اعراض داشته اند وازین علوم متبری و مستغفر اند اگرچه بعضی ایشان را در اثنای راه
این علوم حاصل میشد اما بالاخره ازینها میگذرانند و مطابق علوم شریعت علوم ازلی بر ایشان ایراد میفرمایند
مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی تحریری ذو فنونی خواهد که کمالات مخزونه خود را بعرصه ظهور
آرد و فنون مکنونه خود را بر ملا جلوه دهد ایجاد حروف و صوت نماید تا در پرده آن حروف و اصوات آن کمالات را متجلی
سازد و آن فنون را اظهار نماید پس در صورت این حروف و اصوات دو ال اند با معانی مخزونه بلکه آن عالم موجد را هیچ
نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد اینها است و اینها دال اند بر کمالات مکنونه او و حروف و اصوات را عین آن عالم
موجد یا عین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت در این جا دشته غیر واقع است معانی همان حروف و اصوات
مخزونه اند آری چون میان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت دالیه و مدلولیت

متحقق است ببعضے معانی زائدہ غیر واقعہ در تخیل مے آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونہ او از آن نسبت زائدہ
منزہ و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود اند نہ آنکہ آن عالم و معانی موجود اند و آن حروف و اصوات اوہام
و خیالات اند پس عالم کہ عبارت از ما سوی است در خارج موجود است بالوجود الظلی والکون الطبعی نہ آنکہ عالم
اوہام و خیالات است این مذہب بعینہ مذہب سوفسطائی است کہ عالم را اوہام و خیالات میدانند اثبات حقیقت
در عالم نمودن عالم را از اوہام و خیالات نمی برآید و حقیقت موجود شدہ عالم زیرا کہ عالم ورای تحقیقت مفروض
است تنبیہ مراد از مظہریت و مرآتیت عالم مر اسما و صفات اوست مر صور اسما و صفات نہ اسما
و صفات باعیانہا چہ اسم در رنگ مسمی بمحاظ ہیچ مرآت نمیشود و صفت ہمچون موصوف مقید ہیچ مظہر نگردد
در تنگنای صورت معنے چگونہ گنجد در کلبہ گدایان سلطان چہ کار دارد معرفت کمل تابعان آن سرور علیہ
الصلوۃ والسلام اگرچہ بواسطہ اتباع آنحضرت علیہ الصلوۃ والسلام والتحیۃ از تجلی ذات کہ بالاصالۃ خاصہ آنحضرت
است علیہ الصلوۃ والسلام نصیبے است و سائر انبیا را علی نبینا و علیہم الصلوۃ والتحیات والتسلیمات تجلیات صفات است
و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست کہ انبیا را علی نبینا و علیہم الصلوۃ والتحیات در تجلیات
صفات مراتب قرب حاصل است کہ کمل تابعان این امت را نیست با وجود تجلی ذات بطریق طبعیت مثلا شخصے
بمحبت جمال آفتاب بطریق عروج راہ طے کردہ با آفتاب رسد درمیان آفتاب و غیر از حائلے دقیقہ نماند و شخصے
دیگر با وجود محبت ذات آفتاب عروج با تمام مراتب عاجز است ہرچند میان او و آفتاب حائلے درمیان نیست
کہ شک نیست کہ شخص اول نزدیک تر است با آفتاب و عالم تر است بکمالات دقیقہ او پس ہر کہ قرب بیشتر است
بحضرت زیادہ تر فاضلتر است پس ہیچ ولی از اولیاء این امت کہ خیر الامم است با وجود فضیلت پیغمبر خود علیہ السلام
بمرتبہ ہیچ نبی از انبیا نرسد اگرچہ او را بواسطہ متابعت پیغمبر خویش از مقامہا الا فضلیت نصیبے حاصل شود
فضل کلی انبیا راست اولیا طفیلی اند و لیکن ہذا آخر الکلام الحمد للہ سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعمائہ والصلوۃ
والسلام علی افضل انبیائہ و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکۃ المقربین و علی الصدیقین والشہداء والصالحین

مکتوب دو صد و ہشتاد و ہشتم

بسید انبیا مانکپوری صدور یافتہ در منع از ادای صلوۃ نوافل بجماعت
در زمان عاشورا و شب براءات و غیرہا و ما یناسب ذلک بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ الذی شرفنا بمتابعۃ سید المرسلین
و جنبنا عن ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوۃ والسلام علی من قمع بنیان الضلالات و رفع اعلام الہدایۃ

وعلی آله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست که اکثر مردم از خواص و عوام درین زمان در ادای نوافل اهتمام تمام دارند
و در مکتوبات مساهلات مینمایند و مراعات سنن و مستحبات را در اینها کمتر میکنند نوافل را عزیز میدارند و فرایض را
ذلیل و خوار کم است که فرایض را در اوقات مستحبه ادا نمایند و در تکبیر جماعه مسنونه بلکه در نفس جماعة تقید
ندارند بکاسل و تساهل و ادای فرایض را غنیمت میشمارند و روز عاشورا و شب برات و شب بیست و هفتم ماه رجب
و اول شب جمعه ماه مذکور که آنرا لیلة الرغائب نام نهاده اند کمال اهتمام را مرعی داشته بجمعیت تمام نوافل
بجماعت میگذارند و آنرا نیک و مستحسن می پندارند و نمیدانند که این از تسویلات شیطان است که سیئات را بصورت
حسنات مینماید شیخ الاسلام مولانا عصام الدین هروی در حاشیه شرح وقایه میفرماید که تطوع بجماعت و ترک
فرض بجماعت از حبائل شیطان است باید دانست که نوافل را بجمعیت تمام گذاردن از بدعتهای مکروهه مذمومه
است ازان بدعتها است که حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها در شان
آن فرموده است من احدث فی دیننا هذا فهو رد بدانکه ادای نوافل بجماعت در بعضی روایات فقهیه مطلقا
مکروه است و در بعضی دیگر کراهت مشروط بتداعی و تجمع است پس اگر بی تداعی یک دو کس در ناحیه مسجد نفل
بجماعت گذارند روا باشد بی کراهت و در سه کس اختلاف مشایخ است و در چهار کس باتفاق مکروه
در بعضی روایات و در بعضی دیگر اصح آنست که مکروه است فی الفتاوی السراجیة کره التطوع بالجماعة بخلاف
التراویح و صلوات الکسوف و فی الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله تعالی ان التطوع بجماعة خارج
رمضان انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدی واحد او اثنان لا یکره والثلث اختلاف وفی الاربع
یکره بلا خلاف و ذکر فی الخلاصة التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی یکره اما اذا صلوا بجماعة
بغیر اذان و اقامة فی ناحیة المسجد لا یکره و قال شمس الائمة الحلوانی اذا کان سوی الامام ثلثة لا یکره بالاتفاق
وفی الاربع اختلاف والاصح انه یکره و فی الفتاوی الشافیة ولا یصلی التطوع بالجماعة الا فی شهر رمضان
و ذلک انما یکون اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان و اقامة اما لو اقتدی واحد او اثنان لا علی سبیل التداعی
فلا یکره واذا اقتدی ثلثة اختلف المشایخ رحمهم الله تعالی وان اقتدی اربعة کره اتفاقا و امثال این روایات
بسیار است و کتب فقهیه ازان مملو اند و اگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد ساکت باشد و مطلقا مجوز باشد
ادای نفل بجماعت را آنرا حمل باید کرد بر مقیدیکه در روایات دیگر واقع شده است و از مطلق مقید مراد باید داشت

وجواز مقصور بر اثنین یا ثلث باید نمود چه علمای حنفیه اگرچه در اصول مطلق را بر اطلاق میگذارند و بر مقید حمل
نمیکنند اما در روایات حمل مطلق بر مقید جائز داشته اند بلکه لازم دانسته و اگر بر طریق تنزل محال حمل نکنیم و بر
اطلاق بگذاریم هر آئینه این مطلق معارض خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشند و مساوات در
قوت ممنوع است چه روایات کراهت با وجود کثرت مختار و مفتی بها اند بخلاف روایت اباحت و لو سلم
مساوات هم گوئیم که بر تقدیر تعارض ادلهٔ کراهت و ادلهٔ اباحت ترجیح جانب کراهت راست که رعایت احتیاط
در آنست چنانچه مقرر اهل اصول فقه است پس جماعت که در روز عاشورا و شب برات و لیلة الرغائب نماز بجماعت
میگذارند و دویست دویست سیصد سیصد کما بیش که در مسجدها جمع میشوند و آن نماز را با اجتماع و جماعت
مستحسن می پندارند مرتکبان امر مکروه اند باتفاق فقها و مکروه را مستحسن انگاشتن از اعظم بلایا است چه حرام را
مباح دانستن منجر بکفر است و مکروه را حسن پنداشتن یک مرتبه از آن پایان است شناعت این فعل را ملاحظه
باید نمود دوست او بر الیشان در باب دفع کراهت عدم تداعی است آری عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات
دفع کراهت میکند اما مخصوص بواحد و اثنین است و آنهم بشرطی است که ما حیه مسجد متحقق شود و در بعد و نها خرط
القتاد باشد که تداعی عبارت از اعلام یکدیگر است از برای ادای نماز نفل و این معنی در این جماعت متحقق است
چه قبیله قبیله در روز عاشورا وغیره یکدیگر را اعلام میکنند و میخوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت
و نماز بجمعیت می باید گذارد و این فعل را اعتبار نموده اند این قسم اعلام از اذان و اقامت هم ابلغ است
پس تداعی هم ثابت شد اگر تداعی را مخصوص باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است
و حقیقت اذان و اقامت خواهیم پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بواحد و اثنین است با شرط دیگر
که بالا مذکور شد باید دانست که مبنای ادای نوافل بر اخفا و تستر است که مظنه ریا و سمعه است و جماعت منافی
آنست و در ادای فرائض اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبه ریا و سمعه مبرا است پس با جماعت مناسب باشد
یا آنکه گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نائب او شرط
کرده اند تا از حدوث فتنه امن متحقق شود و در این جماعات مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه قوی است پس
این اجتماع مشروط نباشد و منکر باشد در حدیث نبوی است علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها الفتنة
نائمة لعن الله من ایقظها پس ولات اسلام و قضات و اهل احتساب لازم است که منع این اجتماع نمایند و در اینباب

زجر را بالغ وجوه مقرر دارند تا استیصال این بدعت که منجر بفتنه است متحقق شود والله یحق الحق وهو یهدی السبیل ۞

مکتوب دو صد و هشتاد و نهم بمولانا بدر الدین صدور یافته در بیان اسرار قضا و قدر و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضاء والقدر علی الخواص من عباده وستر عن العوام لمکان الضلال
عن سواء السبیل واقتصاده والصلوة والسلام علی من اکمل به الحجة البالغة وقطع به عذر العصاة الهالکة وعلی
آله واصحابه البررة الاتقیاء الذین آمنوا بالقدر ورضوا بالقضاء ولعمری فلما کانت مسئلة القضاء والقدر قد کثر
فیه الحیرة والضلال وغلب علی اکثر ناظریها باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم بمحض الجبر فیما یصدر من العبد بالاختیار
ونفی بعضهم نسبته الی الواحد القهار واخذ طائفة الطرفی الاقتصاد فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم والمنهج
القویم والله وفق بهذا الطریق الفرقة الناجیة الذین هم اهل السنة والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن اسلافهم و
اخلافهم فترکوا الافراط والتفریط واختاروا الوسط والبین روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سأل جعفر بن
محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابن رسول الله هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اجل من
ان یفوض الربوبیة الی العباد فقال له اهل یجبرهم علی ذلک فقال الله تعالی اعدل من ان یجبرهم علی ذلک ثم
یعذبهم فقال وکیف ذلک فقال بین البین لا جبر ولا تفویض ولا اکراه ولا تسلیط لهذا قال اهل السنة ان الافعال
الاختیاریة للعباد مقدورة الله تعالی من حیث الخلق والایجاد ومقدورة العباد علی وجه آخر من التعلق یعبر عنه
بالاکتساب فحرکة العبد باعتبار نسبتها الی قدرته تعالی تسمی خلقا وباعتبار نسبتها الی قدرة العبد کسبا لها غیر ان
الاشعری منهم ذهب الی انه لا دخل لاختیار العباد فی افعالهم اصلا الا انه سبحانه اوجد الافعال عقیب اختیارهم بطریق
جری العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنده وهذا المذهب مائل الی الجبر ولهذا یسمی بالجبر المتوسط قال الاستاذ
ابو اسحاق الاسفرائنی بتاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وحصول الفعل بمجموع القدرتین وقد جوز اجتماع المؤثرین
علی اثر واحد بجهتین مختلفتین وقال القاضی ابو بکر الباقلانی بتاثیر القدرة الحادثة فی وصف الفعل بان یجعل الفعل
موصوفا بمثل کونه طاعة ومعصیة والمختار عند العبد الضعیف تاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وفی صفته معا
اذ لا معنی للتاثیر فی الوصف بدون التاثیر فی الاصل اذ الوصف اثره المتفرع علیه لکنه محتاج الی تاثیر
زائد علی تاثیر اصل الفعل اذ وجود الوصف زائد علی وجود الاصل ولا محذور فی القول بالتاثیر وان کبر ذلک
علی الاشعری اذ التاثیر فی القدرة ایضا بایجاد الله سبحانه کما ان نفس القدرة بایجاده تعالی ایضا والقول

بتأثير القدرة هو الاقرب الى الصواب مذهب الاشعري دخل في دائرة الجبر في الحقيقة اذ لا اختيار عنده حقيقة
ولا تأثير القدرة الحادثة اصلا عنده الا ان الفعل لا اختيار عند الجبرية لا ينسب الى الفاعل حقيقة بل مجازا وعند
الاشعري ينسب الى الفاعل حقيقة وان لم يكن الاختيار ثابتا له حقيقة لان الفعل ينسب الى قدرة العبد حقيقة
سواء كان القدرة موثرة ولو في الجملة كما هو مذهب غير الاشعري من اهل السنة او مدارا محضا كما هو مذهبه
بهذا الفرق تميز مذهب اهل الحق عن مذهب اهل الباطل ونفي الفعل عن الفاعل حقيقة واثباته له مجازا كما هو مذهب
الجبرية كفر محض وانكار عن الضرورة قال صاحب التمهيد ومن الجبرية من قال بان الفعل من العبد ظاهرا ومجازا
اما في الحقيقة لا استطاعة بها والعبد كالشجر اذا حركتها الريح تحركت فكذلك العبد مجبور كالشجر وهذا كفر ومن
اعتقد هذا يصير كافرا وقال ايضا في مذهب الجبرية قولهم ان ليس للعباد افعال على الحقيقة لا في الخير ولا في
الشر وما الفعل للعبد فالفاعل هو الله سبحانه وهذا كفر فان قلت اذا لم يكن لقدرة العبد تاثير في الافعال
ولم يكن الاختيار له حقيقة فما معنى نسبة الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان لم
يكن لها تاثير في الافعال لانه سبحانه جعلها مدارا لوجود الافعال لان يخلق الله تعالى الافعال عقيب قدرتهم
واختيارهم الى الافعال بطريق جري العادة وكان القدرة علة عادية لوجود الافعال فيكون للقدرة مدخلا
في صدور الافعال عادة لانها لم توجد بدونها عادة وان لم يكن لها تاثير في الافعال فباعتبار العلة العادية نسب
الى العباد افعالهم حقيقة هذا هو النهاية في تصحيح مذهب الاشعري والكلام بعد محل تامل اعلم ان اهل السنة امنوا
بالقدر وقالوا بان القدر خيره وشره وحلوه ومره من الله سبحانه لان معنى القدر هو الاحداث والايجاد ومعلوم ان
ليس محدث ولا موجد الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبدوه والمعتزلة والقدرية انكروا القضاء والقدر وزعموا
ان افعال العباد حاصلة بقدرة العبد وحدها قالوا لو قضى الله سبحانه الشر ثم يعذبهم على ذلك لكان ذلك جورا منه
سبحانه وهذا جهل منهم لان القضاء لا يسلب القدرة والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد يفعله او يتركه باختياره
غاية ما في الباب يجب الاختيار وهو محقق للاختيار لا مناف له وايضا منقوض بافعال الباري تعالى لان فعله تعالى
بالنظر الى القضاء اما واجب او ممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فيجب او بالعدم فيمتنع فلو كان وجوب الفعل بالاختيار
منافيا له لم يكن الباري تعالى مختارا وهذا كفر ولا يخفى على احد ان القول باستقلال قدرة العبد في ايجاد افعاله
مع كمال ضعفه في غاية السخافة وهذا تشنيع نهاية السفاهة ولهذا بالغ مشايخ ما وراء النهر شكر الله تعالى سعيهم في تضليلهم

وفي هذه المسئلة حتى قالوا ان المجوس اسعد حالا منهم حيث لم يثبتوا الا شريكا واحدا والمعتزلة اثبتوا شركاء لا تحصى وقد زعمت
الجبرية انه لا فعل للعبد اصلا وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات لا قدرة لهم اصلا ولا قصد ولا اختيار وزعموا ان العباد
لا يثابون بالخير ولا يعاقبون بالشر والكفار والعصاة معذورون غير مسئولين لان الافعال كلها من الله تعالى والعبد مجبور في ذلك
وهذا كفر وهولاء المرجية الملعونون الذين يقولون بان المعصية لا تضر والعاصي لا يعاقب روي عن النبي صلى الله
عليه وآله وسلم انه قال لعنت المرجية على لسان سبعين نبيا ومذهبهم باطل بالضرورة للفرق الظاهر بين حركة البطش
وحركة الارتعاش فنعلم ونعلم قطعا ان الاول باختياره دون الثاني والنصوص القطعية تنفي هذا المذهب الفاسد
كقوله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقوله سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر الى غير ذلك اعلم ان كثيرا من الناس
همهم قصد غاياتهم يطلبون الاعتذار ودفع السؤال عن انفسهم فيميلون الى مذهب الاشعري بل الى مذهب الجبري فتارة
يقولون بان لا اختيار للعبد حقيقة ونسبة الفعل اليه مجاز وتارة يقولون بضعف الاختيار المستلزم للاجبار وقد
ذلك يسمعون كلام بعض اهل الوقت في هذا المقام من ان الفاعل واحد ليس الا هو وان لا تاثير لقدرة العبد في الافعال
اذ لا وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات بل وجود العبد ذاتا وصفة كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه
لم يجده شيئا ووجد الله عنده وامثال هذا الكلام ازدادهم جراة على المباحات والمساهلات في الاقوال والافعال
فنقول في تحقيق هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة المرام ان الاختيار لو لم يكن ثابتا للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
لما نسب الله تعالى الظلم الى العباد اذ لا اختيار لهم ولا تاثير لقدرتهم وانما هي مدار محض عنده وقد نسب سبحانه الظلم
اليهم في غير موضع من كتابه المجيد ومجرد المدارية بدون التاثير ولو في الجملة لا يوجب الظلم منهم نعم ان الايلام والتعذيب
للعباد منه تعالى من غير ان يكون الاختيار ثابتا لهم ليس بظلم اصلا اذ هو سبحانه مالك على الاطلاق يتصرف في ملكه
المطلق كيف يشاء واما نسبة الظلم اليهم مستلزم ثبوت الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة خلاف المتبادر فلا
يرتكب من غير ضرورة واما القول بضعف الاختيار فلا يخلو اما ان يراد بالضعف بالنسبة الى اختياره تعالى فمسلم
ولا نزاع فيه لاحد وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال في صدور الافعال ايضا مسلم واما الضعف بمعنى عدم
المدخلية للاختيار في الافعال ممنوع وهو اول المسئلة وسند المنع قد مر مفصلا ينبغي ان يعلم ان الله تعالى كلف
عباده بقدر طاقتهم واستطاعتهم وخفف في التكليف لضعف خلقهم قال الله تبارك وتعالى يريد الله ان
يخفف عنكم وخلق الانسان ضعيفا كيف وهو سبحانه حكيم رؤف رحيم لا يليق بالحكمة والرافة والرحمة تكليف

ما لا يستطيع له العبد فلم يكلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل كلف بما هو اليسير على العبد من الصلوات
المشتملة على القيام والركوع والسجود والقراءة الميسرة وكل ذلك يسيرة غاية اليسر وكذا الصوم مثلا في نهاية
السهولة والزكوة ايضا كذلك اذ قدر بربع العشر ولم يقدر بالكل والنصف مثلا لثقل على العباد ومن كمال الرافة
جعل المامور خلفا ان تعسر الاصل فجعل للوضوء خلفا هو التيمم وكذا الحكم بان من لم يقدر على القيام صلى قاعدا
ومن لم يقدر على القعود صلى مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركوع والسجود صلى موميا الى غير ذلك مما لا يخفى على الناظر
في الاحكام الشرعية بنظر الاعتبار والانصاف فيجد تمام التكليفات الشرعية في غاية اليسر ونهاية السهولة ويظهر كمال
الرافة منه سبحانه على العباد في صفحات التكليفات ومصداق تحقيق التكليفات تمني العوام في زيادة التكليف
من المامورات فان بعضهم يتمنى الزيادة في الصوم المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضات وعلى هذا القياس فما
هذا التمني الا لكمال التخفيف وعدم وجدان اليسر في اداء الاحكام للبعض مبني على وجود ظلمات نفسانية وكدورات
طبيعية ناشية عن هوى النفس الامارة المنتصبة بمعادات الله سبحانه قال الله سبحانه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه
وقال تعالى وانها لكبيرة الا على الخاشعين فكما ان مرض الظاهر موجب العسر في اداء الاحكام كذلك مرض الباطن للقلب موجب
لذلك العسر وقد ورد الشرع الشريف لابطال رسوم النفس الامارة ورفع هواجسها فهوى النفس ومتابعة الشريعة على
طرفي النقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر دليل وجود هوى النفس فبقدر وجود الهوى يبقى العسر فاذا انتفى الهوى
كلية انتفى العسر راسا واما كلام بعض الصوفية المذكور سابقا في نفي الاختيار او ضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا
باحكام الشريعة فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للحجة والتقليد وانما الصالح للحجة والتقليد اقوال العلماء من اهل
السنة فما وافق اقوالهم من كلام الصوفية نقبل وما خالفهم لا نقبل على انا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا
عن الشريعة اصلا لا في الاحوال ولا في الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم والمعارف وتعاين ان بقية الخلاف
من الشريعة ناشية عن سقم في الحال وخلل فيه ولو صدق الحال ما خالف الشريعة الحقة وبالجملة خلاف الشريعة دليل
الزندقة وعلامة الالحاد غاية ما في الباب ان الصوفي لو تكلم الكلام المخالف للشريعة ناش عن الكشف في غلبة الحال
وسكر الوقت فهو معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح للتقليد بل ينبغي ان يحمل كلامه ويصرف عن ظاهره فان كلام السكارى
يحمل ويصرف عن الظاهر هذا ما تيسر في هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى الحمد لله وسلام على عباده الذين
اصطفى **مکتوب دوم صد و نود دوم** بملا محمد هاشم صدور یافته بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

علی سید المرسلین و آله و صحابه الطیبین الطاهرین اما بعد طریقی که اقرب و اسبق و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق
و اولی و اعلی و اجل و ارفع و اکمل طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواح اهالیها و اسرار موالیها
بزرگی این طریق و علو شان این بزرگواران بواسطهٔ التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشان اند که در رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان من الملک المنان
نهایت کار در بدایت ایشان مندرج گشته است و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده بعد از وصول بدرجهٔ کمال
فوق آگاهیها دیگران شده ای برادر ارشدک الله تعالی الی سواء الصراط این درویش را چون هوس این راه
پیدا شد عنایت خداوندی جل و علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق اندراج
النهایت فی البدایت و الی سبیل الموصل الی درجات الولایت مؤید الدین الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس الله
تعالی سره که یکی از خلفای کبار خانوادهٔ حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بوده اند رسانید و ایشان
این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم فرمودند و بطریق معهود توجه نمودند تا التذاذ تمام در من پیدا شد
و از کمال شوق گریه دست داد بعد از یک روز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است و مسمی است بغیبت رو نمود
و در ان بیخودی یک دریای محیط دیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ سایه در ان دریا می یافتم و این بیخودی رفته رفته
استیلا پیدا کرد و به امتداد کشید گاهی تا یک پهر روز میکشید و گاهی تا دو پهر و در بعضی اوقات استیعاب شب مینمود
و چون این قصه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند
و بنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند بکار خود مشغول
باش بعد از ان فنا در فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل واحد می یابی
عرض کردم که بلی فرمودند که معتبر در فنا در فنا آنست که با وجود دید ان اتصال بی شعوری حاصل شود همان شب فنا به
فنا بان صفت حاصل شد بعرض رسانیدم و حالتیکه بعد از فنا حاصل شد نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم خود را
نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم و اوصافیکه بمن منسوب بود به حق سبحانه منسوب می یابم بعد از ان نوری که محیط
همه اشیا است ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند که
حق مشهود است جل سلطانه اما در پرده نور و نیز فرمودند که این انبساط که در ان نور مینماید در علم است بواسطه
تعلق ذات جل شانه با اشیاء متعدده که در بالا و پست واقع شده اند منبسط مینماید نفی انبساط باید کرد بعد از ان

آن نور سیاه منبسط رو بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه گشت فرمودند آن نقطه را بسم نفی باید کرد و بحیرت
آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان مستاصل شد بحیرت انجامید کردا نموطن شهود حق سبحانه خود بخود داشت
چون بعرض رسانیدم فرمودند که همین حضور حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین حضور است
و این حضور را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت درین موطن صورت مے بندد و حصول
این نسبت مر طالبان را درین طریق در اندک اخذ کردن طالب است در سلاسل دیگر اذکار و اوراد از پیران
عمل نماید و بمقصود برد سعر قیاس کن گلستان من بهار مرا و این دلیل ما این نسبت عزیز الوجود بعد از
دو ماه و چند روز از ابتدا از زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقق شدن این نسبت فنا و دیگر که آنرا فنای
حقیقی میگویند حاصل گشت و دل آن قدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت
مقدار خردل قدری نبود بعد از آن خود را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم بعد از آن هر ذره عالم را
فراخ و قرین خود دیدم و خود را عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را
منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر فرده را نوری یافتم
منبسط که هر ذره سارلیست صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم
تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت ازین مقام
است بعد از آن صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم اینجا مان موهوم و هر ذره را که حق می یافتم بے تفاوت
ولی تمیز همان ذره را موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص که از یکی بزرگوار ملک الحکم
شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه الحق وان شئت قلت انه الخلق وان شئت
قلت انه حق من وجه خلق من وجه وان شئت قلت بالحیرت لعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله تسکین اضطراب
گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است بکار خود
مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص الحکم که مشعر بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که شیخ
بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت ببعضے ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه
وتعالی بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود حقیقی از موهوم
متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال و آثار که از موهوم مینماید از حق سبحانه دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم

محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع
همین است و نهایت سعی تا اینجا است پیش ازین بتجه در نهاد و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود و این مرتبه را مشایخ
طریقت مقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبه اولی چون از سکر بصحو آوردند و از فنا به بقا
مشرف ساختند چون در هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد جز حق را نیافت و هر ذره را مرآت شهود او یافت
از ان مقام باز بحیرت بردند چون بخود آوردند حضرت حق سبحانه و تعالی را با هر ذره از ذرات وجود خود یافت
در وی و مقام سابق بنسبت باین مقام تنزلی فرود تر در نظر در آمد باز بحیرت بردند و چون بافاقت آوردند درین مرتبه
حق را سبحانه نه متصل عالم یافت و نه منفصل نه داخل عالم و نه خارج نسبت معیت و احاطه و سریان بنحوی که
اول می یافت بالکلیه منتفی گشت مع ذلک همان کیفیت مشهود شد بلکه نه محسوس و عالم نیز درین وقت
مشهود بود اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ نداشت باز بحیرت بردند چون بصحو آوردند معلوم گشت
که حق سبحانه و تعالی را با عالم نسبتی است ورای این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیه است او تعالی مشهود گشت
بنسبت مجهول الکیفیه باز بحیرت بردند و بنحوی از قبض درین مرتبه رو داد چون باز بخود آوردند او تعالی مشهود
بغیر آن نسبت مجهول الکیفیه بطوری که هیچ نسبت با عالم ندارد نه معلوم الکیفیه نه مجهول الکیفیه و در آن وقت عالم
مشهود بود بهمان خصوصیت و در آن وقت علم خاص عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی در میان خلق و حق تعالی
نماند با وجود حصول هر دو شهود در آن وقت معلوم گردانیدند که این شهود باین صفت با این تنزیه نزد ذات حق
سبحانه تعالی عین ادراک بلکه صورت مثالی تعلق تکوین او است سبحانه که ورای او تعلقات کونی است معلوم الکیفیه
باشد آن تعلق یا مجهول الکیفیه هیهات هیهات هیهات شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل الجبال و دونهن
حتوف ای عزیز اگر تمام [illegible] تفصیل احوال و تبیین معارف جاری سازم به تطویل انجامد و به اطناب کشد علی الخصوص
معارف توحید وجودی و علوم [illegible] اگر در بیان آید جماعه که عمرها در توحید وجودی گذرانیده اند معلوم نمایند
که قطره از ان دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب است که همان جماعت این درویش را از ارباب توحید
وجودی انکار نمایند و از علمای منکرین توحید می شمارند و از کوته نظری نپنداشته اند که اصرار بر معارف توحید
[illegible] قدس سره بجز دی چند زخود بیخبر نه عیب ایشان کنند [illegible] هنر به تشهد ایشان
و [illegible] که در توحید وجودی واقف شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف

و ما دا از کجا دانسته اند که آن مشایخ را ازان مقام ترقی واقع نشده است و محبوس آن مقام مانده اند سخن در نفس
حصول معارف توحیدی نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی ازان مقام است اگر صاحب
ترقی را منکر توحید گویند و بران اصطلاح بندند چه مناقشه است بر سر اصل سخن رویم و گوییم که چون قلیل را
بر کثیر دلالت است و قطره را به بحر غدیر اشاره اقتصار بر قلیل نمودم و اکتفا بالقطره ای برادر چون
حضرت خواجه مرا کامل مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند و جمعی از طالبان را حواله من نمودند مرا در
کمال و تکمیل خود ترددی بود فرمودند جای تردد نیست که مشایخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل
فرموده اند اگر ترددی درین مقام پیدا شود و ترددی در کمالیت این مشایخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم
طریقت نمودم و توجهات در کار طالبان مصروف ساختم و [illegible] آثار عظام [illegible] گاه
سنین بساعات و از یافت [illegible] آخر الامر علم بالنقص خود پیدا شد [illegible]
که تجلی ذاتی برقی کار [illegible] مشایخ از نهایت گفته اند هیچ درین راه پیدا شد [illegible]
که چیست [illegible] تحصیل امثال این کمالات چاره نمود این زمان علم بالنقص خود و سیر این گذشت [illegible]
در گردن بوده اند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و داعیه [illegible] ساختم اما طالبان [illegible] را [illegible]
از انچه [illegible] گذشته [illegible] احوال [illegible] علیه و آله
الصلوة والتسلیمات بدانکه حاصل طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اعتقاد اهل سنت و جماعت
و اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب است از بدعت و هوای نفس
و عمل بعزیمت [illegible] احتراز از عمل برخصت [illegible] استهلاک و اضمحلال است [illegible] جهت جذبه و این استهلاک
بعدم تعبیر کرده اند و بقا [illegible] پیدا شده [illegible] تحقق این استهلاک معبر بوجود عدم است یعنی وجود
و بقایی که مترتب است بر عدم که استهلاک است و این استهلاک و اضمحلال عبارت از غیبت از حس است بلکه
با این استهلاک بعضی را غیبت از حس اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحب این بقا ممکن است که بعد از
بشریت رجوع کند و باخلاق نفسانیه عود نماید بخلاف بقایی که بر فنا مترتب است که عود ازان جا ممکن نیست تواند بود
که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس همین معنی فرموده باشند که وجود عدم بوجود بشریت عود
میکند اما وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند چه باقی ببقای اول هنوز در راه است و رجوع از راه ممکن

و ثانی وصل منتهی است و اصل را رجوع نمیباشد بزرگی میفرماید ما رجع من رجع الا من الطریق و من وصل الیه
لا یرجع باید دانست که صاحب وجود عدم هرچند مرجوع است اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایة فی البدایة
آگاه است آنچه منتهی را در آخر میسر است خلاصه آن این را درین جهت اجمالا حاصل است و این نسبت
چونکه در منتهی شمولی پیدا کرده است و عموم سیر البتة آن مر روحانیت و جسمانیت او را حاصل گشته و در رجوع
عدم بر مجملاصه قلب است و لو فی الحجابة و انکان علی سبیل الاجمال لا جرم منتهی صاحب التفصیل است و رجوع او
بصفات جسمانیه او را از صفات آن بر آورده است و فانی ساخته و این فنا موهبت محض است و رجوع
از موهبت محض الهی بجناب قدس سبحانه و تعالی و تقدس بخلاف صاحب وجود عدم که این سرایت در حق او مفقود است
چون این سرایت تا بعد وصول آن نسبت بطریق تبعیت در ایشان فی الجمله سارے شده است و از ستور بازداشته
متفاوت ساخته لیکن تا فنا و زوال نرسانیده فیمکن الرجوع منه اذ المغلوب لغالب بعروض بعض العوارض بحوق
بعض الموانع والزائل لا یعود کما مر بدانکه بعضی از مشایخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک
و اضمحلال مذکور و بقائی که بران مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز در انجا اثبات
نموده اند و این را وصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانه نیز
در اینجا تحقیق میدانند و کل ذلک باعتبار اندراج النهایة فی البدایة والا فالفناء والبقاء لا یکونان الا للمنتهی
هو الوصل و التجلی الذاتی مخصوص به و دوام الحضور مع الله سبحانه لا یکون الا للمنتهی الواصل اذ لا رجوع له
اصلا اما اطلاق اول هم باعتبار مذکور صحیح است در منتهی بر وجهی و جمیع این قبیل است فنا و بقا و تجلی ذاتی
و شهود ذاتی و وصل و یاد داشت که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس واقع
است عزیزی میفرمودند که مبنای آن کتاب بر مکتوبات و رسائل است که بعضی از مخلصان ایشان در ابتدای
معرفت می نوشتند الیه است کلموا الناس علی قدر عقولهم ملحوظ مرعی است و نیز ازین قبیل است رساله
سلسلة الاحرار که بطریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است و رباعیات مشرحه که حضرت خواجه ما مؤید الدین
الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی نوشته اند و این لقا را بلکه بر لقای که در جهت جذبه پیدا شود
آن را و در توحید وجود است لهذا بعضی از مشایخ حق الیقین را بر نهجی بیان کرده اند که مناسب توحید
وجود است و بعضی را همین بیان در اشتباه انداخته که حق الیقین ایشان عبارت از تجلی صوری است

دهان بطعن تشنیع انجامید و حق آنست که این حق الیقین ایشان در جهت جذبه پیدا شده است و این معرفت
مناسب آن مقام است تجلی صوری چیز دیگر است کما لا یخفی علی ارباب و شهود وحدت در مرآت کثرت است تجلی
که مرآت بتمام مختفی شود و مشهود جز وجه باقی هیچ نماند اینمقام را بیاد داشت مناسب دانسته اطلاق یاد داشت بر این
کرده اند و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را مقام احسان میفرمایند و آن گم شدن را
بوصل معین ساخته ع تو در وی گم شو وصال اینست و بس و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه عبید الله
از مشایخ متقدمین این سلسله هم کسی باین اصطلاح تکلم نفرموده است ع هرچه خوبان کنند خوب بود از کلمات
قدسی سمات ایشانست که زبان ما صورت دل است و دل مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی ایشان
مرآت حق سبحانه تعالی حقایق غیبیه از غیب ذات قطع مسافات بعید کرده بزبان می آید و آنجا صورت لفظی
میپوشد تا آن حقایق میرسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم دو چیز مرا کرامت کردند یکی آنکه
هرچه نویسم جدید بود نه قدیم دویم آنکه هرچه گویم مقبول بود نه مردود و ازین کلمات قدسیه بزرگی ایشان
و علو منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشان در آن سخنان در میان نیستند و مرتبه پیش
والله سبحانه اعلم بحقیقت الحال و ما عنده من علو درجه و منزلته کما لا این مثنویات را مناسب حال خود میخوانند مثنوی
هر کسی از ظن خود شد یار من ۰ از درون من نجست اسرار من ۰ سر من از ناله من دور نیست ۰ لیک گوش و چشم را آن
نور نیست ۰ و این حقیر شمه از حقیقت علوم و معارف ایشان آخر این مکتوبات باندازه فهم قاصر خود خواهد نوشت
و الامر عند الله سبحانه و اگر حق سبحانه بکمال عنایت خویش بعضی ایشان را بعد از حصول جذبه و تمامی جهت بدایت
سلوک مشرف گردانند بمدد جذبه مسافت بعید را که بتقدیر پنجاه هزار سال راه کرده اند و در کریمه تعرج الملائکة والروح
الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمز است باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت فنای اسم
و البقاء به تواند رسید منتهای سلوک ما نهایت سیر الی الله است که بفنای مطلق معبر است بعد از آن باز مقام جذبه است
که از آن بسیر فی الله و البقاء بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله عبارت از سیر تا اسمی است که سالک مظهر است که سیر فی الله
سیر در آن اسم است چه هر اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر در آن نیز بی نهایت باشد و این در اشارات
در اینمقام معرفت خاص است در این نزدیکی ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق
ثابت است نه آنکه عین ثابته سالک ظل آن اسم است و صورت علمیه آن بجماعه الفضل ایزدی عبدنا

ازان ہم نیز عروج سیر نمایند و ترقیات بے نہایت الی ما شاء اللہ مینمایند شعر و من بعد ہذا ما یدق صفاتہ ٭ و کتمانہ احظے
لدیہ و احمل ٭ ہر چند واصلان سائر ارباب سلوک در جہت ثانیہ بایشان مشارکند و لفنا فی اللہ و البقاء بہ متحقق لیکن
مسافتے کہ ارباب سلوک بریاضیات و مجاہدات قطع میکنند و در ازمنہ طویلہ بمنتہای آن میرسند آنرا این خانوادہ بزرگ
بالتذاذ دولت شہود و ذوق یافت مقصود آن مسافت را بزمان قلیل قطع سیر مینمایند و بکعبہ مطلوب میرسند بعد ازان سیر
ترقیات بے نہایت مینمایند کہ منتہیان ارباب سلوک ازان ترقیے و قرب قلیل النصیب اند چہ تقدم جذبہ بر سلوک نحوے
از معنے محبوبیت میطلبد تا مراد نباشد جذب نمیکنند چون کشند ہر آئینہ نزدیکتر افتد و قرب بیشتر پیدا کند از خواستہ شدہ
و ما خواہند فرق بسیار است ذالک فضل اللہ یوتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم **مثنوی** عشق معشوقان نہان است او
و ستیرہ عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ٭ لیک عشق عاشقان تن زہ کند ٭ عشق معشوقان خوش و فربہ کند
اگر گویند کہ مراد ازان سلاسل دیگر ہم ازین ترقی و قرب نصیب گیرند چہ جذبہ بر سلوک شان مقدم است پس تخصیص این طریق بر طرق
دیگر چہ باشد و اقربیت طرق برای چہ گفتہ شود جواب آنست کہ طرق دیگر موضوع از برای حصول این معنے نیستند بلکہ
بعض ایشان را بر سبیل اتفاق این دولت دست میدہد و این طریق موضوع از برای حصول این دولت است و باید دانست
کہ در عبارات اکابر این سلسلہ علیہ واقع میشود کہ بعد از تحقق ہر دو جہت جذبہ و سلوک صورت می بندد و نہایت گفتہ
اند اولیا علیہ نہایت مراتب شہود و دوام آگاہی است و الا نہایت مطلق در او نیست تفصیلش آنست کہ شہود یا در ملابس
صورت است یا در مرات معنی یا ورای صورت و معنی این شہود بے پردہ را برقی گفتہ اند یعنی حصول آن شہود کالبرق
است باز در پردہ میشود ہمین شہود اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانہ دوام پذیرد و تمام از ضیق پردہا برآید تعبیر ازان
بیاد داشت میفرمایند کہ حضور بے غیبت است چہ ہرگاہ شہود در پردہ در آمد غیبت متحقق گشت مادام کہ دوام
بے پردگے پیدا نکند نام یاد داشت بران اطلاق نمیشود اینجا دقیقہ ایست باید دانست کہ بر ہر واصل کہ رجوعے
باشد آگاہیش دائمی است اما سریان آن نسبت در کلیہ و کالبرق است بخلاف محبوبان کہ جذبہ بر سلوکشان
مقدم است این سریان دائمی است و کلیہ ایشان حکم سر گرفتہ است و کار سر میکنند کما مرت الاشارۃ الیہ لانت
اجسادہم کمالانت ارواحہم حتے صارت ظواہرہم بواطنہم و بواطنہم ظواہرہم لیس لا جرم غیبت را در آگاہی ایشان گنجایش
[illegible] نیست ذوق ہمہ نسبتہا باشد و ہمین معنے در کتب و رسایل این حضرات ازان عبارت شایع
[illegible] بیادداشت ہست و نہایت مراتب آگاہی آنست کہ بے پردہ میسر شود و دوام پذیرد منتہا [illegible]

این طریقه که این نسبت را بنحو مخصوص میرسانند باعتبار وضع طریق است از برای حصول این دولت کما مرّ والا بعضی
اکابر سلاسل دیگر را هم اگرچه میسر شود جایز است بلکه واقع قدوة اکابر اهل الله شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله تعالی
سره ازین آگاهی رمزی مینماید عاز استاد خود تحقیق آن میفرماید آنجا که میپرسد که این حدیث دایمی باشد او ستاد
در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب می یابد و مرتبه سویم باز تکرار آن سوال
میکند استادش در جواب میفرماید که اگر باشد نادر است شیخ برقص در آمده و گفته که این ازان نادرهاست
و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق وراء الوراء است بیانش آنست که بعد از تحقق این آگاهی اگر عروجی واقع شود در
گرداب حیرت می افتد و این آگاهی را در رنگ سایر مراتب عروج واپس میگذارد و همین حیرت است که مسمی بحیرت
کبری است که مخصوص باکابر است کما وقع فی کتب القوم بزرگی درین مقام میفرماید ه حسن تو مرا کرده
حیران بیر فریده که خال و خط و زلف توام نیست خبر ٭ دیگری میفرماید ه عشق بالای کفر و دین دیدم ٭ برتر
از شک و از یقین دیدم ٭ کفر و دین و یقین و شک که چار ٭ همه با عقل همنشین دیدم ٭ چون گذشتم ز عقل صد الحمد
چون بگویم که کفر و دین دیدم ٭ هرچه هستند سد راه تو اند ٭ سد سکندری همین دیدم ٭ عزیزی دیگر میفرماید ه
لاهوزان سرای روز بهی ٭ باز گشتند جیب و کیسه تهی ٭ بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا کرا باین دولت
مشرف سازند و بحصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت است بنوازند نهایت مطلوب محققان درین ایمان
است و مقام دعوت و کمال تابعیت حضرت صاحب شریعت علیه الصلاة والسلام که ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی
درانمقام است که اکثر در دین و دنیا علیه الصلاة والسلام این ایمان را میطلبید و میفرماید اللهم اعطنی ایمانا صادقا و یقینا
لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرتست استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر والکفر این مرتبه مراتب نهایت حق الیقین
است اینجا علم و عین حجاب یکدیگر نیستند شعر طوبی لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع ٭ بدان
ارشدک الله تعالی که جذبه این عزیزان دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و همین اعتبار طریقه
ایشان منسوب بآنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن بتوجه بوجه خاص است که قیوم جمله موجودات است و استهلاک
و اضمحلال اوراق توهم دوئی که سبب ظهور آن درین طریق حضرت خواجه نقشبند و آن از راه معیت ذاتیه متمیز و آن جذبه
از حضرت خواجه بخلیفه نخستین ایشان خواجه علاء الدین رسید و چون ایشان قطب ارشاد وقت خود بودند
برای حصول این قسم جذبه نیز طریقی وضع کردند و آن طریق در خانواده ایشان بطریق علائیه مشهور است

در عبارت ایشان واقع میشود کاقرب طرق طریقهٔ علیهٔ علائیه است هرچند اصل این جذبه از حضرت خواجه نقشبند است
اما وضع طریق از برای تحصیل مخصوص آن بخواجه علاء الدین است قدس الله تعالی اسرارهما وحق که این طریق کثیر البرکت
است اندک این طریق نافعتر از بسیار طرق دیگر است تا این وقت خلفای مشایخ خانواده علائیه واحراریه
باین دولت عظمی بهره‌مندند و بطالبان ازین راه تربیت میفرمایند حضرت خواجه احرار باین دولت عظمی
از خدمت مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجه علاء الدین رشیده است نوع اول
از جذبه که بحضرت صدیق رضی الله تعالی منسوب است طریق علیحده از برای حصول آن موضع است و آن طریق
وقوف عددی است و سلوکی که بعد از حصول این جذبه متحقق میشود هم دو نوع است بلکه انواع است نوعی آنست
که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه از ان طریق بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلاة
والسلام والتحیة نیز از همین خانهٔ جذبه بهمین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال اخلاق
که با آن سرور داشتند فانی در ایشان بودند از میان سائر اصحاب رضوان الله تعالی عنهم اجمعین باین خصوصیت
طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسیده و چون
والده امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرموده اند ولدنی ابوبکر
مرتین و چون حضرت امام از آبای کرام خود هم نسبتی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه را
با سلوک ایشان جمع فرموده اند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق درمیان این هر دو سلوک آنست که سلوک حضرت
امیر بسیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق بآفاقی چندانی تعلق ندارد بان میماند که نقبی از خانهٔ جذبه
کنده باشند و مطلوب رسانیده و سلوک اول تحصیل معارف است و در ثانی غلبهٔ محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینه
علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلت آن سرور علیه الصلاة والسلام پیدا کرد قال علیه الصلاة والسلام لو
کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جذبه که منشای آن محبت است و جهت
سلوک آفاقی که منشاء علوم و معارف است نصیبی وافر از محبت و معرفت حاصل کرده اند بعد از ان امام این نسبت
مرکبه را الطریق ودیعت بسلطان العارفین قدس الله تعالی سره سپرده اند گویا این بار امانت را بنشست ایشان
مانده اند تا بتدریج باهل آن برسد و روی توجه‌شان جانب دیگر است پیش از تحمل آن امانت با آن نسبت
مناسبت نداشته اند و درین تحمیل نیز حکمتها است هرچند حاملان این نسبت قلیل البضاعت اند اما این نسبت را

از انوار آن بزرگوار نصیب وافر است مثلا نوعی از سکر که درین نسبت مندرج است از آثار انوار سلطان العارفین است آن سکر بمبتدیان از حسن عنایت میسازد و از هوش میبرد و بعد از ان بتدریج رو باستتار مے آرد و باعتبار غلبه صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد در ظاهر صحو است و در باطن سکر این بیت در بیان حال ایشان است

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭ اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان

و علی هذا القیاس هر بزرگی نوری فرا گرفته تا باهل خود رسید و آن عارف ربانی حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است که سر حلقه سلسله حضرات خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم و در آنوقت باز این نسبت علیا از سر طراوت گرفته در عرصه ظهور آمد بعد از ایشان در این سلسله جانب سلوک آفاقی باز مختفی شد بعد حصول جذبه براهها دیگر سلوک نمودند و عروج بیان کردند تا آنکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت با نجذبه و سلوک آفاقی باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت و محبت گشتند با وجود آن بتقسیم جذبه و دیگر که از راه معیت است نیز ایشان را عطا فرمودند چنانکه بالا گذشت و از کمالات ایشان نصیب وافر یافتند بلکه ایشان یعنی خدمت خواجه علاء الحق والدین را حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف گشتند و بمقام قطبیت ارشاد رسیدند و همچنین خدمت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تمام یافتند و حضرت خواجه در آخر حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل بدین سن کند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول است که فرمودند مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد است و خدمت خواجه پارسا با وجود این کمالات نسبت فردیت مولانا عارف دیوکرانی است در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبه همین نسبت ایشان را مانع شیخی و تکمیل طلبه گشت والا در کمال و تکمیل درجه علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر او شیخی کند عالم از وی منور شود و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بهاء الدین که پدر ایشان بود یافته بودند باید دانست که نسبت فردیت را تمام رو بحق است سبحانه الشیخی و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر آن نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب است پس ارشاد و تکمیل در خصوصیت نیز کم است والا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس در درجه علیا در مقام دعوت خلق صاحب این دو نسبت رسته است هر چند نسبت قطبیت ارشاد نیز تنها در دعوت کفایت میکند اما این بزرگواران را در این مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان منافی اداء حق قطبیت و معیت است

وافر اخلاق مرضیه سید الطائفه جنید البغدادی با مید ولیت مستسعد شده بود و باین منزلت مشرف گشته نسبت
قطبیت ایشانرا از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب از مشایخ قدس سرهما ایشانرا
مردم میدانند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را غالب ساخته نسبت قطبیت را فراموش
کرده در جنب آن عدم دانسته است بعد از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ این خاندان بزرگ حضرت خواجه
احرار بوده‌اند جذبه خواجهان را اتمام نموده متوجه سیر فانی گشتند و با اسم سیر را رسانیده بی آنکه در اسم در آمده استهلاک
و فنا در آن پیدا کنند باز بجانب جذبه در آمدند و استهلاک و اضمحلال خاص هم بهمین جهت پیدا کردند و بقا هم در همین جهت
یافتند بالجمله شان عظیم در محبت داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهد ایشانرا در همین مقام میسر شد
اگرچه در علوم بواسطه تغایر جهتین تفاوت پیدا است یکی از تفاوتها اثبات توحید وجودست و عدم آن
و همچنین است اثبات اموری که مناسب توحید مذکوره اند من الاحاطة والسریان والمعیة الذاتیة وشهود الوحدة
فی الکثرة مع اختفاء الکثرة بالکلیة بحیث لا یرجع کلمة انا علی السالک اصلا وامثال ذلک بخلاف العلوم التی تترتب
علی البقاء الذی بعد الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علومهم مطابقة لعلوم الشریعة بحقیقة غیر محتاجة الی
التمحلات والتکلفات والاسولة والاجوبة بالجمله تفاوتیکه در جهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر نمی آرد
و در صحو نمی آرد لهذا با وجود بقا انا بر باقی رجوع نمی نماید و اشارت با و نمی فرمایند چه در جذبه بعلت محبت است و غلبه
محبت را سکر لازم است پس بهیچ وجه سکر از وی منفک نشود پس با علوم آن نیز سکر آمیز باشند کالقول بوحدة
الوجود فان مبناها علی السکر وغلبة المحبة بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فیحکم بنفی ما سواه و اگر بصحو آمدی
شهود محبوب با نفی شهود ما سوا را و نفی نشود و حکم بوحدت وجود نمی کرد و بقائیکه بعد از فنای مطلق و نهایت سلوک است
مشتمل صحو و سبب معرفت است سکر را و امثال آن خلل نیست آنچه از سالک در حالت فنا گم شده بود همه رجوع کرده
اما منصبغ برنگ اصل بمعنی البقاء بالله پس ناچار در علوم شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان
مطابق علوم انبیا باشد علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات الی یوم الدین و ایضا از عزیزی شنیده ام که حضرت
خواجه نسبتی را از آبای دینی خود که ماحصل حال غریبه بود و جذبهای قوی داشتند نیز حاصل کرده بودند و از مقام
اقطاب اثنا عشر که تایید دین با ایشان مربوط است و در محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب وافر بود
تایید شریعت و نصرت دین ایشانرا از اینجا بود شمه از احوال گرامی ایشان بالا مذکور شده است بعد از آن

احیای طریقت این بزرگواران و اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص ممالک هندوستان که اهل آن
از کمالات ایشان بی بهره بودند بظهور ارشاد پناهی معارف آگاهی موید الدین الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی
سلمه الله تعالی متحقق گشت خواست که شمه از کمالات ایشان نیز درین مکتوب درج نماید چون رضای ایشان
درین باب مفهوم نگشت از جرات آن درین باب تقاعد نمود **مکتوب صد و نود و دوم** بمولانا عبد الحی
صدور یافته در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف متعلقه آن بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی آله و صحبه اجمعین بدان ارشدک الله تعالی که منشاء توحید وجودی
جمعی را کثرت ممارست مراقبات توحیدیست و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله بلا موجود الا الله ظهور این قسم توحید
بعد از تحمل و تامل و تخیل بواسطه استیلای سلطان خیال است که از کثرت مزاولت معنی توحید این معرفت در متخیله
نقش بسته است و چون بجعل جاعل مجعول است هر آئینه معلوم است صاحب این توحید از ارباب احوال نیست چه ارباب
احوال ارباب قلوبند و از مقام قلب این وقت خبری ندارد علمی بیش نیست بلکه علم را درجات است بعضها فوق بعض
و جمعی دیگر را منشاء توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا بیادکرد و مراقبات که خالی از تخیل معنی توحید است
اشتغال نموده اند و بجد و جهد یا بمجرد سابقه عنایت بمقام قلب رسیده اند و ضبطی پیدا کرده اند درین مقام اگر ایشان را حال
توحید وجودی ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود که ماسوای محبوب را از نظر شان مختفی ساخته است و مستور
گردانیده و چون ماسوای محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمی دانند این قسم توحید از احوال است
و از علت تخیل و شائبه توهم پاک و مبرا و اگر این جماعه ارباب قلوب را ازین مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره
از ذرات عالم مشاهده نمایند و موجودات را مرایای محاسن و جمال محبوب میدانند اگر بمحض فضل خداوند جل سلطانه
از مقام قلب آمده متوجه جناب قدس مقلب قلوب گردند این معرفت توحیدی که در مقام قلب پیدا شده بود در زوال
می آرد و هر چند در معارج عروج صعود نمایند خود را باین معرفت بی مناسبت تر یابند جمعی ازینها تا بحد انکار و طعن
میرسند بر ارباب آن معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم شیخ علاء الدوله سمنانی و بعضی دیگر را بعد از زوال این معرفت
بنفی و اثبات آن کاری نمی ماند که تا این سطور از انکار ارباب این معرفت شیئی نمی نمایند و از طعن ایشان خود را دور میدارند
ما انکار و طعن را وقتی مجال باشد که ارباب این حال را در ظهور این حال قصد و اختیاری باشد بی اراده ایشان این معنی
در ایشان ظاهر شده است ایشان مغلوب آن حال اند لیس هر آئینه معذور باشند و ملامت ولا طعن علی المضطر المعذور لیکن نقل

میدانند که فوق این معرفت معرفت دیگر است و وراء این حال حالتی دیگر متحقق محبوبان این مقام از کمال اتباع انبیا ممنوع عند و
از مقامات بیشمار محروم این حقیر قلیل البضاعت را بی آنکه ممارست بمعنی توحید نماید در ضمن مراقبات و اذکار که بای ذکر
جد و جهد نماید بمحض فضل ایزدی در ملازمت هدایت و افاضت پناه حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین ابو الرضی
شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از تعلیم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب آورده و این معرفت
کشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و دقایق این معارف را منکشف ساخته و تا مدتی
در این مقام داشتند آخر الامر از کمال بنده نوازی از مقام قلب آوردند و در این ضمن آن معرفت روی بزوال آورد و فقیر
بتمام معدوم گشت مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که این مرقوم را از روی کشف و ذوق تجربه
آورده است نه از روی ظن و تقلید و معارف توحیدی که از بعضی اولیاء الله ظاهر شده اند در ابتدای احوال در مقام قلب بروز
باشند لیس هیچ نقص با ایشان ازین راه لاحق نشود این حقیر نیز در آن وقت رسائل در معارف توحیدی نوشته است و چون
آن نوشتها را بعضی یاران منتشر ساخته اند جمع آنرا استعداد الست آن رسائل را بحال خود گذاشته نقص وقتی لازم آید
که از این مقام نگذرانند طایفه دیگر از ارباب توحید آنانند که استهلاک و اضمحلال در مشهود خود بروجه اتم پیدا کرده اند و همت
ایشان آنست که در مشهود همواره مضمحل و معدوم باشند و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود و رجوع آثار از خود
کفر میدانند و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را نیز گرفتاری میدانند بعضی از ایشان میفرمایند اشتهی
عدما لا اعود ابدا نمیخواهم که هرگز او را وجود نبود ایشان را نقل صحبت حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان
ایشان متحقق است همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در غفلت است بر تقدیر دوام استهلاک
غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هروی میفرماید کسی را یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد امید است که گناه
او را ببخشند وجود بشریت را غفلت در کار است حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش هر یکی را از ایشان باندازه
استعداد او بامورى که مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف
یابد جمعی را بسماع و رقص الفت داده و طایفه تصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساخته و گروهی را بعضی امور
مباح مشغول ساخته عبد الله اصطخری همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصی از عزیزی سبب آن پرسید فرمودند تا نفسی
از بار وجود خلاص شود و بعضی را العلوم توحید وجود و شهود وحدت در کثرت آرام داده تا از آن بار ساعتی بیاسایند
ازین قبیل است توحیدی که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله اسرارهم ظاهر شده است نسبت این گروه اولیا

به تنزیه صرف می‌باشند بعالم شهود در عالم کاری ندارند معارف که ارشاد پناهی حقایق و معارف دستگاهی ناصرالدین خواجه
عبدالله مناسب علوم توحید وجود و شهود و وحدت در کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کتاب فقرات ایشان الا
که مشتمل است بر بعضی علوم توحید جز آن منشاء علوم آن کتاب مقصود از آن معارف استیناس و الفت ایشانست
بعالم همچنین است معارف خواجه باکه و بعضی رسائل کلام کتاب فقرات تحریر یافته منشاء این علوم توحید غلبه
نه غلبه محبت و مشهود ایشان را با عالم نسبتی نیست آنچه ایشان را در عالم می‌نمایند شبه و مثال مشهود حقیقی ایشانست مثلاً شخصی
که از فرط جمال آفتاب و از کمال محبت خود را در آفتاب کم ساخته است و نام و نشان از خود نگذاشته همچنین کم شده را
اگر خواهند باز دهند ... و لفظی ... بسوی آفتاب ... آرند تا ساعتی از شعشعان نور آفتاب نقصی را
کنند ... آفتاب در مجالی این عالم وا مینمایند و بآن علاقه او را باین عالم انس و التفاتی پیدا سازند
گاهی او را می‌نمایند که این عالم عین آفتابست و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهی در مرآت ذرات عالم
جمال آفتاب مینمایند اینجا کسی سوال نکند که چون عالم فی نفس الامر عین آفتاب نباشد پس آنرا آفتاب نامیدن خلاف
واقع باشد زیرا که گوییم افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور اشتراک دارند و در بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال
قدرت خود ایشان امور بی که باعث امتیاز اند بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظر ایشان مختفی میسازد و اجزای مشترک
مشهود ایشان میسازند پس ناچار حکم باتحاد یکدیگر میکنند پس آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم می یابند همچنین حق سبحانه
با عالم هرچند فی الحقیقت هیچ مناسبتی ندارد اما مشابهت اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلا حق سبحانه و تعالی موجودست
و عالم هم موجود هرچند فی الحقیقت درمیان این دو وجود هیچ مناسبتی نیست همچنین او تعالی عالم و سمیع و بصیر و
و ... درو مرید است و بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هرچند صفات یکدیگر از همدگر جداست اما چون
خصوصیت وجود امکانی و نقائص صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد کنند گنجایش دارد
این قسم اخیر توحید اعلای اقسام توحید است بلکه فی الحقیقت ارباب معرفت مغلوب این وارد نباشند و سکر ایشان
معرفت نشده است بلکه این وارد را ایشان از برای مصلحتی آورده اند و خواستند که بتوسل معرفت ایشان را از
سکر بصحو آرند و تسلی دهند چنانچه جمعی را الباء و رقص طائفه را اشتغال بعضی امور مباح تسلیه داده اند باید دانست
که همکنان ایشان ازین طایفها بعضی امور که مغایر مشهود ایشانست اشتغال مینمایند و تسلی می یابند بخلاف
بزرگواران ما هرچه که مغایر مشهود ایشانست التفات نمی نمایند و آرام نمیگیرند پس ناچار عالم را عین مشهود ایشان مینمایند

نمیگردند لیکن اجابا عالم را عین شهود ایشان مینماید یا در مرآت عالم آنرا جلوه میدهند یا در مرآت عالم از امیدیده میکند

تا ساعتی از ان با بتخفیف یا بند منشا این قسم اخیر توحید این حقیر الطریق کشف و ذوق معلوم نمود همان دو وجه و مسائل را

میدانست ظنی با نقسیم داشت و لهذا در رسائل و مکتوبات همان دو وجه بلکه وجه دویم را نوشته است و توحید وجودی را

منحصر در ان ساخته است لیکن چون بعد از رحلت ارشاد پناهی قبله گاهی بتقریب زیارت مزار شریف ببلده محروسه

دهلی اتفاق عبور افتاد روز عید بزیارت مزار شریف ایشان رفته بود در اثنای توجه بمزار متبرک اتفاقی تمام از

روحانیت مقدسه ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت خاصه خود را که بحضرت خواجه احرار منسوب بود

مرحمت فرمودند چون آن نسبت محضو دیافت بضرورت حقیقت انعام و معارف آن الطریق ذوق و دریافت معلوم

گشت که منشای توحید وجودی در ایشان انجذاب قلبی و غلبه محبت نیست بلکه مقصود ازین معرفت تخفیف ادا نمانده

است تا مدتی اظهار بعضی را مناسب ندید اما چون در بعضی رسائل آن دو وجه سابق مذکور شده بود مردم قلیل الارادات

از ان در توهم افتادند که ازین بیان تنقیص این دو اکابر لازم می آید که طریق ایشان طریق ارباب توحید است با وجود

توسل بان فتنه انگیزی دراز کردند حتی که این توهم در بعضی طلاب قلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت

بضرورت مصلحت در اظهار این قسم توحید دید و از برای استشهاد ذکر آن واقعه نیز مناسب النسبة در تحریر آورد و در روئیه

از مخلصان خواجه ما نقل کرد که میفرمودند مردم میدانند که ما از مطالعه کتب ارباب توحید نسبتی فرا میگیریم چنین نیست مقصود

آنست که ساعتی خود را غافل سازیم این سخن موید کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبد الحق که از مخلصان حضرت

خواجه ما است نقل کردند که حضرت خواجه قبیل ایام رحلت میفرمودند که ما را به علم الیقین بیقین معلوم شده است که توحید

کوچه تنگ است شاه راه دیگر است هر چند پیش ازین هم میدانستم اما این قسم یقین اکنون بظهور آمده است ازین سخن

نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان بتوحید مناسبت نداشت در ابتدای حال اگر این قسم توحید هم ظاهر شده

باشد باکی نیست بلکه بسیاری از مشایخ را در ابتدا آن قسم بظهور آمده است و بآخر کار از ان بر آمده اند ایضا بعد از

وصول بمقام جذبه نقشبندیه طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر جدا است و علوم و معارف

نیز از همدگر جدا اند غلبه توجه حضرت خواجه احرار بعد از ان به نسبت باطنی اجداد مادری خود است که ایشان نیز برک

آمده اند و این فنا و بقا که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر بواسطه مصلحت

ابنای این وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت خواجه نقشبند اختیار کرده است و علوم و معارف آن طریق که

بعلوم ظاهر شریعت بیشتر مناسبت دارند درینچنین زمان کہ رسد کہ ارکان شریعت دران شکستے تمام پیدا کرده اند ظهور اظهار
مناسب دیده لعین هاالطریق از برای افاده طلبه نمود و اگر حقسبحانه طریق احراریه را بتوسط این حقیر ترویج میخواست عالم
بآن انوار منور میساخت چه انوار این هر دو بزرگواران را الطریق کمال عطا فرموده است و طریق بتکمیل هر دو کار
وا نموده ان الفضل بید الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ٥ بادشاهیست که زعنایت خویش بهر دو عالم
بیک گدا بخشد ٥ اگر با دشه بر در پیر زن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ بحکم واما بنعمة ربک فحدث بعضے اسرار
خفیه را در معرض ظهور آورده است حقسبحانه و تعالی طالبان حق را ازان بهره مند گرداند هر چند میدانند که منکر از اغیار
انکار نخواهد افزود اما مقصود افاده طلاب است منکران از مبحث خارج اند و از منهج نظر بیرون یضل به کثیرا ویهدی به
کثیرا ارباب بصیرت مخفی نیست که از اختیار یک طریق برای مصلحتے فضلیت آن طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بتقفل
دیگر نمیکشد ٥ دروازه شهر را توان بست ٭ نتوان دهن مخالفان بست ٭ مکتوب دو صد نود و دویم
بشیخ حمید صدو بافت در بیان آداب ضرور به مریدان و رفع شبه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ادبنا بالآداب
النبویة و هدینا باخلاق المصطفویة علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها بدانکه سالکان این راه از دو حال
خالی نیستند مریدند یا مراد و اگر مراد اند طوعا و کرها براه انجذاب و محبت ایشانرا کشان کشان خواهند برد و بمطلب اعلی
خواهند رسید و هر ادبے که در کار شود بتوسط یا بی توسط التعلیمشان خواهد شد و اگر زلتے واقع شود زود متنبه خواهند فرمود
و بران مواخذه نخواهند کرد و اگر به پیر ظاهر احتیاجے داشته باشد بے سعی ایشان را بدولت دلالت خواهند فرمود با جمله
عنایت ازلی جل سلطانه متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کار ایشانرا خواهند کرد و الله یجتبی من یشاء
و اگر مریدند کار ایشان بتوسط پیر کامل مکمل دشوار است پیرے باید که بدولت جذبه و سلوک مشرف شده باشد و بسعادت
فنا و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله را باتمام رسانیده و اگر جذبه
او بر سلوک او مقدم است و تربیت مرادان مرے شده کبریت احمر است کلام او دوا است و نظر او شفا احیای دلهای مرده
بتوجه شریف او منوط است و تازگی جانهای افسرده بالتفات لطیف او مربوط و اگر اینطور صاحب دولت پیدا نشود سالک
مجذوب هم مغتنم است و تربیت ناقصان از و نیز مے آید و بتوسط او بدولت فنا و بقا میرسند ٥ آسمان نسبت
بعرش آمد فرود ٭ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ٭ و اگر بعنایت خداوندے جل سلطانه طالبی را باینطور پیر کامل
مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را بتمام با و سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و

منصب پیر و آداب مریدان

شقاوت خود را در خلاف مرضیات او شناسند بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد و در خبر نبویست علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به بداند که رعایت آداب صحبت و مراعاة شرائط
از ضروریات این راه است تا راه افاده و استفاده مفتوح گردد و بدونها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجلس بعضی از آداب
و شرائط ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش هوش باید شنید آنکه طالب را باید که روی دل خود را از جمیع جهات
گردانیده متوجه پیر خود سازد و با وجود پیر بی اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و
بکلیه خود متوجه او نشسته باشد حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند
نقل کرده اند از سلطان آنوقت که وزیری پیش او ایستاده بود اتفاقا در اثنای آن وزیر التفاتی بجانب جامه
خود کرده بند آنرا بدست خود درست میساخت درین حال نظر سلطان بآن وزیر افتاد دید که بغیر او متوجه است
بزبان عتاب گفت که این را هضم نمی توانم کرد که تو وزیر من باشی و در حضور من ببند جامه التفات نمائی باید اندیشید که
هرگاه وسائل دنیه را این آداب دقیقه درکار است وسائل وصول الله را بر وجه اتم و اکمل رعایت این آداب لازم
خواهد بود ومهما امکن در جائی نه ایستد که سایه او بر جامه یا بر سایه او افتد و بر مصلای او پا ننهد و در متوضای او طهارت
نکند و بظروف خاصه او استعمال نکند و در حضور او آب نخورد و طعام تناول ننماید و بکسی سخن نکند بلکه متوجه احدی نگردد
و در غیبت پیر در جانبی که اوست پا دراز نکند و بزاق دهن بآن جانب نیندازد و هرچه از پیر صادر شود آنرا صواب داند
اگرچه بظاهر صواب ننماید او هرچه میکند از الهام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد و اگر
در بعضی صور در الهامش خطا راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادی است ملامت و اعتراض بران مجوز نیست
والیضا چون این را محبتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هرچه از محبوب صادر میشود محبوب مینماید پس اعتراض را
مجال نباشد و در کلی و جزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه در خفتن و طاعت کردن نماز را بطرز او باید
ادا کرد و فقه را از عمل او باید اخذ نمود ؎ آنرا که در سرای نگاریست فارغ است ؛ از باغ و بوستان و تماشای لاله زار
و هیچ اعتراض را در حرکات و سکنات او مجال ندهد اگرچه آن اعتراض بمقدار حبه خردل باشد زیرا که اعتراض را غیر از حرمان
نتیجه نیست و بدبخت ترین جمیع خلائق عیب بین این طائفه علیه است نجانا الله سبحانه عن هذا البلاء العظیم و طلب
خوارق و کرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر و وساوس باشد هیچ شنیده که مومنی از پیغمبر خود معجزه
طلب کرده باشد معجزه طلبان کفار اند و اهل انکار ؎ معجزات از بهر قهر دشمن است ؛ بوی جنسیت پی دل بردن است

موجب بیان نباشند معجزات و بوی خبیث کند جذب صفات و اگر شبهه پیدا شود و خاطر از آن به توقف عرض نماید اگر
حل نشود تقصیر بر خود نهد و هیچ منقصت را بجناب پیر عاید نسازد و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر واقعه
از و طلب کند و تعبیری که بر طالب منکشف شود نیز عرض نماید و صواب خطا را از و جوید و بر کشوف خود زنهار اعتماد
ننهد که حق با باطل درین دار ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بی ضرورت و بی اذن از و جدا نشود که غیر او را بر وی
گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء ادب است و هر فیضی و فتوحی که برسد
آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضی از مشایخ دیگر رسیده است آن را نیز از پیر داند و داند که چون پیر جامع کمالات
و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص مرید ملائم کمال آن شیخ ... که جهت افاضه در رنگ ظاهر شده است
و بمرید رسیده است و لطیفه از لطائف پیر که مناسب آن فیض بوده در صورت آن شیخ ظاهر شده ... این مسئله اشتباه
مریدان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض را از آن دانسته این مغلطه عظیم است حق سبحانه از زلت قدم نگاهدارد
و بر اعتقاد و محبت پیر مستقیم دارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بالجمله الطریق کله ادب مثل مشهور است
هیچ بی ادبی بخدا نرسد و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند و ادای همه نتواند رسید اگر همه
نتواند از عهده برآید معذور است اما از اعتراف بتقصیر چاره نیست معاذ الله سبحانه رعایت آداب وجود را
نفهمد ماند از برکات این بزرگواران محروم است ه هر کرا روی بهبود ندیدست بدیدن روی نبی نشود مشرف
آری مریدی که ببرکت توجه پیر بمرتبه فنا و بقا رسید و راه الهام و طریق فراست بر وی ظاهر شود و پیر آن را مسلم دارد
و بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامی به پیر خلاف کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر
خلاف آن محقق بود چه آن مرید درین وقت از ربقه تقلید برآمده است و تقلید در حق وی خطاست نمی بینی که صحابه
پیغمبر صلی الله علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزله با آن سرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات
صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبه کمال
مجوز است و از سوء ادب بمعزل است بلکه اینجا همین ادب است و اگر صحابه پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اکمال
ادب مودب بوده اند غیر از تقلید امر دیگر نمیکرده اما ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله
عنه خطاست صواب متابعت رای خود است نه رای ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که نازعت ابا حنیفه
فی مسئلة خلق القرآن ستة اشهر شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر بر یک خوار مانده ای یاد پیدا نکردی

نحوی که در زمان سیبویه بوده است امروز با اختلاف آرا و تلاحق انظار صد زیادتی و کمال پیدا کرده است
اما چون بنا را او نهاده است فضل او راست الفضل للمتقدمین لیکن کمال اینها را مثل المتأخر کمثل المطر لا یدری
اوله خیر ام آخره الحدیث نبویست علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام **تذییب** لدفع شبهة لبعض المریدین بدانکه
گفته اند که شیخ یحیی و یمیت احیا و امات از لوازم مقام شیخی است مراد از احیا احیای روحی است نه جسمی و همچنین
مراد از امات اماتت روحی ست نه جسمی و مراد از حیوٰة و موت فنا و بقا است که بمقام ولایت و کمال میرساند
و شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است پس شیخ را ازین احیا و امات چاره نباشد معنی یحیی
و یمیت یبقی و یفنی احیا و امات جسمی را بمنصب شیخی کاری نیست شیخ مقتدا حکم کاه ربا دارد هر کس را که با او
مناسبت در رنگ خس و خاشاک در عقب او میدود و نصیب خود را از وی استیفا مینماید خوارق و کرامات
از برای جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنویه منجذب میگردند و آنکه باین بزرگواران مناسبت ندارد
از دولت کمالات ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه خوارق و کرامات ببیند ابوجهل و ابولهب شاهد این معنی
باید گرفت قال الله سبحانه فی حق الکفار وان یروا کل آیة لا یومنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول
الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین والسلام **مکتوب دو صد و نود و دوم** بشیخ محمد چتری صدور یافته
در جواب سواله که پرسیده بود لی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام آمده است و ابوذر
غفاری نیز همین را گفته وجه آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت شیخ عبدالقادر فرموده
و دیگری نیز همین را گفته حقیقت این سخن ملحه چیست و پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر گردن اینها
بود اولیای همان عصر اند یا مطلقا الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند
بورود آن مبتهج و مسرور گردید چه نعمتی است که دوستان حق جل وعلا دور افتادها را یاد فرمایند اندراج یافته بود
که حضرت رسالت پناه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت ابوذر غفاری
نیز همین گفته و حضرت میران محی الدین گفته که پای من بر گردن همه اولیا و دیگری نیز همین گفته است گاه
برین دو لفظ غوغا میشود عنایت نموده نویسند که این دو سخن چه معنی دارد و درین دو چه فرق است متوجه
شده تمامی را بغرض نوشته که قریب بفهم این غریب باشد ارسال نمایند مخدوما این فقیر در رسائل خود نوشته
است که آن سرور را علیه الصلوٰة با وجود استمرار وقت وقت نادر هم بوده است و آن وقت در حین ادای نماز بوده است

معراج المومنین شنیده باشند و از حضرت بلال شاهدیست عدل مر اثبات این مطلب ابوذر غفاری بوراثت
وتبعیت نیز باین دولت مشرف شده باشد چه کمل تابعان آنسرور را از جمیع کمالات او علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات بطریق وراثت نصیب وافر است وخط کامل و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدمی هذه علی رقبة
کل جمیع الاولیا ولی الله صاحب عوارف که مرید و مرباء شیخ ابوالنجیب سهروردی است که مشعر عجب اند که از مشایخ
در بدایت احوال بواسطه بقایای سکر صدور یافته اند و در نفحات از شیخ حماد دباس که از شیوخ حضرت شیخ است
نقل کرده است که او بطریق فراست فرموده که این عجمی را قدمیست که در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود
و هر آینه مامور شود به آنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و هر آینه از آنگوید و همه اولیا بر گردن بنهند بهر تقدیر
حضرت شیخ در این کلام محق اند این کلام خواه از بقایای سکر ایشان سر بر زده باشد و خواه مامور باشند
باظهار این کلام چه قدم ایشان بر گردنهای جمیع اولیای آنوقت بوده است و جمیع اولیای آنوقت زیر قدم
ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص باولیای آنوقت است اولیای ما تقدم و ما تاخر ازین حکم
خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوثی که در بغداد
بوده است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبدالله بزیارت او رفته بودند که آن غوث بطریق فراست
در حق شیخ گفته که می بینم ترا در بغداد که بمنبر بر آمده و میگوئی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و می بینم اولیای
وقت ترا که همه گردنهای خود را پست کرده اند اجلال و اکرام ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم میشود که این حکم
مخصوص باولیای آنوقت بوده است در آنوقت نیز اگر کسی را حق سبحانه و تعالی چشم بینا عطا فرماید بیند چنانچه
آن غوث دیده بود که گردنهای اولیای آنوقت زیر قدم وی اند و این حکم سبحانه و تعالی بغیر اولیای آنوقت نکرده است
در اولیای ما تقدم این حکم چگونه مجوز بود که شامل اصحاب کرام است که بیقین از حضرت شیخ فاضل اند و در ما تاخر نیز
چگونه متمشی باشد که شامل حضرت مهدی است که آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بقدوم او بشارت داده است
ذات را بوجود او مبشر ساخته و او را خلیفه الله فرموده و همچنین اصحاب حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
که از انبیای اولوالعزم است از سابقانند و بواسطه متابعت این شریعت ملحق به اصحاب خاتم الرسل اند علیهم الصلوة والسلام
از بزرگی متاخران این است تواند بود که آنسرور فرموده باشد علیه وعلی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام
آخرهم بالجمله حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان عظیم است و درجه علیا است ولایت خاصه محمدیه را علی

۲ از محرمان و مصاحبان حضرت شیخ عبدالقادر بوده است این کلمه را از آن کلمه احتراز است ۱۲

صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة از راه سر بنقطهٔ آخر رسانیده است و سر حلقهٔ آن دائره گشته از اینجا کسی توهم نکند که
چون شیخ سر حلقهٔ دائرهٔ ولایت محمدیه بود باید که از همهٔ اولیا افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیا
است علی نبینا وعلیهم الصلوٰة والتحیات زیرا که گوییم سر حلقهٔ ولایت محمدیست که از راه سر حاصل گشته است چنانکه
گذشت نه سر حلقهٔ مطلق آن ولایت تا افضلیت لازم آید یا آنکه گوییم سر حلقهٔ مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم افضلیت
نیست زیرا که تواند بود که دیگری در کمالات نبوة محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و فضلیت از راه
آن کمالات او را ثابت باشد جمعی از مریدان حضرت شیخ عبد القادر در حق شیخ غلو بسیار مینمایند و در محبت جانب
افراط میگیزند و در رنگ محبان مفرط حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه از فحوای کلمه و کلام اینجماعه مفهوم میشود که شیخ را
الشان از جمیع اولیا را متقدم و متاخر افضل میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوٰة والتسلیمات معلوم نیست که دیگری را ا
حضرت شیخ فضل مینهند این از افراط محبت است اگر گویند که ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است
از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل او را باشد گوییم کثرت ظهور خوارق بر فضلیت دلالت ندارد تواند بود که کسی
بود که هیچ خارقی از وی بظهور نیاید فضل باشد از آنکس که خوارق و کرامات از وی بظهور می آید شیخ الشیوخ در
عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشایخ فرموده است کل هذه مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم
ویعطی وقد یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین ومن منح صرف الیقین لا حاجة له
الی شیء من هذا وکل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجویز الذکر فی القلب ووجود ذکر الذات کثرت ظهور خوارق را
دلیل بر فضلیت ساختن در رنگ آنست که کسی کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیت او سازد
بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آنقدر فضائل و مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر بشنو خوارق عادات
بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که بذات و صفات و افعال واجبی جل و علا تعلق
دارد و ورای طور نظر عقل است و خلاف متعارف معتاد است که بندهای خاص خود را بآن ممتاز ساخته است و نوع ثانی
کشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص باهل حق و ارباب معرفت است و نوع
ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل و علا شرافت
واعتبار دارد که با اولیاء خود مخصوص ساخته است و اعدا را در آن شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلایق
معتبر است و در نظر ایشان معزز و محترم اینمعنی اگرچه از اهل استدراج بظهور آید نزدیک است که از نادانی او را پرستش نمایند

وبهر رطب و یابس که او ایشانرا تکلیف نماید مطیع و منقاد او گردند بلکه محجوبان نوع اول را از خوارق نمیدانند و از
کرامات نمیشمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور
مخلوقات است و اخبار از مغیبات ایشان سبحان الله بچه ماند آن علمیکه باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
کدام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات و
احوال ایشان حاصل آید معرفت واجب است حقتعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار است و باعزاز و
احترام شایان است

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز
بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبیست

و در
قریب مما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام الهروی و امام الانصاری فی منازل السائرین و شارحه والذی ثبت عندی
بالتجربة ان فراسة اهل المعرفة انما هی فی تمییز من یصلح لحضرة الله جل و علا ممن لا یصلح و یعرفون اهل الاستعداد
الذین اشتغلوا بالله سبحانه و وصلوا الی حضرة الجمع فهذه فراسة اهل المعرفة و اما فراسة اهل الریاضة بالجوع
والخلوة و تصفیة الباطن من غیر وصلة الی جانب الحق تعالی فلهم فراسة کشف الصور والاخبار بالمغیبات
المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبون عن الحق سبحانه و اما اهل المعرفة فلاشتغالهم بما یرد علیهم من
معارف الحق تعالی لا یکون اخبارهم الا عن الله تعالی لما کان العالم اکثرهم اهل انقطاع عن الله سبحانه و اشتغال بالدنیا
مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور والاخبار عما غاب من احوال المخلوقات فعظموهم و اعتقدوا انهم اهل الله و خاصته
و اعرضوا عن کشف اهل الحقیقة و اتهموهم فیما یخبرون عن الله سبحانه و قالوا لو کان هؤلاء اهل الحق کما تزعمون لاخبرونا
عن احوالنا و احوال المخلوقات و اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی
کشف امور اعلی من هذه و کذبوهم بهذا القیاس الفاسد و عمیت علیهم الانباء الصحیحة و لم یعلموا ان الله تعالی حمی قلوب
هؤلاء عن ملاحظة الخلق و خصهم و شغلهم عما سواه حمایة لهم و غیرة علیهم و لو کانوا ممن تعرض الی احوال الخلق ما صلحوا
للحق سبحانه و قد رأینا اهل الحق اذا التفتوا ادنی التفات الی کشف الصور ادرکوا منها ما لا یقدر غیرهم علی ادراکه بالفراسة
التی یثبتها اهل المعرفة و هی الفراسة فیما یتعلق بالحق سبحانه و القرب منه و اما فراسة اهل الصفاء الناجین
المتعلقین بالخلق فلا تتعلق بجناب الحق سبحانه و ما لا قرب منه و یشترک المسلمون و النصاری و الیهود و سائر الطوائف
فیها لانها لیست شریفة عند الله سبحانه فیختص بها اهله

مکتوب دو صد و نود و چهارم بمخدومزاده
کرامی جامع علوم ظاهره و معارف و اسرار باطنه اند مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان معارف

بصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات

و مبادی تعینات سایر خلایق و لحوق جزئیات با کل خود و عدم جواز انتقال جزئیات بیک کلی بسوی کلی دیگر و در

فرق میان تجلی و شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات و التسلیمات و در بیان حصول وصل عریان مر کمل تابعان را

با وجود توسط انبیا علیهم الصلوة و السلام و در تحقیق الفاظ محو و اضمحلال که در عبارت مشایخ قدس سرارهم واقع شده

اند و بایناسب فرزند ارشد صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود تعالی و تقدس که اول شان صفة الحیوة است و آخر شان

صفت تکوین سه قسم اند قسمی است که تعلق آن بعالم غالب است و اضافت آن بخلایق بیشتر کالتکوین از ینجاست

که جمعی از اهل سنت و جماعت انکار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است و در تحقیق

از صفات حقیقیه الغالبة علیها الاضافة و قسمی دیگر است که اضافه دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم والقدرة

والارادة والسمع والبصر والکلام و قسم ثالث اعلای اقسام ثلثه که آنرا هیچ وجه بعالم تعلق نیست و از صفات

ندارد کالحیوة این صفت ام جمیع صفات است و اصل همه آنها و احق کل و اقرب این صفت صفة العلم است

که مبدا تعین خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است

و چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدده جزئیات دارد و مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و ترزیق

و احیا و اماتت جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق آمده

و هر که مبدا تعین او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع آن شخص خواهد بود و زیر قدم

او زندگانی خواهند نمود از ینجاست که میگویند فلانی زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و فلانی زیر قدم

موسی علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات اتمها و اکملها و چون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود

ملحق بکلیات خود خواهند شد و شهود جزئیات شهود کلیات خواهد بود و فرق باصالة و تبعیت خواهد ماند

و امتیاز بتوسط و عدم توسط خواهد شد چه تابع هر چه یابد و هر چه بیند بتوسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع

از قصور خود وصل را متوسط ندانند اما فی الحقیقت اصل در میان تابع و شهود او حائل است نه حایلی که مانع شهود

باشد بلکه باعث شهود در رنگ عینک صاف و جایز نیست که جزئیات یک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج

کرده تحت کلی دیگر در آیند و مشهود الیشان مشهود آن کلی دیگر شود مثلا جماعه که زیر قدم موسی اند انتقال نموده

زیر قدم عیسی داخل شوند اما تواند بود که زیر قدم محمد آیند بلکه همیشه زیر قدم او یند علیه و علی آله الصلوة والسلام

زیرا که رب محمد رب الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس نسبت بآن جزئیات اصل الاصل باشد و این
ترقی گویا باصل الاصل است نه باصل که میان اصل آنهاست اینقدر فرق درمیان جزئیات و کلیات
آنجا خواهد ماند که جزئی را دو حائل است یکی اصل خود که کلی اوست و حایل دیگر اصل الاصل و کلی او را
حجاب اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم در پرده
تعینات است و شهود دیگران در پرده تعینات لا اقل در پرده تعین محمدی از اینجاست که گفته اند تجلی ذات
خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم و تجلی دیگران در پرده صفات لا اقل در پرده رب الارباب
که رب محمد است که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفة الحیوٰة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید شهود
سائر انبیا و علیهم الصلوات و التسلیمات در پرده مبدا التعین محمد است که رب وست و اولیا را امت او که تابع انبیا
زیر قدم او یند علیه الصلوٰة والسلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سائر انبیا در پرده رب الارباب خواهد بود
پس فرق درمیان سائر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات و التحیات و درمیان اولیا امت او علیه الصلوٰة
والسلام چه باشد در جواب گوییم که انبیا را سوای این شهود که در پرده حقیقت محمدی است شهود دیگر هم
هست که از راه مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالاصالة عینک های مخصوصه خود را بردیده های بصیرت
گذاشته مشاهده غیب الغیب میفرمایند باید دانست که این دو شهود نه بمعنی است که هر دو معاً متحقق میشوند
بلکه بآن معنی است که اگر ترقی که باصل الاصل برسد شهود او در پرده حقیقت محمدیست در رنگ عیسی علی نبینا
و علیه الصلوٰة والسلام که بعد از نزول باز بدولت مشرف خواهد شد و این ترقی بسیار متعسر است نزدیک
باستحاله است فضل عظیم خداوندی جل سلطانه درکار است و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی مشرب است و اگر
ترقی از اصل خود نموده و از حقیقت خود بحقیقة الحقایق نرسید شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است
بدان و آگاه باش و همچنانکه بحضرت ذات تعالی و تقدس راهی است از حقیقت الحقایق که بعد طی منازل کثیره
وصول میسر میشود همچنین است از سائر حقایق کلیات نیز راهی بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طی مراحل متکثره
وصول حصول می پیوندد و غایت ما فی الباب در راه حقیقت الحقایق وصل عریانست و در سائر طرق حجب
وصل خفات میسر میشود اما برین شعر از منتهای وصول عالیه حقیقت الحقایق که حقیقت محمدی است درمیان
مایل است اگرچه حاجز حصین نباشد و مانع متین نبود همین قدر حاجزیست که بالغ اطلاق تجلی ذات گشته

واگرچه سایر انبیا را نیز بالاصالة از ذات تعالی نصیبیست اما شان کمل ایشان را بتبعیت این بزرگواران علیهم و
علی امهم الصلوة والتحیات نیز نصیبیست سوال هرگاه صفة الحیوة فوق صفة العلم باشد پس در حقیقت
الحقایق نیز التعین صفة الحیوة حایل آمد پس وصل عریان چون بود و تجلی ذات چرا نامند جواب آن التعین
کالعین است محو و متلاشی میگردد و هیچ اعتباری و را در مرتبه حضرت ذات تعالی نمیماند هر چند صفات
دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما انجا تا مرتبه ذات نمیرسد بنوعی که متلاشی گردند بخلاف
صفة الحیوة که اهم است انجا میرسد و متلاشی میگردد لهذا التعین حقیقت محمدی و سایر تعینات خلایق دیگر دایمی
اند و زوال بمعنا در مرتبه از مراتب محال گشت بلے رسیدن لشی دیگر است و مضمحل گشتن دشی دیگر
در عبارت بعضی از مشایخ قدس الله اسرارهم که لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد ازان محو نظری است نه محو
عینی یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است جمعی از ناقصان
این راه ازان الفاظ موهمه محو و اضمحلال عینی دانسته اند و بزندقه رسیده اند و از عذاب و ثواب اخروی انکار
نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر همین طور از کثرت بوحدت
خواهند رفت و این کثرت در آن وحدت مضمحل خواهد شد و جمعی ازین زنادقه آن محو شدن را قیامت کبری
خیال کرده اند و از حشر و نشر و حساب و صراط و میزان انکار نموده اند ضلوا و اضلوا کثیرا من الناس یکشخص را
ازان جماعت دیده که در مطلب خود شعر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس الله سره استشهاد می آورد ع
جامی معاد و مبدا ما وحدتست و بس ما در میانه کثرت موهوم والسلام ؛ نمیدانند که مراد مولانا ازین بیت
عود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شهود است غیر از یک ذات مشهود ایشان نمیماند و کثرتها تمام از نظر
ایشان مختفی میگردد نه رجوع عینی و وجودی مگر کور نمی بیند که از هیچ کاملے عجز و نقص و احتیاج زایل نشده است
پس معنی رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال کرده اند کافر زندیق اند که از
عذاب اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیا مینمایند علیهم الصلوة والتسلیمات اتمها و اکملها سوال بود در بعضی
از رسایل خود نوشته که فنای اخفی مخصوص بولایت محمدی است معنی این سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم
معلوم شد که وصل عریان مخصوص بولایت محمدیست و دیگران اگر چه حجب مرتفع شود اما از [illegible]
شعر که از راه توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد چاره نبود کما مر پس از اخفا که نهایت مراتب انسانی است در علو

باندازه آن حیلولة البقیة می‌ماند پس بملاحظهٔ آن بقیه اطلاق فنای مطلق مجوز نباشد بقای آن بقیه را غیر از محمدی
کیست که دریابد از هزاران محمدی المشرب اگر یکی را این حدت نظر پیدا شود هم مغتنم است مشایخ طبقات
اکثر شان تا روح و سر سخن کرده اند کم کسی باشد که از خفی سری گفته باشد فکیف از اخفی و آنکه در دریای
اخفی غوطه زده باشد و بهر ذره از ذرات آن رسید و اطلاع یافته کبریت احمر است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم سؤال معتقد تو آنست که هرچه نبی را علیه و علی آله الصلوة والسلام از کمالات حاصل
کمل تابعان او را نیز بتبعیت از آن کمالات نصیب است پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حال
آنکه همان نبی در میان حایل است جواب حیلولة نبی در وصل عریان ضرر ندارد چه آن وصل به تبعیت است نه
باصالة پس حیلوله موکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است نه رفع متوسط که آن منافی
مقام اصالت است پس هم حیلوله باشد و هم وصل عریان بتبعیت میسر شود فافهم سؤال فرق چیست که در ماده کمل
تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات وصل عریان و تجلی ذات اطلاق میکنند و در انبیاء دیگر صلوات
الله تعالی وتسلیماته علی نبینا و علیهم این اطلاق تجویز نمیکنند با آنکه حیلولة نبی ما علیه الصلوة والسلام در هر دو
ماده حاصل جواب تجویز این اطلاق در ماده کمل تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن اطلاق
نیست چنانکه گذشت و در انبیاء دیگر علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات اگر این اطلاق تجویز یابد باعتبار
اصالة خواهد بود چه این بزرگواران باصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند و شک نیست که
حصول متوسط در صورت اصالة منافی آن اطلاق خواهد بود پس فرق واضح گشت باید دانست که فرق میان اصالة
و تبعیت در میان انبیاء ما تقدم و کمل تابعان این امت علی نبینا و علیهم و علی امهم الصلوة والسلام والتحیة موجب
فضلیت انبیاء است علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات چه اصل مقصودی است و تابع طفیلی هر چند بر تابعان
اطلاق وصل عریان و تجلی ذات صحیح است و در متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلی را چه یارا که با مقصودی
مساوات جوید چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در اصل بوجه اتم و اکمل است و در تابع بوجه اسم و رسم
است که این مناسبت تصحیح نسبت می‌نماید و تابع را هم متبوع میسازد و لهذا خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات علماء
امت خود را همچو انبیاء بنی اسرائیل فرموده پس از این بیان لازم آمد که حصول تجلی ذات مر اولیاء را این امت
موهم فضل نباشد مر انبیاء را که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من مزلة الاقدام والمنصف فان هذه العلوم مستانفة

سبحانه هذا العبد بها الصدقه حبیب محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام سوال مقرر است که مقصود از آفرینش خاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ودیگران در نفس وجود وحصول کمالات طفیلی اویند وبتبعیت او بدولت علیا میرسند لهذا در روز قیامت آدم ومن دونه تحت لوای او علیه وعلیهم الصلوة خواهند بود وتو گفته که دولت وصول مر سائر انبیا علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات بطریق اصالت است نه بطریق تبعیت وجه آن چه باشد جواب همچنانکه محمد رسول الله را صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم از راه حقیقت خود طریقی است بحضرت ذات تعالی وتقدس انبیا دیگر را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات نیز راهها است از حقایق خود بحضرت ذات تعالی شانه درین وصول تبعیتی نیست بخلاف امتان که به تبعیت انبیا را از راه حقایق ایشانست که مناسب حقایق هر کدام است بمطلب میرسند اصالة در حق ایشان مفقود است نهایة ما فی الباب حصول وصل دیگران اگرچه باصالة باشد وصل عریانی نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات والتسلیمات پیراهن شعر مطالب گشته است لهذا ناچار اول فیضی که میرسد بآن حقیقت اتصال می یابد بعد ازان بتوسط او بدیگران میرسد ومعنی تبعیت همین حصول توسط است پس آن اصالة باین تبعیت جمع گشته است و نیک باید دریافت تبعیتی که در حق امتان گفته شده است ورای این تبعیت است که منافی اصالة است کما مر غیر مرة فافترقا اگر گویند که در مراتب عروج از مرتبه صفة الحیوة نیز نصیب کمل هست یا نه گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که نهایت آن صفت را اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی وتقدس نصیب کمل از مقام محو و تلاشی چه بود وحال آنکه تو در بالا گفته که تعینات حقایق را اضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که اضمحلال عینی بالحاد وزندقه میرساند جواب اضمحلال عینی چه در کار است اضمحلال نظری کافی است اگرچه درین اضمحلال مراتب متفاوته باشد فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد نود و پنجم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته

در بیان نظر بر قدم و هوش در دم وسفر در وطن وخلوت در انجمن که اصول مقرره طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار مشایخها باید دانست که یکی از اصول مقرره طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار مشایخها نظر بر قدم است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند وپیش از قدم میل بفوق ننماید زیرا که خلاف واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید وقدم را ردیف خود مینماید زیرا که عروج بر نهایت علو

اول نظر است بعد از ان قدم صعود مینماید و چون قدم بمرتبهٔ نظر رسید نظر از انجا بمرتبهٔ بالا می آید و قدم هم
بتبعیت آن نیز صعود میفرماید بعد از ان باز نظر از ان مقام ترقی میکند علی هذا القیاس و اگر مراد اینست که
نظر باید که بمقام ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس ان نیز غیر واقع است زیرا که بعد از تمامی
قدم اگر نظر تنها نباشد بسیاری از مراتب کمال فایت شود بیا لزوم آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب
استعداد سالک است بلکه تا نهایت استعداد بسبب کران سالک قدم او ست لیکن قدم اول باصالت است
و قدم ثانی به تبعیت آن نبی و فوق مراتب این استعداد او را قدم نیست اما نظر هست و این نظر چون حدت
پیدا کند منتهای و نهایت مراتب نظر ان نبی است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات کران سالک قدم او
چه کمل تابعان نبی را که از جمیع کمالات او نصیب است لیکن با نهایت مراتب استعداد که باصالة سالک به تبعیت
او ست قدم و نظر موافقت دارند بعد از ان قدم کوتهی میکند و نظر تنها صعود مینماید تا نهایت مراتب نظر
ان نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نیز فوق اقدام ایشان
و کمل تابعان این بزرگواران را از مقامات انظار ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقامات اقدام ایشان
نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مقام رویت است که دیگر ان را
با خرت است آنچه دیگران را نسیه است او را نقد است کمل تابعان ورا از ینمقام نصیب است اگرچه رویت نیست
فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست ٭ هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب است ٭ بر سر اصل سخن رویم و گوییم که اگر مراد
آنست که قدم باید که از نظر تخلف ننماید بنوعیکه در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد نیکیست زیرا که این معنی
مانع ترقی است و همچنین اگر از قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود گنجایش دارد چه در وقت راه
رفتن نظر را اگر بهر سو پیدا میکند و محسوسات متلونه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت
اقرب باشد و این مراد مناسبت بمعنی کلمهٔ دیگر که قرین او ست و آن کلمهٔ هوش در دم است تا آنکه
کلمهٔ اولی از برای دفع تفرقه البصر است که از آفاق میخیزد و کلمهٔ ثانی دفع تفرقه النفس میسازد و کلمهٔ ثالث که قرین
این دو کلمه است کلمهٔ سفر در وطن است و آن عبارت از سیر در الانفس است که منشا حصول اندراج النهایة فی
البدایت است که مخصوص با ین طریقهٔ علیه است هر چند سیر در انفس در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر آفاقی
است و درین طریق شروع از ین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر درین طریق

عالی اندراج البدایت فی النهایة نیز گوییم گنجایش ندارد و کلمه چهارم که قرین این کلمات سه گانه است کلمه خلوت در انجمن است تا هرگاه سفر در وطن میسر شد پس انجمن نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید متفرقه آفاق بحجره انفس راه نیابد این نیز به تقدیری است که در های حجره را بر بسته باشد و روزنها مسدود ساخته پس باید که در انجمن تفرقه متکلم و مخاطب نباشد و ملتفت آحادی نگردد و این همه تمحلات و تکلفات در ابتداست و در وسط و در انتها هیچ از ینها در کار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر از ینجا کسے گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه و جمعیت حق منتهی مطلقاً مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت باطن او برابر است مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اَولیٰ و انسب خواهد بود و قال الله سبحانه تعالی لنبیه علیه و علی آله الصلوٰة والسلام واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چاره نبود که متعلق خلق او شود پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقه باطن هیچ وقتی از اوقات مستحسن نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد و مسلم از برای حق باشد جلشانه باطن تمام و نصفے از ظاهر و نصفے دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق چونکه امتثال امر حق است سبحانه آن نصف دیگر هم نیز راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیه یرجع الامر کله فاعبده و توکل علیه صدر یافت در بیان ان احاطت صفات حق جل سلطانه و تعلق آن باشیا بحضرت مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بدان اسعدک الله تعالی که صفات واجبی جل سلطانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و هر یکی بحقیقت اند مثلاً علم یک انکشاف بسیط است که معلومات ازلی و ابدی همان یک انکشاف منکشف میگردد و یک قدرت کامله بسیط است که مقدورات اولین و آخرین از عدم بوجود می آیند و دیگر یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد همان کلام گویاست علی هذا القیاس سایر الصفات الحقیقیة و تعددی که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز در آن مرتبه مفقود است اشیا معلوم و مقدور حق اند سبحانه اما صفت علم و قدرت را با اشیا هیچ تعلقے نیست این معرفت ورای طور نظر عقل است ارباب معقول هرگز مثل اینمعنے تجویز نمی نمایند و محال میدانند که اشیا معلوم و مقدور حق باشند جلشانه و علم او تعالی بانها تعلق نکند و همچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود و نمی بینند که در آن مرتبه از ازل تا ابد آن حاضر است

بلکہ اینہم گنجایش ندارد بیش از تعبیر با قربیتے وا وفق ان نیست و موجودات ازل و ابد دران آن حاضر اند ہمان آن حاضر زید را ہم معدوم میداند وہم موجود ہمچنین میداند ہم صبی وہم جوان میداند وہم پیر ہم میداند وہم میت وہم در برزخ میداند وہم در حشرات و جنات و معلوم است کہ آن آن را با ہمہ موجودات ہیچ تعلقے نیست چہ اگر تعلقے پیدا کند از آن نیست خواہد برآمد و زمانے خواہد یافت ماضی و مستقبال خواہد گشت پس این ہمہ موجودات ہم دران ثابت اند وہم غیر ثابت پس اگر انکشافے ثابت کردہ شود بسیط حقیقی کہ او را ہیچ یکے از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات بان یک انکشاف معلوم گردند چہ عجب زیرا کہ جمع ضدین در ہمہ وطن از استحالہ برآمدہ است کہ مخصوص باتحاد زمان است و اتحاد جہت اینجا زمان را گنجایش نیست اذ لا یجری علیہ سبحانہ زمان و اتحاد جہت نیز مفقود است کہ فرق اجمال و تفصیل است در رنگ آنکہ در مرتبہ کلمہ شخصے بگوید کہ اسم و فعل و حرف کہ قسیم یکدیگر اند ہمہ را در آن مرتبہ در آن واحد متحد می بینم و متصرف را عین غیر متصرف می یابم و مبنی را عین معرب می یابم و بگوید کہ با وجود این جامعیت کلمہ را با ہیچ یکے ازین اقسام تعلقے نیست و ازین ہمہ مستغنی است و ہیچ یکے از عقلا انکار این شخص نمی نماید و استبعاد آن نمیکند در ما نحن فیہ و للہ المثل الاعلی چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند کہ مثل این سخن کسے گفتہ
۵ است چہ شد اگر نگفتہ است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب مرتبہ وجوب تعالی و تقدس خربوزہ بخور ترا الفالیز چہ کار ہر مثالیکہ در مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این معرفت آنست گفتہ اند کہ علم بعلت مستلزم علم بمعلول است و درینصورت بالاصالہ مدرکہ متوجہ علت است و تعلق بعلت پیدا کردہ علم معلول بتبعیت آن علم علت آمدہ یعنی آنکہ تعلق ثانی پیدا کردہ باشد اما ارباب معقول درینصورت نیز بے تعلق علم در مرتبہ ثانیہ معلومیت معلول تجویز نخواہند کرد اگرچہ آن تعلق باصالہ نباشد لیکن مثالے قریب ازین مثال معلوم نیست کہ پیدا شود و مقصود توضیح است نہ اثبات واللہ تعالی اعلم بحقایق الامور کلہا والصلوۃ والسلام علی من اتبع الہدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ و علی آلہ من الصلوات والتحیات المبارکات

مکتوب دو صد و نود و ہفتم بمولانا بدر الدین صدور یافتہ در تحقیق احاطہ و سریان حق سبحانہ و توضیح آن بامثلہ و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی اعلم ان احاطۃ الحق سبحانہ بالاشیاء و سریانہ فیہا کاحاطۃ المجمل بالمفصل و سریانہ فیہ کالکلمۃ مثلا ساریۃ فی جمیع اقسامہا من الاسم والفعل والحرف و کذا فی اقسام ال

من الماضي والمضارع والامر والنهي والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنى المتصل والمنقطع والحال والتميز والثالث
والرابع والخامس والحروف الجارة والناصبة والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة بالاسماء والحروف
الداخلة عليها الى غير ذلك من الاقسام الحاصلة من التفصيلات الغير المتناهية فهذه الاقسام كلها غير الكلمة بل
هو لا اعتبارات مندرجة تحت الكلمة لا زائدة في تفصيلها وتميزها عن الكلمة وفي تميز بعضها عن بعض شيء الا اعتبار
العقل وفي الخارج ليست الا الكلمة ولهذا صح الحمل ولكن لكل مرتبة من المراتب اسم مخصوص بها واحكام لا تجري في
غيرها مثلا الدال على المعنى بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغير الاقتران اسم وغير الدال على المعنى
بالاستقلال حرف وكذا المقترن بالزمان الماضي فعل ماض وبالزمان الحال والاستقبال مضارع وما وجد فيه علتان
من العلل التسع المشهورة فغير منصرف والا فمنصرف وحروف عملها الجر جارة وحروف عملها النصب ناصبة فاطلاق
اسم مرتبة على مرتبة اخرى واجراء احكام احديهما على الاخرى كاطلاق فعل الماضي على المضارع والمنصرف
على غير المنصرف والجارة على الناصبة مع كون المراتب كلها ليست الا الكلمة فاجراء احديهما على الآخر ضلالة
محضة وخروج عن الصراط السوي فنقول بالله سبحانه اعلم ان لكل مرتبة من المراتب تنزل الوجود سبحانه اسماء مختصة بها
واحكام لا توجد الا فيها فالوجوب الذاتي والاستغناء الذاتي مختصة بمرتبة الجمع والالوهية والامكان الذاتي
والافتقار الذاتي مختصة بمرتبة الكون والفرق والمرتبة الاولى مرتبة الربوبية والخالقية والمرتبة الثانية مرتبة العبودية
والمخلوقية فلو اطلق اسماء احديهما على الاخرى واجري احكام مختصة بمرتبة على المرتبة الاخرى لكان زندقة صرفة
وكفرا محضا فالعجب من بعض الملاحدة الزنادقة انهم كيف يخلطون المراتب ويجرون احكام مرتبة على مرتبة اخرى
فيصفون الممكن بصفات الواجب والواجب بصفات الممكن مع علمهم بتمايز صفات الممكن الذي هو مرتبة وجود
بعضها عن بعض وباختلاف احكامهم وعلمهم بعدم زوال تمايزهم واختلاف احكامهم اصلا مع اتحادهم في المرتبة الكونية
فانهم يعلمون بالبداهة مثلا ان الحرارة والاشراق من صفات النار المختصة بها ليست واحدة منهما في الماء
ولا يوصف بها الماء وكذا البرودة التي تختص بالماء ليست في النار وكذا يميزون بالضرورة بين ازواجهم
وامهاتهم ويحكمون بتفرقة احكامهم والله سبحانه الهادي الى سبيل الرشاد والسلام على من اتبع الهدى

مکتوب دو صد و نود و هشتم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافت در بیان وصول نهایت کار بطریق اشارات
خفیه و عبارت لطیفه و بر سر این معما غیر از مخدوم زاده کلان علیه الرحمة والرضوان از یاران مجلس اطلاع نیافته

مدان ای رشدک الله تعالی مدتها که سیر در ظلال داشت وصل بظل عین حصول می یافت حالا که وصول با صل میسر شده است حصول جز ظل ندارد کالمرآة الکائنة فی ید الشخص الواصلة الیه لا نصیبها من الشخص الا ظله فاغتنم فان کلامنا اشارت بدانند عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشارت تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج ساخت فهم نمایند ذکر چنان مانند دو بیر راه دان مداومت بران بازگشت بفضل حضرت رحمان اصل عریان باقی همه حسبان والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوة اتمها ومن التحیات اکملها مکتوب دو صد وهفتاد ودوم بشیخ فرید الهولی صدور یافته در تعزیة مصیبت ودلالت بر صبر ورضا بالقضا وفضیلت مرگ طاعون گناه کبیره است در رنگ فرار یوم الزحف است الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبتها نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون صبر وتحمل باید نمود ورضا بالقضا باید داد ستمی از زدی به بهیم کرم بیازار که خوش ابود عزیزان تحمل خواری قال الله تبارک وتعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر وقال تبارک وتعالی ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس درین وبا از شومی اعمال ما اهل هندوستان هلاک شدند که تمامی بیشتر زنان هلاک شده اند که مدار النسل بقاء نوع انسان بر وجود ایشان است بیشتر از مردان صبر و در وهرکه درین وبا از مردان گریخت وسلامت ماند گویا که از موت برجیوة او وانکه نگریخت ومرد طوبی له وبشری له بالشهادة وقد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتابه بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لا یسال لانه نظیر المقتول فی المعرکة وبان الصابر فی الطاعون محتسبا العلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المرابط کذا ذکره الشیخ الاجل السیوطی فی کتاب شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور وقال ومن حجة جداو همین کسیکه نگریخت ونمرد از جمله غازیان ومجاهدان است واز جرگه صابران وهلاکشان کسی را که اجلی است مسمی که گنجایش تقدیم وتاخیر ندارد واکثر گریزپایان که سالم است ماندند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده نه آنکه گریختن ایشان را از مرگ خلاص ساخت واکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند فلیس الفرار ینجیه ولا الاستقرار یهلکه این فرار در رنگ فرار یوم زحف است وگناه کبیره است از مکر خداوند ایست جلسلطانه اگر گریزند سلامت مانند وصبر کنندگان هلاک شوند بفضل حق خیر او به یکی کثیر اشنیده میشد از صبر وتحمل شما وامداد واعانت شما مسلمانان جزاکم الله سبحانه خیرا در تربیت اطفلان وتحمل خوار ایشان دلتنگ نشوند که امید وار

در بیان الفرار از مرض طاعون

۱۳۴

اجر جزیل آن مترتب است زیاده چه نویسید والسلام مکتوب صد و سی و چهارم بمخدوم زادگی جامع علوم عقلی و نقلی مجد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان اسرار غامضه و معارف غریبه بلسان رمز و اشارت وایمای از مقام قاب قوسین او ادنی نیز اخبار یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الانسان کامل چون بسیر تفصیلی مراتب اسما و صفات را طی کرده جامعیت تام پیدا کند و مرآت کمالات اسما و صفات الهی جل سلطانه گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است تمام مختفی شود و غیر آن کمالات در وی هیچ چیز ظاهر نشود و این زمان به بقای خاص که منوط بآن کمالات است الحمد از حصول فنای تام که مربوط باختفای عدم او بوده مشرف گردد و اسم ولایت بر وی صادق آید و بعد از آن اگر عنایت ازلی جل سلطانه شامل حال وی بود تواند بود که مرة ثانیه این کمالات که عارف آن بقا یافته بود در مرآت حضرت ذات تعالی و تقدس منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و بنوقت سر قاب قوسین بظهور آید باید دانست که ظهور شی در وی در همه موطن کنایت از حصول نسبت مجهول است مر شی را با آن مرتبه نه آنکه آنجا حقیقت سرایت است و حصول شی است در وی ولله المثل الاعلی و چون آن کمالات که عارف بقا بآن یافته بود در مرآت آنجناب قدس بطریق حقیقت و اصالة منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و نسبت مجهول الکیفیت او را آنجا حاصل شود لاجرم انانیت عارف تعلق داشت آنجا اطلاق یابد و خود را آن کمالات ظاهره بیند نهایت عروج انا در مقام قاب قوسین تا اینجا است ای فرزند تشنو مرات صورت که در وی حسن و جمال منعکس گردد و انگاه حقیقت فرضا آن مرآت صلوة و علم پیدا کند ناچار بظهور آن حسن و جمال ملتذ خواهد شد و حظ وافر خواهد برد در مرآت هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات امکان است اما امری که شایان آن مرتبه علیاست و از سمات نقص و حدوث مبراست این وقت ثابت است فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست هم قصه غریب حدیث عجیب هست این کمالات ظاهره که در آن مرتبه نسبت مجهول الکیفیت پیدا کرده اند حکم اسما در رنگ حکم عالم خلق الانسان نسبت بعالم امر و سر من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا دریاب چون این کمالات ظاهره که تفصیل حضرت اجمال ذات است تعالی و تقدس نسبت مجهول الکیفیت بحضرت اجمال پیدا کرده اند و اتصال بلاکیف بدست آورده اند آئینه داری حضرت اجمال نمودند ناچار در حضرت اجمال تفصیل بمجرد اعتبار و محض توهم نیز پیدا شد که بسبب عروج انانیت عارف گشت این کمال و البته مقام او ادنی است قلم اینجا رسید و سر بشکست اینست بیان النهایت و غایت الغایت که فهم آن از ادراک خواص بمراحل دور است وا زعوام چه گویند

از خص خواص نیز اقل قلیل اند که باین دولت و معرفت مهتد گشته اند ۵ اگر بادشه بر در پیرزن ۵ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ۵ این نهایت باعتبار ظهورات و تجلیات است که بعد ازان از قسم تجلی و ظهور هیچ متصور نیست ۵ و من بعد هذا ما یدق صفاته ۵ و ما الکتمه احظی لدیه و اجمل ۵ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی آل کل و ملائکة المقربین الصلوة والتسلیمات والتحیات والبرکات اتمها و اکملها و اولیها و اعلاها و ادومها و ابقاها و اعمها و اشملها

مکتوب سیصد و یکم بمولانا امان الله در بیان قرب نبوة و قرب ولایت و راهها که بقرب نبوة موصل‌اند بعد الحمد والصلوة معلوم فرزندی مولانا امان الله باد که نبوت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که شائبه ظلیت ندارد و عروجش رو بحق دارد جل و علا و نزولش رو بخلق این قرب بالاصالة نصیب انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و این منصب مخصوص باین بزرگواران علیهم الصلوات والبرکات و خاتم این منصب سید البشر است علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والتحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیهما الصلوة والسلام غایت ما فی الباب متابعان و خادمان را از دولت و اولش صاحبان نصیب است پس از قرب انبیا علیهم الصلوات والتحیات کمل تابعان را هم نصیب بوده و علوم و معارف و کمالات این مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد عم خاص کند بنده مصلحت عام را ۵ پس حصول کمالات نبوة مر تابعان را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه و علی جمیع الانبیاء والرسل الصلوة والتحیات منافی خاتمیت او نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام فلا تکن من الممترین بدان اسعدک الله تعالی راهها که بکمالات نبوة موصل‌اند دو راه است یک راهی است که مربوط بطی کمالات مقام ولایت است و منوط است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سکریه که مناسب قرب ولایت اند بعد از طی این کمالات و حصول این تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاده می آید و بمقام وصول آن اصل است والتفات به ظلیت ندارد و راه دیگر آنست که بتوسط حصول این کمالات ولایت وصول بکمالات نبوة میسر گردد و این راه دویم شاهراه است و هر که بکمالات نبوة رسیده است الا ما شاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام و از اصحاب ایشان بتبعیت و وراثت ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوات والتحیة و راه اول دور و دراز است و متعسر و متعذر الوصول جمعی از اولیا در مقام ولایت که بشرف نزول مشرف گشته اند کمالات این مقام نزول را فوق کمالات نبوة خیال کرده اند و رو بخلق را که مناسب مقام دعوت است از خصائص مقام نبوة انگاشته

بلکه این نزول نیز رنگ عروج هر دو از ولایت اند عروج و نزول دیگر است فوق مقام ولایت که به نبوت تعلق دارد
و این توجه بخلق غیر آن توجه بخلق است که به نبوت مناسبت دارد و این دعوت غیر آن دعوت است که از کمالات نبوت
شمرده اند چه کنند که قدم از دائره ولایت بیرون نه نهاده اند حقیقت کمالات نبوت را در نیافته نصف ولایت را
که جانب عروج او ست تمام ولایت انگاشته اند و نصف دیگر آن را که جانب نزول وست مقام نبوت تصور کرده اند
ع حیوان کرمے که در سنگ نهان است * زمین و آسمان وی همان است و ممکن است که شخصے براه اول وصول پیدا کند
و جمیع کمالات مفصله ولایت و نبوت نماید و تمیز در میان کمالات این دو مقام کما ینبغی حصول فرماید و عروج
و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید بآنکه نبوت نبی بهتر است از ولایت او باید دانست که بعد از وصول
براه دویم هر چند کمالات مفصله مقام ولایت بتحصول نه پیوسته است اما زبده و خلاصه ولایت بوجه احسن میسر
گشته است توان گفت که اهل ولایت از کمالات ولایت پوست بدست آورده اند و این واصل مغز از آن حاصل
کرده آری بعضی از علوم سکریه و ظهورات ظلیه که ارباب ولایت را حاصل شده است این واصل را از آن علوم
و ظهورات قلیل النصیب است اما اینقدر موجب مزیت نیست بلکه آن واصل را از این علوم و ظهورات ننگ و عار موجود
است چه آن وارد که از ذنب سوء ادب اند بلکه واصل اهل ظلال از اصل گریزان و مستغفر است گرفتار
به ظل تا زمان عدم وصول است با اصل ظل بے حاصل است و توجه بظل سوء ادب ای فرزند حصول کمالات
نبوت مربوط بموهبت محض است منوط بکسب حرف کسب و تحمل را در حصول این دولت عظمی هیچ دخلی نیست
کدام عمل و کسب است که نتیجه این دولت عظمی باشد و کدام ریاضت و مجاهده است که ثمره این نعمت اسنی بود بخلاف
کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسبی است و حصول آن مربوط بریاضت و مجاهده است هر چند دولت
که بعضے را بی موهبت کسب و عمل نیز بآن دولت مستعد سازند و فنا و بقا که ولایت عبارت از آنست نیز موهبت است
که ابدا از کسب مقدمات بفضل و کرم هر کرا خواهند بدولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات و مجاهدات النبوة علیهم
و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی ملائکة المقربین و علی اهل الطاعة اجمعین الصلوات والتسلیمات پیش از
البعثة و بعد البعثة نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر ملحوظ بود مثل قلت حساب و کفارات
زلات بشریت و ارتفاع درجات و مراعات صحبت فرشته مرسل که از اهل و شر پاک است و کثرت
ظهور خوارق که مناسب مقام نبوت اند و امثال آن باید دانست که حصول این موهبت در حق انبیاء علیهم الصلوات

والتسلیمات بتوسط است ودر حق اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که بتبعیت ووراثت باین دولت مشرف
گشته اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات والبرکات بعد از انبیا واصحاب ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات کم کسے
باین دولت مشرف گشته است هرچند جایز است و دیگران را نیز بتبعیت ووراثت باین دولت مستعد سازند ع
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ۔ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ۔ انکارم که این دولت در کبار تابعین نیز پرتوے
انداخته است ودر اکابر تبع تابعین نیز سایه افگنده بعد ازان رو باستتار آورده تا آنکه نوبت بالف ثانی از بعثت
آن سرور علیه وعلی آله الصلوت والتسلیمات رسید درین وقت نیز این دولت بتبعیت ووراثت بر منصه ظهور آمده واخر را
باول مشابه ساخته ع اگر بادشه بر در پیرزن ۔ بیاید تو اے خواجه سبلت مکن ۔ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **مکتوب صد و دوم** بمخدوم زاده
که جامع علوم ظاهره واسرار ومعارف باطنه اند یعنی مجد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان فرق
ولایت سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت ملاء اعلی است علی نبینا
وعلیهم الصلوات والتحیات ودر بیان آنکه نبوت افضل است از ولایت است وبعضی از خصایص معارف که بنبوت
تعلق دارند ومناسب آنکه بدان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که در نشاة
ظلیت صورت نه بندد و بی حیلوله حجب حصول نپذیرد اگر ولایت اولیاست البته بداغ ظلیت متسم است و ولایت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از ظلیت برآمده است اما بے حیلوله حجب اسما وصفات متحقق نیست و ولایت
ملاء اعلی علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از حجب اسما وصفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون واعتبارات
ذاتیه چاره ندارد نبوت ورسالت است که شائبه ظلیت باو راه نیافته است وحجب صفات واعتبارات را دران راه
گذاشته پس ناچار نبوت از ولایت افضل باشد وقرب نبوت ذاتی واصلی باشد ومن لم یطلع علی حقیقتها حکم
بالعکس وجزم بالقلب پس وصول بمرتبه نبوت باشد وحصول بمقام ولایت زیرا که حصول بملاحظه ظلیت صورت
نپذیرد بخلاف وصول ایضا در کمال حصول فنا اثنینیت است ودر کمال وصول بقا اثنینیت پس رفع دوگانگی
مناسب مقام ولایت باشد وبقاء دوگانگی ملایم مرتبه نبوت وچون رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت است ناچار
سکر همه وقت لازم مقام ولایت باشد ودر مرتبه نبوت چون بقاء اثنینیت است پس صحو از خواص این مرتبه بود
ایضا حصول تجلیات خواه در کسوت صور واشکال بود خواه در پرده الوان وانوار همه در مقامات ولایت است

ودر طی مقامات ومبادی آن بخلاف مرتبهٔ نبوت که در انموطن وصول باصل است واستغناست از تجلیات وظهورات
که ظلال آن اصل اند وهمچنین در وقت طی مقامات ومبادی آن مرتبه نیز احتیاج به آن تجلیات نیست مگر آنکه از راه
ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن تجلیات بواسطهٔ ولایت است نه بواسطهٔ طی مسافت راه وصول نبوت
بالجمله تجلیات وظهورات از ظلال خبر میدهند وآنچه از گرفتاری ظلال گذشته است از تجلیات وارسته است ما
زاغ البصر اینجا باید طلبید ای فرزند ولولهٔ عشق وطنطنهٔ محبت ونعرهای شوق وآنکه وصیحه های در دامنی ووجد
ورقص ورقاصی همه در مقامات ظلال است ودر آن وان ظهورات وتجلیات ظلیه بعد از وصول باصل حصول
این امور متصور نیست محبت در انموطن بمعنی ارادهٔ طاعت است چنانچه علما فرموده اند نه بمعنی زائد بران که منشأ
شوق وذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشنو چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است
ناچار اولیا بزوال اراده سعی مینمایند شیخ بسطام گوید ارید ان لا ارید ودر مرتبهٔ نبوت چونکه رفع اثنینیت در کار نیست
زوال نفس اراده مطلوب نگشت چرا مطلوب باشد که اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصی بود راه یافته
است بواسطهٔ صفتیت متعلق اوست پس باید که متعلق او امر محبت ونامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات او مرضی حق
باشند جل وعلا وهمچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میکوشند ودر مرتبهٔ نبوت مطلوب نفی متعلقات
سوء این صفات است نه نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامله اند مثلا صفت علم فی حد ذاتها از صفات کامله
است اگر نقصی بوی راه یافته است از راه متعلق سوء اوست پس نفی متعلق سوء آن ضروری آمد نه نفی اصل آن صفت
علی هذا القیاس پس شخصی که بمقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در اثنای راه از نفی اصل صفات چاره نبود
وآنکه بتوسط ولایت به آن مقام رسیده است او را بنفی اصل صفات کاری نیست نفی متعلقات سوء این صفات باید
کرد باید دانست که مراد ازین ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که بولایت صغری معبر است وولایت اولیا
است اما ولایت انبیا که از ظل گذشته است دیگر است آنجا مطلوب نفی متعلقات سوء صفات بشریت است
نه نفی اصل این صفات وچون نفی متعلقات سوء صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات را
بحصول پیوست بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوت خواهد بود وازین بیان لایح گشت که نبوت را
از حصول ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی ومقدمات اوست اما ولایت ظلی در وصول کمالات نبوت
هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد وبعضی دیگر را اصلا با آن عبوری می افتد فافهم ونشک نیست که نفی

اصل صفات متصور است نسبت بنفی متعلقات سوی آن صفات پس حصول کمالات نبوت اهون و اقرب باشد نسبت
بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بسیر و قربست در هر امری که وصول باصل دارد نسبت بامور یکه از اصل جدا
افتاده اند نمی بینی که کیمیای اصل بسهولت عمل میسر است و باقرب طرق حاصل و آنچه از اصل آن جدا افتاده است
و در محنت است و عمرے در تحصیل آن فانی میسازد مع ذلک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده
بعد العنا و التعب شباهت بآن اصل دارد و بسا است آن شباهت عارضه از وی زایل گردد و باصل خود عود
نماید و انقلابی در عملی بخشد بخلاف وصل اصل آنکه با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف قلابی و دغلی
ایمن است جمعی از سالکان این راه که بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده بمطلب از ظلال رسیده اند گمان برده اند
که وصول بمطلب منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده نمیدانند که راه دیگر اقرب ازین راه است
و موصل بنهایت النهایت و آن راه اجتباست که بمجرد فضل و کرم منوط است و در راهی که ایشان اختیار کرده اند
راه انابت است که بمجاهدات مربوط است و واصلان این راه اقل قلیل اند و واصلان راه اجتبا جم غفیر انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات همه راه اجتبا رفته اند و اصحاب ایشان علیهم الصلوات و التحیات نیز بتبعیت و وراثت بطفیل اجتبا
واصل گشته اند ریاضات ارباب اجتبا از برای ادای شکر نعمت وصول است قال علیه الصلوٰة و السلام فی جواب
السائل عن وجه ریاضاته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة والمتاخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا و مجاهدات
اهل انابت از برای حصول وصول است شتان ما بینهما راه اجتبا راه بردن است و راه انابت راه رفتن از بردن
تا رفتن فرق عظیم است زود می برند و در میرسانند و دیر میروند و در راه میمانند حضرت خواجه نقشبند قدس سره
فرموده اند ما فضلیانیم بلے تا فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم و گوییم که این فقیر در عرضداشتها که بحضرت
بزرگوار خود قدس سره نوشته است نوشته که جمیع مرادات مرتفع گشته اند اما اصل اراده هنوز برجاست بعد از
مدتی نوشته که آن اراده نیز در رنگ مرادات مرتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بوراثت انبیا علیهم الصلوات
و التسلیمات مشرف ساخت دانست که رفع متعلق سوی آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست
که رفع متعلق سوی بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه بسا است که بمجرد فضل آن میسر شود که
بعمل و تکلف عشر عشیر آن حاصل نگردد ای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتار

آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمرد و درد آخرت را در رنگ درد دنیا محمود نباید دانست امام داود طائی فرمود
ان اردت السلامة سلم على الدنيا وان اردت الكرامة كبر على الآخرة و دیگری ازین طائفه گوید کریمهٔ منکم من
یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة شکایت از فریقین است بالجمله فنا که عبارت از نسیان ماسوای حق است
جل وعلا شامل دنیا و آخرت است و فنا و بقا هر دو اجزاء ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نبود
در مرتبهٔ کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و درد آخرت مرضی و مقبول بلکه دران موطن درد آخرت است
و گرفتاری آخرت کریمهٔ یدعون ربهم خوفا وطمعا و کریمهٔ ویخشون ربهم ویخافون عذابه و کریمهٔ والذین یخشون ربهم
بالغیب وهم من الساعة مشفقون لقد وقت ارباب این مقام است گریه و ناله ایشان از تذکر احوال آخرت است
والم و اندوه ایشان از ترس احوال قیامت همواره از فتنهٔ قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب ربانی در تضرع
در حق حق جل وعلا نزد ایشان درد آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چه آخرت جای لقاست
موعود بآخرت است و اگر رضاست کمالش نیز موقوف بآخرت دنیا مبغوضهٔ حق است جل وعلا و آخرت
مرضیهٔ او تعالی مبغوضه را با مرضیه هیچ امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان
اقبال از مرضیه اعراض نمودن عین سُکر است و خلاف موعود مرضی او تعالی کریمهٔ والله یدعوا الی دار السلام
شاهد این معنی است حضرت حق سبحانه و تعالی بمبالغه و تاکید ترغیب آخرت میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت
معارضه است بحق جل وعلا و سعی در رفع مرضی او کردن است امام داود طائی بان بزرگی چون در ولایت
قدم راسخ داشت ترک آخرت را اکرام است گفت نمیدانست که اصحاب کرام علیهم الرضوان همه بدرد آخرت مبتلا بودند
واز عذاب آخرت ترسان و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شبی در کوچه میگذشتند قاری این کریمه
را خواندن ان عذاب ربک لواقع ماله من دافع از استماع ان از هوش رفتند و از شتر بخود بر زمین افتادند از آنجا بر داشته بخانه
بردند تا مدتی از ان درد بیمار افتادند که مردم بعیادت ایشان می آمدند آری در توسط احوال و مقام فنا
نسیان از دنیا و آخرت میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میدارند اما چون بشرف لقا
مشرف گشتند و کار را بانجام رسانیدند و کمالات نبوت پرتوی انداخت آنجا همه درد آخرت است و استعاذه از دوزخ است
تمنای بهشت اشجار و انهار و حور و غلمان بهشت را با شیای دنیوی هیچ مناسبت نیست بلکه اینها دو طرف نقیض
اند و رنگ تناقض غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحه اند

پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام فرمود که بهشت درخت ندارد و آنجا درختان می‌نشانند پرسیدند که چه طور می‌نشانیم
فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام به تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله بگویند تا در بهشت نهال یک درخت
بنشانند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح گشت کمالات نیز همچنین است چنانچه درین کلمه در کسوت حروف و اصوات
مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیه میفرمایند علی هذا القیاس آنچه در بهشت نتیجه عمل
صالح و هر چه از کمالات وجوبی لغایت و تقدس است در ضمن کسوت صلاح قولی و عملی اندراج یافته است در بهشت
آن کمالات در پرده لذات و تنعمات ظهور میفرمایند پس ناچار آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشد و وسیله باشد
از برای بقا و وصول لابد بیچاره اگر این سر آگاه میگشت فکر سوختن بهشت نمی‌نمود و گرفتاری از اغیار گرفتار
حق جل و علا نمیدانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی که منشاء آن جنت و شر است و مبنی آن حرمان در آخرت
اعاذنا الله سبحانه منه این تلذذ اگر مباح شرعی است محاسبه در پیش است اگر رحمت دستگیری نفرماید وای صد وای
و اگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این
تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود این تلذذ سم قاتل است و آن تلذذ تریاق نافع پس دوام آخرت یا نصیب عوام مومنان
یا نصیب اخص خواص خواص ازین در دنیا نمیاید و کرامت در خلاف آن می‌انکارند ما الیشانند من خشیم یارب

مکتوب صد و سیوم بحاجی یوسف کشمیری بعد الحمد و الصلوة باید دانست که کلمات اذان هفت است
الله اکبر ای الله اکبر ان یکون له حاجة الی عبادة عابد کررت هذه الکلمة اربع مرات لتاکید هذا المعنی المتمم اشهد ان
لا اله الا الله ای اشهد انه تعالى مع کبریائه و استغنائه عن العبادة لیس المستحق للعبادة الا هو سبحانه اشهد ان محمدا
رسول الله ای اشهد انه علیه و علی آله الصلوة والسلام رسوله سبحانه و مبلغ عنه تعالى طریق العبادة فلا یکون العبادة
اللائقة بجناب قدسه تعالى الا ما هی ماخوذة من جهة تبلیغه و رسالته علیه و علی آله الصلوة والتحیة حی علی الصلوة حی
علی الفلاح کلمتان لطلب المصلی الی اداء الصلوة المودیة الی الفلاح الله اکبر ای اکبر من ان یلیق بجناب قدسه تعالى
عبادة احد لا اله الا الله ای انه تعالى لا محالة هو المستحق للعبادة و ان لم تصدر العبادة من احد لائقة بجناب
قدسه تعالى بزرگی شان نماز از بزرگی این کلمات که موضوع از برای اعلام نماز است باید دریافت
که نکوست اسهاش هدیست اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها و اکملها **مکتوب صد و چهارم** بمولانا عبد الحی صدور یافته در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیات

قرآنی وعده دخول بهشت منوط بان ساخته است تعالی وتقدس و در بیان ادای شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز
بعد الحمد والصلوٰة بدان اسعدک الله تعالی تا بهتا تردد داشت که آیا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه وتعالی در اکثر
آیات قرآنی وعده دخول بهشت را مربوط بان ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی اگر جمیع است متعذر است
کم کسی باتیان جمیع موفق شده باشد و اگر بعضی است مجهول است و تعین نیافته آخر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه
بخاطر ریخت که شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمسه اسلام باشد که بنای اسلام بر آنست امید است که اگر این اصول
پنجگانه اسلام بر وجه کمال ادا یابند نجات و فلاح نقد وقت است چه اینها فی حد ذاتها اعمال صالحه اند و مانع سیئات
و منکرات اند کریمه ان الصلوٰة تنهی عن الفحشاء والمنکر شاید این معنی است و چون اتیان این پنجگانه اسلام میسر شد
امید است که شکر ادا یافت و چون شکر ادا یافت از عذاب نجات حاصل آمد بالفعل ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم
پس در اتیان این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است مهما امکن ترک ادنی
از آداب آن رضی نباید شد اگر نماز تمام ساخت اصل عظیم از اسلام بدست آورد و حبل متین از برای خلاصی
حاصل کرد والله سبحانه الموفق بدانکه تکبیر اولی در نماز اشارت به استغنا و کبریای اوست تعالی از عبادت عابدان
و از نماز مصلیان و تکبیراتی که بعد ارکان اندر موز و اشارات اند بعدم لیاقت ادای هر رکن از برای عبادت جناب قدس
او تعالی در تسبیح در رکوع چون معنی تکبیر ملحوظ بوده است در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین که با وجود
تسبیحات آنها در اول و آخر تکبیر گفتن فرموده تا کسی در وهم نیفتد که در سجود که نهایت انحطاط و انخفاض است
و غایت تذلیل و انکسار حق عبادت ادا می باید و از برای دفع این وهم هم در تسبیح سجود لفظ اعلی اختیار افتاده
و هم تکرار تکبیر مسنون گشته و چون نماز معراج مومن است در آخر نماز کلماتی که آن سرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام
در شب معراج بآن کلمات مشرف شده بود خواندن فرموده پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت قرب
در نماز جوید قال علیه و علی آله الصلوٰة والسلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰة و مصلی چون مناجی رب است
عز شانه و مشاهد عظمت و جلال اوست تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی رعب و هیبتی پیدا شود از برای
تسلی او ختم نماز بتسلیمتین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوٰة والسلام صد بار از تسبیح
و تحمید و تکبیر و تهلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر سر آن آنست که در ادای نماز هر چه از قصور و تقصیر واقع شده است
به تسبیح و تکبیر تلافی آن باید نمود و اعتراف بعدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادای عبادت

بتوفیق او تعالی میسر شده است تحمید شکران نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادات غیر او را نباید داشت امید است که چون ادای نماز مقرون بشرائط و آداب واقع شود و بعد از ان تلافی تقصیر شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادات از غیر او تعالی از صمیم قلب این کلمات طیبه نموده آید تا آن نماز شایان قبول شده و نماز جلیله لائق گردد و صاحب این نماز مصلی و مفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب سه صد و پنجم بمیر محب الله صدور یافته در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدی عامی و نماز منتهی ما نیاست فی الکل بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که تمامی صلوٰة و کمال آن نزد فقیر عبارت از اتیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نماز است که در کتب فقهیه تفصیل بیان یافته است امری دیگر ورای این امور اربعه نیست که در تمامی نماز از آمد خللی باشد خشوع نماز نیز مندرج در همین امور اربعه است و خضوع قلب نیز منوط بهما جمعی به علم این امور کفایت ورزیده اند و در عمل مساهله و مداهنه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بجا داشته اند و اهمال در عمل جوارح کم پرداخته اند و اقتصار بر فرائض و سنن نماز نیز نموده اند و اینجماعه نیز از حقیقت نماز آگاه نگشته اند و کمال نماز را از غیر نماز جسته چه حضور قلب را از جملهٔ احکام نماز نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوٰة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور اربعه تا فتوری در اتیان امری از این امور واقع نشود و اثر این حضور حضوری دیگر بفهم این فقیر نمی درآید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط بایان امور اربعه گشت و امری دیگر ورای اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدی منتهی بلکه نماز عامی که مقرون باتیان این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطهٔ تفاوت عمل متفاوت عملیکه از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است از آن اجری که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هرچند عظیم القدر باشد عمل او جزیل الاجر است از اینجا گفته اند که عمل ریای عارف بهتر از عمل باخلاص مرید است فکیف که عمل عارف مقرون به اخلاص بود لهذا حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوٰة بهتر از صواب عمده خود دانسته طلب سهو او علیه و علی آله الصلوٰة و التحیة میفرمایند که میگوید یالیتنی کنت سهو محمد از روی آن دارد که بکلیت خود سهو نشود و باشد علیه و علی آله الصلوٰة و السلام پس تمامی اعمال و احوال خود را کم از عمل سهو نشود علیه و علی آله الصلوٰة و التحیة میدارد که بمتابعت تمام تمامی حسنات خود را در جنب

السرود علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مسالت نماید و عمل ہو السرور علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مثل سلام
ادست علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بر دو رکعت نماز فرض چهار رکانے بطریق کار روی پس نماز منتهی باوجود
وثمرات دنیوی جز جزیل آخرت بران مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی عامی هر چه نسبت خاک را با عالم پاک
ثمه از خصایص نماز منتهی دمی نماید از انجا قیاس نماید نیک آہست که منتهی در نماز در وقت قرات قرآن واتیان تسلیمات
وتکبیرات زبان خود را در رنگ شجرهٔ موسوی مے یابد و قوی و جوارح خود را مثل ازالات و وسایط مید اند و گاہی
مے یابد که در وقت ادا نماز باطن و حقیقت تمام از ظاهر و صورت تعلق گسسته بعالم غیب ملحق شده است و
مجهول الکیفیة لغیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع نموده با آنکه جواب اصل سوال گویم که اتیان
امور اربعه مذکوره بتمام و کمال بنصب منتهی است مبتدی و عامی دور است که باتیان این امور بتمام و کمال موفق
هر چند ممکن و جائز است فانها لکبیرة الا علی الخاشعین والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب صد و ششم
بمولانا صالح صدور یافته در ذکر بعضے از مناقب و کمالات حقایق آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده کلان خواجه
محمد الصادق علیه الرحمة والغفران و مخدوم زادهای خورد مرحومی مغفوری محمد فرخ و محمد عیسی رحمة الله علیهم
خاتمه این مکتوب بیان فنای ارباب ولایت و در بیان آنکه این فنا در قرب نبوت هیچ در کار نیست و ما یناسب ذالک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ملا صالح واقعات اهل سرهند را شنیده باشند فرزندی اعظمی رضی الله
نیز با دو برادر خورد محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولی
باقی ماندگان را قوت صبر عطا فرمودند تا نیه بلیه را سر دادند خوش گفت ؎ من از تو روی نپیچم گرم بیازاری که خوش
بود عزیزان تحمل خواری فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و رحمتی بود از رحمتهای رب العالمین در بین
بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسے یافت آموبوبیت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود
حتے که تلامیذه ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بقدرت تمام درس دارند و حکایات معرفت و عرفان
وقصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شما است که در سن هشت سالگی بنهجی مغلوب حال
شده بودند که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را الطعام بازار که مشکوک و مشتبه است مینمودند
که محبت که مرا بمحمد صادق است هیچکس نیست و همچنین محبتی که او را بما است هیچکس نیست از این سخن بزرگی ایشان
باید دریافت ولایت موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود و عجایب و غرایب آن ولایت علیه را بیان میفرمود

خاضع و خاشع و ملتجی و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که هر یکی از اولیا از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته
است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان و به
شعور سبق میخواند و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و دعا میکرد او در سن طفولیت دنیای دنیه را
وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت یاران که بیمارداری او میکردند عجایب و غرایب از وی
مشاهده نمودند و کرامات و خوارق از محمد عیسی تا هشت سالگی که مردم معاینه کرده اند چه نویسد بالجمله جواهر نفیس
بودند که بودیعت سپرده بودند لله سبحانه الحمد و المنة که امانات را باهل امانات بی کره و بی اکراه حواله نمودیم اللهم
لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ۵ از هر چه میرود سخن
دوست خوشتر است : بدانند که مقصود از فنا که عبارت از نسیان ماسوای حق است سبحانه آنست که محبت گرفتاری
ماسوای او تعالی را زائل گرداند چه هر گاه ذوات و صفات و افعال اشیا از دید و دانش زائل گردند گرفتاری محبت اینها
ناچار رو بزوال خواهد آورد و در طریق ولایت از برای زوال گرفتاری ماسوای حق جل و علا از نسیان ماسوی
چاره نبود و در مدارج قرب نبوت در زوال گرفتاری اشیا نسیان اشیا هیچ در کار نیست زیرا که در قرب نبوت گرفتاری
باصل که فی حد ذاته احسن و جمیل است نمیگذارد که از گرفتاری اشیا که فی نفسها قبیح و غیر مستحسن اند نامی و نشانی
بماند اشیا فراموش شوند یا نه زیرا که علم اشیا و بخطر گذشتن اشیا که مستلزم اعراض است از جناب قدس او تعالی
وصف قسم پیدا کرده بودند و چون گرفتاری اشیا زائل گشت علم اشیا نماند و منشأ علم اشیا چگونه مذموم بود که
اشیا همه معلوم حق اند جل سلطانه و علم اینها از صفات کامله است اگر گویند که هر گاه علم ماسوای حق جل و علا زائل
نشود پس علم حق جل و علا با علم ماسوای حق جل شانه در یکوقت چگونه جمع شود پس از نسیان ماسوای او تعالی
چاره نبود گویم علمی که با اشیا تعلق میگیرد از قبیل علم حصولی است و علمی که بحضرت حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا میکند
مشابه علم حضوری پس هر دو علم در یکوقت جمع شوند و هیچ محذور لازم نیاید محذور وقتی لازم آید که هر دو علم حصولی
باشند و آنکه گفتیم از قبیل علم حصولی است و مشابه علم حضوری زیرا که آنجا حقیقت حصول است و آنجا غیر حضور
علم حضرت حق سبحانه و تعالی که با اشیا تعلق میگیرد حضوری نیست زیرا که سوا ذات را در ذات و صفات او تعالی حصول
و حضور نیست و علم این عارف مستلزم حضور است از آن علم و علمی که متعلق بحضرت حق سبحانه بود آنرا حضوری نیز نمیتوان
گفت زیرا که او تعالی بعد ازین که از مدرکه هم نزدیکتر است علم حضوری نسبت بآن علم هیچ علم حصولی است نسبت بعلم حضوری

این معرفت وراء طور عقل و فکر است من لم یذق لم یدر پس مقرر شد که علم اشیا منافی علم حق نشد جل و علا اسمه
نسیان اشیا هیچ در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری اشیا انجا بی نسیان اشیا متصور نیست
چه در ولایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری ظلال را آن قدر قوت نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری
اشیا را تواند زایل گرداند پس لا جرم از نسیان اشیا چاره نبود تا گرفتاریها زایل گردد این معرفتی است
که مخصوص این درویش است و دیگری را با آن تکلم نکرده الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
لقد جاءت رسل ربنا بالحق **مکتوب صد و هفتم** بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان معنی
کلمه طیبه سبحان الله و بحمده و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد و الصلوة باید دانست که عابد
در وقت اداء عبادت هر چه از جنس حسن و کمال در عبادت خود یابد آن همه راجع بتوفیق حق او تعالی است جل سلطانه
و از حسن تربیت و احسان اوست تعالی و هر چه از جنس قصور و نا تمامی در عبادت خود یابد آن همه عاید بنفس اوست
و از شرارت جبلی او ناشی شده است و بجناب قدس او تعالی هیچ چیز از قسم نقص و قصور را جا نیست آنجا همه خیر و
کمال است و همچنین هر چه در عالم بوقوع می آید حسن و کمال آن راجع بجناب قدس اوست تعالی و شر و نقص آن
عاید بدایره ممکنات که قدم راسخ در عدم دارد که منشأ هر شر و نقص است کلمه طیبه سبحان الله و بحمده بوجه
ابلغ بیان این دو امر میفرماید و کمال تنزیه و تقدیس او تعالی می نماید از آنچه شایان جناب قدس او تعالی نیست
از شرور و نقایص و اداء شکر بعبارت حمد که راس هر شکر است میکند بر صفات و افعال جمیله او و بر انعامات
و احسانات جزیله او سبحانه از اینجاست که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که هر که این کلمه
طیبه را در روزی یا در شبی صد بار بگوید هیچ یکی در عمل آن روز و در آن شب برابر او نیاید مگر آنکه مثل این
کلمه طیبه را بگوید چگونه برابری جوید که هر عمل که عبادت است ادای شکری است از شکرهای خداوندی جل سلطانه
که بجز و این کلمه طیبه را یافته است و جز و دیگر او که بیان تنزیه و تقدیس او تعالی می نماید علاوه است فعلیکم بالتزام
هذه الکلمة الطیبة کل یوم و لیلة مائة مرة و الله سبحانه الموفق سؤال در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته و آمده است سبحان الله ملء المیزان
و آمده الحمد لله اضعاف ما حمده جمیع خلقه و قایل غیر از یکبار نگفته است و عدد غیر از یکی فرد بوقوع نیامده از اعداد خلقه
بچه اعتبار گویند و رضا نفسه بچه معنی گویند و زنة عرشه چگونه بود و مداد کلماته چون راست آید و میزان را چگونه سازد

و اضعاف ما حمده جميع خلقه سبحانه معنی گفته شود گوئیم که انسان جامع عالم خلق و عالم امر است هر چه در خلق و امر است
در انسان هست مع شیء زائد و آن هیئت وحدانی اوست که از ترکیب خلق و امر ناشی شده است و این هیئت وحدانیه
هیچکس را بغیر او میسر نشده است و این هیئت اعجوبه ایست غریب انموذجی هست مدیه پس حمدی که از انسان بوجه
اضعاف حمد جمیع خلائق خواهد بود و علی هذا القیاس حال سایر الاسواله پس مراد از جمیع خلق ما سوای انسان باید داشت
و اگر انسان را نیز داخل کنیم گوئیم که انسان کامل چنانچه جمیع افراد عالم را اجزاء خود می یابد افراد انسانی را نیز اجزاء
خود مے یابد و خود را کل همه میداند برین تقدیر حمد خود را اضعاف حمد خود می یابد و اضعاف حمد جمیع افراد انسانی
نیز خواهد یافت والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات
اکملها

مکتوب صد و هشتم بمولانا فیض الله پانی پتی صدور یافته در بیان معنی حدیث نبوی علی صاحبها
الصلوة والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده
سبحان الله العظیم بدان ارشدک الله تعالی قال علیه و علی آله الصلوة والسلام کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان
فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم ـ وجه خفتهما علی اللسان ظاهر لقلة الحروف
واما وجه ثقلهما فی المیزان وکونهما حبیبتین الی الرحمن فلان الجزو الاول من الکلمة الاولی یفید تنزیهه تعالی وتقدیسه
سبحانه عما لا یلیق بجناب قدسه عز و جل والعلاء وجناب کبریائه عن صفات النقص وسمات الحدوث والزوال والجزء
الثانی من تلک الکلمة یفید اثبات صفات الکمال وشیونات الجمال له تعالی سواء کانت الصفات والشیونات من الفضائل
او من الفواصل وجعل الاضافة للاستغراق فی الجزئین یفید ثبوت جمیع التنزیهات والتقدیسات وثبوت جمیع صفات
الکمال والجمال له تعالی فحاصل الجزئین من الکلمة الاولی ارجاع جمیع التنزیهات والتقدیسات لله سبحانه واثبات جمیع
صفات الکمال والجمال له عز و جل وحاصل الکلمة الثانیة اثبات جمیع التنزیهات والتقدیسات له تعالی مع اثبات
العظمة والکبریاء له عز و جل وفیها ایماء الی ان سلب النقائص عنه تعالی لیس الا لاجل عظمته وکبریائه سبحانه فلا جرم یکون الکلمتان
ثقیلتین فی المیزان حبیبتین الی الرحمن وایضا التسبیح مفتاح التوبة بل هو زبدة التوبة وخلاصتها کما حققت فی بعض المکاتیب
فیکون التسبیح وسیلة الی محو الذنوب وعفو السیئات فلا جرم یکون ثقیلا فی المیزان مرجحا لکفة الحسنات وحبیبا
الی الرحمن لانه سبحانه یحب العفو وایضا ان المسبح الحامد لما نزه جناب قدسه تعالی عما لا یلیق به واثبت صفات الکمال
والجمال له تعالی فالمرجو من الکریم الوهاب جل شانه ان ینزه المسبح عما لا یلیق به ویوجد فی الحامد صفات الکمال کما قال

هل جزاء الاحسان الا الاحسان فلاجرم تکون الکلمتان ثقیلتین فی المیزان لمحو السیئات بسبب تکرارهما حبیبتین الی الرحمان
بوجود الاخلاق الحمیدة بواسطتهما والسلام **مکتوب صد و نهم** بمولانا حاجی محمد فرکتی صدور یافته در بیان
محاسبه یومی و لیلی که در حاسبوا قبل ان تحاسبوا بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که جمعی از مشایخ کرام
قدس الله تعالی اسرارهم طریقهٔ محاسبه اختیار کرده اند و در شب قبیل نوم دفتر افعال و اقوال و حرکات و سکنات
یومیهٔ خود را ملاحظه مینمایند و بتفصیل بحقیقت هر کدام وا می رسند تقصیرات و سیئات خود را تدارک بتوبه و استغفار
و التجا و تضرع میفرمایند و حسنات و افعال صالحهٔ خود را راجع بتوفیق او تعالی ساخته بحمد و شکر خداوند جل سلطانه
پیش می آیند و صاحب فتوحات مکیه قدس سره از محاسبان بوده میفرماید من در محاسبهٔ خود از مشایخ دیگر افزوده ام
و خطرات و نیات خود را نیز محاسبه مینمودم و نزد فقیر صد بار تسبیح و تحمید و تکبیر قبیل نوم که یکبار از مخبر صادق بثبوت
پیوسته است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات حکم محاسبه دارد که محاسبه مینماید گویا تکرار کلمهٔ تسبیح که مفتاح
توبه است اعتذار از تقصیرات و سیئات خود مینماید و جناب قدس او را تعالی از آنچه ارتکاب این سیئات عائد شده
بود تنزیه و تقدیس میفرماید چه مرتکب سیئات را اگر عظمت و کبریای جناب قدس حضرت امر و ناهی جل شانه منظور میبود
هرگز بعدم امتثال امر او تعالی مبادرت نمی نمود و چون مبادرت نمود معلوم شد که امر و نهی او تعالی نزد مرتکب اعتداد و
اعتباری نبوده اعاذنا الله سبحانه من ذلک پس بتکرار کلمهٔ تنزیه تلافی این تقصیر مینماید باید دانست در استغفار
طلب ستر ذنب است که در تکرار کلمهٔ تنزیه طلب استیصال ذنب بنیاد است من ذلک سبحان الله عجب کلمه ایست لطائف
در غایت قلت و سعادت و منافعان در نهایت کثرت و بتکرار کلمهٔ تحمید شکر توفیق خداوند جل سلطانه بجا می آرد
و ادای شکر نعم او تعالی میفرماید تکرار کلمهٔ تکبیر اشارتست بآنکه جناب قدس او تعالی بلند تر است از آنکه این اعتذار
و این شکر شایان آنحضرت جل شانه باشند زیرا که اعتذار و استغفار او محتاج باعتذار و استغفار کثیر است و
حمد او راجع بنفس و سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین محاسبان
باستغفار و شکر کفایت مینمایند و باین کلمات قدسیه هم کار استغفار حاصل میشود و هم شکر بجا می آید و هم ایما باظهار
نقص استغفار و شکر میسر میگردد ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه الطاهرین
و سلم و بارک علیه و علیهم اجمعین **مکتوب صد و دهم** بمولانا محمد هاشم در بیان جامعیت انسان بعضی
از اسرار خاصه که تعلق باین مقام دارد و مناسب ذلک بعد الحمد والصلوة مینماید که هرچه در انسان از کمالات است

مستفاد از مرتبهٔ وجوب است تعالت و تقدست اگر علم است مستفاد از علم آن مرتبه است و اگر قدرت است نیز ماخوذ
از قدرت آن مرتبه علی هذا القیاس اما کمال هر مرتبه باندازهٔ آن مرتبه است علم انسان در جنب علم واجب تعالی و تقدس
حکم مرده دارد که لاشی محض است بنسبت بزنده که بحیات ابدی زندگی یافته باشد همچنین قدرت انسان
در جنب قدرت واجب تعالی و تقدس حکم عنکبوت دارد که نساجی بیت خود نماید بنسبت بشخصی که بیک میدان او
آسمانها و زمینها و جبال و بحار را پاره پاره کرده هبا منثور شوند کمالات دیگر را هم برین قیاس باید کرد این اتفاق وقت
از تنگی عبارت گفته میشود و الا چه نسبت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک و لیس کمالات انسان در صورت کمالات
مرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست گشت و این کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیزی دیگر حاصل نکرد
ازینجاست ان الله خلق آدم علی صورته و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لایح میگردد چه سر حدیث
نفس است اگرچه صورت است همانست که حقیقت آن مرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست حاصلست ازینجا سر خلافت
انسان هم دریافت صورت شیء خلیفهٔ شیء است در مقام زنادقه و مجسمه گمان برده اند که خدا عز و جل سلطانه صورت
انسان است از تجردی قوی و جوارح انسانی را در آنحضرت جل سلطانه اثبات نموده اند ضلوا فاضلوا ندانسته
اند که اطلاق صورت و مثل آن در آنحضرت از قبیل تشبیه و تمثیل است نه بر سبیل تحقیق و تثبیت چه حقیقت صورت
ترکیب میطلبد و تبعض و تجزی میخواهد که منافی وجوب است و مانند قدم متشابهات قرآنی نیز از ظاهر مصروف اند و بر تاویل
محمول قال الله تعالی و ما یعلم تاویله الا الله یعنی تاویل آن متشابه را هیچکس نمیداند مگر خدای عز و جل پس معلوم شد که تشابه
نزد خدای جل و علا نیز محمول بر تاویل است و از ظاهر مصروف و مارا سخن را نیز از علما بن تاویل نصیب عطا فرمایند
چنانچه بر علم غیب که مخصوص باوست بخاصان رسل اطلاع می بخشد آن تاویل احتمال نکنند که در رنگ تاویل
پرست بقدرت و تاویل جهت بذات حاشا و کلا آن تاویل از اسرار است که باخص خواص علمان عطا میفرمایند و
و باید دانست که صاحب فتوحات مکیه و تابعان او میگویند که صفات واجب تعالی و تقدس چنانچه عین ذات واجب اند
تعالی همچنین این صفات نیز عین یکدیگر اند مثلا علم چنانچه عین ذاتست عین قدرتست نیز و عین ارادتست و علم
سمع و عین بصر علی هذا القیاس سایر الصفات این سخن نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی بر نفی وجود
صفات زائده است که خلاف مذهب اهل سنت و جماعت است چه صفات ثمانیه یا سبعه بر وفق آرای این بزرگواران
در خارج موجودند اما اگر توهم عینیت ذات و صفات واجب تعالی و تقدس ایشان را ازینجا ناشی شده است تغایر

وتباین آن موطن را در رنگ تباین و تغایر این موطن خیال کرده اند و چون آن را در رنگ تباین و تغایر این موطن گرفت
وصفات ما باشند یافتند و تمایز آنرا با تمایز این مشابه تدیدند لاجرم حکم بنفی تغایر و تمایز نمودند و بعینیت یکدیگر
قایل گشتند ندانستند که تمایز و تباین آن موطن در رنگ ذات و صفات واجبی تعالی بیچون و بیچگونه است و آن تمایز را
با این تمایز نسبتی نیست الا در صورت و اسم پس تباین و تمایز در آن موطن متحقق باشند و ما در درک آن عاجز باشیم تا
هرچه در درک نتوانیم کرد نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم والله سبحانه الملهم للصواب **مکتوب صدم** و دوازدهم
بمخدوم زادگی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید صدور یافت در بیان اسرار نامفهوم و حقائق
نادره الطریق رمز و اشارت این اسرار تعلق بحروف مقطعات وارد که از متشابهات قرآنی است که سامان را از سخن
از تاویل آن اطلاع داده اند اللهم صلی ۰۰ های دو چشمی است عربی ۰ همچو الف ب حبیب خدا لام منزل خلیل الله است
میم زبدہ کلیم الله است بدو مبدا رکار و بار حضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام حقیقت الف است و مبدار
معامله این حقیر نیز بتبعیت و وراثت همان حقیقت الف لیکن بازگشت حضرت کلیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
بحقیقت میم است و بازگشت این حقیر بحقیقت های دو چشمی است الحال مرجع و ملاذ من همین حقیقت هاست این
حقیقت همان است که تعبیر از آن بغیب هویت مینمایند و این حقیقت گنجینه رحمت است آن رحمت که در دنیا مهین کرده اند
و لوذنه رحمت که برای آخرت ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همه آنها همین حقیقت است گویا یک چشم آن مخزن
رحمت دنیاست و چشم دیگر گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین از این حقیقت اتباع مینماید در این موطن ظهور
جمال صرف است که شائبه از جلال آن راه نیافته است دوستانرا در دنیا هرچه از قسم محنت وارد و بدو میرسد همه جمال
است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنانرا در دنیا هرچه از جنس نعمت و سرور بدو میرسد ظهور جلال است که بصورت
جمال نموده اند هذا هو المکر الالهی جل سلطانه یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا و مبدار کار و بار حضرت خاتم الرسل علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات حقیقتی است که فوق حقیقت الف است و همچنین مبدا حضرت خلیل علی نبینا وعلیه
الصلوة والسلام همان حقیقت فوقانی است غایت ما فی الباب حقیقت مبدا حضرت خاتم الرسل اجمال آن حقیقت
است و حقیقت مبدا حضرت خلیل تفصیل آن حقیقت علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها و بازگشت حضرت
خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوة والسلام حقیقت الف است و بازگشت حضرت خلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
حقیقت لام است بلکه الاجمال را بوحدت بیشتر مناسبت است لاجرم بالف مرجعت میسر گشت که قریب بوحدت است

وتفصیل بکثرت بیشتر مناسبت داشت ناچار بازگشت به آن کرد نزدیک بکثرات آن حال را دید حضرت ابراهیم علی
نبینا وعلیه الصلوة والسلام هم مبداء کثیر البرکت اند وهم در معاد و مرجع از اینجاست که سید البشر علیه وعلی آله
الصلوة والسلام صلوة و برکت که مماثل صلوة و برکت حضرت خلیل است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام مسالت
مینمایند و در اسماء الهیه که رتبه اینها فوق رتبه صفات است رب حضرت خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
اسم مبارک الله است تعالی شانه و رب این حقیر اسم مبارک الرحمن است جل و علا چون این حقیر را در مبدا
مناسبت بحضرت کلیم است علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ناچار برکات بسیار از آنحضرت باین حقیر رسیده
هرچند ولایت این حقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت ممد است و ترقیات بسیار از آن راه
نموده استفاده که این حقیر از آن ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایت است و استفاده فرزندی اعظمی
علیه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه ولایت رجل مومن
که از آل فرعون بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمة شبیه بولایت سحرهٔ فرعون است که ایمان آورده اند **مکتوب**
صد و دوازدهم بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب سوالی که پرسیده بود در انجا تحقیق اشارت
سبابه است و آنچه مختار علماء حنفیه است در آن باب الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی
اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین وعباد الله الصالحین اجمعین صحیفه شریفه که مصحوب ملا محمود
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که علما میگویند که زمین روضه متبرکه مدینه علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از مکه معظمه بزرگتر است باوجود مسجود بودن صورت و حقیقت کعبه معظمه بر صورت
و حقیقت محمدیه است علی صاحبها الصلوة والتحیة زمین روضه متبرکه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نزد فقیر ثابت شده است
آنست که خیر البقاع کعبه معظمه است بعد از آن روضه مقدسه مدینه علی صاحبها الصلوة والتحیة بعد از آن زمین حرم
محترم مکه حرسها الله تعالی عن الآفات اگر علما روضه متبرکه را از مکه معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای زمین
کعبه مقدسه مراد داشته باشند و ایضا پرسیده بودند در ماده تجویز اشارت سبابه ملازمان مرحومی مولانا علم الله
رساله نوشته اند و متعارف شده است در این باب بر جواز اشارت شده مختار و احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة
والتحیة بسیار جا از اشارت سبابه وارد شده اند و بعضی از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده چنانچه
... رسالها ایراد نموده است و چون در کتب فقه حنفیه نظر را احاطه نموده آید معلوم میشود که روایات اشارت

غیر روایات اصول است و غیر ظاهر مذهب است و آنچه امام محمد شیبانی گفته کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله
وسلم یشیر ونصنع کما یصنع النبی علیه و علی آله الصلوة والسلام ثم قال هذا قولی وقول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما از روایات
نوادر است و نه روایات اصول فی الفتاوی الغرائب فی المحیط هل یشیر باصبع السبابة من یده الیمنی لم یذکر محمد هذه المسئلة
فی الاصل وقد اختلف المشایخ فیه منهم من قال لا یشیر ومنهم من قال یشیر وذکر محمد فی غیر روایة الاصول حدیثا
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه کان یشیر ثم قال هذا قولی وقول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما وقد قیل
انه سنة وقیل مستحب ثم قال هذا فیها ما ذکروا والصحیح ان الاشارة حرام وفی السراجیة ویکره ان یشیر بالسبابة
فی الصلوة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار ومن الکبری وعلیه الفتوی لان مبنی الصلوة علی السکون
والوقار وفی الغیاثیة من الفتاوی لا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار وعلیه الفتوی وفی جامع الرموز ولا یعقد ولا یشیر وهو
ظاهر اصول اصحابنا کما فی الزاهدی وعلیه الفتوی کما فی المضمرات والولوالجی والخلاصة وغیرها وعن اصحابنا انه
سنة فی خزانة الروایات من التاتارخانیة ثم اذا اخذ فی التشهد وانتهی الی قوله لا اله الا الله هل یشیر باصبعه السبابة
من الید الیمنی لم یذکر محمد رحمه الله فی الاصل فقد اختلف المشایخ فیه منهم من قال لا یشیر وفی الکبری وعلیه الفتوی
ومنهم من قال یشیر ومن الغیاثیة ولا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار هرگاه در روایات معتبره حرمت اشاره واقع
شده باشد وکراهت اشارت فتوی داده باشند واز اشارت وعقد نهی کنند وآن ظاهر اصول اصحاب
گویند ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرأت در اشارت نمائیم و به فتاوای چندین علماء مجتهدین
مرتکب امر محرم ومکروه ومنهی گردیم مرتکب این امر از حنیفه از دو حال خالی نیست یا آنکه علماء مجتهدین را علم
معروفه جواز اشارت اثبات نمی نماید یا آنکه عالم این احادیث میدانند ما عمل بمقتضای این احادیث در حق این
بزرگواران تجویز نمیکنند ومی انگارند که اینها بمقتضای آن را خود بر خلاف احادیث حکم بر حرمت وکراهت کرده اند
واین هر دو شق فاسد است تجویز نکنند از آنکه سفیه یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوة گفته است که انگشت شهادت
بر داشتن در تشهد سنت علماء متقدم است المطلب متاخرین نهی کرده اند از آنکه چون روافضیان درین غلو کردند سنیان
ترک کردند از برای نفی تهمت سنی بر اقتضی مخالف روایات کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب عدم
اشارت وعدم عقد است لیس عدم شارت سنت علماء متقدم شده وجه ترک نفی تهمت گشت حسن ظن ما
با این اکابر دین آنست که تا زمانی که دلیل حرمت یا کراهت در جناب ایشان ظاهر نشده است حکم بحرمت

یا کراہت نکردہ اند ہرگاہ بعد از ذکر سنیت واستحباب اشارت گویند اما ذکر ادلہ صحیحہ الی الاشارت حرام معلوم
میشود کہ ادلہ سنیت واستحباب اشارت نزد این بزرگواران بصحت نہ پیوستہ است بلکہ خلاف آن بصحت رسیدہ
غایت ما فی الباب ما را بآن دلیل نیست واین معنے مستلزم قدح اکابر نیست اگر کسے گوید کہ ما علم بخلاف
آن دلیل داریم گوئیم کہ علم مقلد در اثبات حل وحرمت معتبر نیست درین باب ظن مجتہد معتبر است ادلہ مجتہدین
را اوہن از بیت عنکبوت گفتن بسیار جرأت نمودن است وعلم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن ظاہر اصول
اصحاب حنیفہ را باطل ساختن وروایات معتبرہ مفتی بہا را برہم زدن وشواذ گفتن احادیث را این اکابر بواسطہ
قرب عہد ووفور علم وحصول ورع وتقوی از ما دور افتادگان بہتر میدانستند وصحت وسقم ونسخ وعدم نسخ
انہا را بیشتر از ما می شناختند البتہ وجہ موجہ داشتہ باشند در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبہا الصلوۃ
والسلام وما قاصر فہمان بقدر سعی فہمیم کہ رواۃ احادیث در کیفیت اشارت وعقد اختلاف بسیار دارند وکثرت
اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت پیدا کردہ است از بعضے روایات مفہوم میشود کہ اشارت بی عقد
فرمودہ اند وانکہ بعقد گفتہ اند بعضے روایت کردہ اند کہ عقد پنجاہ وسہ بود وبعضے دیگر روایت کردہ اند
کہ عقد بست وسہ وبعضی بقبض خنصر وبنصر وحلقہ ابہام با وسطے اشارت سبابہ روایت کردہ اند ودر روایتے
بمجرد وضع ابہام بر وسطے اشارت میفرمودند ودر روایتے آمدہ کہ دست راست را بر فخذ چپ ضم کردہ دست چپ را
بر پای راست نہادہ اشارت میکردند ودر روایت دیگر است دست راست بر پشت دست چپ سفر بر سینہ
وساعد بر ساعد نہادہ اشارت میفرمودند ودر بعضے روایات آمدہ است کہ بقبض جمیع اصابع فرمودہ اشارت
میکردند از بعضے روایات معلوم میشود کہ اشارت بی تحریک سبابہ بودہ است وبعضے دیگر اثبات تحریک
مینمایند وایضا در بعضے روایات واقع شدہ است کہ اشارت در وقت قراءۃ تشہد میفرمودند من غیر تعین ودر بعضے
دیگر آمدہ است کہ اشارت در وقت تلفظ بکلمہ شہادت بودہ است ودر بعضی روایات مقید بوقت دعا ساختہ
است کہ میفرمود یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک چون علماء حنفیہ در ایتان اشارت اضطراب واقع دیدند
فعل زائد در نماز بخلاف قیاس اثبات ننمودند کہ مبنای صلوۃ بر سکون ووقار است وایضا توجیہ اصابع بجانب
قبلہ تا ممکن باشد سنت است کما قال علیہ الصلوۃ والسلام فلیوجہ من اعضائہ القبلۃ ما استطاع اگر گویند کہ کثرت
اختلاف وقتی مضطرب سازد کہ توفیق درمیان روایات ممکن نباشد ودر ما نحن فیہ توفیق ممکن است زیرا کہ

توانا بود کہ جمیع روایات را در اوقات مختلفہ کردہ باشند گوئیم کہ در بسیاری از روایات لفظ کان اقعد واقع شدہ است
کہ نزد غیر منطقیان از ادوات کلیہ است فلایمکن التوفیق و آنچہ از امام اعظم منقول است کہ اگر حدیثی مخالف
قول من بیابید قول مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نمائید مراد ازان حدیثی است کہ بحضرت امام نرسیدہ است
و بنا بر عدم علم این حدیث حکم بخلاف آن فرمودہ است و احادیث اشارت ازان قبیل نیست احادیث معروفہ اند
احتمال عدم علم ندارند اگر گویند کہ علماء حنفیہ بر جواز اشارت نیز فتوی دادہ اند بمقتضای فتاوی متعارضہ بہتر
کہ عمل نمودہ اید مجوز باشد گوئیم اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز
راست و جانب حرمت را و ایضاً شیخ ابن ہمام در رفع بدین گفتہ است کہ احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند
بالقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدہیم کہ مبنای صلوٰۃ بر سکون و خشوع است کہ باجماع مطلوب و مرغوب است
والعجب من الشیخ ابن الہمام انہ قال و عن کثیر من المشائخ عدم الاشارۃ و ہو خلاف الروایۃ والدرایۃ فکیف
نسب التجہیل الی العلماء المجتہدین المتمکنین بالقیاس الذی ہو الاصل الرابع من الشرع و ہو ظاہر المذہب و ظاہر
الروایۃ عند ابی حنیفۃ و ہذا الشیخ قد ضعف حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من کثرۃ اختلاف الرواۃ فی ذلک
ارشدی محمد سعید در بیان رسالہ مینویسد چون بیاض رسد فرستادہ خواہد شد انشاء اللہ تعالی و ایضاً پرسیدہ بودند
کہ طالبان طریقہ ایشان بہر طرف جمعے ہستند در ہیچ جا دلیری نگردد مکس نگفتہ کہ سر حلقہ بلا شد بہر چہ اثبات
شود ہر کرا مناسب دانند فرمایند کہ سر حلقہ جمعے باشند این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخارہ و توجہ
امر فرمایند والسلام علیکم و علی من لدیکم **مکتوب صد و سیزدہم** بخواجہ محمد ہاشم صدور یافتہ در حل اسولہ
کہ نوشتہ بود سوال اول آنکہ کمالات اصحاب کرام مربوط بہ فنا و بقا و سلوک و جذبہ بود یا نہ سوال دوم آنکہ
در طریقہ علیہ نقشبندیہ از ریاضات منع میکنند و بعضی میدانند و حال آنکہ آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
ریاضات شاقہ کشیدہ اند سوال سوم آنکہ این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق گشت سوال چہارم آنکہ در یک
مکتوب نوشتہ اند کہ طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشتہ اند
کہ شمارا از ولایت موسوی بولایت محمدی در دو جہ توفیق چیست سوال پنجم آنکہ پیراہن پیش چاک باید پوشید
یا پیراہن حلقہ گریبان سوال ششم آنکہ توجہ نفی و اثبات بدل گفتہ شود لا را چرا بر فوق ہمزہ مالہ را بجانب
یمین و در آخر این مکتوب باین مراعات اداب پیر فرمودہ اند و فرمودہ اند کہ ختم دفتر این مکتوبات ابہم

مکتوبات را زیاده از سیصد و سیزده رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است علیهم الصلوات والتسلیمات و نیز عدد اهل بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرضه داشتی که حضرت محمد مراد کلان علیه الرحمة والغفران نوشته اند نویسند تا خوانندها بدعا و فاتحه ایشان را یاد کنند بحمد الله والصلوة والتبلیغ الدعوات بجناب اخوی خواجه محمد هاشم میرسانند اسوله که طلب حل آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند در جواب آنها آنچه معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جل سلطانه منحصر فنای فی الله و بقا بالله و طی تمام مقامات جذبه و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام از اولیای امت فضل گشتند آیا این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت حاصل بود و از تمامی سیر و سلوک دیگر فنا و بقا صحابه کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم الصلوة والتحیة بالمجد والسلام و نیز ایشان را علم بسلوک خود جذبه حالا و مقاما بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخواندند و اگر طریق سلوک و نصرت نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت بدانند که حل این مشکل منوط بصحبت است و موقوف بخدمت معنی که درین مدت کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اند از جواب گفتن چاره ندارم بضرورت بوجه اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قربی که منوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه است قرب ولایت است که اولیای امت بآن مشرف گشته اند و قربی که اصحاب کرام را در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والسلام میسر شد قرب نبوت است که بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل گشت و درین قرب فنا است نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب قرب اصالت است و آن قرب قرب ظلیت نشان ها بینهما ما فهم هر کس بادراک این معرفت نرسد نزدیک است که خواص در فهم این معرفت بعوام مشارک باشند ع گر بو علی نوای قلندر نواختی * صد عیب بر ان که بعالم قلندر است آری اگر بنده کمالات قرب نبوت براه قرب ولایت عروج واقع شود و از فنا و بقا و جذبه و سلوک چاره نباشد که اینها مبادی و معدات آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شاهراه قرب نبوت اختیار افتد فنا و بقا و جذبه و سلوک هیچ در کار نباشد اصحاب کرام بشاهراه قرب نبوت رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارند بیان این معرفت از مکتوبی که بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسایل خود نوشته است که سلوک من بادی را سلوک و جذبه است و در تجلیات و ظهورات است مراد از آن همین قرب است

در ملازمت حضرت خواجه عرض کرده بودم که بر من امری ظاهر شده است که سیر انفسی نسبت بان همچو سیر آفاقی
نسبت به سیر انفسی زیاده برین عبارت در خود قدرت تعبیر از ان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این معامله
عجیبه منقح و محرر گشت بعبارات مجمله در تحریر آورد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذبه و سلوک محدث باشد و از مخترعات مشایخ بود مولوی جامی
علیه الرحمة در نفحات مینویسد که اول کسیکه دم از فنا و بقا زده است ابوسعید خراز است قدس سره حاصل
سوال دویم انکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال انکه آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ریاضات
عجیبه و گرسنگیهای شدیده کشیده اند و درین طریق از ریاضات منع مینمایند بلکه ریاضات را بواسطه ظهور کشوف
صوریه مضر میدانند عجب مینماید که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود و محبت اطوار آنکه گفته است که ریاضات
در طریقه ممنوع اند و انکه مجاهدات را مضر میدانند درین طریق دوام محافظت سنت و التزام متابعت
سنت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و سعی در ستر احوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در
مطاعم و ملابس از ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده است غایت ما فی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات
نشمرند و از مجاهدات ندانند ریاضت و مجاهدت نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع در نظر شان
عظیم القدر است زیراکه خوردن نزد این بهایم صفتان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد پس اختیار ترک ان ریاضت
شاقه بود و مجاهده شدیده باشد بخلاف دوام محافظت سنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة
والتحیة و امثال انها را در نظر عوام قدری نیست و اعتدادی نه تا ترک انها را از منکرات دانسته تحصیل این امور
از ریاضات شمرند پس لازم است بر اکابر این طریقت که در ستر احوال میکوشند ترک ریاضتی که در نظر عوام عظیم القدر است
و باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و مثمر شرارت نمایند قال علیه و علی آله الصلوة
والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله نزد فقیر گرسنگیهای و درای
از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار آسانست و بسر تمام وارد می باید که ریاضت مراعات توسط حال از
ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که
درینجا نوشته که ... مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن در حصول مطلوب کافی است
... که در مطاعم و ملابس بلکه در جمیع امور توسط حال و میانه ...

صورت بود و ... که لا ... دولت در نظر ... بود و باین عبارت تحریر نمودند در خدمت ایشان

مکتوبات را بعدد سیصد و سیزده رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است علیهم الصلوات و التسلیمات
و نیز عدد اهل بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و فرمودند که در خاتمه این مکتوبات عرضه داشتی که حضرت مخدوم زاده
کلان علیه الرحمة والغفران نوشته اند نویسند تا خوانندها بدعا و فاتحه ایشان را یاد کنند الحمد لله والصلوٰة
و تبلیغ الدعوات بجناب اخوی خواجه محمد هاشم میرسانند اسوله که طلب حل آنها در مکتوب میر سید محب الله
نموده بودند در جواب آنها آنچه معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جل سلطانه بحسب
فنای فی الله و بقاء بالله و طی تمام مقامات جذبه و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم
الصلوٰة والسلام از اولیای امت افضل گشتند آیا این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت
حاصل بود و از تمامی سیر و سلوک بگذر فنا و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم الصلوٰة
والتحیة بالمجرد اسلام و نیز ایشان را علم بسلوک جذبه حالاً و بقا ما بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخواندند و اگر طریق
سلوک و نصرت نبوده پس اینها را بدعت حسنه توان گفت بدانند که حل این مشکل منوط بصحبت است و موقوف
بخدمت سعی و درین مدت کسی نگفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اند
از جواب گفتن چاره ندارد بضرورت بوجه اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قربی که منوط بفنا و بقا و سلوک
و جذبه است قرب ولایت است که اولیای امت بآن مشرف گشته اند و قربی که اصحاب کرام را در صحبت خیر البشر
علیه و علیهم الصلوٰة والسلام میسر شد قرب نبوت است که بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل گشت و درین
قرب فنا نیست نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب
قرب اصالت است و آن قرب قرب ظلیت شتان ما بینهما ما فهم هر کس نه لایق این معرفت رسد نیز و کیست که
خواص در فهم این معرفت بعوام مشارک باشند ـــ گر بو علی نوای قلندر زند خطاست صوفی بری هر آنکه بعالم قلندری است
آری اگر بنده کمالات قرب نبوت براه قرب ولایت عروج واقع شود و از فنا و بقا و جذبه و سلوک چاره نباشد
که اینها مبادی و مقدمات آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و شاهراه قرب نبوت اختیار افتد فنا و بقا و جذبه
و سلوک هیچ در کار نباشد اصحاب کرام بشاهراه قرب نبوت رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارند
بیان این معرفت از مکتوبی که بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند این فقیر در جلد دوم مکتوبات و رسایل
خود نوشته است که ساحت قدس برتر از سلوک و جذبه است و ورای تجلیات و ظهورات است مراد از آن همین قرب است

در ملازمت حضرت خواجه عرض کرده بودم که برمن مرئی ظاهر شده است که سیر انفسی نسبت بان مرهیچ سیر آفاقی است نسبت به سیر انفسی زیاده برین عبارت در خود قدرت تعبیر ازان دولت نمی یافتم بعد از سالها چون این معامله عجیبه منقح و محرر گشت بعبارات مجمله در تحریر آورد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا و جذبه و سلوک محدث باشد و از مخترعات مشایخ بود مولوی جامی علیه الرحمة در نفحات می نویسد که اول کسیکه دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراز است قدس سره حاصل سوال دویم آنکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام با فنای عجیبه و گرسنگیهای شدیده کشیده اند و درین طریق از ریاضات منع مینمایند بلکه ریاضات را بواسطه ظهور کشوف صوریه مضر میدانند عجب مینماید که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود و محبت الطوار اگفته است که ریاضات در طریقه ممنوع اند و اکثر مجاهدان که ریاضات را مضر میدانند درین طریق دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه رسیده در سائر احوال اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده است غایت ما فی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمی شمرند و از مجاهدات نمیدانند ریاضت و مجاهدت نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع در نظر شان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهایم صفتان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد پس ناچار ترک آن ریاضت شاقه بود و مجاهده شدیده باشد بخلاف دوام محافظت بسنت و التزام متابعت سنت علی صاحبها الصلوة والتحیه و امثال انها را در نظر عوام قدری نیست و اعتدادی نه تا ترک انها را از منکرات دانسته تحصیل این امور را از ریاضات شمرند پس لازم است برا کابر این طریقت که در سائر احوال میکوشند ترک ریاضتی که در نظر عوام عظیم القدر است و باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفته است و شمر شرارت نماید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام بحسب امرئ من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله نزد فقیر گرسنگیهای و درای از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار اسانست و ابر تمام واردی باید که ریاضت مراعات توسط حال از ریاضت کثرت جوع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که ما کولات مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن در وصول مطلوب کافی است با این ریاضات اختیار کند تا کدام ... صحبت وعیی که در مطاعم و ملابس بلکه در جمیع امور توسط حال و میانه روی

صورت بود و [illegible] کلام [illegible] روزی [illegible] از این عبارت بتحریر [illegible] ایشان

چه بلا زیباست ؏ نه چندان بخور کز دهانت برآید ، نه چندان که از ضعف جانت برآید ، حضرت حق سبحانه
و تعالی حضرت پیغمبر ما را علیه و علی آله الصلوٰة والسلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار گرسنگی
شاقه مینمودند و اصحاب کرام نیز ببرکت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰة والتحیة تحمل این بار میفرمودند
و هیچ فتوری و خللی در اعمال و افعال ایشان واقع نمیشد باوجود گرسنگی قدرت بر محاربه اعدا بر نهجی داشتند
که قدرت سیر شکمان به عشر آن نرسد از ینجا بوده که بیست کس از صابران بر دویست کس از کفار غالب می آمدند
و صد کس بر هزار کس غلبه مینمودند و جوع کشان غیر از صحابه نزدیکست که در اتیان اداب سنن عاجز آیند بلکه
بسا است که از عهده ادای فرائض بتکلف برآیند بی قدرت درین امر تقلید اصحاب کرام نمودن و طاقت آن سنن و
فرائض خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه و علی
آله الصلوٰة والسلام نموده صوم وصال اختیار کردند از ضعف و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آن سرور بطریق
اعتراض فرمودند علیه و علی آله الصلوٰة والسلام کیست از شما مثل من نزد پروردگار خود بیتوته میکنم و طعام و شراب
از آنجا میخورم پس بی قدرت تقلید نمودن مستحسن نداشتند و ایضا اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر الانام علیه و
علیهم الصلوٰة والسلام از مضرتهای خفیه کثرت جوع محفوظ و مامون بودند و دیگران را این حفظ و امن میسر نیست
بیانش آنست که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفای قلب می بخشد و جمعی دیگر را صفای نفس صفای قلب
هدایت افزای و نور بخش است و صفای نفس ضلالت نما است و ظلمت افزا فلاسفه یونان و براهمه و جوکیه هند
همه را ریاضت گرسنگی صفای نفس بخشیده به ضلالت و خسارت دلالت نمود افلاطون بخود اعتماد بر صفای
نفس خود نموده صور کشفیه خیالیه خود در معتقدات خود ساخته عجب ورزید و بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوٰة
که در آن وقت مبعوث شده بود نگروید و گفت نحن قوم مهدیون لا حاجة بنا الی من یهدینا اگر این صفای
ظلمت افزای نمیداشت صور کشفیه خیالیه سد راه او نمی گشتند و از وصول مطلب باز نمی آمدند او مظنه این صفا
خود را نورانی یافت ندانست که این صفا از پوست رقیقه اماره او گذشته است و اماره او بر همان خبث و نجاست
خود است بیش ازین نیست که نجاست مغلظه را اشکر غلاف رقیق نماید قلب فی حد ذاته پاکیزه است و نورانی
زنگی بر بودی او از مجاورت نفس ظلمانی نشسته است با اندک تصفیه بحالة اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد بخلاف
نفس که فی حد ذاتها خبث است و ظلمت صفت ذاتی او است تا زمانی که بسیاست قلب بلکه بمتابعت سنت و اتباع

شریعت علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة بلکه بمحض فضل خداوندی جل سلطانه تزکیه و مطهر گردد و خبث ذاتی او
زایل نگردد و فلاح و بهبود از وی متصور نیست افلاطون از کمال جهل صفای خود را که باباره او تعلق داشت دیده نگاه
صفای قلب بوده سوی انگاشت ناچار خود را نیز مهذب و مطهر و رنگا و خیال گردد و از دولت متابعت اعلی نبینا
وعلیه الصلوٰة والسلام محروم ماند و بداغ خسارت ابدی متسم گشت اعاذنا الله سبحانه عن هذا البلاء و چون این مضرة
در نهادِ جوع مکمون بوده اکابر این طریقه قدس الله تعالی اسرارهم ریاضت جوع را ترک نموده در مطعومات برایت
اعتدال و مجاهده توسط حال و لالت نمودند و منافع جوع را باحتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کردند و دیگران منافع
جوع را ملاحظه نموده چشم از مضاران پوشیده اند و بجوع ترغیب نمودند مقرر عقلاست که باحتمال ضرر منافع کثیره را
میتوان گذاشت نزدیک این مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیهم که اگر امری دایر باشد میان سنت
و بدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و در سنت توقع منافع پس احتمال
ضرر را بر توقع منافع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود منافیه
حقیقت این سخن آنست که آن سنت گویا موقت بان قرن است چون توقیت از او بواسطه وقت و خفا جمعی در
اند مبادرت در تقلید ان نموده اند و جمعی دیگر از موقت دانسته تقلید نورزیده اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
سوال سیوم آنکه در کتب اکابر این طریقه علیه است که نسبت ما بحضرت صدیق منسوبست بخلاف سایر طرق اگر مدعی
گوید که اکثر طرق بامام جعفر صادق میرسد و حضرت امام بحضرت صدیق منسوبست این سلاسل دیگر چرا بحضرت
صدیق منسوب نباشند جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالی
عنهما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جداست و از یکدیگر متمیز نسبت
جمعی بواسطه مناسبت صدیقی از حضرت امام نسبت صدیقیه اخذ نموده اند و بحضرت صدیق منسوب گشته و جمعی دیگر
هم بواسطه مناسبت سری نسبت امیر را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشته اند این فقیر بتقریبی در پرگنه بنارس
رفته بود که انجا آب گنگ و آب جمن جمع اند و با وجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علاحده است و آب جمن علاحده
بر نهجی که گویا در میان برزخی مانده اند که آب یکی بدیگری خلط نشود جمعی که بجانب آب گنگ واقع شده اند همه
آب مجتمع آب گنگ میخورند و جمعی دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا
قدس سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر چنانچه از حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰة

والسلام والتحية تربيت يافته اند از حضرت صديق نيز تربيت يافته ليكن نسبت حضرت امير عين نسبت حضرت صديق
باشد و فرق چه بود گوييم با وجود اتحاد نسبت خصوصيات تعدد محال بمحال خود است يكى بسبب تعدد محال
خصوصيات متميزه پيدا ميكند ليس و است كه نظر بخصوصيت هر يكے طريقے باو منسوب شده حال سوال چهارم آنكه
در مكتوب ملا محمد صديق نوشته اند كه شخصے كه استعداد ولايت موسوى دارد معلوم نيست كه صاحب تصرف ورا
به استعداد ولايت محمدى تواند آورد و در مكتوب دليش زاده كلان قدس سره نوشته اند كه شما را از ولايت موسوى
بولايت محمدى آورده وجه توفيق چه باشد جواب آنكه در مكتوب ملا محمد صديق واقع شده است كه از ولايت موسوى تو
محمدى بردن معلوم الوقوع نيست و آنوقت علم بوقوع اين امر نبوده بعد از آنكه اين امر معلوم ساختند و قدرت تصرف
تبديل داده اند نوشته كه شما را ازين ولايت بآن ولايت برده زيرا منسخ نيست تا تناقض مفهوم شود حال سوال پنجم آنكه
پيراهن را صوفيان پنجابى پيش چاك مى پوشند و ميگويند سنت است و بندگان حضرت مير الطريق حلقه ميپوشند
تحقيق اين چه بيت بدانند كه ماهم درين باب تردد داريم اهل عرب پيراهن پيش چاك ميپوشند و از سنت ميدانند
از بعضے كتب معتبره حنفيه مفهوم ميشود كه پيراهن پيش چاك مردان را نبايد پوشيد كه لباس زنانست امام احمد و
ابوداود از ابى هريره روايت كنند كه پيغمبر فرموده عليه و على آله الصلوة والسلام لعن رجل تلبس لبس المراة والمراة
تلبس لبس الرجل فے مطالب المؤمنين لا تشبه المراة بالرجل و لا تشبه الرجل بالنساء فان كلا الفريقين ملعون بلكه
مفهوم ميشود كه پيراهن پيش چاك لباس اهل دين و اهل علم نيست لهذا اهل خير اين لباس تجويز نموده اند در جامع الرموز
از محيط نقل ميكنند فلا تلبس الذى يختص باهل الدين و العلم كالرداء و العمامة بل قميصا خشنا من الكرباس جيبه
على صدره كالنساء و ايضا بقول بعض علما پيش چاك قميص نيست بلكه درع است قميص زن و ايشان آنست كه بمنكبين
چاك داشته باشد فى جامع الرموز فے بيان كفن المراة و فى الهداية بدل القميص الدرع و فرق بينهما ان شقه الى الصدر
و القميص الى المنكب و قالوا بالترادف نزد فقير صواب آن مينمايد كه چون مردان از تشبيه بلباس زنان ممنوع گشته اند
ببينيم جائيكه زنان پيراهن پيش چاك پوشند بايد كه مردان ترك تشبيه شان نموده پيراهن حلقه گريبان ميپوشند و جائے
كه زنان پيراهن حلقه گريبان بپوشند مردان پيراهن پيش چاك اختيار كنند در عرب زنان حلقه گريبان مي پوشند
مردان بضرورت پيراهن پيش چاك بپوشند و در ديار هند لباس زنان پيراهن پيش چاك است ناچار مردان را
حلقه گريبان اختيار كنند ميان شيخ عبد الحق دهلوى ميگفت كه در حضرت كه بودم ديدم كه يكے از مريدان شيخ نظام

پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه مینماید و جمعی از عرب پیراهنها و تعجب دارند که پیراهن زنان پوشیده است پس باعتبار
عرف و عادت هم عمل عرب بر صواب باشد و هم عمل هندو ما وراء النهر لکل وجهة اگر سنیت پیراهن پیش چاک ثابت میشد
علماء حنفیه لباس آن را باهل فسق تجویز نمی نمودند و مخصوص باهل دین و اهل علم میداشتند و چون زنان درین لباس پیش قدم شده
اینجا لباس مردان تابع لباس زنان نموده اند حاصل سوال ششم آنکه چون ما را ابتدا در توجه طالبان بطریق باحدیت
صرف است باید که بنفی و اثبات این توجه جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر است جواب آنکه توجه بغیر از برای تقویت توجه
توجه احدیت است و مقصود از نفی غیر حصول دوام آن توجه است بی مزاحمت اغیار پس توجه بنفی غیر منافی توجه احدیت
نباشد و منافی توجه احدیت توجه بغیر است نه توجه بنفی غیر شتان ما بینهما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدی بنظر القا
بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید یا در نفی و اثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لا بفوق
و اله بیمین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد لا را بفوق برد و اله را بجانب یمین صرف کند
و الا الله را بجانب چپ دهند با آنکه نفی و اثبات را در آن طریق به تخیل میگذرانند بکام و زبان کاری ندارد تا ملاحظات قلب
شرط قبول نمایند این وسوال اخیر شما از قبیل تشکیکات فخر رازی است اگر نیک متوجه میشدید مندفع میگشت بقیة المرام آنکه
بعضی از یاران پنجابی مکرر نوشته اند که خدمت میر درین ایام به احوال طالبان کم میپردازند و گرفتاری بعمارت دارند
و مبالغ فتوح بر عمارت خرج میشود و فقرا بی نصیب میمانند این مقدمات را بهیچ نوشته بودند که شائبه اعتراض ازینجا مفهوم
میگشت و بوی انکار می آید بدانند که انکار این طایفه سم قاتل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران زهر افعی که بموت
ابدی رساند و هلاک سرمدی گرداند فکیف که این انکار و این اعتراض عاید به پیر گردد و سبب ایذای پیر شود منکر این طایفه از
دولت ایشان محروم است و معترض بر ایشان همه وقت خایب و خاسر تا زمانیکه جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید
مستحسن و زیبا در نیاید از کمالات پیر بهره نیابد و اگر یابد استدراج بود که عاقبت آن خرابی و رسوائی است مرید با وجود کمال محبت
و اخلاص که به پیر دارد اگر در خود برابر سر موی گنجایش اعتراض بر پیر یابد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمالات پیر بی نصیب بود و اگر
فرضا مرید را در فعلی از افعال پیر شبهه پیدا شود و دفع نشود باید که از استفسار بهیچ نماید که از شائبه اعتراض پاک بود و از
مظنه انکار مبرا در هر وقت چون محق و مبطل ممتزج اند اگر احیانا از پیر امری خلاف شریعت ظاهر شود باید که مریدان در آن امر
تقلید پیر نکنند و بحسن ظن مهما امکن آنرا محملی طلبند و وجه صحت خواهند و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در دفع آن ابتلا
بحضرت حق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع شود و بگریه و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در حق پیر شبهه ارتکاب امر مباح

پیدا شود و آن شبهه را اعتبار نکند هرگاه مالک الملک موجب سلطانه دل ایشان باجر منع نفرموده باشند و عرض نموده دیگر آنکه بسیار
کار از زود خود عرض کند بسیار است که بعضی جاها ترک اولی و اولی باشد از ایشان الی ولی در حدیث نبوی آمده علیه و علی آله الصلوة
والسلام ان الله کما یحب ان تؤتی بالعزیمة یحب ان تؤتی بالرخصة خدمت سیر چون فیضها مفرط دانند در ایام قبض اگر
با احوال مریدان بپردازند و تسلی خود بعضی از امور مباحه نمایند چه جای اعتراض است در نوقت عبد المصطفی از برای تسلی خود
همراه سگهایان بصحرا شکار میرفت بعضی از مشایخ در نوقت تسلی خود بسماع و نغمه مینمودند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها **خاتمه عرضداشت اول که بنام حضرت مغفرت پناه مخدوم زاده**
کلان قدس سره نوشته بودند عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بعرض شرف میرساند که احوال و
اوضاع این حدود بیمن توجهات علیه بجمعیت صوری و معنوی گذشته است هیچ که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران
و پریشانی بوده روز تحریر عریضه میان بدرالدین رسید خیر و عافیت کامل میرسانید فرحت بیحد دست بهم داده
روی نمود بحمد الله سبحانه علی ذلک حمدا کثیرا کثیرا قبله گاها حافظ بهاء الدین شب سیزدهم ختم قرآن مجید کرد و از شب چهاردهم
حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سیپاره میخواند شب آینده که شب نوزدهم است ختم میکند در عشره اخیر حافظ
بهاء الدین قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که معنی وسیع بس
نورانی ظاهر شد گویا که مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمیتوانند کرد چنان معلوم شد که حقیقت محمدی علی
صاحبها الصلوة والسلام اجمال آن مقام است گویا که دریا عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی
است و اکثر از انبیاء و اولیاء را کمل بقدر خود از بعض آن مقام بهره دارند و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام
نصیبی مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه و تعالی بتوجه عالی نصیبی کامل روزی گرداناد و تا هنوز آن مقام خوب واضح
نشده است باقی احوال بجمعیت گذشته است و درین ماه معظم خیلی برکت مفهوم میشود و اخوی محمد سعید اوضاع هموار دارد
و اوقات بجمعیت و ذکر میگذراند یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال نه سیپاره چیزی بالاحفظ کرده است
تا روز عید ظاهر پنج سیپاره یاد کند والعبودیة **عرضداشت دویم** عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بذروه
عرض میرساند که احوال و اوضاع اینجا و مستوجب شکر است خیریت آنذات کعبه برادات و جمیع خادمان مخلصان مطلوب
و مسئول است سرفراز نامه و صحیفه گرامی که مصحوب اسمعیل مرسل بود بمطالعه آن مشرف و مبتهج گردید حق سبحانه و تعالی آن ذات
عالی صفات القبله عالمیان برکافه اهل اسلام باقی و پاینده دارد بحرمة النبی الامی و آله الامجاد من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها

قبله گاها از خرابی احوال چه نویسد که غیر از حسرت و ندامت بر صدور اعمال و تضییع احوال ماضی و حال هیچ بهره ندارد و از روی
هیچ حظ و نصیبی بخلاف رضای اولیای او تعالی و تقدس نگذرد و آن میسر نه مگر آنکه توجه خادمان آن بلند درگاه مدد فرماید و دستگیری نماید
که از کریمان کارها دشوار نیست ۞ الحمد لله والمنة که تا حال همین توجه شریف بطریقی که فرموده بودند مستقیما دارد و از
کم فتوری راه می یابد بلکه روز بروز امیدوار ترقی و تزاید است بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه نشیند و حافظ بهار الدین چون
از ترددات فرصتی یابد قرآن نیز میخواند و این فقیر در بعضی اوقات مقبوض است و دیگر مبسوط و قبض و بسط و توجه
و ذوق و آرام و جز آن تعلق ببدن دارد و از آنجا و نمی نماید و لطائف سته نه متوجه اند و نه غافل و اگر متوجهند توجه آنها
مثل علم حضوری نیست بلکه عین آن توجه و ذوق و مثل آن همه از ظلال ظلال میدانند و از ظلها تجاوز نمی یابد و لطائف اولا
ببدن مختلط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانچه بحضور موفور السرور عرض کرده بود و بحال از بدن
ممتاز در نظر می آیند و این مقام مقام بقا میدانند و بعد از بقا باز یکنوعی از فنا لطائف رو نمود و بیان معلوم شد که بی این فنا کلی
بقا شود تمامی کار نیست و بحال چند روز است که مقبوض و معامله بر ورکم است تا چه ظاهر شود و فا ما تا حال توجه بعالم نیامده
چون عرض احوال ضروری بود و بچند کلمه جرات نمود قبله گاها فقیر هر شب حضرت را بخواب می بیند الا ما شاء الله زیاده چه نویسد که فراغ
مطلقه ت رسمیه است و الهویه ۞ عرضداشت سیوم عرضداشت کمترین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند
که این حقیر مدتیست که مقبوض و مهموم می بود آخر الامر بمحض توجه اقدس عنایت خداوندی جل سلطانه در رسید و بسطی عظیم رو نمود
و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سالها با دو توجه مثلا از جانب آنکس میبود بحال امر چه هست از جانب او ست تعالی
و تقدس و در خود بیش از قابلیت قبول نمی یافت کالمرآة التی تطلع علیه الشمس فاحترق بها لطلوع کل ظلمة وکدورة
من البدن واللطائف وحصل فیها کا نور و برکة ینبغی فانشرح الصدر واتسع القلب وصار البدن لنورا مضیا الطف من الروح
والسر الذی کان قبل ذلک ووجدت التجلی الاکمل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان فی نفسه قلبا آخر التجلی علیه
فلما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلبا آخر وهکذا الی غیر النهایة فلم یظهر قلب بلا قلب آخر فیه ولم یتوهم
الآن انه ینتهی الی القلب البسیط ولبثت متیقنا وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة الیها کانت کانها کالفلا
صرفة وکان یخطر اسم هذا المقام فما کتبتها لسوء الادب قبله گاها اینهمه کمترین اثریست از آثار توجه ظهر گر بر تن من زبان شود
هر موی یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ۞ حضرت سلامت آرزومندیکه دریافت ملازمت خادمان درگاه را چه شرح دهد
شب و روز بلکه هر ساعت در تصور است که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که مطلب اعلی و مقصد اقصی حاصل

خواهد پیوست دیگر ازین ثمر آرزومند که تصور نمی آید حق سبحانه و تعالی با حسن وجوه و اوفق طرق این دولت عظمی

میسر گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و اکملها الی یوم الدین فقط

تقریر دلپذیر چکیدهٔ قلم لطیف رقم غواص معانی بحر عرفان منشی حسیب الدین احمد سوزان سلمه الرحمن

الله الصمد حسیب الدین احمد چه مستند که دنیا و آخرت را عرضه کرده اند و هیچ یک سر فرو نمی آرد و هیچگونه در میل ایشان
از دست نمیگذارد گاهی در رفتار ایشان از خود میروند و گاهی بگفتار ایشان دل غمزده را خوش میکنند عجیب نیست
هرکه ایشان را یافت خداوند جهان را یافت و هرکه خدا را یافت روا ز جان جهان برتافت رباعی آنکس که ترا شناخت
جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی * دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند چون
عمریست که فقیر بجستجوی این طایفه بحکم تقدیر بخیر البلاد شاهجهان آباد بسر برده و از نایافتن مقصود خون جگر میخورد
درین ایام که درین بقعهٔ طیبه رهبر راه خدا مالک مطبع احمدی مولانا شیر محمد خان سلمه الله تعالی دخوردم حظ وافر بردم
چه او مرد صاحب دل است و در ترک تعلقات فرد و هیچکس از رفیقان همدوش او نتواند بلکه از من چه حد که تا شاد تر و تا مزاج
روزی مکتوبات قطب ربانی حضرت مجدد الف ثانی علیه الرحمة را که بحسن عقیدت طبع می فرمود من نمود دلم بدان
دیوانگی دیگر افزود خواستم که دامن از صحبت جهان و جهانیان برچینم و دلق بپوشم و بیاد حق در گوشه بنشینم اما علایق
بازماندگان و خیال بیکسی ایشان دست مرا از جدا نکرد و طریق نگذاشت ناچار بر وقت دیگر موقوف داشتم عجب
خواجه‌ا عجب کتاب است که حرفش مجموعهٔ متعلق عرفان افتح الباب است و هر لفظش مغنی شریعت و طریقت ارباب
و اعتبروا یا اولی الالباب قطعه هر نکتهٔ سربستهٔ او نافهٔ مشکست * هر نقطهٔ او شوخی از چشم غزال است * فیض قدسش
از حق غیب سروش است * در لمسش وافق فضل هلال است * صد بار ز سر تا سر هر حرف نگه کردم * لیلی است که سر تا قدم غنج
و دلال است * دریوزه گر لذت او نیز حریفان * هیچ رگ بر قلمش بحر زلال است * سوزان تو کجا و مدح گری خواجه کجا
ای سوخته ضبط النفس کن ازین سخنهای بگرم لب کن قطعه سخن را بستایش نیست حاجت * تو دریا را خروشیدن
میاموز * بگوش محرمان خود باز گویید * تو بلبل را ملرتزن میاموز * بتاریخ بست و هفتم رجب سنه یکهزار و دو صد و شصت و
هشت اتفاق تحریر این چند کلمات افتاد و الهادی الی الرشاد فقط

مدینه

قد طبع اسرار الحقایق بعون الله الواحد القوی

۱۲۸۸

جلد اولیٰ مکتوبات معدن فتوحات حضرت مجدد الف ثانی



در مطبع احمدی دہلی باہتمام شیر محمد خان زیور طبع پوشید